

مجموعه مقالات همایش

سبط النبی امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام

جلد سوم

مجموعه مقالات همایش سبط النبی امام حسن مجتبیٰ (ع) / ج ۳

سرشناسه:	همایش سبط النبی امام حسن مجتبیٰ (ع) (۱۳۹۳: ق م)
عنوان و نام پدیدآور:	مجموعه مقالات همایش سبط النبی امام حسن مجتبیٰ (ع) / گردآورنده: ???????????
مشخصات نشر:	ق م:
مشخصات ظاهری:	۳ ج.
شابک:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
وضعیت فهرست نویسی:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
یادداشت:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
موضوع:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
موضوع:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
موضوع:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
موضوع:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
موضوع:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
موضوع:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
موضوع:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
شناسه افزوده:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
شناسه افزوده:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
رده بندی کنگره:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
رده بندی دیویی:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
شماره کتابشناسی ملی:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰

مجموعه مقالات همایش سبط النبی امام حسن مجتبیٰ (ع)

گردآورنده:	???????????????? - نویسنده: جمعی از نویسندگان
به کوشش:	????????????????
ناشر:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
ویراستار:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
صفحه آرا:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
نویت چاپ:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
شمارگان:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
قیمت:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰
شابک:	۹۷۸۶۵۴۳۲۱۰

حق چاپ برای ?????????????? محفوظ است

مرکز بخش: ق م، ??????????????????
 تلفن: ?????????????????? فاکس: ??????????????????
 پایگاه اطلاع رسانی: ?????????????????? ایمیل: ??????????????????
 ناشر: ??????????????????

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دبیر علمی همایش: ؟؟؟؟؟؟؟؟؟

مسئول همایش: ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

مدیر اجرایی همایش: ؟؟؟؟؟؟؟؟؟

* اعضای شورای علمی (به ترتیب الفبا):

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

* مراکز همکار:

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

فهرست اجمالی

مکتب و میراث علمی امام حسن مجتبی علیه السلام ۲۷
سیدمنذر حکیم

امام حسن مجتبی علیه السلام و تفسیر قرآن ۸۳
محمد فاکر میبیدی

مبانی و اصول هم‌گرایی تربیتی دین و اخلاق از دیدگاه امام حسن مجتبی علیه السلام ۱۲۱
محسن موحدی

گونه‌شناسی روایات امام مجتبی علیه السلام ۱۶۳
زهرا محققیان
سعیده افارب پرست

چهارده رهنمود از امام حسن علیه السلام برای برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران ۲۰۰
بهرام جبارلوی شبستری
نازیلا نوزاد دیزجی

تجلی قدرت و صلابت در مناظره امام مجتبی علیه السلام ۲۱۷
محمدباقر شریعتی سبزواری

امام حسن علیه السلام از دیدگاه اهل سنت ۲۴۱
قاسم خانجانی

فضایل و مناقب امام حسن مجتبی علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت ۲۵۴
فاطمه سیفی

امام حسن مجتبی علیه السلام در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ۲۸۶
دکتر نعمت‌الله صفری فروشانی
سیده معصومه اخلاقی

امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) در کتاب طبقات الکبری ۳۲۴
دکتر نعمت‌الله صفری فروشانی
سیده معصومه اخلاقی

سیره اخلاقی و اجتماعی امام حسن (علیه السلام) از نگاه مستشرقان ۳۵۲
محمد رضا احمدی ندوشن

خاورشناسان و جایگاه اجتماعی و سیاسی امام حسن (علیه السلام) ۳۷۷
سید قاسم رزاقی موسوی

پاسخ به شبهه مطلق بودن امام حسن (علیه السلام) ۴۰۷
سید تقی واردی

نقش جریان عثمانی در تدوین سیره امام حسن (علیه السلام) ۴۴۷
روح‌الله توحیدی‌نیا

بررسی شبهات وهابیت و سلفی‌ها در باره امام حسن (علیه السلام) ۴۷۳
زهرا حکمت

فهرست مطالب

فصل پنجم: میراث علمی امام مجتبی علیه السلام	۲۵
مکتب و میراث علمی امام حسن مجتبی علیه السلام	۲۷
سیدمنذر حکیم	
دوران طلایی مرجعیت علمی؛ اجتماعی و سیاسی امام مجتبی علیه السلام	۲۷
۱. مرجعیت علمی و دینی	۳۰
مکتب علمی امام مجتبی علیه السلام	۳۱
۲. مرجعیت اجتماعی امام مجتبی علیه السلام	۳۲
الف) بخشندگی و مهربانی	۳۳
ب) امام مجتبی علیه السلام پناهگاه پناهندگان	۳۳
۳. مرجعیت سیاسی امام مجتبی علیه السلام	۳۴
رد قاطعانه خویشاوندی سببی با امویان	۳۵
مناظره‌های سیاسی و مواضع قاطعانه امام مجتبی علیه السلام در برابر معاویه	۳۷
الف) مناظره با معاویه در مدینه	۳۷
ب) مناظره در دمشق	۴۱
نخستین مناظره	۴۲
مناظره دوم	۴۳
نمونه‌ای از میراث گران‌سنگ علمی امام مجتبی علیه السلام	۴۹
۱. اصول تحول علمی و روش دانش‌اندوزی و خردورزی	۵۱
۲. در عرصه تفسیر و علوم قرآن کریم	۵۲
۳. در عرصه سیره نبوی و سبک زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله	۵۵
۴. در حوزه اصول اعتقادات	۶۱
۴-۱- در عرصه توحید	۶۱
۴-۲- در زمینه ابطال جبر و تفویض	۶۲
۴-۳- در تبیین صفات الهی	۶۳

۵. در عرصه ولایت الهی اهل بیت (ع).....	۶۳
۶. در عرصه فلسفه فقه و تشریع ولایت.....	۶۵
۷. آینده‌نگری و مزده برچیده شدن ستم با ظهور حضرت مهدی (عج).....	۶۶
۸. در عرصه اخلاق و تربیت الهی.....	۶۷
۹. پنندهای حکیمانه امام مجتبیٰ (ع) در مسائل اساسی زندگی.....	۷۰
۱۱. دعاها و مناجات امام حسن مجتبیٰ (ع).....	۷۴
هنر خطابه و ادبیات امام مجتبیٰ (ع).....	۷۸
نمونه‌هایی از شعر نغز امام مجتبیٰ (ع).....	۸۰
امام حسن مجتبیٰ (ع) و تفسیر قرآن.....	۸۳
محمد فاکر میبیدی	
چکیده.....	۸۳
مقدمه.....	۸۴
نوشتار نخست: شناخت‌نامه.....	۸۴
۱. مفهوم‌شناسی تفسیر.....	۸۴
۲. مفهوم گونه‌های تفسیری.....	۸۵
۱-۲- منهج تفسیری.....	۸۵
۲-۲- اتجاه تفسیری.....	۸۶
۲-۳- اسلوب تفسیری.....	۸۷
۳. عناصر تفسیر.....	۸۷
الف) فاعل.....	۸۷
ب) ابزار.....	۸۷
ج) ماده و موضوع.....	۸۷
د) غایت.....	۸۸
۴. تفسیر قرآن در عصر امام مجتبیٰ (ع).....	۸۸
۱. میثم بن یحیی معروف به میثم تمار (۶۰ قمری).....	۸۹
۲. مسروق بن اجدع.....	۸۹

فهرست مطالب ۹

۳. علقمه بن قیس	۸۹
۴. عبدالله بن عباس	۹۰
۵. عبدالله بن عمر (متوفای ۷۴ ق)	۹۰
۶. مره بن شراحیل (متوفای ۷۶ ق)	۹۰
۷. جابر بن عبدالله انصاری (متوفای سال ۷۸ ق)	۹۱
۸. رفیع بن مهران معروف به ابوالعالیه (متوفای ۹۰ ق)	۹۱
۹. سعید بن مسیب مدنی (۱۵ - ۹۵ ق) ملقب به سیدالتابعین	۹۱
۱۰. عامر بن شراحیل شعبی کوفی	۹۲
۵. شخصیت قرآنی امام مجتبی	۹۳
نوشتار دوم: نقش امام مجتبی علیه السلام در تفسیر قرآن	۹۶
گونه‌های روایات تفسیری	۹۷
امام مجتبی علیه السلام و قرائات قرآن	۹۷
سبب نزول	۹۸
جریان قرآن از عصر نزول به همه زمانها	۹۹
بیان بطن آیه	۱۰۰
تفسیر به مصداق	۱۰۱
الف) بیان مصداق بارز	۱۰۲
ب) بیان مصداق انحصاری	۱۰۳
ج) بیان مصداق پنهان	۱۰۳
بیان مراد جدی از آیه	۱۰۵
تصحیح برداشت غلط	۱۰۵
گونه‌های تفسیر روایی	۱۰۶
تفسیر قرآن به قرآن	۱۰۷
تفسیر قرآن به روایت	۱۰۸
تحديث تفسیر	۱۰۹
تفسیر تاریخی	۱۱۰

تفسیر فقهی و تأسیس قاعده فقهی	۱۱۱
تفسیر عملی قرآنی	۱۱۱
تفسیر اجتماعی	۱۱۲
نتیجه	۱۱۳
منابع	۱۱۵
مبانی و اصول هم‌گرایی تربیتی دین و اخلاق از دیدگاه امام حسن مجتبیٰ (ع)	۱۲۱
محسن موحیدی	
چکیده	۱۲۱
مقدمه	۱۲۲
اهمیت بررسی رابطه دین و اخلاق	۱۲۵
الف) تباین بین دین و اخلاق	۱۲۶
ب) اتحاد دین و اخلاق	۱۲۷
ج) تعامل دین و اخلاق	۱۲۸
۱. نیازمندی‌های دین به اخلاق	۱۲۸
۱-۱- نیاز خداشناسی به اخلاق	۱۳۲
۱-۲- نیاز هدف دین به اخلاق	۱۳۲
۱-۳- نیاز تبلیغ دین به اخلاق	۱۳۳
۲. وابستگی اخلاق به دین	۱۳۳
نیاز اخلاق به دین در مقام ثبوت	۱۳۴
الف) مبادی تصویری یا ایضاح مفهومی	۱۳۴
ب) مبادی تصدیقی	۱۳۵
نیاز اخلاق به دین در مقام اثبات	۱۳۷
یکم. ضمانت اجرا و پاداش و کیفر	۱۳۷
سوم. رابطه ارگانیک دین و اخلاق	۱۳۹
مفهوم تربیت و تربیت دینی	۱۴۱
تأثیر رابطه دین و اخلاق بر تربیت	۱۴۵

فهرست مطالب ۱۱

مبانی هم‌گرایی تربیتی دین و اخلاق از دیدگاه امام حسن مجتبی علیه السلام	۱۴۵
۱. خداخواهی و خداجویی	۱۴۶
۲. خوددوستی (حب ذات)	۱۴۷
۳. دنیا‌دوستی	۱۴۹
۴. غفلت	۱۴۹
ب) اصول هم‌گرایی تربیتی دین و اخلاق در اندیشه امام مجتبی علیه السلام	۱۵۱
۱. اصل کنترل و هدایت	۱۵۱
۲. اصل تقوا	۱۵۲
۳. اصل بازگشت و تغییر رفتار	۱۵۳
۴. اصل تذکر	۱۵۴
۵. اصل زهد	۱۵۵
۶. اصل عزت	۱۵۶
نتیجه	۱۵۸
بعد تربیت اخلاقی در اندیشه امام مجتبی علیه السلام	۱۵۹
منابع	۱۶۱
گونه‌شناسی روایات امام مجتبی علیه السلام	۱۶۳
زهره محققیان	
سعیده آقارب پرست	
چکیده	۱۶۳
مقدمه	۱۶۴
۱. گذری بر زندگی امام مجتبی علیه السلام	۱۶۵
۲. اهمیت قرآن در کلام امام مجتبی علیه السلام	۱۶۶
۳. گونه‌شناسی گفتارهای قرآنی امام مجتبی علیه السلام	۱۶۸
۳-۱- روایات تفسیری	۱۶۹
الف) تبیین واژگان قرآن	۱۶۹
ب) شرح آیات	۱۷۱
ج) تفسیر قرآن به قرآن	۱۷۲

۱۷۳	د) تفسیر قرآن به سنت
۱۷۴	ه) تفسیر موضوعی قرآن
۱۷۵	۳-۲- روایات بطنی (تأویلی)
۱۷۷	۳-۳- روایات جری و تطبیق
۱۷۹	الف) مصداق انحصاری
۱۸۰	ب) مصداق اکمل
۱۸۱	ج) مصداق عام
۱۸۱	۳-۴- روایات استشهادی
۱۸۲	الف) استشهاد به نص آیات به طور صریح
۱۸۲	۱. استشهاد اعتقادی
۱۸۲	جایگاه و ارزش والای امامت
۱۸۳	دعا
۱۸۴	مبارزه با فرقه‌های انحرافی
۱۸۵	یکم. جبرگرایان
۱۸۶	دوم. مرجئه
۱۸۷	سوم. غلات
۱۸۷	۲. استشهاد فقهی
۱۸۸	ب) استشهاد به مضمون
۱۹۰	ج) استشهاد ضمنی و تلویحی به آیات
۱۹۱	۳-۵- روایات مربوط به علوم قرآنی
۱۹۲	الف) بیان سبب نزول
۱۹۳	ب) بیان خواص و فضایل سوره‌ها
۱۹۵	نتیجه
۱۹۶	منابع
۲۰۰	چهارده رهنمود از امام حسن (ع) برای برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران
	بهرام جبارلوی شبستری
	نازیلا نوزاد دبیزچی

فهرست مطالب ۱۳

چکیده	۲۰۰
مقدمه	۲۰۱
مواد و روش‌ها	۲۰۳
نتایج بحث	۲۰۳
الف) رهنمودهایی با رویکرد ایجابی برای برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران ۲۰۵	
۱. خوش رفتاری	۲۰۵
۲. همدلی کردن	۲۰۵
۳. دوستی با مردم	۲۰۶
۴. یاری کردن دیگران	۲۰۶
۵. تواضع و فروتنی	۲۰۶
۶. صبر داشتن	۲۰۶
۷. داشتن روحیه سپاس‌گزاری	۲۰۷
ب) رهنمودهایی با رویکرد اجتنابی برای برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران ۲۰۷	
۱. پرهیز از بخل	۲۰۷
۲. پرهیز از غرور و تکبر	۲۰۷
۳. پرهیز از حسد	۲۰۸
۴. پرهیز از حرص و طمع	۲۰۸
۵. پرهیز از تمنای منجر به پستی	۲۰۸
۶. پرهیز از پیمانشکنی	۲۰۹
۷. پرهیز از شوخی زیاد و بی‌جا	۲۰۹
نتیجه	۲۰۹
پی‌نوشتها	۲۱۰
منابع	۲۱۳
تجلی قدرت و صلابت در مناظره امام مجتبی علیه السلام	۲۱۷

محمدباقر شریعتی سبزواری

فصل ششم: امام مجتبیٰ (ع) از نگاه اهل سنت و مستشرقان	۲۳۹
امام حسن (ع) از دیدگاه اهل سنت	۲۴۱
قاسم خانجانی	
چکیده	۲۴۱
مقدمه	۲۴۱
۱. امام حسن (ع) در نگاه پیامبر (ص)	۲۴۲
۱-۱- توجه پیامبر (ص) به امام حسن (ع) در کودکی	۲۴۳
۱-۲- امام حسن (ع) ریحانه پیامبر (ص)	۲۴۴
۱-۳- امام حسن (ع) سرور جوانان اهل بهشت	۲۴۵
۱-۴- امام حسن (ع) محبوب پیامبر (ص)	۲۴۵
۱-۵- دوستی با امام حسن (ع) ملاک دوستی با خدا و پیامبر (ص)	۲۴۷
مکارم و فضایل اخلاقی امام حسن (ع)	۲۴۸
۲-۱- سخاوت و بخشنده‌گی	۲۴۸
۲-۲- زهد و عبادت	۲۴۹
۲-۳- حلم و صبر	۲۵۰
نتیجه	۲۵۱
منابع	۲۵۱
فضایل و مناقب امام حسن مجتبیٰ (ع) از دیدگاه علمای اهل سنت	۲۵۴
فاطمه سیفی	
چکیده	۲۵۴
مقدمه	۲۵۵
بیان مسأله	۲۵۵
روش پژوهش	۲۵۶
جامعه و نمونه و ابزار پژوهش	۲۵۶
سؤالات پژوهش	۲۵۶

فهرست مطالب ۱۵

الف) شاخصهای دینی فضایل و مناقب امام مجتبی علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت	۲۵۷
۱. انتخاب اسم امام از سوی خداوند	۲۵۷
۲. نزول آیات آسمانی در شأن امام حسن علیه السلام	۲۵۸
۳. محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله	۲۵۹
۴. شباهت به پیامبر	۲۵۹
۵. عبادت و خوف از خدا	۲۶۰
۶. زهد	۲۶۱
۷. نماز	۲۶۱
۸. انس با قرآن	۲۶۲
۹. تقوا	۲۶۳
۱۰. حضور همیشگی در مسجد	۲۶۳
۱۱. خدامحوری	۲۶۳
۱۲. تهیه توشه برای آخرت	۲۶۴
۱۳. زیارت خانه خدا با پای پیاده	۲۶۴
ب) شاخصهای اجتماعی فضایل و مناقب امام مجتبی علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت ...	۲۶۵
۱. اعتبار زیاد در نزد مردم	۲۶۵
۲. مهربانی با یتیمان	۲۶۵
۳. عفو و گذشت	۲۶۶
۴. اینارگری	۲۶۶
۵. وفای به عهد	۲۶۶
۶. برآوردن حاجت مردم	۲۶۷
۷. اجتناب از شوخی بی جا	۲۶۷
۸. مشورت	۲۶۷
۹. دقت در دوستیابی و گرامی داشتن دوستان	۲۶۷
۱۰. شجاعت و شهامت	۲۶۸
۱۱. پرهیز از سهل انگاری	۲۶۹

۱۲. آزاد کردن بردگان	۲۶۹
۱۳. توجه به روح و روان	۲۷۰
ج) شاخصهای اخلاقی فضایل و مناقب امام مجتبیٰ (ع) از دیدگاه علمای اهل سنت ...	۲۷۰
۱. بردباری و متانت	۲۷۱
۲. سخاوت	۲۷۲
پرهیز از بخل	۲۷۲
۴. پرهیز از تکبر، حرص و حسد	۲۷۳
۵. پرهیز از خشم	۲۷۳
۶. محبت	۲۷۴
۷. هم‌نشینی با فقرا	۲۷۴
رفع حاجت نیازمندان	۲۷۴
د) شاخص‌های اقتصادی فضایل و مناقب امام مجتبیٰ (ع) از دیدگاه علمای اهل سنت ..	۲۷۵
۱. پرهیز از اسراف	۲۷۵
۲. انفاق	۲۷۶
۳. برنامه‌ریزی	۲۷۶
ه) شاخص‌های سیاسی فضایل و مناقب امام حسن (ع) از دیدگاه علمای اهل سنت ...	۲۷۷
صلح برای پاسداری از کرامت مؤمنان	۲۷۷
شاخص‌های علمی و فرهنگی جنبه‌های فضایل و مناقب امام مجتبیٰ (ع) از دیدگاه علمای	
اهل سنت	۲۷۸
۱. بلاغت	۲۷۸
۲. تفکر و اندیشه کردن	۲۷۸
۳. هم‌نشینی زیاد با علما	۲۷۹
۴. هم‌نشینی با منتقدان جهت آگاه‌سازی	۲۷۹
۵. فراگیری دانش	۲۸۰
۶. برخورداری از علم الهی	۲۸۰
نتیجه	۲۸۰

فهرست مطالب ۱۷

منابع	۲۸۱
امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید	۲۸۶
دکتر نعمت‌الله صفری فروشانی سیده معصومه اخلاقی	
چکیده	۲۸۶
مقدمه	۲۸۷
معرفی ابن ابی الحدید (۵۸۶ - ۶۵۶ ق)	۲۸۷
شرح نهج البلاغه و جایگاه علمی آن	۲۸۹
امام حسن (علیه السلام) در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید	۲۹۱
تولد و نام‌گذاری امام مجتبیٰ (علیه السلام)	۲۹۲
مناقب امام مجتبیٰ (علیه السلام)	۲۹۴
ازدواج‌های امام	۲۹۵
امام حسن (علیه السلام) و دفاع از عثمان	۲۹۶
قصاص ابن ملجم	۲۹۸
صلح امام مجتبیٰ (علیه السلام)	۲۹۸
امام مجتبیٰ (علیه السلام) و سیاست پس از صلح	۳۰۲
نقد و بررسی	۳۰۶
۱. استفاده از منابع محدود	۳۰۶
۲. قضاوت‌های ارزشی	۳۰۶
۳. نقد نکردن روایات	۳۰۸
نتیجه	۳۱۵
منابع	۳۱۷
امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) در کتاب طبقات الکبری	۳۲۴
دکتر نعمت‌الله صفری فروشانی سیده معصومه اخلاقی	
چکیده	۳۲۴
مقدمه	۳۲۵

معرفی محمد بن سعد (۱۶۸ - ۲۳۰ ق).....	۳۲۵
کتاب طبقات/الکبری و جایگاه علمی آن.....	۳۲۷
امام حسن (ع) در طبقات ابن سعد.....	۳۲۹
۱. نام گذاری امام حسن (ع).....	۳۳۱
۲. شباهت امام حسن (ع) به پیامبر (ص).....	۳۳۳
۳. محبت پیامبر (ص) به امام حسن (ع).....	۳۳۳
۴. ازدواج های امام.....	۳۳۶
۵. صلح امام حسن (ع).....	۳۳۶
۶. درگذشت امام مجتبیٰ (ع).....	۳۳۸
بررسی و نقد.....	۳۴۰
الف) توجه به حیات اجتماعی امام.....	۳۴۰
ب) غلبه گزارش های مناقبی.....	۳۴۰
انتخاب ارزش مدارانه گزارش ها.....	۳۴۱
د) روایات متناقض.....	۳۴۳
ه) بی توجهی به وقایع مهم زندگی امام مجتبیٰ (ع).....	۳۴۴
نتیجه.....	۳۴۵
منابع.....	۳۴۶
سیره اخلاقی و اجتماعی امام حسن (ع) از نگاه مستشرقان.....	۳۵۲
محمد رضا احمدی ندوشن	
چکیده.....	۳۵۲
مقدمه.....	۳۵۳
دیدگاه هم سوی شرق شناسان.....	۳۵۴
۱. توجه ویژه پیامبر (ص) به نوادگان.....	۳۵۴
۲. سجایای والای اخلاقی.....	۳۵۵
دیدگاه غیر هم سوی شرق شناسان.....	۳۵۶
۱. زیاده روی در ازدواج و طلاق.....	۳۵۷

فهرست مطالب ۱۹

۳۵۸.....	علل نادرستی این اتهام.....
۳۶۴.....	۲. میل به خوش‌گذرانی.....
۳۶۴.....	زهد و عبادت امام حسن علیه السلام
۳۶۷.....	۳. تشکیک در فضایل.....
۳۶۷.....	فضایل امام حسن علیه السلام
۳۷۲.....	نتیجه.....
۳۷۲.....	منابع.....
۳۷۷.....	خاورشناسان و جایگاه اجتماعی و سیاسی امام حسن علیه السلام
	سیدقاسم رزاقی موسوی
۳۷۷.....	چکیده.....
۳۷۷.....	مقدمه.....
۳۷۸.....	الف) عقیده الشیعه دونالدسون.....
۳۷۸.....	۱. روی کار آمدن امام حسن علیه السلام
۳۸۰.....	۲. اقدامات متقابل امام و معاویه.....
۳۸۱.....	۳. شرایط صلح امام.....
۳۸۳.....	۴. مدت خلافت امام.....
۳۸۴.....	۵. لائس و جایگاه اجتماعی امام.....
۳۸۶.....	۶. جمع‌بندی دیدگاه دونالدسون.....
۳۸۶.....	ب) دایره المعارف اسلام.....
۳۸۷.....	۱. جایگاه امام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله
۳۸۸.....	۲. امام در دوران خلفا.....
۳۹۰.....	۳. امام در دوران خلافت امیرمؤمنان علیه السلام
۳۹۰.....	۴. خلافت امام.....
۳۹۱.....	۵. صلح امام.....
۳۹۴.....	۶. شرایط توافق‌نامه.....
۳۹۶.....	۷. پس از صلح.....

۳۹۷	۸. پس از کناره گیری
۳۹۹	ج) دایره المعارف امریکانا
۴۰۰	۱. معرفی اجمالی امام
۴۰۰	۲. خلافت امام
۴۰۲	نتیجه
۴۰۳	منابع
۴۰۵	فصل هفتم: نقد شبهات درباره امام مجتبیٰ (ع)
۴۰۷	پاسخ به شبهه مطلق بودن امام حسن (ع)
	سید تقی واردی
۴۰۷	چکیده
۴۰۸	مقدمه
۴۰۹	ریشه یابی تاریخی شبهه
۴۰۹	۱. احادیث معصومان (ع)
۴۰۹	یکم. منابع روایی شیعه
۴۱۰	بررسی سندی حدیث
۴۱۲	بررسی سندی حدیث
۴۱۴	بررسی سندی حدیث
۴۱۵	بررسی سندی حدیث
۴۱۵	بررسی دلالتی احادیث
۴۱۷	دوم. منابع روایی اهل سنت
۴۱۷	۱. ابن کثیر دمشقی:
۴۱۷	۲. ابن عساکر:
۴۱۸	۳. جلال الدین سیوطی:
۴۱۸	نقد و نظر
۴۱۹	۲. اظهار نظر منصور دوانقی

فهرست مطالب ۲۱

صحت انتساب شبهه به منصور	۴۱۹
علت اظهار نظر منصور	۴۲۰
باطل بودن سخن منصور	۴۲۳
ج) گفتار مورخان	۴۲۴
۳. قلقتندی در قلائد/الجمان مینویسد:	۴۳۳
پاسخ به شبهه	۴۳۳
نتیجه	۴۴۱
منابع	۴۴۲
نقش جریان عثمانی در تدوین سیره امام حسن علیه السلام	۴۴۷
<i>روح الله توحیدی نیا</i>	
چکیده	۴۴۷
مقدمه	۴۴۸
شاخصه‌های فکری مذهب عثمانی	۴۴۹
۱. مظلومیت عثمان و لزوم قصاص قاتلان وی	۴۵۰
۲. نقش مؤثر امام علی علیه السلام در قتل عثمان	۴۵۱
۳. نامشروع بودن خلافت امام علی علیه السلام	۴۵۱
۴. افضلیت ابوبکر و عمر در بین صحابه	۴۵۲
۵. مقدم بودن عثمان بر امام علی علیه السلام	۴۵۳
۶. حقانیت سران جمل	۴۵۳
۷. موضع‌گیری مثبت نسبت به حکومت اموی	۴۵۴
۸. معرفی دوران حکومت امام علی علیه السلام به دوران فتنه	۴۵۴
روایات همسو با شاخصه‌های عثمانی	۴۵۴
۱. پیش‌بینی صلح امام حسن علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله	۴۵۶
۲. پیش‌قدم بودن امام حسن علیه السلام در اقدام به صلح	۴۵۸
۳. وجود اختلافات فکری بین امام حسن علیه السلام و امام علی علیه السلام	۴۵۹
۴. وجود اختلاف ظاهری در امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام	۴۶۰

۴۶۲.....	۵. تفاوت اندیشه امام حسن (ع) و امام حسین (ع)
۴۶۳.....	۶. ائتلاف و نزدیکی اندیشه امام حسن (ع) با امویان
۴۶۴.....	۷. شخصیت دنیا طلب و بی اعتنای امام حسن (ع) نسبت به حکومت
۴۶۵	نقش روایات عثمانی در سیره نگاری شرق شناسان
۴۶۶	نتیجه
۴۶۷.....	منابع
۴۷۳.....	بررسی شبهات وهابیت و سلفی ها در باره امام حسن (ع)
	زهر/ حکمت
۴۷۳	چکیده
۴۷۴	مقدمه
۴۷۶	بیان مسأله و ضرورت
۴۷۸	تاریخ ولادت و حسب و نسب
۴۷۹	شمه ای از فضایل امام مجتبیٰ (ع)
۴۷۹	عصمت امام مجتبیٰ (ع)
۴۸۰	ترس از خدا
۴۸۱	بخشندگی بی نظیر
۴۸۱	صبر و حلم
۴۸۲	تواضع و فروتنی
۴۸۳	شجاعت
۴۸۴	پاسخ به شبهات عصمت امام مجتبیٰ (ع)
۴۸۴	۱. شبهه تعدد همسر
۴۸۶	۲. شبهه صلح امام مجتبیٰ (ع)
۴۸۷	نتیجه
۴۸۷	منابع

سخن مجمع

«کار اساسی شما [مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام]... معرفی مکتب اهل بیت علیهم السلام است به دنیای اسلام. بلکه به سراسر عالم. چون امروز همه دنیا تشنه معنویت اند و این معنویت در اسلام هست و در اسلامی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام معرفی می کند به نحو جامع و کاملی وجود دارد».

(از بیانات مقام معظم رهبری «مد ظله العالی»، ۱۳۸۶/۵/۲۸)

مکتب اهل بیت علیهم السلام که تبلور اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و متکی بر منبع وحیانی است، معارف ژرف و عمیقی دارد که از اتقان، استدلال و منطق قوی برخوردار می باشد و مطابق با فطرت سلیم انسان هاست؛ بر همین اساس است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: «فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عِلِمُوا مُحَاسِنَ كَلَامِنَا لَتَبِعُونَا» [شیخ صدوق (ره)، عیون اخبار الرضا، ج ۲: ۲۷۵]. این مکتب غنی و نورانی در پرتو عنایات الهی و هدایت ائمه اطهار علیهم السلام و نیز مجاهدت هزاران عالم و فقیه، در طی قرون گذشته، بسط و گسترش یافته است.

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (قدس سره) و تأسیس نظام اسلامی با تکیه بر قوانین اسلامی و با محوریت ولایت فقیه، افق های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدیدی را برای انسان های آزاده به ویژه مسلمانان و پیروان و محبان اهل بیت علیهم السلام گشود و توجه بسیاری از نخبگان و مستضعفان جهان را به خود معطوف کرد.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، مولود این دگرگونی مبارک است که به ابتکار مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مد ظله العالی) در سال ۱۳۶۹ شمسی / ۱۹۹۰ میلادی تأسیس شد و تاکنون خدمات شایانی را در تبلیغ معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام و حمایت از پیروان اهل بیت علیهم السلام در سراسر جهان انجام داده است.

معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام در راستای رسالت خود جهت ارتقای شناخت و آگاهی پیروان اهل بیت علیهم السلام در موضوعات، سطوح، مخاطبان و عرصه های مختلف، در حوزه های تولید کتاب و مجلات به زبان های متعدد و سائر محصولات فرهنگی به فعالیت پرداخته است.

این اثر به مناسبت برگزاری همایش بین المللی سبط اکبر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که با همت مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام و همکاری و مشارکت برخی از مؤسسات فرهنگی داخلی برگزار می شود، حاصل تلاش علمی و پژوهشی نویسندگان ارجمندی می باشد که پیرو فرا خوان مقاله از داخل و خارج کشور به دبیرخانه علمی همایش ارسال شده و دارای ارزش علمی قابل قبول بوده اند.

بر خود لازم می‌دانم، از دبیرکل محترم مجمع جهانی اهل بیت (ع) حجت الاسلام والمسلمین حاج آقای اختری (دام عزه)، معاون محترم امور بین الملل، حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای محمد سالار، معاون محترم امور اجرایی جناب آقای محمدرضا نظام دوست، ستاد برگزاری همایش به ویژه، اعضای محترم کمیته علمی همایش، حضرات آیات و حجج الاسلام والمسلمین آقایان: محمدهادی یوسفی غروی، سیدمنذر حکیم، حمیدرضا مطهری، رمضان محمدی، محمدرضا جباری، محسن الویری، نعمت الله صفری فروشانی، سیدمحمدرضا آل ایوب، عباس جعفری و دبیر گروه مطالعات بنیادی تشکر نمایم. همچنین از نویسندگان و همکاران عزیزی که در پی گیری امور همایش، نگارش، ویرایش، تایپ، مقابله، تصحیح، آماده سازی، نشر و چاپ مجموعه آثار همایش تلاش کرده اند، تشکر می‌کنم و توفیق همگان را از خداوند متعال مسئلت می‌کنم.

همچنین از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - دبیرخانه عالی کانون های فرهنگی هنری مساجد، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ستاد نماز جمعه تهران، جامعه المصطفی (ع) العالمية، موسسه فرهنگی مذهبی حضرت قاسم بن الحسن (ع)، سازمان صدا و سیما، سازمان اوقاف و امور خیریه، شهرداری تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز رسیدگی به امور مساجد، موسسه اطلاعات و تحقیقات اسلامی، انجمن تاریخ پژوهان حوزه علمیه قم که مجمع را در این حرکت عظیم همراهی کرده اند و نیز حجج الاسلام والمسلمین آقایان: سیدمحمدهادی علم الهدی، سیدیدالله شیرمردی، سیدعلی رضا حسینی عارف و برادران گرامی آقایان: عبدالرضا راشد، حسن خاکرند، حسین مهدوی منش، عبدالکریم کرمانی، محمدجواد خرسندی، هادی خوش آمدی، محمد عابدینی، حسین صالحی، قاسم بغدادی، مختار شمس الدینی مطلق، مرتضی قدیری، حسین صمدی و سایر همکارانی که در برپایی هر چه با شکوه تر این همایش نقش داشته اند، تشکر و قدردانی می‌نمایم.

معاونت امور فرهنگی مجمع در راستای تعمیق و پویایی آثار منتشره در حوزه ی معارف اهل بیت (ع) در سراسر جهان، از دیدگاه ها و پیشنهاد های اساتید، فرهیختگان، صاحب نظران و پژوهش گران ارجمند استقبال می‌کند تا زمینه های بسط و گسترش هر چه بیشتر معارف اهل بیت (ع) فراهم گردد.

به امید تعجیل در ظهور و فرج منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

نجف لک زایی

معاون امور فرهنگی و دبیر کمیته علمی همایش

فصل پنجم

میراث علمی امام مجتبی علیه السلام

مکتب و میراث علمی امام حسن مجتبی‌ع‌ا

سیدمنذر حکیم

بیش‌تر تاریخ‌نگاران به مسأله صلح امام مجتبی‌ع‌ا بسیار عنایت داشته‌اند، اما به مرحله بعد از صلح و تحولات و آثار آن کم‌تر توجه نموده‌اند. در مقاله حاضر، به این مرحله حساس و تحول‌آفرین توجه شده و روش حکیمانه امام مجتبی‌ع‌ا در متزلزل نمودن کاخ ظلم اموی و برافراشته نمودن اسلام محمدی‌ع‌ا به بحث گذاشته شده است.

دوران طلایی مرجعیت علمی؛ اجتماعی و سیاسی امام مجتبی‌ع‌ا

پس از امضای قرارداد صلح میان امام مجتبی‌ع‌ا و معاویه برای گردآمدن در یک مکان، با یک‌دیگر به توافق رسیدند تا این دیدار، اجرای عملی صلح به شمار آید و هر یک در مقابل جمعی از مردم، به یک‌دیگر تعهد دادند تا به مفاد قرارداد پای‌بند باشند. مردم به سمت مسجد جامع کوفه فراخوانده شدند تا به سخنان دو تن از خطیبان امضاکننده قرارداد صلح، گوش فرا دهند. بدیهی بود که معاویه بر

امام مجتبی (ع) پیشی گیرد و بر منبر رود.^۱ او نیز خطابه‌ای طولانی بیان کرد که منابع تاریخی تنها به بخشی از آن پرداخته‌اند. او گفت:

اما بعد، مردم! پیروان هر پیامبری که پس از او به اختلاف افتادند، سرانجام، باطل‌گرایان بر اهل حقشان چیره گشتند.

معاویه پس از این سخن، پی برد که به زیان خویش سخن گفته، ازین‌رو، بی‌درنگ گفت:

مگر این امت که اهل حق آن بر باطل‌گرایانش پیروز شدند مردم کوفه! آیا می‌پندارید با شما بر سر نماز و زکات و حج می‌جنگم. من به‌خوبی می‌دانم شما اهل نماز و زکات و حج هستید؛ بلکه برای دستیابی به حاکمیت و تسلط بر شما به جنگتان آمدم و اکنون باینکه شما ناخرسندید، خداوند این موهبت را به من عطا کرده است! به هوش باشید! هر خونی که در این آشوب ریخته شود، به هدر رفته است و هرگونه شرطی را به [امام] حسن (ع) متعهد شده‌ام، زیرا پا می‌نهم.^۲

ابوالفرج اصفهانی از حبيب بن ابی ثابت روایت کرده که گفت: «معاویه در این خطابه، از امام علی (ع) به ناسزا یاد کرد و سپس به امام حسن (ع) اسائه ادب نمود.»^۳

آن‌گاه امام حسن (ع) به پاخاستند و در این موقعیت حساس، خطابه‌ای غرّاً و طولانی ایراد فرمودند که یکی از پسندیده‌ترین اسناد وضعیت موجود میان مردم و اهل بیت (ع)، به شمار می‌آید. ایشان در این خطابه، به اندرز مسلمانان پرداختند و در ابتدای سخن، آن‌ها را به دوستی و کسب رضای خدا و یک‌پارچگی دعوت کردند در اواسط خطابه، موقعیت خاندان خویش بلکه موقعیت پیامبران خدا را

۱. جابر بن سمره می‌گوید: «هیچ‌گاه ندیدم رسول خدا (ص) غیر ایستاده سخنی بگوید. هر کس به تو گفت پیامبر (ص) نشسته سخن می‌گفته، به آن حضرت دروغ بسته است». این روایت را جزایری در آیات/الأحكام، ص ۷۵ نقل کرده که، ظاهراً معاویه، نخستین کسی بود که نشسته خطبه خواند.

۲. مدائنی، صلح/امام حسن، ص ۲۸۵.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶.

یادآور شدند. و در پایان، بدون ناسزاگویی آشکار به معاویه، با شیوه‌ای بلیغ، بدترین دشنام‌ها را نثار وی ساختند. از جمله فرمودند:^۱

ایها الذاکر علیاً! انا الحسن وأبی علی، وأنت معاویه و ابوک صخر، وأمی فاطمه وأمک هند، وجدی رسول الله وجدک عتبه بن ربیعہ، وجدتی خدیجہ و جدتک فُتیلہ، فلعن الله أحملاً ذکراً والأماً حسباً وشرناً قديماً وحديثاً، وأقدمنا کفراً ونفاقاً؛

ای کسی که پدرم علی را دشنام می‌دهی! من حسنم و پدرم علی است؛ تو معاویه هستی و پدرت صخر است؛ مادر من فاطمه (ع) و مادر تو هند است؛ جد من پیامبر (ص) و جد تو عتبه بن ربیعہ است؛ جدہ من خدیجہ (ع) و جدہ تو فُتیلہ است. لعنت خدا بر آن کس که شهرتش از ما کم‌تر، دودمانش از ما پست‌تر، تبهکاری‌اش در گذشته و حال افزون‌تر و کفر و نفاقش ریشه‌دارتر است!

امام حسن (ع) پس از چند روز اقامت در کوفه، تصمیم گرفتند عراق را به قصد مدینه ترک گویند و یارانش را از تصمیم و قصد خود آگاه ساختند. وقتی این خبر همه‌جا پیچید، مسیب بن نجبه فزاری و ظبیان بن عماره تمیمی برای خداحافظی حضور آن بزرگوار شرفیاب شدند. امام رو به آنان کرد و فرمود:

سپاس خدایی را که فرمانش چیره است! اگر همه مردم بخواهند قضای او را دگرگون سازند، بر این کار قادر نخواهند بود... به خدا سوگند! با تمام توان می‌کوشند تا دوستی ما را به خود جلب کنند.

مسیب و ظبیان از ایشان درخواست کردند در کوفه بماند. حضرت درخواست آنان را نپذیرفتند و فرمودند: «راهی برای این کار وجود ندارد.»^۲

۱. متن کامل این خطبه را شیخ راضی آل یاسین در کتاب «صلح امام حسن (ع)» ص ۲۸۶ - ۲۸۹ آورده

است.

۲. حیاة الامام الحسن، ج ۲۰، ص ۲۸۵ - ۲۸۶.

آن‌گاه به اتفاق خانواده، رهسپار مدینه شدند. همه قشرهای مردم، گروهی گریه‌کنان و دسته‌ای با تأسف، در مراسم تودیع و خداحافظی آن بزرگوار حضور یافتند.^۱

کاروان امام به حرکت درآمد، ولی هنوز از کوفه فاصله نگرفته بود که فرستاده معاویه به آن حضرت رسید تا او را به کوفه بازگرداند و با گروهی از خوارج که بر او شوریده بودند بجنگند. آن حضرت از بازگشت امتناع ورزیدند و به معاویه نوشتند:

اگر ترجیح می‌دادم با مسلمانی بستیزم، از تو شروع می‌کردم! این‌که می‌بینی دست از تو برداشته‌ام، به جهت مصلحت مسلمانان و جلوگیری از ریختن خون آنان است.^۲

کاروان امام به مدینه رسید. وقتی مردم از تشریف‌فرمایی ایشان آگاه شدند، به استقبال آن حضرت شتافتند و بدین‌وسیله خیر و برکاتی که از هنگام شهادت جان‌سوز امیرمؤمنان (ع) از آنان قطع شده بود، بار دیگر به آنان بازگشت. امام حسن (ع) همراه با برادران و خانواده خویش، وارد مدینه شدند و ده سال در آن شهر اقامت گزیدند و آن دیار را از الطاف و محبت خود سرشار ساختند. به برخی از آن امور به طور گذرا اشاره می‌شود:

۱. مرجعیت علمی و دینی

مرجعیت علمی و دینی امام مجتبیٰ (ع) در تربیت جمع زیادی از دانشوران تجسم یافت و با انحرافات دینی که آیین الهی را دست‌خوش دگرگونی ساخته بود، به مخالفت برخاستند و از توطئه خطرناک تحریف سنت شریف نبوی که

۱. فاخوری، تحفه الانام، ص ۶۷.

۲. حیاة الامام الحسن، ج ۲، ص ۲۸۷.

معاونیه و قریش با جعل روایات و ممانعت از تدوین احادیث پیامبر (ص) برای آن برنامه ریخته بودند، جلوگیری کردند.

مکتب علمی امام مجتبیٰ (ع)

امام حسن (ع) در مدینه، برای ترویج مکتب بزرگ اهل بیت (ع) و نشر فرهنگ و معارف اسلام فوق العاده کوشیدند. بسیاری از دانشمندان بزرگ، محدثان و راویان برجسته، به این مکتب گرایش یافتند و امام آنان را برای انجام دادن رسالت اصلاح گرانه جاوید خود که خرد جامعه را تبلور می بخشید و از غفلت بیدار می نمود، بهترین یاوران را به وجود آوردند؛ از جمله:

۱. فرزندش حسن مثنی؛
۲. مسیب بن نجبه؛
۳. سوبید بن غفله؛
۴. علا بن عبدالرحمان؛
۵. شعبی؛
۶. مبیره بن برکم؛
۷. اصبع بن نباته؛
۸. جابر بن خلد؛
۹. ابوالجوزا؛
۱۰. عیسی بن مأمون بن زراره،
۱۱. نفال بن مأموم؛
۱۲. ابویحیی عمیر بن سعید نخعی؛
۱۳. ابومریم قیس ثقفی؛
۱۴. طحرب عجلی؛
۱۵. اسحاق بن یسار پدر محمد بن اسحاق؛

۱۶. عبدالرحمان بن عوف؛

۱۷. سفین بن لیل؛

۱۸. عمرو بن قیس.^۱

گفتنی است اینان همه اهل کوفه بودند.

مدینه به فروغ وجود این اختران دانش و راویان می درخشید و در علم و ادب و فرهنگ و معارف، بارورترین شهرهای اسلام به شمار می آمد.

امام مجتبیٰ (ع) همان گونه که مسئولیت نشر دانش را به عهده داشتند، مردم را به فضایل اخلاقی و انجام دادن کارهای نیک و آراسته شدن به سنت پیامبر (ص) فرا می خواندند.

این امام همام، مشعل فروزان اخلاق پسندیده ای را پر فروغ نگه داشتند که پیامبر (ص) برای اصلاح و تهذیب جامعه به ارمغان آورده بودند، فضایل بلند اخلاقی امام مجتبیٰ (ع) به گونه ای بود که حتی به دشمنان و مخالفان خویش نیز نیکی روا می داشتند. وقتی اطلاع یافتند ولید بن عقبه به بیماری مبتلا شده، با این که وی به کینه توزی و بغض اهل بیت (ع) معروف بود، امام به عیادت وی رفتند. وقتی امام در جای خود قرار گرفتند، ولید در مقابل ایشان به پا خاست و گفت:

من از اموری که بین خود و تمام مردم وجود داشته به پیشگاه خدا توبه می کنم جز آنچه بین من و پدرت بوده که از آن توبه نخواهم کرد.^۲

امام از وی رو گرداندند و با وی معامله به مثل نکردند، بلکه هدایایی نیز برای او فرستادند.^۳

۲. مرجعیت اجتماعی امام مجتبیٰ (ع)

مرجعیت اجتماعی امام مجتبیٰ (ع) در الگوهای زیبایی از مهربانی و احسان به

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، نسخه کبی در کتابخانه امام امیرالمؤمنین ۷.

۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۶۴.

۳. حیاة الامام الحسن، ج ۲، ص ۲۸۸ - ۲۸۹.

مستمندان و پناه دادن به پناهجویان، برای رهایی از چنگال ستم و آزار امویان، تجلی یافت. برخی از این الگوها عبارتند از:

الف) بخشندگی و مهربانی

امام مجتبیٰ (علیه السلام) به تمام مردم به ویژه تهی‌دستان، احسان فوق‌العاده می‌نمودند و آنچه داشتند، به آنان می‌بخشیدند و با نیکی خویش، دلشان را سرشار از شادی می‌کردند. در مورد بخشش امام حسن (علیه السلام) آمده که نیازمندی به ایشان مراجعه کرد. حضرت به او فرمودند: «نیاز خود را در نامه‌ای بنویس و به ما بده.» آن شخص چنین کرد. حضرت دستور دادند دو برابر آنچه را خواسته بود، به او بدهند. یکی از حاضران عرضه داشت: «ای پسر پیامبر! این نامه برای این فرد چه برکاتی به دنبال داشت؟» حضرت به او پاسخ دادند:

برکت این نامه برای ما بیش‌تر است؛ زیرا او ما را شایسته انجام دادن کار نیک دانست. آیا نمی‌دانی کار نیک باید پیش از درخواست شخص انجام پذیرد؛ زیرا اگر پس از اعلام نیاز، بدو احسان نمایی، در حقیقت به بهای آبرویش تمام شده و شاید این فرد نیازمند، شب را میان امیدواری و نومیدی با اضطراب به سربرده و نداند چگونه نیازش برآورده می‌شود؛ با دل-شکستگی به خواسته‌اش می‌رسد یا با سرور و کامیابی؟ آن‌گاه که نزد تو می‌آید، اندامش می‌لرزد و دلش ترسان است؛ اگر نیازش را در قبال آبرویش برآورده ساختی، این آبروریزی از احسانی که دریافت کرده، برایش گران‌تر تمام می‌شود.

ب) امام مجتبیٰ (علیه السلام) پناهگاه پناهندگان

امام حسن (علیه السلام) در مدینه، برای پناهجویان به آن حضرت، دژی استوار و پناهگاهی شکست‌ناپذیر تلقی می‌شدند.

سعید بن ابی سرح که زیاد بن ابیه به او ستم کرده بود، به حضرت پناه آورد و امام او را پناه دادند. سعید به محبت اهل بیت (ع) معروف بود، به همین دلیل، زیاد او را تحت پیگرد قرار داد و او برای پناه جستن به امام حسن (ع) به مدینه گریخت. زیاد با اطلاع یافتن از ماجرا، به سراغ برادر و فرزندان و همسر سعید رفت و آن‌ها را زندانی و خانه‌شان را ویران و اموالشان را مصادره کرد. وقتی امام حسن (ع) از موضوع آگاه شدند، این کار فوق‌العاده بر ایشان گران آمد و طی نامه‌ای به زیاد، به او دستور دادند تا سعید را امان دهد و زن و فرزندانش را آزاد و خانه‌اش را بنا کند و اموالش را به وی بازگرداند.^۱

۳. مرجعیت سیاسی امام مجتبیٰ (ع)

امام مجتبیٰ (ع) از موضع قدرت با معاویه از در صلح درآمدند، چنان‌که در متن قرارداد صلح، به صراحت آمده که خلافت پس از معاویه به ایشان می‌رسد و نباید درباره امام حادثه ناگواری به بار آورد و حيله به کار ببرد. بنابراین، بسیار طبیعی بود که امام، محور مخالفت با بنی‌امیه و کانون قدرتی به شمار آیند که حکومت معاویه را در کامشان تلخ و زندگی آن‌ها را تیره‌وتار سازد. به همین دلیل، در دعاها و دیدارهای امام با حاکمان و اطرافیان آن‌ها و در نامه‌ها و خطابه‌های آن حضرت، تلاش سیاسی روشنی می‌بینیم که در امور ذیل تبلور یافت:

الف) حضرت بر اوضاع و رخدادها مراقبت کامل داشته، آن‌ها را پی می‌گرفتند و رفتار حاکمان و کارگزاران آنان را زیر نظر داشتند؛ آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر می‌نمودند؛ چنان‌که در نامه به زیاد از او خواستند

۱. همان، ص ۲۸۹ - ۲۹۰.

دست از تعقیب سعید بن ابی سرح بردارد و هنگام طواف، حبیب بن مسلمه را در مورد فرمان برداری اش از معاویه نکوهش کردند.^۱

ب) امام مجتبی (علیه السلام) از فعالیت های سیاسی منظم و حساب شده ای برخوردار بودند که در استقبال از هیأت های نمایندگی مخالفان و توجیه و راهنمایی آنان و دعوت آن ها به بردباری و تصمیم گیری و انتظار صدور فرمان امام در وقت مناسب، تجسم می یافت. ایشان همواره بر نقش رهبری اهل بیت (علیهم السلام) و شایستگی خلافت و پیشوایی آنان نیز تأکید داشتند.

دکتر طه حسین بر این باور است که امام مجتبی (علیه السلام) در مدت اقامت خویش در مدینه، به تشکیل حزب سیاسی دست زدند و شخصاً ریاست آن را بر عهده داشتند و به تناسب وضعیت آن زمان، آن را جهت دادند.

ج) با این که نظام حاکم، سعی در جلب رضایت امام و یا سرپوش نهادن بر فعالیت های ایشان و یا محکوم ساختن آن ها داشت، حضرت هیچ گاه به ارکان آن نظام تمایل نشان ندادند. این بخش از موضع گیری امام، زمانی تبلور یافت که حضرت به خویشاوندی سببی امویان تن در ندادند و نقشه های آن ها را فاش ساختند و واقعیت انحرافی آنان و بی لیاقتی معاویه را به خلافت، آشکارا بیان داشتند این حقیقت، به روشنی در مناظرات حضرت با معاویه و اطرافیانش در مدینه و دمشق به طور یکسان جلوه گر شد که در بیان مواضع آن بزرگوار، به اشاره ای بسنده می کنیم:

رد قاطعانه خویشاوندی سببی با امویان

معاویه می خواست با برقراری خویشاوندی سببی با بنی هاشم، به سربلندی

۱. همان، ص ۲۹۳.

دست یابد. از این رو، به مروان فرمان‌روای مدینه نوشت که زینب دختر عبدالله بن- جعفر را با هر مهریه‌ای که پدرش تعیین نمود و پرداختن بدهی وی به هراندازه که باشد و ایجاد صلح میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه، برای یزید خواستگاری کند. مروان شخصی را در پی عبدالله فرستاد. وقتی او نزد مروان آمد، در مورد خواستگاری با عبدالله به گفت‌وگو پرداخت. عبدالله در پاسخ گفت: «امور مربوط به زنان ما در دست مجتبی (ع) است؛ از او خواستگاری نما!» مروان برای خواستگاری نزد امام شرفیاب شد. حضرت فرمود: «برای این کار هر کس را دوست داری جمع کن.» مروان بیرون شتافت و بنی‌هاشم و بنی‌امیه را به یک اندازه گرد آورد و در جمع آنان سخن گفت و موضوعی را که معاویه مطرح کرده بود برای حضرت تبیین کرد. امام بعد از حمد الهی بدو چنین پاسخ دادند:

آنچه را در مورد تعیین مهریه دختر عبدالله توسط پدرش عنوان کردی، (این را بدان) که ما از سنت پیامبر (ص) در مورد مهریه خانواده و دخترانش^۱ روگردان نیستیم. در مورد پرداخت بدهی پدرش، سخن گفتم. بگو بینم از کی تاکنون زنان ما بدهی پدران‌شان را پرداخته‌اند؟ درباره آشتی میان دو گروه، (باید بدانی که) ما برای خدا و در راه رضای او با شما دشمنی داریم و برای دنیا هیچ‌گاه با شما از در صلح در نخواهیم آمد... نظر ما بر این قرار گرفت که زینب را به ازدواج پسرعمویش قاسم فرزند محمد بن جعفر درآوریم و من او را به عقد وی در آورده، مزرعه‌ای را که در مدینه دارم و معاویه حاضر شد در قبال آن ده هزار دینار بپردازد، مهریه وی قراردادم.

مروان طی نامه‌ای به معاویه، وی را از جریان باخبر ساخت. وقتی نامه به معاویه رسید گفت: «ما از آنان خواستگاری کردیم، دست رد بر سینه ما نهادند ولی اگر آن‌ها از ما خواستگاری کرده بودند، آن‌ها را پذیرا می‌شدیم.»^۲

۱. سنت رسول اکرم در مورد مهریه همسران و دخترانش چهارصد درهم بوده است.

۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۲۴.

مناظره‌های سیاسی و مواضع قاطعانه امام مجتبی (ع) در برابر معاویه

الف) مناظره با معاویه در مدینه

به نقل از خوارزمی، معاویه در مدینه با مشاهده احترام و پذیرایی مردم از امام حسن (ع) نگران شده؛ این موضوع برایش ناخوشایند آمد. از این رو، ابوالأسود دوئلی و ضحاک بن قیس فهری را خواست و با آنان در مورد چگونگی عیب‌جویی از امام حسن (ع) به مشورت پرداخت تا بدین وسیله به جایگاه حضرت اهانت روا دارد و در برابر دیدگان انبوه مردم، از منزلت آن بزرگوار بکاهد. که ابوالأسود وی را از انجام این کار برحذر داشت و بدو گفت:

البتّه تصمیم امیرالمؤمنین برتر است؛ ولی من چنین کاری را به صلاح شما نمی‌دانم؛ زیرا امیرالمؤمنین درباره او هر چه بگوید، مردم آن را به حساب حسادت شما می‌گذارند و برای او احترام و عظمتی بیش‌تر قائل می‌شوند. ای امیرالمؤمنین! (امام) حسن (ع) جوانی راست‌گو و حاضر جواب است و پاسخ گفتارت را به استواری می‌دهد و استخوان پایت را در هم می‌کوبد و ناروایی‌هایت را آشکار می‌سازد. در این صورت، سخنان تو به سود او تمام می‌شود و برایت زیان فراوانی همراه خواهد داشت، مگر این‌که در ادب او عیبی بیابی و یا در نژادش انحرافی پیدا کنی؛ اما او از چنین نقص‌هایی مبرا است و به درست‌اندیشی و صراحت و رسایی سخن، میان عرب مشهور است. تباری بزرگ و والا دارد و از عنصری پاک بر خوردار است. بنابراین، بهتر است امیرالمؤمنین دست به چنین کاری نزند.

ضحاک بن قیس نظریه‌ای بر عکس ابوالأسود داشت و او را در ناسزاگویی به امام و فخر فروشی بر ایشان، تحریک کرد و به او گفت:

ای امیرالمؤمنین! با امام حسن (ع) همان‌گونه که تصمیم گرفته‌ای عمل کن و حمله‌ات را از او بازمدار؛ زیرا اگر او را آماج تیرهای گفته‌ات قرار دهی و به استواری بدو پاسخ‌گویی، چونان شتر پیر و فرتوت خوار گشته، تسلیم تو خواهد شد!

معاویه نظر ضحاک را پسندید. با فرارسیدن روز جمعه، بر فراز منبر رفت و پس از حمد خدا و صلوات بر پیامبر (ص)، امیرمؤمنان (ع) را به ناسزا یاد کرد و به عیب‌جویی او پرداخت. در ادامه گفت:

مردم! گروهی از قریش کودکانه می‌اندیشند؛ نابخرد و نادان‌اند؛ زندگانی تیره‌وتاری دارند و تنگنای روزگار آزارشان می‌دهد؛ شیطان بر سرهایشان نشسته و زبان‌هایشان را به کار گرفته است. شیطان در سینه‌هایشان لانه کرده و تخم گذارده است و گلوگاهشان را گرفته، آن‌ها را به خطاکاری واداشته و کارهای زشت را در برابرشان زینت داده و در مسیر هدایت، کورشان ساخته و به تجاوز و گناه و دشمنی و دروغ و بهتان راهنمایی کرده است. آن‌ها با شیطان شریک و رفیقند (و کسی که با شیطان همراه باشد، رفیق پلیدی برای خود برگزیده است). شیطان برای تربیت آن‌ها بس است و خداوند بهترین یار و یاور است.

امام حسن (ع) با شنیدن این سخنان، بسان سیلی خروشان جهیدند و به افتراها و یاوه‌گویی‌های او پاسخ داده و فرمودند:

ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فأنا الحسن بن علی بن أبی طالب، أنابن نبی‌الله، أنابن مَن جعلت له الأرض مسجداً و طهوراً، أنابن السراج المنیر، أنابن البشیر النذیر، أنابن خاتم النبیین و سید المرسلین، و امام المتّقین، و رسول ربّ العالمین، أنابن مَن بعث الی الجن والانس، أنا بن مَن بعث رحمه للعالمین؛

مردم! آن کس که مرا می‌شناسد، به خوبی می‌داند من کیستم و آن‌که نشناخته، خود را به او معرفی می‌کنم. من حسن بن علی بن ابی‌طالب، فرزند پیامبر (ص) هستم؛ فرزند کسی که زمین برایش سجده‌گاه و پاکیزه قرار داده شد. من فرزند مشعل فروزان الهی‌ام؛ من فرزند پیامبر (ص) مژده‌دهنده و بیم‌رسانم، من فرزند خاتم پیامبران، سرور مسلمانان و پیشوای پروا پیشگان و فرستاده پروردگار جهانیانم؛ من فرزند پیامبری هستم که به سوی جنیان و انسان‌ها برانگیخته شد؛ من فرزند کسی‌ام که رحمت، برای جهانیان است.

سخنان امام مجتبی (ع) بر معاویه دشوار آمد و درصدد قطع سخن امام برآمد و گفت: «حسن! درباره خرما نیز سخن بگو».

ایشان در حین ایراد سخن فرمودند:

معاویه! به کوری چشم! باد، خرما را بارور می‌سازد؛ به وسیله حرارت خورشید می‌پزد و شب آن را تازه و خوش‌بو می‌کند.

آنگاه سخنانش را در معرفی خود پی گرفتند و فرمودند:

أنا بن مستجاب الدعوه، أنا بن الشفیع المطاع، أنا بن أول من ینفض رأسه من التراب و یقرع باب الجنة وأنا بن من قاتلت الملائكة معه و لم تقاتل مع نبی قبله، أنا بن من نصر علی الأحزاب، أنا بن من ذلت له قریش رغماً؛

من فرزند کسی‌ام که دعایش به درگاه خدا پذیرفته است؛ من فرزند کسی‌ام که شفاعتش پذیرفته شده است؛ من فرزند نخستین کسی هستم که در قیامت سر از قبر برون می‌آورد و درب بهشت را می‌کوبد؛ من فرزند کسی هستم که فرشتگان در رکابش جنگیدند، در صورتی که همراه هیچ پیامبری پیش از او نجنگیده بودند؛ من فرزند کسی‌ام که بر تمام گروه‌های مخالف و دشمن پیروز گشت؛ من فرزند کسی هستم که قریش، ناگزیر به آیین او تن دادند.

معاویه از این سخنان به خشم آمد و برجست و فریاد زد: «تو خود را برای

دست‌یابی به خلافت می‌ستایی!».

امام با بیان ویژگی فرد شایسته خلافت، بدو پاسخ دادند:

خلافت شایسته کسی است که به کتاب خدا و روش پیامبر (ص) رفتار کند، نه آن‌کس که به مخالفت با کتاب خدا برخیزد و سنت پیامبر (ص) را به تعطیلی بکشانند؛ زیرا چنین فردی به کسی می‌ماند که به زور ملکی را به چنگ آورد و از آن بهره بگیرد و سپس از دستش برود و سنگینی جرمش به دوش وی باقی بماند.

در این‌جا غرور معاویه درهم شکست و با توسل به فریب‌کاری گفت: «حتی

یک‌تن میان قریش نیست که از نعمت‌ها و بخشندگی ما بهره‌مند نباشد؟»

امام پاسخ دادند:

آری، کسی که پس از خواری به وسیله او عزت یافتی و ناچیز بودن را به فراوانی رساندی.

معاویه پرسید: «منظورت از افرادی که می‌گویی کیان‌اند؟»

حضرت فرمود: «کسانی که نمی‌خواهی آن‌ها را بشناسی.»

آن‌گاه در معرفی خود به جامعه، سخنانش را ادامه داده، فرمودند:

أنا بن مَن ساد قريشاً شاباً و كهلاً، أنا بن مَن ساد الوری كرمًا و نبلاً، أنا بن مَن ساد أهل الدنيا بالجدود الصادق، والفرع الباسق، والفضل السابق، أنا ن مَن رضاه رضى الله و سخطه سخطه، فهل لك أن تساميه يا معاوية؟

من فرزند کسی‌ام که بر پیر و جوان قریش پیشوا بود و در کرامت بر همه مردم برتری داشت؛ آن‌کس که در راستی و بخشنندگی سرآمد جهانان بود؛ شاخه‌ای بارور به شمار می‌آمد و در برتری‌ها بر دیگران پیشی داشت؛ من پسر آن‌کسی هستم که خشنودی‌اش، خشنودی خدا و خشمش، خشم خداست. ای معاویه! آیا تو خود را برتر از او می‌دانی؟

معاویه گفت: «سخت درست است؛ خیر، من به این پایه نمی‌رسم!»

امام حسن (ع) فرمود:

حق روشن است و باطل تاریک، آن‌کس که به حق گراید، پشیمان نگشت و باطل‌گرا به زیان افتاد و حقیقت را درست اندیشان می‌شناسند.

معاویه طبق عادت حيله‌گری‌اش گفت: «روز خوش نبیند آن‌کس که به تو ناسزاگوید!»^۱

۱. حياه/لامام/الحسن، ج ۲، ص ۲۹۷. به نقل از خوارزمی.

ب) مناظره در دمشق

تاریخ‌نگاران در بیان این که امام حسن (ع) در دمشق بر معاویه وارد شده، هم-داستانند، ولی اختلافشان در این است که آیا حضور ایشان در آن سامان، یکبار اتفاق افتاده یا بیش‌تر. البته سودی در بحث و بررسی این مسأله مترتب نیست؛ مهم بررسی راز سفر آن حضرت به آن دیار است. از چشم‌انداز ما، هدف امام از این سفر، جز نشر مکتب اهل بیت (ع) و پرده برداشتن از واقعیت امر امویان در برابر جامعه‌ای که معاویه آن را به گمراهی کشانده و از راه راست بیرون برده بود، چیز دیگری نمی‌توانست باشد. دلیل بر این معنا از موضع‌گیری‌های امام و مناظراتی که با معاویه داشتند، پیداست؛ زیرا حضرت بدین‌وسیله وی را رسوا ساختند.

ولی برخی که بر این باورند سفر امام برای گرفتن هدایای معاویه انجام شده، از دیدگاه ما، به یکی از روایات جعلی استناد جسته‌اند که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان به آن استناد کرد؛ زیرا امام به عزت نفس و جوانمردی و عظمت معروف بودند و از سویی، آن بزرگوار با دارا بودن زمین‌های حاصل‌خیزی در مدینه که درآمد کلانی برای حضرت داشت، افزون بر آن، حقوقی که از ناحیه مسلمانان شایسته و نکوکار به آن حضرت می‌رسید، از هدایای معاویه بی‌نیاز بودند. به فرض اگر اموالی از طرف معاویه به آن حضرت می‌رسید، امام آن را برای خود و خانواده‌اش هزینه نمی‌کردند. در روایت آمده که آن حضرت از آن اموال، حتی به مقدار ارزش علفی که چهارپایان به دهان می‌گیرند، بر نمی‌داشتند.^۱ امام موسی بن جعفر (ع) می‌فرماید:

امام حسن (ع) و امام حسین (ع) هیچ‌گاه جایزه‌های اهدایی معاویه پسر ابوسفیان را نمی‌پذیرفتند.^۲

۱. جامع‌الأسرار، نسخه خطی در کتابخانه عمومی کاشف‌الغطاء.

۲. حیاة الامام الحسن، ج ۲، ص ۳۰۳ - ۳۰۴.

معاویه که در مدت اقامت امام حسن (ع) در دمشق، شاهد رو آوردن مردم به آن حضرت و پذیرایی از آن بزرگوار بود، به تشکیل مجالس مملو از عناصر مخالف و دشمنان اهل بیت (ع) نظیر عمرو عاص، مغیره بن شعبه، مروان حکم، ولید بن عقبه، زیاد بن ابیه و عبدالله بن زبیر، دست زد و آنان را به ناسزاگویی و اهانت به گل خوش بوی رسول خدا (ص) تحریک کرد تا ایشان را از چشم مردم بیندازد و دردی را که از فرزند فاتح و قهرمان درهم شکننده بت‌های قریش به دل داشت، بدین وسیله تسکین دهد. این اراذل و اوباش فرومایه، با سخنان تلخ و ناروا به ساحت مقدس امام مجتبیٰ (ع) اهانت روا می‌داشتند. ولی امام با منطقی کوبنده و بیانی رسا، به آنان پاسخ دندان‌شکن داده، آن‌ها را به سکوت و می‌داشتند. آن حضرت در همه مناظرات پیروز می‌گشتند و دشمنان ناتوانش، با خواری و شکست مواجه می‌شدند.

نخستین مناظره

روزی معاویه رو به امام کرد و گفت: «حسن من از تو بهترم!» امام حسن (ع) فرمود: «پسر هند، تو به چه دلیل از من بهتری؟» معاویه گفت: «چون مردم اطراف من گردآمده‌اند و اطراف تو کسی نیست. امام به او فرمود

هیئات! ای پسر هند جگرخوار! از راه بسیار ناپسندی برای خود امتیاز تراشیدی. کسانی که اطراف تو گردآمده‌اند یا با علاقه به سویت آمده‌اند یا با بی‌میلی. آنان که مطیع تواند، نافرمان خدا هستند و کسانی که مجبورند، به دستور کتاب خدا معذورند. من هرگز نمی‌گویم من از تو بهترم؛ چون در تو اصلاً خیری نیست که من از تو فراتر باشم؛ زیرا خداوند همان‌گونه که مرا از پلیدی‌ها پیراسته، تو را نیز از فضیلت‌ها محروم کرده است.^۱

۱. همان، ص ۳۰۶، به نقل از روضه الواعظین نیشابوری.

مناظره دوم

در محفلی دیگر، میان امام و معاویه مناظره‌ای صورت گرفت و شاید از هیجان‌انگیزترین گردهمایی‌های امام به شمار آید، در این مجلس، چهار تن از ارکان نظام معاویه و ترویج‌گران جاهلیت وی نظیر عمرو عاص، ولید بن عقبه بن ابی معیط، عتبه بن ابی سفیان، مغیره بن شعبه، گردآمده، از معاویه خواستند امام حسن (علیه السلام) را احضار کند تا به ایشان ناسزا گویند؛ زیرا گردآمدن مردم پیرامون امام و بهره‌گیری از دانش و احکام دین از آن حضرت، برای آنان ناخوشایند بود.

معاویه حاضر نشد کسی را در پی امام بفرستد و به دوستانش گفت: «دست به این کار نزنید؛ به خدا سوگند! هرگاه نزد من آمده، از مقام و جایگاه او، و از رسوایی‌ام به دست وی بیمناک شده‌ام. (امام) حسن، از همه بنی‌هاشم زبان‌آورتر است». ولی سرانجام او را واداشتند تا در پی امام بفرستد.

معاویه گفت: «اگر در پی او بفرستم، درباره او و شما به انصاف رفتار خواهم کرد».

عمرو عاص گفت: «آیا بیم داری باطل او بر حق ما چیره شود؟»

معاویه گفت: «من در پی او فرستادم تا به او بگویم همه سخنانش را ابراز بدارد، ولی بدانید آنان اهل بیت رسول خدایند و کسی نمی‌تواند از آنان عیب‌جویی کند و ننگ و عار به آنان نمی‌چسبد. ولی به او را سخن خودش هجوم آورید و به وی بگویید: پدرت عثمان را کشت و از خلافت خلفای پیش از خود، خرسند نبودی».

آنگاه معاویه کسی را محضر امام فرستاد و ایشان را نزد خود فراخواند. وقتی

امام حضور یافتند، معاویه ایشان را ارج و احترام نهاد و عرضه داشت:

من نمی‌خواستم شما را به این مجلس فراخوانم، ولی این جمع حاضر مرا

بدین کار واداشتند و اکنون من میان تو و آنها به انصاف رفتار خواهم کرد.

ما شما را به این مجلس فراخواندیم تا ثابت نماییم که عثمان مظلومانه کشته

شده و قاتل او پدر توست؛ بدانان پاسخ بده. از این که در این محل تنها هستی نگران مباش، می توانی همه سخنان را ابراز نمایی.

در آغاز عمرو عاص شروع به سخن کرد و امیرمؤمنان (ع) را شدیداً به باد ناسزا گرفت و سپس به ناسزاگویی امام حسن (ع) پرداخت و تا می توانست به وی اهانت رواداشت؛ از جمله گفت:

حسن! تو می پنداری خلافت به تو می رسد. تو که از عقل و اندیشه برخوردار نیستی! ما تو را به این جا فراخواندیم تا تو و پدرت را به باد ناسزا بگیریم...!

سپس ولید بن عقبه به زشتی سخن گفت و از ریشه و تبار خود پرده برداشت و بنی هاشم را به ناسزا گرفت.

آن گاه عبته بن ابی سفیان به سخن درآمد و کینه توزی و فرومایگی اش را آشکار ساخت و گفت:

حسن! پدرت در قریش، بدترین مردم بود! خونشان را به زمین ریخت؛ رشته خویشاوندی آن ها را بُرید؛ شمشیر و زبانش بلند بود؛ زندگان را می کشت و از مردگان نیز دست بر نمی داشت. اما در مورد خلافتی که به آن دل بسته ای، نه حق انتقاد از آن را داری و نه در میراث بردن از آن بر دیگران برتری داری.

سپس مغیره سخن گفت و امام علی (ع) را دشنام داد و گفت:

به خدا سوگند! من علی را نه در برابر خیانتی عیبجویی می کنم و نه در داوری از کسی طرف داری کرده، ولی او عثمان را کشته است.

آن گاه سکوت کردند و امام لب به سخن گشودند و فرمودند:

معاویه! اینان مرا دشنام ندادند، بلکه این تویی که مرا به باد ناسزاگرفتی؛ زیرا به فحش خو کرده ای و بداندیش بوده ای و هم چنان بر اخلاق ناپسندت باقی هستی. ستمی که بر ما روا می داری، به جهت خصومتی است که با رسول خدا و خاندانش داری. معاویه! اکنون پاسخ را بشنو و اطرافیان نیز

بشنوند. البته بدانید، من کم‌تر از آنچه در حق شما باید بگویم، سخن خواهم گفت.

آن‌گاه به مقایسه جایگاه پدر بزرگوارش و موقعیت معاویه و پدر او پرداختند و فرمودند:

ای گروه! شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا پدرم نخستین کسی نبود که ایمان آورد و تو ای معاویه! و پدرت از کسانی نبودید که پیامبر (ص) به خاطر تألیف قلوب رهایتان ساخت؟ در دل، کفر خود را نهان می‌داشتید و به اسلام تظاهر می‌کردید و مجذوب مال و منال بودید.

آیا پدرم نبود که در جنگ بدر پرچم رسول خدا (ص) را بر دوش داشت و پرچم کفر در آن روز به دست معاویه و پدرش بود؟ آن‌گاه که پدرم در جنگ اُحد و احزاب با شما پنجه درافکند، پرچم پیامبر خدا را با خود داشت و پرچم شرک و کفر در دست تو و پدرت بود. خداوند در همه این نبردها، پدرم را بر خصم زبون پیروز ساخت و حجتش را آشکار نمود و دین و آئینش را یاری داد و سخن او را به تصدیق آورد و در همه این عرصه‌ها از حضرت علی (ع) راضی و خرسند، و از تو و پدرت خشمگین بود.

امام مجتبی (ع) فضایل برجسته پدرش را برشمردند و به بیان احادیثی که پیامبر (ص) درباره آن حضرت فرموده بود، پرداختند و از عرصه‌های کارزاری که پدر ارجمندش دین را در آن‌ها یاری و دشمنان را به خاک ذلت نشاناد، یاد کردند و سپس فرمودند:

معاویه! به یاد داری روزی که پدرت در جنگ احزاب بر شتر سرخ‌مویی سوار بود و مردم را بر ضد پیامبر (ص) تحریک می‌کرد و تو آن شتر را می‌راندی و برادرت عتبه که در این‌جا حاضر است مهار آن را می‌کشید و پیامبر (ص) با مشاهده شما فرمود: «خدایا! شخص سواره و سوق‌دهنده و مهارگیرنده را لعنت کن!»

معاویه! به یاد داری زمانی که پیامبر (ص) تصمیم گرفتند نامه‌ای به بنی‌خزیمه بفرستند. در پی تو فرستادند و تو نیامدی و پیامبر (ص) نفرینت نمودند تا

قیامت گرسنه بمانی و عرضه داشتند: «خدایا! هیچ گاه شکم او را سیر نگردان!»

امام حسن (ع) پس از آن به بیان برخی رفتار ابوسفیان با پیامبر (ص) و موارد هفت گانه‌ای پرداختند که پیامبر (ص) ابوسفیان را لعنت کرده بودند، پس از پایان سخنانش در مورد معاویه، رو به عمروعاص کردند و بدو فرمودند:

اما تو ای پسر نابغه،^۱ نَسَب تو بین پنج تن مشترک است و همه آن‌ها ادعای پدری تو را داشته‌اند و سرانجام عاص، پست‌ترین و فرومایه‌ترین فردشان به پدری تو برگزیده شد و همین پدر تو بود که گفت: «من دشمن محمد بی دودمانم!» و خداوند این آیه را درباره‌اش نازل فرمود: (اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَر) فرزند عاص! تو در همه معرکه‌ها با جدم پیامبر (ص) جنگیدی و او را در مکه به تمسخر گرفتی و آزار رساندی و در حقش نیرنگ نمودی و از همه مردم بیش‌تر به تکذیبش پرداختی و با او دشمنی ورزیدی. سپس به قصد دیدار با نجاشی، به حبشه رفتی تا جعفر بن ابی‌طالب و یارانش را از او بازستانده، به مشرکان مکه تحویل دهی، ولی در این سفر، که تیرت به سنگ خورد و خداوند تو را مأیوسانه بازگرداند و دروغت را آشکار کرد و حدی را که قرار بود بر تو جاری شود، به گردن رفیق عماره‌بن ولید انداختی و از او نزد نجاشی بدگویی کردی ولی خداوند تو و رفیق را رسوا کرد. تو از همان دوران جاهلیت و نیز ظهور اسلام با بنی‌هاشم دشمنی می‌ورزیدی. تو در عیب‌جویی از پیامبر (ص)، هفتاد بیت شعر اهانت‌آمیز گفتی و پیامبر (ص) فرمود: «خدایا! من شعر نمی‌دانم و پیشه شاعری، شایسته من نیست. خدایا! در برابر هر حرفی از اشعارش، هزار بار او را لعنت کن!»

ولی آنچه درباره عثمان گفتی، (بدان!) این تو بودی که در همه‌جا آتش فتنه را بر ضد او برافروختی، آن‌گاه به فلسطین گریختی و چون خبر مرگش به تو رسید، گفتی: «من ابو عبدالله هستم و هر جراحتی را با سرانگشتم می‌شکافم». سپس خود را به دامان معاویه افکندی و دین خود را به دنیای او فروختی؛ ما

۱. زن بدکاره معروف عرب.

نه تو را درباره دشمنی‌ات نکوهش و نه در مورد دوستی‌ات مؤاخذه می‌کنیم. به خدا سوگند! تو نه عثمان را در زنده بودنش یاری کردی و نه از مرگش خشمگین شدی...

آن‌گاه رو به ولید کرد و فرمود:

به خدا سوگند! تو را به دشمنی با علی سرزنش نمی‌کنم؛ زیرا او پدرت را در برابر دیدگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به هلاکت رساند و تو را به جرم شراب‌خوری‌ات که در حالت مستی با مردم نمازگزاری، هشتاد تازیانه زد. تو کسی هستی که خداوند در قرآن فاسقت نامید و حضرت علی (علیه السلام) را مؤمن به شمار آورد. آن‌گاه بر علی (علیه السلام) فخر فروختی...

سپس متوجه عتبه شدند و فرمودند:

و تو ای عتبه! به خدا سوگند! نه خردی داری که به تو پاسخ‌گویم و نه فهمی داری که با تو گفت‌وگو نمایم؛ نه خیری در توسست که به آن امید باشد و نه شری داری که از آن باید پرهیز کرد. عقل تو و عقل کنیزت به یک اندازه است. اگر علی (علیه السلام) را در برابر همگان دشنام دهی، زبانی به او نمی‌رسد و این‌که مرا تهدید به قتل کردی، اگر از چنین قدرتی برخوردار بودی، چرا آن مرد لحيانی را که در بستر همسرت خوابیده بود، نکشتی؟ چگونه تو را به دشمنی و کینه‌توزی با علی (علیه السلام)، نکوهش کنم که دایمی‌ات ولید را در جنگ بدر به هلاکت رساند و در کشتن جدت عتبه با حمزه هم‌کاری کرد و تو را از برادرت حنظله جدا ساخت و آن‌ها را یک جا از پای درآورد؟

آن‌گاه رو به مغیره کرد و فرمود:

ولی تو ای مغیره! شایستگی حضور و سخن گفتن در این‌جا و نظیر آن را نداری! به خدا سوگند! ناسزاگویی‌ات برای ما ارزشی ندارد؛ زیرا حد زناکاری هنوز بر تو باقی است و عمر بر تو اجرای حد نکرد و خداوند او را بازخواست خواهد نمود. این تو بودی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدی: «آیا مرد به زنی که می‌خواهد با او ازدواج کند می‌تواند نگاه کند؟» حضرت فرمود: «اگر

قصد زنا نداشته باشد، مانعی ندارد.» بیان این شرط از ناحیه پیامبر (ص) به این دلیل بود که به‌خوبی می‌دانست تو زناکاری.

در این که به افتخار رسیدن به حکومت بر ما فخر می‌فروشی (توجه داشته باش) که خدای تعالی فرمود: «هرگاه بخواهیم مردم سرزمینی را نابود سازیم، تبه‌کاران را بر آن می‌گماریم و آن‌ها با فسق و فجور خود شایسته عذاب می‌شوند و آن‌گاه سرنگونشان می‌سازیم».

پس از آن امام مجتبیٰ (ع) برخاستند و عبایشان را برگرفتند تا از آن‌جا بیرون روند، عمروعاص دامن حضرت را گرفت و به معاویه گفت: «ای امیرالمؤمنین! تو شاهد بودی که حسن چه نسبتی به من داد! از تو می‌خواهم بر او حد قذف جاری کنی.» معاویه بدو گفت: «رهاش کن! خدا جزای خیرت ندهد!» و عمرو دست از امام برداشت.

معاویه رو به اطرافیان‌ش کرد و گفت:

به شما نگفتم توان بحث و مناقشه با او را ندارید و شما را از دشنام به او بازداشتن ولی سختم را نپذیرفتید به خدا سوگند! خانه‌ام را بر من تیره‌وتار نمودید! از پیشم بروید! خداوند به سبب بداندیشی شما و پذیرفته نشدن نظر خیراندیشانه من، رسوایتان ساخت.

امام مجتبیٰ (ع) با این گفت‌وگو، با تزریق قدرت جدیدی در نیروهای مخالف حکومت، تأثیر بسزایی در آن‌ها ایجاد نمودند و از واقعیت مرارت‌باری که با تسلط حاکمانی از این قبیل، حکومت اسلامی را فراگرفته بود، پرده برداشتند، حکامی که از ریشه، دارای انحراف بودند و تحت تأثیر رسومات جاهلی خویش قرار داشتند و اسلام از دیدگاه آنان، وسیله تسلط بر مردم و جبران کمبودهای شخصیتی تلقی می‌شد.

امام حسن (ع) با این کار، ثابت کردند که همواره بر موضع استوار خویش، یعنی مبارزه با جاهلیت اموی باقی هستند. هرچند اوضاع دشوار و رنج‌آور، ایشان

را واداشت تا شمشیر در نیام کنند و مرحله جنگ را پشت سر بنهند، زیرا امکان نداشت فریاد حق طلبانه‌ای که گوش باطل‌گرایان را کر ساخته بود، میان انبوهی از یاهوگویی‌های انحراف‌آمیز دشمنان به وادی نابودی سپرد.

بدین ترتیب، امام در مسیر پیشبرد آیین الهی گام برداشتند و حراست از مبانی رسالت الهی را به خوبی انجام دادند تا نام و یاد خدا در سراسر گیتی طنین‌افکن شود.

نمونه‌ای از میراث گران سنگ علمی امام مجتبی (علیه السلام)

امام مجتبی (علیه السلام) مانند پدر ارجمند و جد بزرگوارش، رهبری الهی به شمار می‌آمدند که مسئولیت‌های ایشان را می‌توان در جمله‌ای کوتاه و پرمعنا و دارای ابعاد گوناگون «ارشاد و هدایت به فرمان خدای متعالی» عنوان کرد که برخاسته از این آیه است:

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ)؛

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند و انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند.

هدایتی که به فرمان خدای سبحان انجام می‌پذیرد، در تبیین دین الهی و عرضه کردن جزئیات احکام کلی و یا مطلق آن‌که در قرآن و بیان رسول معظم اسلام (صلی الله علیه و آله) بدان تصریح شده و نیز در تفسیر قرآن کریم و تشریح اهداف پیامبر (صلی الله علیه و آله)، جلوه‌گر است.

هدایت در عملی ساختن احکام خدای متعالی میان مسلمانان و حراست دین و احکام الهی از هرگونه تحریف متجلی است.

انقلابی که اسلام بزرگ به وجود آورد، پیش از آن که اجتماعی یا اقتصادی باشد، انقلابی فرهنگی تلقی می شد. بنابراین، اگر اهل بیت (ع) خود را وقف تربیت و تهذیب مسلمانان بر اساس معارف و ارزش های رسالت الهی کردند، جای شگفتی نیست. این بزرگواران با عنایت به بیان صریح قرآن، در تشریح اهداف رسالت، خود را ادامه دهنده راه پیامبر (ص) و حامی و سرپرست رسالت امت و دولتی می دانند که نتایج تلاش ها و زحمات آن پیامبر گرامی است. آنان نخستین وظیفه و مسئولیت خویش را تربیت و تهذیب مسلمانان می دانند. خدای متعالی با بیان اهداف رسالت و مسئولیت پیامبر (ص) می فرماید:

(یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلّمهم الكتاب والحکمه)^۱

اگر امام مجتبی (ع) به علل و اسبابی دینی و مکتبی، چشم از خلافت پوشیدند، اما صحنه را تهی نگذاشتند و به جاهلیت گرایان، اجازه ندادند میراث پیامبر (ص) را به یغما برند؛ بلکه به تربیت پایگاهی همت گماردند که زیربنای دولت بود و احکام دین بر مبنای آن به اجرا و عمل درمی آمد.

امام مجتبی (ع) طی سخنان گهربار خود برای مسلمانان در قالب خطابه، سفارش، مناظره و نامه، میراث فکری و علمی پر باری را به یادگار گذاشتند. این سخنان حاکی از توجهات همه جانبه ایشان و گستردگی دامنه دانش و احاطه و آگاهی آن بزرگوار به نیازهای مسلمانان در دوران پر آشوبی است که مسلمانان با آن دست به گریبان بودند و اندک افرادی که مورد توجه و حمایت الهی قرار داشتند، کسی از حقیقت این مرحله و نیازمندی های آن آگاهی نداشت.

۱. سوره جمعه، آیه ۲.

اکنون ضمن ارائه نمایی از توجهات علمی امام مجتبی (ع)، گلچینی از مفاهیم و ارزش‌های والایی را برمی‌گیریم که آن بزرگوار با سخنان بلیغ خویش بدان اشاره فرمودند:

۱. اصول تحول علمی و روش دانش‌اندوزی و خردورزی

۱-۱- امام مجتبی (ع) در تشویق به کسب دانش و چگونگی آن و شیوه بالنده ساختنش فرمودند:

تعلّموا العلم فإنکم صغار فی القوم وکبارهم غداً ومن لم یحفظ منکم فلیکتب^۱

در پی کسب دانش برآید که شما امروز در جمع مردم، کودک هستید ولی فردا از بزرگان آنان به شمار خواهید آمد. هر یک از شما نمی‌تواند مطلبی را حفظ کند، آن را یادداشت نماید.

۱-۲- «حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ»؛^۲ "پرسش مناسب، نیمی از دانش است."
۱-۳- «عَلَّمَ النَّاسَ وَتَعَلَّمَ عِلْمَ غَيْرِكَ فَتَكُونُ قَدْ أَتَقَنْتَ عِلْمَكَ وَعِلْمَتِ مَالِكَ تَعْلَمُ»؛^۳ "به مردم دانش بیاموز و از دانش دیگران بهره بگیر! با این کار، پایه‌های دانش خود را تحکیم نموده، آنچه را نیز نمی‌دانی فراگرفته‌ای."
۱-۴- «قَطَعَ الْعِلْمَ عَذْرُ الْمُتَعَلِّمِينَ»؛ "دانش، عذر دانش‌پژوهان را از میان برداشته است."

۱-۵- «الْيَقِينُ مَعَاذُ السَّلَامَةِ»؛ "یقین، پناه سلامت است."

۱. ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ص ۱۴۲.

۲. نورالابصار، ص ۱۱۰.

۳. الأئمه الاثنا عشر، ص ۳۷.

۶-۱- «أوصيكم بتقوى الله وإدامه التفكير، فإنّ التفكير أبو كل خير وأمه»؛^۱ "شما را به پیروی از خدا و اندیشه مستمر سفارش می‌کنم؛ زیرا اندیشه، ریشه هر کار نیک و پسندیده به شمار می‌آید."

عقل و خرد پایه دانش است. از همین ره‌گذر، امام با بیان لوازم و آثار علمی آن و درجه اهمیت و نقش خرد در کمال آدمی، آن را به تصویر کشیده، می‌فرماید:

الف) «العقل حفظ القلب كلّ ما استرعيتَه»؛^۲ "خرد نگاهبان رازهای دل است".
 ب) «لا أدب لمن لا عقل له، ولا مودّة لمن لا همّة له، ولا حياء لمن لا دين له، و رأس العقل معاشره الناس بالجميل، وبالعقل تدرك سعادة الدارين، ومن حرم العقل حرمهما جميعاً»؛ "آن‌کس که از خرد برخوردار نیست، فاقد ادب و فرهنگ است و کسی که همت و اراده ندارد، از ارزش دوستی و محبت برخوردار نیست؛ کسی که شرم و حیا ندارد، دین ندارد. برترین درجه خردمندی، رفتار نیک با مردم است. به‌وسیله خرد، خوش‌بختی دنیا و آخرت به دست می‌آید. آن‌کس که از خرد محروم باشد، از خوش‌بختی دنیا و آخرت نیز محروم خواهد بود."
 ج) «لا يغش العقل من استنصحه»؛ «هر کس از خرد پند گیرد، فریب نمی‌خورد».

۲. در عرصه تفسیر و علوم قرآن کریم

امام مجتبیٰ (ع) در بیان حقیقت قرآن و رسالت و اهداف و فضیلت آن و نحوه سیراب شدن از سرچشمه زلال بی‌کرانش می‌فرماید:

۱. حیاة الامام الحسن، ج ۱، ص ۳۴۳ - ۳۴۶.

۲. همان، ۳۵۷.

۱-۲- «ان هذا القرآن فيه مصابيح النور وشفاء الصدور، فليجل جال بضوئه وليلجم الصفه قلبه، فان التفكير حياه قلب البصير، كما يمشى المستنير في الظلمات بالنور»؛^۱ "در این قرآن، چراغ‌های هدایت می‌درخشد و دل‌ها به راهنمایی‌اش بهبود می‌یابد. بنابراین، باید دل را به فروغ تابناکش روشن و به دستورهایش استوار کرد. دل‌ها به وسیله اندیشه درست، روشن می‌ماند و راه می‌یابد هم‌چنان‌که رهروان، در پرتو نور از تاریکی‌ها می‌گذرند."

۲-۲- «ما بقى من هذه الدنيا بقیه غير هذا القرآن فاتخذوه اماماً، وإن أحق الناس بالقرآن من عمل به وإن لم يحفظه، وأبعدهم عنه من لم يعمل به وإن كان يقرؤه»؛^۲ "از این دنیا اثری غیر از قرآن باقی نمانده، آن را پیشوای خود گردانید. سزاوارترین مردم به قرآن، کسی است که بدان عمل کند، هر چند حافظ آن نباشد و آن‌که از همه دورتر به قرآن است، کسی است که به قرآن عمل نکند هر چند آن را قرائت نماید."

۲-۳- «.. واعلموا علماً يقيناً أنكم لن تعرفوا التقى حتى تعرفوا صفه الهدى، ولن تمسكوا بميثاق الكتاب حتى تعرفوا الذى نبذه، ولن تتلوا الكتاب حق تلاوته حتى تعرفوا الذى حرّفه، فإذا عرفتم ذلك، عرفتم البدع والتكلف ورأيتم الفريه على الله ورأيتم كيف يهوى من يهوى، ولا يجهلنكم الذين لا يعلمون، والتمسوا ذلك عند أهله فإنهم خاصّه نور يستضاء بهم وأئمه يقتدى بهم، بهم عيش العلم وموت الجهل»؛^۳ «به یقین بدانید که شما تا وصف هدایت را نفهمید، تقوا را نخواهید شناخت و تا قرآنی را که کنار نهاده‌اید شناسید، هرگز به پیمان قرآن تمسک نخواهید جست و تا کسانی که قرآن را تحریف کردند برایتان شناخته

۱. همان، ص ۳۴۶ - ۳۴۷. به نقل از کشف‌الغمه و/ارشاد‌القلوب.

۲. حياه‌الامام‌الحسن، ج ۱، ص ۳۴۶ - ۳۴۷.

۳. همان، ص ۳۶۰ به نقل از تحف‌العقول.

شده نباشند، آن را آن گونه که باید تلاوت نخواهید کرد. هرگاه به همه امور یاد شده آگاه شدید، بدعت و زورگویی را شناخته‌اید و به دروغ بستن بر خدا و تحریف، پی برده‌اید و می‌دانید آن کس که به ورطه سقوط افتاده، چگونه سقوط کرده است. افراد نادان، شما را به نادانی نکشانند، آن را نزد اهلش جستجو کنید: کسانی که مخصوصان به نورافشانی‌اند و از آنان کسب نور می‌شود، پیشوایانی که باید از آن‌ها پیروی کرد. به واسطه وجود آن‌ها دانش جاودان و جهل به نابودی کشیده می‌شود.»

۴-۲- «... کتاب الله فيه تفصیل کلّ شیء، لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه، والمعولّ علیه فی کل شیء، لا یخطئنا تأویله، بل نتیقن حقائقه، فأطیعونا فإطاعتنا مفروضه إذا كانت بطاعه الله والرسول وأولی الأمر مقرونه..»؛ «در کتاب الهی (قرآن) شرح و تفصیل هر چیزی آمده است و در آن هیچ گونه باطلی راه ندارد. هر چیزی استناد به قرآن دارد. ما در تأویلش دچار اشتباه نمی‌شویم و به حقایق آن یقین داریم. بنابراین، از ما اطاعت کنید؛ زیرا اطاعت ما چون به اطاعت خدا و رسول و اولی الامر مقرون است، بر همگان واجب است.»

تاریخ‌نگاران نمونه‌هایی از تفسیر قرآن امام مجتبی (ع) را یادآور شده‌اند؛ از جمله: مردی وارد مسجد پیامبر (ص) شد تا تفسیر آیه شریف (و شاهد و مشهود) را از کسی بپرسد. آنجا سه تن را دید که پیرامون هر یک، گروهی از مردم حلقه زده‌اند و درباره شنیده‌هایش از پیامبر (ص) با آنان سخن می‌گوید. معنای شاهد و مشهود را از یکی از آن‌ها پرسید. پاسخ داد: «شاهد، یعنی روز جمعه و مشهود، یعنی روز عرفة.»

همین معنا را از دیگری پرسید. به وی پاسخ داد: «شاهد، یعنی روز جمعه و مشهود یعنی روز عید قربان.»

از نفر سوم پرسید؛ فرمود: «شاهد پیامبر (ص) و مشهود روز قیامت است؛ به دلیل این که خدا فرموده (یا ایها النبی إنا أرسلناک شاهداً ومبشراً ونذیراً) و در مورد قیامت فرمود: (ذلک یوم مشهود)».

مرد پرسید: «این سه تن کیان اند؟»

به او گفته شد: «نفر اول: عبدالله بن عباس؛ دوم: عبدالله بن عمر و سوم، حسن بن - علی بن ابی طالب است.»^۱

کسانی که به دقت خطابه‌ها و اندرزهای امام مجتبی (ع) را بررسی می‌کنند، استدلال و استناد دقیق امام به آیات قرآن حکیم، به خوبی ملموس و حاکی از احاطه و آگاهی آن بزرگوار به مراد و راز و رمز این آیات است.

۳. در عرصه سیره نبوی و سبک زندگی پیامبر (ص)

امام مجتبی (ع) به گسترش احادیث و سیره و فضایل اخلاقی پیامبر (ص) عنایت ویژه‌ای داشتند، گزیده‌ای از احادیثی که آن امام والامقام از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند، عبارتند از:

۳-۱- «وارد کردن شادمانی در دل برادر مسلمان، از جمله اموری است که سبب بخشش گناهان می‌شود».

۳-۲- «مسلمان! سه چیز را برایم تضمین کن، بهشت را برایت ضمانت خواهم کرد: اگر به دستورهایی که در قرآن بر تو واجب شده عمل نمایی، انسانی پرستنده به شمار رفته‌ای و اگر به آنچه خداوند به تو روزی داده، قناعت کنی، بی‌نیازترین فرد هستی و اگر از محرمات الهی دوری کنی، پروا پیشه‌ترین شخص تلقی خواهی شد».

۱. همان، ص ۳۶۲. به نقل از فصول المهمه.

۳-۳- «آن کس که پس از ادای نماز صبح تا طلوع آفتاب بر سجاده خود بنشیند، خداوند بدنش را از آتش دوزخ نگاه می دارد».

۳-۴- «هرکجا حضور دارید، بر من درود بفرستید که درودتان به من می رسد».

۳-۵- «زنی به اتفاق دو کودکش خدمت پیامبر (ص) رسید و از حضرت درخواست کمک کرد. ایشان سه دانه خرما به او دادند، آن زن هر یک از دانه های خرما را به یکی از فرزندان داد. کودکان پس از خوردن خرما به دست مادر نگاه کردند. مادرشان دانه باقیمانده خرما را نیز دونیمه ساخت و نصف آن را به هر یک داد. پیامبر (ص) فرمود: با ترحمی که این زن به فرزندان خویش کرد، خداوند رحمت خویش را شامل او نمود».

۳-۶- این دعا از آن حضرت نقل شده:

اللهم أفلني عثرتي، وأمن روعتي، واكفني من بغى علي، وانصرني على من ظلمني وأرني ثأري منه...»؛

خدایا! از لغزش هایم در گذر و وحشتم را به امنیت تبدیل گردان! آنان را که با من به ستیز برخاستند، به کیفر برسان و بر کسانی که به من ستم روا داشتند، پیروزم گردان و انتقام مرا از آنان بگیر!

امام مجتبی (ع) در گسترش سیره و فضایل اخلاقی پیامبر (ص) توجه فراوان مبذول می داشتند و گاهی این فضایل را به نقل از دایی اش - هندی بن ابی هاله تمیمی، پسر خوانده رسول خدا و برادر ناتنی حضرت زهرا (ع) - بیان می فرمودند که صفات پسندیده و فضایل اخلاقی پیامبر (ص) را دقیقاً وصف می کرد. هند، شخصیت پیامبر (ص) و سیره زندگی ایشان را چنین وصف می کند:

پیامبر (ص) همواره اندوهناک به نظر می رسیدند و پیوسته در اندیشه بودند. هیچ گونه راحتی نداشتند؛ جز در موارد لازم سخن نمی گفتند؛ سکوتی طولانی داشتند؛ هرگاه لب به سخن می گشودند، به آرامی سخن می گفتند؛ سخنانشان

کوتاه و پر معنا بود، به گونه‌ای که مقصود را بیان کرده، سخن زاید در آن وجود نداشت؛ از اخلاقی نکو و پسندیده برخوردار بودند و خشونت و درشتی نداشتند. از نعمت‌های الهی هر چند اندک، به عظمت یاد می‌فرمودند و آن‌ها را ناچیز نمی‌شمردند؛ هیچ‌کس را سرزنش یا نکوهش نمی‌نمودند؛ دنیا و امور مربوط به آن، ایشان را خشمگین نمی‌ساخت؛ دریاری حق از هیچ‌چیز پروا نداشتند؛ هرگاه با دست اشاره می‌کردند، با تمام کف دست اشاره می‌نمودند و هر زمان شگفت‌زده می‌شدند، دست‌ها را پشت‌ورو می‌کردند و هرگاه سخن می‌گفتند، آن‌ها را به هم متصل می‌کردند و انگشت ابهام دست چپ را به کف دست راست می‌زدند؛ هنگام خشم، رو برمی‌گرداندند و زمان شادمانی، چشمانشان را بر هم می‌نهادند. بیش‌تر خنده‌شان حالت تبسم داشت و دندان‌هایشان نظیر دانه‌های تگرگ نمایان می‌شد.

امام حسن (علیه السلام) به این سیره و شیوه مبارک، فوق‌العاده توجه و اهتمام داشتند. روزی از پدر ارجمندش که در تحمل بار سنگین مسئولیت‌های رسالت الهی، هم‌دوش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و قبل از بعثت تا زمان رحلت، یار و همدمشان بود، خواستند سیره و رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برایش وصف فرماید. امیرمؤمنان (علیه السلام) در پاسخ فرمودند:

پیامبر گرامی اسلام هرگاه به منزل خود می‌آمدند، اوقات خویش را به سه بخش تقسیم می‌کردند: بخشی برای راز و نیاز با پروردگار جل جلاله؛ قسمتی برای امور خانواده و بخشی را به خود اختصاص می‌دادند؛ قسمتی را که مربوط به شخص ایشان بود برای اداره امور مردم به کار می‌بردند و به خواص یاران دستورهای برای رسیدگی به کارهای عمومی دیگران می‌دادند و این اوقات را صرف کارهای دیگر نمی‌کردند. شیوه ایشان این بود در آن‌جا که به امور امت می‌پرداختند، اهل فضل و دانش را برتری می‌دادند و اوقات را به تناسب آگاهی بیش‌تر آن‌ها در امور دینی، تقسیم می‌کردند. برخی یک نیاز، بعضی دو خواسته و عده‌ای خواسته‌های متعددی داشتند و حضرت به رسیدگی امور آنان مشغول می‌شدند و آن‌ها را به اصلاح

کمبودهای امورشان سرگرم می‌ساختند و آنچه را به مصلحت آنان بود، برایشان بیان کرده، می‌فرمودند: «حاضران به غایبان برسانند. نیاز کسانی را که به من دسترسی ندارند، به من اطلاع دهید، زیرا هر کس نیاز افراد ناتوان را نزد صاحب قدرتی ببرد که به او دسترسی ندارد، خداوند در روز قیامت او را ثابت‌قدم نگاه می‌دارد.» در حضور آن بزرگوار، غیرازاین گونه سخنان، چیزی ابراز نمی‌گردید. و از کسی غیر او پذیرفته نمی‌شد. کسانی که برای کسب علم و فضیلت حضور ایشان تشریف می‌یافتند، جز با چشیدن شیرینی بیان آن حضرت، از آنجا بیرون نمی‌رفتند و خود، دیگران را رهنمون می‌گشتند.

امام حسن (ع) فرمود: «از پدر بزرگوارم پرسیدم پیامبر (ص) در سخن گفتن چگونه بودند؟» پدرم فرمود:

پیامبر (ص) زبان خود را از سخن بیهوده و غیرضرور بازمی‌داشتند؛ به مردم مهربانی می‌کردند و آن‌ها را از خود دور نمی‌ساختند؛ برای بزرگ هر فامیلی احترام قائل می‌شدند و او را بر فامیلش حاکم می‌گردانند؛ همواره مردم را بر حذر می‌داشتند و بی‌آن‌که با آن‌ها ترش‌رویی کند، مراقب خویشان بودند، از یاران خود دیدار می‌کردند و از وضعیت مردم و آنچه بر آن‌ها می‌گذشت، پرسش می‌کردند، کار پسندیده را تحسین و تقویت می‌نمودند و کار ناپسند را نکوهش کرده بی‌اعتبار می‌دانستند؛ در کارها میانه‌رو بودند؛ از احوال مردم غافل نمی‌شدند، مبادا که آن‌ها غفلت کنند و یا به سوی باطل کشیده شوند؛ در ابراز حق کوتاهی نمی‌کردند و از آن تجاوز نیز نمی‌نمودند؛ خیرخواه‌ترین مردم را به کارها می‌گماردند؛ بزرگ‌ترین آن‌ها از دیدگاه ایشان، کسانی بودند که بیش از دیگران موعظه می‌پذیرفتند و برجسته‌ترین آنان، افرادی به شمار می‌آمدند که در مورد دیگران خیرخواهی و حمایت بیش‌تری مبذول می‌داشتند.

امام مجتبیٰ (ع) پرسیدند: «در نشستن چگونه بودند؟» امام علی (ع) فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله در هر مجلسی با یاد و نام خدا نشست و برخاست داشتند و در مجالس، برای خویش جای ویژه‌ای در نظر نمی‌گرفتند و دیگران را نیز از چنین کاری نهی می‌فرمودند؛ هرگاه وارد مجلس جمعی می‌شدند، در آخر مجلس که جای خالی بود می‌نشستند و به دیگران نیز دستور می‌دادند چنین رفتار کنند؛ به تمام اهل مجلس احترام و توجه می‌نمودند به گونه‌ای که هر یک از حاضران، با خود می‌پنداشت گرامی‌ترین فرد نزد آن حضرت است. هر کس از ایشان خواسته‌ای داشت، با حاجت‌روا شده از نزدش خارج می‌گشت و یا به بیان خوش و شیرین آن حضرت راضی می‌شد. اخلاق نکویش به اندازه‌ای ملایم بود که همگان او را چونان پدری مهربان می‌دانستند. از نظر حق همه در نزدش مساوی بودند.

مجلس ایشان همراه با بردباری، حیا، صداقت و امانت بود. در حضور ایشان صداها بلند نمی‌شد و از کسی هتک حرمتی به عمل نمی‌آمد. اگر از کسی لغزشی سر می‌زد، در جای دیگری بازگو نمی‌شد. اهل مجلس با یک‌دیگر به عدالت و انصاف و احسان رفتار می‌کردند و به پرهیزکاری سفارش می‌نمودند؛ در برابر یک‌دیگر فروتنی داشتند و پیران را احترام و با کوچک‌ترها مهربانی می‌نمودند؛ نیازمندان را بر خود مقدم شمرده، غریبان را نگه‌داری می‌کردند.

امام مجتبی علیه السلام پرسیدند: «رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با هم‌نشینانش چگونه بود؟» امام علی علیه السلام فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله گشاده‌رو و از اخلاقی خوش برخوردار و از درشت‌خویی و داد و فریاد برکنار بودند. دیگران را زیاد ستایش نمی‌کردند و اگر چیزی مطابق میل آن بزرگوار نبود، از آن تغافل می‌نمودند، به گونه‌ای که مردم از او مأیوس می‌شدند. از سه چیز دوری می‌کردند مجادله، پرگویی و سخنان بی‌فایده و درباره مردم از سه چیز پرهیز می‌فرمودند: هیچ‌گاه کسی را سرزنش نمی‌کردند؛ از لغزش کسی جست‌وجو نمی‌نمودند و عیب کسی را آشکار نمی‌کردند؛ جز در جایی که امید ثواب می‌رفت، سخن نمی‌گفتند و هرگاه لب به سخن می‌گشودند، حاضران سربه‌زیر افکنده، به سخنش گوش

فرا می دادند. آن چنان ساکت بودند، گویی پرنده بر سرشان نشسته بود و هرگاه ساکت می شدند، دیگران آغاز سخن می کردند. در حضورش بر سر هر موضوعی بحث و جدل نمی کردند. اگر فردی از اهل مجلس سخن می گفت، همه سکوت می کردند تا سخن او به پایان می رسید و هر کس سخنی داشت، به نوبت سخن می گفت. اگر مطلبی سبب خنده اهل مجلس می شد، ایشان نیز می خندیدند و اگر از چیزی شگفت زده می شدند، ایشان نیز شگفت زده می گردیدند. بر گفتار اشخاص غریب و تازه واردی که بی ادبانه با آن حضرت سخن می گفتند، بردباری نشان می دادند تا جایی که یارانش آنان را جذب می کردند. هرگز ستایش کسی را در حق خودپذیرا نبودند، مگر این که ثنای او به عنوان تشکر از آن حضرت تلقی می شد. سخن کسی را قطع نمی کردند مگر این که از حد معمول تجاوز می نمود که در این صورت یا با نهدی کردن و یا برخاستن از مجلس، سخنش را قطع می کردند.

امام مجتبی (ع) پرسیدند: «سکوت حضرت چگونه بود؟» امام علی (ع) فرمودند:

سکوت پیامبر (ص) در چهار وجه متبلور بود:

بر حلم و بردباری، بر حذر، بر تقدیر، بر تفکر و اندیشه. سکوت در تقدیر به گونه ای بود که همه مردم را به یک چشم می نگرستند و گفتار همه را به یک نحو گوش می دادند و سکوتشان در تفکر چنان بود که درباره چیزهای باقی ماندنی و امور فناپذیر می اندیشیدند. سکوت حضرت در حذر به چهار گونه صورت می پذیرفت:

کار نیک را انجام دهند تا دیگران از ایشان پیروی کنند؛ امور زشت و ناپسند را ترک نمایند تا مردم نیز از انجام دادن آن خودداری کنند؛ در اموری که مصلحت مسلمانان در آن بود بکوشند؛ کارهایی انجام دهند که خیر دنیا و آخرت مردم را در پی داشته باشد.^۱

۱. الموفقیات، ص ۳۵۴ — ۳۵۹؛ أنساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۹۰؛ المختصر فی السّمائل المحمدیه، ص ۲۹.

۴. در حوزه اصول اعتقادات

۴-۱- در عرصه توحید

امام علی علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام دستور دادند در مسجد کوفه برای مردم سخن بگویند. امام حسن علیه السلام بر فراز منبر رفتند و فرمودند:

الحمد لله الواحد بغير تشبيه، والدائم بغير تكوين، القائم بغير كلفه، الخالق بغير منصبه، والموصوف بغير غايه، المعروف بغير محدود، العزيز، لم يزل قديماً في القدم، ردعت القلوب لهيبته، وذهلت العقول لعزته، وخضعت الرقاب لقدرته، فليس يخطر على قلب بشر مبلغ جبروته، ولا يبلغ الناس كنه جلاله، ولا يفصح الواصفون منهم لكنه عظمته، ولا تبلغه العلماء بألبابها ولا أهل التفكير بتدابير امورها، أعلم خلقه به الذي بالحد لا يصفه، يدرك الأبصار وهو اللطيف الخبير؛^۱

ستایش خدای یکتایی را که شبیهی ندارد؛ خدای ابدی بدون خلقت و آفریده شدن؛ آن که بدون تکلف و رنجی موجود است؛ آفریدگاری که آفریده‌هایش را بی هیچ رنجی آفریده و موصوف بی نهایت؛ آن که حد و مرزی برای نیکی‌هایش نمی‌توان تصور کرد؛ توانا و ابدی؛ آن که دل‌ها از هراسش لرزان است و خردها در برابر عزتش حیران، همه در برابر قدرتش خاضع گشته حد و اندازه توانش بر قلب هیچ بشری خطور نمی‌کند؛ هیچ انسانی به حقیقت جلالش نمی‌رسد؛ توصیف‌گران، ژرفای عظمتش را نمی‌توانند به وصف کشند. دانشمندان با خرد خود بدو نرسند و اندیشه‌وران با تدبیر کارهایشان، بدو راه نیابند؛ آگاه‌ترین آفریده‌اش کسی است که خدا را به حد و مرزی توصیف نکند؛ او همه چشم‌ها را می‌بیند و مهربان و آگاه است.

مردی حضور امام مجتبی علیه السلام عرضه داشت: «ای فرزند پیامبر ﷺ، خداوند را به گونه‌ای برایم وصف نما که گویی او را می‌بینم!» امام حسن علیه السلام لحظاتی سر مبارک را به زیر افکندند و سپس آن را بالا گرفتند و فرمودند:

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰۳۵۱.

الحمد لله الذی لم یکن له اوّل معلوم ولا آخر متناه، ولا قبل مدرک ولا بعد محدود ولا امر بحتی، ولا شخص فیتجزّأ، ولا اختلاف صفه فیتناهی، فلا تدرك العقول واوهامها، ولا الفكر وخطراتها، ولا الأبواب وأذهانها، صفته فیقول: متی، ولا بدئی ممّا، ولا ظاهر علی ما، ولا باطن فیما، ولا تارک فهلاً، خلق الخلق فکان بدیئاً بدیعاً، ابتداءً ما ابتدع، وابتدع ما ابتداءً، وفعل ما أراد، وأراد ما استزاد، ذلک الله رب العالمین؛^۱

ستایش خدایی را می‌سزد که آغاز و پایانی ندارد و برای آن نمی‌توان قبل و بعدی تصور نمود و حدودی را معین کرد؛ تشخیصی ندارد تا تجزیه‌پذیر باشد؛ اختلاف صفاتی ندارد که حدود هر یک، دیگری را محدود و متناهی کند. بنابراین، خردها و تخیلات آن‌ها و اندیشه‌ها و تراوش‌های فکری و نیز عقل‌های نورانی و تصورات آن‌ها از درک صفات خداوندی عاجزند. نمی‌توان گفت: در چه زمانی و از چه چیز آغاز گردید و بر چه چیزی ظهور یافت و در چه چیزی نمایان گردید (باطن چیزی قرار نگرفته است)؛ او هرگز وانهاده نشده تا از وجودش پرسش شود؛ وی آفریده‌ها و پدیده‌های تازه و اشیاء نوپیدا و موجوداتی را که نبوده‌اند، به وجود آورد؛ آن‌چه را خود اراده کرده بود، انجام داد و آن‌چه را خواست، فرونی بخشید؛ اوست خداوندی که آفریدگار من و آفریدگار جهانیان است.

۴-۲- در زمینه ابطال جبر و تفویض

گروهی از مردم بصره در نامه‌ای از امام مجتبیٰ (ع) خواستند تا نظر مبارک خویش را در مورد جبر اعلام نماید. ایشان در پاسخ فرمودند:

کسی که به خدا و قضا و قدرش ایمان نیاورد، کافر است و آن‌کس که گناه خود را بر عهده خدا بداند، فاجر است. هیچ‌کس خدا را از سر جبر اطاعت نمی‌کند و کسی به قهر و غلبه، خدا را نافرمانی نمی‌نماید؛ زیرا خداوند مالک

۱. حیاة الامام/الحسن، ج ۱، ص ۳۳۵ - ۳۴۰، به نقل از توحید صدوق.

همه چیزهایی است که به مردم داده و به نیروهایی که بدان‌ها بخشیده تواناست؛ بنابراین، اگر از او فرمان بردند، مانع آن‌ها نیست و اگر از فرمانش سرپیچند، آن‌ها را مجبور نمی‌سازد، زیرا اگر خداوند مردم را به اطاعت خود مجبور نماید، پاداش ندارند و اگر به گناه مجبورشان کند، نباید آن‌ها را عذاب نماید و اگر آنان را به حال خود وانهد، قدرتش به ناتوانی می‌گراید؛ بلکه درباره بندگان خود مشیتی نهان دارد. از این‌رو، اگر از او اطاعت کردند، بر آن‌ها منت دارد و اگر نافرمانی‌اش نمودند، حجت خدا بر آن‌ها تمام است.^۱

۴-۳- در تبیین صفات الهی

شخصی از امام مجتبی (علیه السلام) پرسید: «معنای جواد چیست؟» حضرت پاسخ دادند: «اگر منظورت آفریدگار جهان است، خدا جواد و بخشنده است - چه به بندگان عطا فرماید چه از آن‌ها دریغ کند - زیرا اگر به بنده‌ای چیزی عطا کند، آن چیز از آن بنده نبوده و اگر منع فرماید، چیزی را که از آن بنده نیست، از او دریغ کرده است.»^۲

۵. در عرصه ولایت الهی اهل بیت (علیهم السلام)

امام مجتبی (علیه السلام) در تبیین حقیقت تقلین و جایگاه و موقعیت هر یک نسبت به دیگری فرمودند:

و اعلموا علماً یقیناً انکم لن تعرفوا التقی حتی تعرفوا صفه الهدی، و لن تمسکوا بميثاق الكتاب حتی تعرفوا الذی نبذه، و لن تتلوا الكتاب حق تلاوته حتی تعرفوا الذی حرّفه، فاذا عرفتم ذلک، عرفتم البدع و التکلف، و رأیتم الفریه علی الله، و رأیتم کیف یهوی من یهوی، و لا یجهلنکم الذین لا

۱. رسائل جمهره العرب، ج ۲، ص ۲۵.

۲. مجمع البحرین «ماده جود».

یعلمون و التمسوا ذلك عند اهله فإنهم خاصه نور يستضاء بهم و أئمه یقتدی بهم عیش العلم و موت الجهل، و هم الذین أخبرکم حلمهم عن علمهم، و حکم منطقهم عن صمتهم، و ظاهرهم عن باطنهم، لا یخالفون الحق و لا یختلفون فیه، و قد خلت لهم من الله لسابقه، و مضی فیهم من الله حکم: (إن فی ذلك لذكری للذاکرین)؛^۱

بی شک بدانید که شما تا وصف هدایت را نفهمید، تقوا را نخواهید شناخت؛ و تا قرآنی را که کنار نهاده‌اید نشناسید، هرگز به پیمان قرآن تمسک نخواهید جست؛ و تا کسانی که قرآن را تحریف کرده‌اند برایتان شناخته شده نباشند، آن گونه که باید، آن را تلاوت نخواهید کرد. هرگاه به همه موارد یاد شده آگاه گشتید، بدعت و زورگویی را شناخته‌اید و به دروغ بستن بر خدا و تحریف قرآن پی برده‌اید و می‌دانید آن کس که به ورطه سقوط افتاده، چگونه سقوط کرده است. افراد نادان، شما را به نادانی نکشانند؛ آن را نزد اهلش جست‌وجو کنید؛ یعنی کسانی که مخصوصان به نورافشانی‌اند و از آنان کسب نور می‌شود؛ پیشوایانی‌اند که باید از آن‌ها پیروی کرد، جاودان ماندن علم و دانش و نابودی جهل به واسطه وجود آن‌هاست، حلمشان شما را به پایه دانش آنان آگاه می‌سازد و خموشی آن‌ها، دلیل گفتارشان است و ظاهرشان از باطنشان سخن می‌گوید. با حق مخالف نیستند و در آن اختلاف ندارند و از خداوند درباره آن‌ها روشی مقرر شده و حکم الهی درباره آنان امضاء گردیده است: «به‌راستی این مطلب برای یادآوران، یادآوری خواهد بود».

در جای دیگر فرمودند:

علم و موفقیت را از پروردگار خود بیاموزید! خدای عزوجل آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید؛ برخی از دودمان یک-دیگرند. بنابراین، ما دودمان آدم، خاندان نوح و برگزیدگان ابراهیم و سلاله پاک اسماعیل و خاندان محمدیم و میان شما مانند آسمان برافراشته و زمین گسترده و خورشید تابان می‌مانیم. نظیر درخت زیتون نه شرقی و نه غربی

۱. حیاة الامام الحسن، ج ۱، ص ۳۶۰ به نقل از تحف العقول.

که روغنش برکت یافت. پیامبر (ص)، اصل آن درخت و امام علی (ع) شاخه آن و به خدا سوگند! ما میوه آن درختیم؛ هر کس به شاخه‌ای از آن چنگ زند، رهایی یافته و آن کس که نافرمانی کند، به آتش دوزخ سقوط کرده است.^۱

در جایی دیگر، با ایراد خطابه‌ای پس از حمد و ثنای الهی فرمودند:

به‌راستی خدای سبحان هر پیامبری را مبعوث نمود، برایش جانشین و یاوران و خاندانی برگزید. سوگند به آن کس که محمد را به پیامبری برگزید! هر کس در حق ما اهل بیت کوتاهی کند، خداوند به همان مقدار، اعمالش را ناقص خواهد گذاشت و هر چند دولتی بر ضد ما حاکمیت یابد، فرجامش از آن ما خواهد بود (و دیری نباید که خبر آن را قطعاً دریافت کنید).^۲

و نیز فرمودند:

نحن حزب الله المفلحون، و عتره رسول الله الأقربون، و اهل بینه الطاهرون الطیبون و أحد الثقلین الذین خلفهما رسول الله و الثانی کتاب الله... فأطیعونا فإطاعتنا مفروضة، اذ كانت بطاعه الله و الرسول و أولى الأمر مقرونة؛^۳

ما حزب الله رستگاریم؛ عترت و نزدیکان پیامبر (ص) و اهل بیت پاک و پیراسته او و یکی از دو امانت گران سنگی هستیم که پیامبر (ص) آن‌ها را به ودیعه نهادند و همتای قرآنیم. بنابراین، از ما فرمان ببرید؛ زیرا اطاعت ما چون به اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر، مقرون است، بر همگان واجب است.

۶. در عرصه فلسفه فقه و تشریع ولایت

امام حسن (ع) طی خطابه‌ای، به بیان فلسفه تشریع احکام و ارتباط آن با ولایت اهل بیت (ع) پرداخته می‌فرماید:

۱. جلاء العیون، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۶.

۳. حیاة الامام الحسن، ج ۱، ص ۳۶۳.

اگر حضرت محمد (ص) و جانشینان وی نبودند، شما سرگردان بوده، به هیچ‌یک از واجبات الهی آگاهی نداشتید. آیا می‌توانید به خانه‌ای غیر از در آن وارد شوید؟

آن حضرت پس از استدلال بر کمال دین و تمام نعمت الهی و اشاره به حقوق اولیاء خدا و نقش ادای این حقوق در سلامت و رشد زندگی و بیان این‌که بخیل واقعی کسی است که نسبت به دوستی پیامبر (ص) بخل بورزد، فرمودند:

از جد بزرگوارم شنیدم که می‌فرمود: «من از نور الهی آفریده شدم و اهل‌بیتم از نور من خلق شدند و دوستانشان از نور آنان به عرصه آفرینش آمدند و سایر مردم از نور آنان آفریده شدند.»^۱

۷. آینده‌نگری و مؤده برجیده شدن ستم با ظهور حضرت مهدی (عج)

امام مجتبی (ع) پس از صلح با معاویه که مردم حضور وی رسیدند و زبان به نکوهش آن بزرگوار گشودند، فرمود:

آیا نمی‌دانید که هر یک از ما اهل‌بیت زیر سلطه و حاکمیت ستم‌پیشگان دوران‌ش زندگی می‌کند، جز (حضرت) قائم (ع) که عیسی روح‌الله پشت سرش نماز می‌گزارد. خداوند ولادت آن بزرگوار را نهان ساخت و وجود مقدسش را در پرده غیب قرار داد تا به هنگام ظهور، بیعتی را از کسی برگردن نداشته باشد. وی نهمین فرزند برادرم حسین و فرزند برجسته‌ترین کنیزان است. خدای متعالی عمر او را در دوران غیبتش طولانی می‌گرداند و سپس به قدرت خود وی را در چهره مردی کم‌تر از چهل سال ظاهر می‌سازد.^۲

در جای دیگر، با نقل روایتی از امیرمؤمنان (ع) از حکم‌رانی معاویه و بدعت‌گزاری آنان و ستیز با دشمنانشان خبر داده، فرمودند:

۱. همان، ص ۳۶۵، به نقل از بیابیع‌الموده، ج ۳، ص ۱۵۱.

۲. معجم‌الحادیت‌الامام‌المهدی، ج ۳، ص ۱۶۵.

تا این که خداوند در آخرالزمان و دوران سخت و دشواری و در حال بی خبری از مردم، شخصی را برمی انگیزد و او را با فرشتگانش حمایت می کند. یارانش را حافظ است و وی را با معجزات خود پیروز می فرماید و بر ساکنان زمین سیطره می بخشد. ناگزیر همه سر به فرمان او می نهند؛ زمین را پر از عدل و نور و برهان می نماید؛ سراسر گیتی به اطاعت او در می آیند؛ هر کافری بدو ایمان می آورد و هر انسان تبه کاری درست کار می شود و در سایه حکومتش، درندگان به یکدیگر آزاری نمی رسانند؛ زمین گیاهانش را می رویاند و آسمان برکاتش را فرو می ریزد؛ گنج های زمین برایش آشکار می گردند؛ بر شرق و غرب جهان چهل سال حکمرانی خواهد کرد. سعادت مند کسی است که دورانش را درک کرده، به سخنانش گوش فرا دهد!^۱

۸. در عرصه اخلاق و تربیت الهی

جابر از قول امام مجتبی (ع) چنین می گوید:

مکارم الأخلاق عشرة: صدق اللسان، و صدق البأس، و اعطاء السائل، و حسن الخلق، و المكافأة بالصنائع، و صله الرحم، و التذم على الجار، و معرفه الحق للصاحب، و قرى الضيف، و رأسهن الحياء^۲

فضایل اخلاقی ده گونه است: راست گویی، درست کاری، بخشنده گی، نیک خویی، پاداش نیک در ازای کار شایسته، پیوند با خویشاوندان، حمایت از همسایگان، حق شناسی، مهمان نوازی و سرآمد همه این امور، شرم و حیا.

امام مجتبی (ع) در پاسخ به پرسش های امام علی (ع) به بیان مجموعه ای از

فضائل اخلاقی پرداخته که گزیده ای از آنها را یادآور می شویم:

۱. سداد چیست؟ دفع زشتی با نیکویی.
۲. شرافت چیست؟ خدمت به همسایگان و برداشتن سختی از آنان.^۱

۱. همان، ص ۱۶۷.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۶.

۳. جوانمرد چیست؟ آن‌که دارای پاک‌دامنی است و از اموالش به نحو شایسته استفاده کند (به امور دینی خود رسیدن، استفاده مناسب از اموال، بلند سلام کردن و دوستی و محبت با مردم).^۲
۴. سخاوت چیست؟ بخشندگی در ناداری و دارایی.
۵. برادری چیست؟ همراهی در سختی و خوشی.
۶. غنیمت چیست؟ توجه به پارسایی در دنیا.
۷. شکیبایی چیست؟ فروبردن خشم و زمام نفس را در دست داشتن.
۸. بی‌نیازی چیست؟ خشنود بودن به آنچه خدا می‌خواهد هر چند اندک؛ زیرا بی‌نیازی، غنای نفس است.
۹. نیرومندی چیست؟ سخت‌کوشی و مبارزه با نیرومندان.
۱۰. سکوت چیست؟ پوشاندن عیب دیگران و زیبا جلوه دادن آن‌ها. انسان ساکت، همواره آسوده و همدمش در آرامش است.^۳
۱۱. بزرگواری در چیست؟ در غرامت، عطا کنی و از جرم درگذری.
۱۲. خرد چیست؟ نگاه‌داری رازهای دل، یا نگاه‌داری نهان‌های آن.^۴
۱۳. ستایش چیست؟ ترک زشتی‌ها و انجام دادن کار نیک.
۱۴. استواری چیست؟ آرامش همیشگی و نرم‌خویی با بزرگان و برکناری از بدگمانی مردم.
۱۵. کرم چیست؟ بخشش قبل از خواهش، داوطلب بودن در انجام دادن کارهای نیک و اطعام در قحطی.^۱

۱. حیاة الامام الحسن، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲. تاریخ یعقوبی، ص ۲۰۲.

۳. امام مجتبی، ص ۲۴۵، به نقل از مطالب السؤل.

۴. حیاة الامام الحسن، ج ۱، ص ۳۴۳.

۱۶. همراهی چیست؟ حمایت از همسایه و هم‌کاری در پیشامدها و شکیبایی در سختی‌ها.^۲

امام مجتبی (علیه السلام) در کمال روانی و بدون زحمت، به مجموعه دیگری از پرسش‌های پدر ارجمندش در مورد رذایل اخلاقی پاسخ دادند که گزیده‌ای از آن را می‌آوریم:

۱. فرومایگی چیست؟ اندک بخشیدن و گفتار ناهنجار.
 ۲. ناکسی چیست؟ آن که شکر نعمت نکردن.
 ۳. بخل چیست؟ آنچه در کف داری، شرف بدانی و آنچه انفاق کنی تلف شماری.
 ۴. ترس چیست؟ دلیری بر دوست و گریز از دشمن.
 ۵. فقر چیست؟ آزمندی بر هر چیز.
 ۶. دلیری چیست؟ هماوردی با نیرومندان.
 ۷. دشواری در چیست؟ در سخنی که به تو مربوط نمی‌شود.
 ۸. کج‌خویی چیست؟ درافتادن با رهبر و در برابرش بلند سخن گفتن.
 ۹. نادانی چیست؟ پیروی از پست‌فطرتان و هم‌نشینی با گمراهان.
 ۱۰. غفلت چیست؟ به مسجد نرفتن و پیروی از تبه‌کاران.
 ۱۱. بی‌بهرگی چیست؟ از کف دادن بهره‌ای که به تو می‌دهند.^۳
 ۱۲. بدترین مردم کیست؟ آن‌کس که دیگران در خوشی‌هایش شریک نیستند.^۴
- آن حضرت، با بیان اصل و ریشه کارهای خلاف اخلاق و اعمال ناپسند، می‌فرماید:

۱. همان، ص ۳۴۴ - ۳۴۵.

۲. همان، ص ۳۴۱.

۳. همان، ص ۳۴۱ - ۳۴۴ به نقل از تاریخ ابن‌کثیر ج ۸، ص ۳۹.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۲.

هلاکت مردم در سه چیز است: تکبر، حرص و حسد:
تکبر، موجب تباهی دین است و شیطان به دلیل تکبرش لعنت شد؛
حرص، دشمن جان آدمی است و موجب رانده شدن حضرت آدم (ع) از بهشت شد؛
حسد، آدمی را به زشتی‌ها می‌کشاند و هابیل در اثر حسد، قابیل را کشت.^۱

۹. پندهای حکیمانه امام مجتبیٰ (ع) در مسائل اساسی زندگی

امام مجتبیٰ (ع) در تعریف تقوا و تشویق مردم به آن فرمودند:
خداوند شما را بیهوده نیافریده و به بازیچه نگرفته است. لحظات مرگ شما را در کتاب مشیت خود نگاشت و روزی شما را تقسیم کرد تا هر کس مقام و منزلت خویش را بشناسد. آنچه را خداوند تقدیر کرده، به فرد خواهد رسید و هر چه را از آن بازداشته بدان دست نخواهد یافت. توشه دنیای شما را مهیا ساخته و برای عبادت خویش به شما فرصت داده است؛ به سپاس خود ترغیب کرده و یاد خود را بر شما واجب گردانده و به پارسایی سفارش فرموده است. تقوا را آخرین وسیله خشنودی خویش ساخته و آن را دروازه توبه و سرآمد حکمت و ارزش هر عمل، قرار داد. پروا پیشگان به وسیله تقوا به سعادت دست می‌یابند. خداوند در قرآن فرموده است: «سعادت و رهایی از آن پرهیزکاران است» و فرموده: «پرهیزکاران، به نعمت تقوای خویش رهایی می‌یابند و هرگز بدی به آن‌ها نمی‌رسد و اندوهگین نمی‌شوند»؛ بنابراین، ای بندگان خدا! از نافرمانی خداوند پرهیزید و بدانید هر کس تقوا پیشه کند، خدا او را از فتنه‌ها رهانیده، در کارهایش از او حمایت می‌کند و وسیله رشد و کمالش را فراهم می‌آورد و حجت او را پیروز و چهره‌اش را درخشان می‌گرداند و خواسته‌اش را برآورده می‌سازد و

۱. حیاة الامام/الحسن، ج ۱، ص ۳۴۵ به نقل از نور/الأبصار.

با پیامبران و راست‌گویان و شهدا و شایستگانی که بدان‌ها نعمت ارزانی داشته و همراهانی نیکوخصالند، محشور می‌گرداند.^۱

ثروتمندی خدمت امام حسن (علیه السلام) شرفیاب شد و عرضه داشت: «ای فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله)! من از مرگ، بیم دارم.» حضرت به او فرمودند:

بیم تو از مرگ بدین جهت است که داراییات را پشت سر نهاده و از آن بهره نگرفتی؛ اگر آن را پیش می‌فرستادی، از پیوستن به آن شادمان بودی.^۲

هم‌چنین در زمینه کسب روزی و درآمدزایی اقتصادی فرمودند:

لا تجاهد الطلب جهاد الغالب، و لا تشکل علی القدر اشکال المستسلم، فإنَّ ابتغاء الفضل من السنَّة، و الإجمال فی الطلب من العَفَّة، ولی است العَفَّة بدافعه رزقاً، و لا الحرص بجالب فضلاً، فإنَّ الرزق مقسوم، و استعمال الحرص استعمال المآثم^۳

در کسب روزی، با چیره‌دستی مکوش و به اتکای تقدیر تسلیم مشو و از کار باز نایست که جست‌وجوی روزی، سنت خداست و کم‌خواهی از پاک‌دامنی است. پاک‌دامنی هرگز روزی انسان را نابود نمی‌کند و حرص هرگز بر مقدار روزی تقسیم‌شده نمی‌افزاید و آزمندی، موجب گناه‌کاری است.

ایشان در مورد تشویق مردم به پایبندی رفتن به مسجد، فرمودند:

کسی که همواره به مسجد برود، به یکی از این هشت امتیاز نایل شود: از آیات محکم پروردگار بهره گیرد؛ دوستی بیابد که به او سود رساند؛ دانش تازه فراگیرد؛ از جانب خدا رحمتی نصیبش گردد؛ سخنی هدایت‌آموز بشنود؛ کلامی بیاموزد که او را از هلاکت برهاند، و از بیم خدا و شرم از مردم مرتکب گناه نشود.^۴

۱. تحف العقول، ص ۵۵.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۲.

۳. تحف العقول، ص ۵۵.

۴. ابن قتیبه، عیون الأخبار، ج ۳، ص ۳.

امام مجتبی (ع) با تعیین دقیق و جامع حدود سیاست و حقوق خدا و مردم می‌فرماید:

سیاست این است که حقوق خدا و زندگان و مردگان، در آن رعایت شود. حق خدا آن است: فرایضی که خواسته انجام شود و از گناهانی که نهی کرده دوری گردد.

حق مردم، در این است که وظایف خود را نسبت به برادران دینی خود انجام دهی و از خدمت به مردم بازنمائی و هم چنان که زمامدار با تو به درستی رفتار می‌کند، تو نیز به درستی و خالصانه برایش عمل کنی و هرگاه از راه راست منحرف شد، در برابر او ایستادگی کنی و بر سرش فریاد برآوری. حق مردگان، این است که از خوبی‌های آنان سخن بگویی و از کارهای بدشان چشم‌پوشی؛ زیرا آنها نیز پروردگاری دارند که به حسابشان رسیدگی خواهد فرمود.^۱

پندهای پربار و گران‌بهای ایشان در سایر ابعاد زندگی عبارتند از:

- «آن‌کس که در پی عبادت است برای آن پاک و پیراسته گردد.»

- «مصیبت‌ها، کلید پاداشند.»

- «نعمت، از جهتی گنج و از سویی دیگر بدبختی است؛ اگر آن را سپاس

گفتی، گنج است و اگر کفران نعمت کردی، بلای جان خواهد بود.»

- «بدخویی، بدتر از مصیبت است.»

- «آن‌کس که سفر دور آخرت را به یاد آورد، خود را آماده می‌کند.»

- «پذیرش ننگ و عار، از آتش آسان‌تر است.»

- «بهترین دارایی آن است که آبروی انسان را حفظ کند.»

- «فرصت، زود می‌گذرد و دیر باز می‌گردد.»

۱. حیاة الامام/الحسن، ج ۱، ص ۳۵۱.

- «انسان تا وعده نداده، آزاد است و اگر وعده داد، در گرو آن است تا بدان وفا کند.»

- «مرگ، دنیا را رسوا کرد. آنچه را در دنیا در پی اش بودی و به آن دست نیافتی، به منزله کاری قرار ده که در ذهنت نگذشته است.»

- «نیازمندی بهتر است از این که دست نیاز نزد ناکسان ببری.»

- «نمونه‌هایی از فقه احکام رفتار در میراث فقهی امام مجتبی (ع)»

عاصم بن ضمره می‌گوید:

عصر یکی از روزها که روزه‌دار بودیم با حسن بن علی (ع) در ساحل فرات قدم می‌زدیم و آب فرات روی شن‌های ریز روان بود. آب زلال موج می‌زد و ما نیز تشنه بودیم. امام مجتبی (ع) فرمود: «اگر لنگی می‌داشتم آب‌تنی می‌کردم.» عرض کردم: «من لنگم را به شما تقدیم می‌کنم.» حضرت فرمود: «خودت چه می‌پوشی؟» عرضه داشتم: «عریان آب‌تنی می‌کنم.» امام فرمود: «این همان چیزی است که خوشایند من نیست؛ زیرا از پیامبر (ص) شنیدم می‌فرمود: "در آب نیز مانند بناکنندگان خانه‌ها، سازندگانی از فرشته وجود دارند. از آن‌ها شرم کنید و بدان‌ها ارج بنهید و احترام قائل شوید و هرگاه خواستید وارد آب شوید، بدون لنگ وارد نشوید."»^۱

نیز فرمودند:

پیامبر (ص) به ما فرمان داده تا در عید فطر و قربان، زیباترین لباس را بپوشیم و با بهترین عطر، خود را خوشبو سازیم و فربه‌ترین گوسفند را قربانی کنیم، به گونه‌ای که گاو قربانی، هفت‌ساله و گوسفند ده‌ساله باشد و بلند تکبیر بگوییم و باوقار و سکینه باشیم.^۲

در جای دیگر فرمودند:

۱. رجال اصبهان، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۳۰.

عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ قَنُوتَ الْوُتْرِ: رَبِّ اهْدِنِي فِيمَنْ هَدَيْتَ، وَ عَافِنِي فِيمَنْ عَافَيْتَ، وَ تَوَلَّنِي فِيمَنْ تَوَلَّيْتَ، وَ بَارِكْ لِي فِيمَا أُعْطِيتَ، وَ قِنِي شَرَّ مَا قُضِيَتْ، إِنَّكَ تَقْضِي وَ لَا يَقْضِي عَلَيْكَ، إِنَّهُ لَا يَذِلُّ مَنْ وَ الْيَتَ (تبارکت) رَبَّنَا وَ تَعَالَيْتَ؛^۱

پیامبر (ص) به من آموختند که در قنوت نماز وتر این دعا را بخوانم: پروردگارا! مرا به راه کسانی هدایت کن که خود، آنان را هدایت فرمودی و آن گونه که به آنها عافیت دادی، مرا نیز عافیت عنایت فرما و مرا دوست بدار به همان نحو که آنها را دوست داشتی و در آنچه به من ارزانی داشتی، برکت عنایت کن و مرا از شر و آسیب هر آنچه برایم مقدر کرده‌ای نگاهدار؛ به راستی تو حاکم بر همه اشیا هستی و هیچ چیز بر تو غالب نخواهد بود. پروردگارا! کسی که تو او را دوست بداری، ذلیل نمی‌شود و تو منزله و بلندمرتبه‌ای.

هم چنین فرمودند:

إِذَا أَضَرَّتِ النِّوَافِلُ بِالْفَرِيضَةِ فَاتْرُكُوهَا؛^۲

اگر نمازهای مستحبی به نمازهای واجب لطمه می‌زنند، آنها را ترک کن. و نیز فرمودند: «لَا طَلَّاقَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ نِكَاحٍ»؛^۳ «طلاق، تنها پس از ازدواج انجام- پذیرفتنی است.»

۱۱. دعاها و مناجات امام حسن مجتبیٰ (ع)

امام حسن (ع) دعا‌های گوناگون و حالات مختلفی از زاری به پیشگاه خدا داشتند که بر ارتباط قوی آن حضرت با ذات مقدس باری تعالی دلالت دارد؛ از

۱. ابن عساکر، تهذیب، ج ۴، ص ۱۹۹.

۲. حیاة الامام الحسن، ج ۱، ص ۳۶۸.

۳. سنن بیهقی، ج ۷، ص ۳۲۰.

جمله: با حالتی از خضوع و خشوع در پیشگاه خداوند، در قنوت نمازش این دعا را می‌خواندند:

یا من بسلطانہ ینتصر المظلوم، و بعونه یعتصم المکملوم، سبقت مشیئتک، و تمّت کلمتک، و أنت علی کلّ شیء قدیر، و بما تمضیه خبیر. یا حاضر کلّ غیب و عالم کلّ سرّ و ملجأ کلّ مضطرّ، ضلّت فیک الفہوم، و تقطعت دونک العلوم. أنت الله الحی القيوم، الدائم الیدیوم، قد تری ما أنت به علیّام، و فیہ حکیم، و عنه حلیم. و أنت القادر علی کشفه، و العون علی کفّ غیر ضائق. و إلیک مرجع کلّ أمر، کما عن مشیئتک مصدره، و قد ابنت عن عقود کلّ قوم، و أخفیت سرائر آخرین، و أمضیت ما قضیت، و أخرت ما لا فوت علیک فیہ، و حملت العقول ما تحملت فی غیبک، لیهلک من هلک عن بینہ و یحیی من حی عن بینہ. و إنک أنت الله السميع العليم، الأحد البصیر، و أنت المستعان، و علیک التوکل. و أنت ولی من تولّیت، لک الأمر کلّه، تشهد الأنفعال، و تعلم الاختلال، و تری تخاذل أهل الخبال، و جنوحهم الی ما جنحوا الیه من عاجل فان، و حطام عقباه حمیم آن، و قعود من قعد، و ارتداد من ارتد... و خلوی من النصار و انفرادی عن الظهار، و بک أعتصم، و بحبلک استمسک، و علیک أتوکل. اللهم فقد تعلم أنّی ما ذخرتُ جهدی، و لا منعتُ و جدی، حتی انفلّ حدی، و بقيتُ و حدی، فاتبعت طریق من تقدّمتی فی کفّ العادیه و تسکین الطاغیه عن دماء أهل المشایعه، و حرستُ ما حرسه اولیائی من أمر آخرتی و دنیای، فکنت ککظمهم أكظم، و بنظامهم انتظم، و لطریقتهم اتّسّم، و بمیسهم اتّسم حتی یأتی نصرک، و أنت ناصر الحق و عونہ، و إنّ بعد المدى عن المرتاد، و نأی الوقت عن افناء الأضداد. اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد، و امزجهم مع النصاب فی سرمد العذاب، و أعم عن الرشد أبصارهم، و سکعهم فی غمرات لذاتهم حتی تأخذهم البغته و هم غافلون، و سحره و هم نائمون، بالحق الذی تظہره، و الید (آلتی) تبطش بها، و العلم الذی تبدیه، إنک کریم علیّام...»^۱

ای خدایی که به سلطنتش ستمدیده به پیروزی می‌رسد و شخص دردمند به یاری او چنگ می‌زند؛ اراده و مشیت تو بر همه چیز سبقت دارد و فرمانت تمام گشته است و تو بر انجام دادن هر کاری توانا و به آن چه انجام دهی آگاهی.

ای حاضر هر غیب و دانای هر پوشیده و پناهگاه هر درمانده. فهم و درک‌ها در شناخت تو حیران است و علم‌ها در برابرت ناقص و نارساست. تو آن خدای زنده‌ای که آغازی ندارد و همیشگی و ازلی هستی؛ تو خود آن چه را می‌دانی، به‌خوبی می‌دانی و بدان دانا و نسبت به آن بردباری. بی آن که در تنگنا قرارگیری، از توان کشف آن و در جهت جلوگیری از آن، برخورداری. بازگشت هر چیز به سوی توست، چنان که آغازش از مشیت تو سرچشمه گرفته و تویی که از اهداف قلبی هر گروه و جمعیتی پرده برداشته و راز دل گروهی دیگر را پنهان داشته‌ای و هر چه را فرمان داده‌ای، اجرا کرده و هر چه را از میان رفتنی نبوده، به تأخیر انداخته‌ای و آن چه را در غیب خویش داشته‌ای، بر خردها بار نموده‌ای تا نابودشدنی‌ها از روی دلیل نابود گردند و هر که زنده شود، با دلیل زنده گردد. به‌راستی که تو شنوا و دانا و یکتا و بینایی. تویی آن خدایی که همه از تو کمک جویند و بر تو توکل نمایند. تو سرپرست هرکسی هستی که او را سرپرستی کنی؛ همه کارها از توست؛ هر انفعالی را تو گواهی، و به هر اختلافی آگاهی و یاری ندادن نادانان و تمایل آنان را به دنیای زودگذر فانی و نعمت‌های اندکی که پیامدش آب جوشان است، خود شاهی. تو خود می‌بینی که یاران دست از یاریم برداشته و عده‌ای از دین بیرون رفتند و بی‌یار و یاور ماندم و در تنهایی‌ام از پشتیبان و یاور؛ به تو پناه می‌جویم و به ریسمان حمایتت چنگ می‌زنم و بر تو توکل می‌کنم.

خدایا! تو خود به‌خوبی آگاهی که من از کوشش خود دریغ نورزیده و از آن خودداری نکردم تا این که بی‌یار و تنها ماندم. از این‌رو، در جلوگیری از دشمن و درهم شکستن طغیان این طاعی از ریختن خون شیعیان، از نیای خود پیروی کردم. در امور دنیا و آخرتم همان گونه که اولیای من حراست

کردند، مراقبت نمودم و همانند فروخوردن خشمشان، خشم خود را فرو بردم و به نظام آن‌ها کارهایم را سروسامان بخشیدم و به راه آنان رفتم؛ از رهنمودهای آن‌ها استفاده کردم تا آن‌گاه که یاری تو فرارسد که تویی یاور حق و کمک‌کار آن، هر چند زمان طول کشد و نابود کردن دشمنان به تأخیر افتد.

خدایا! بر محمد و دودمانش درود فرست و دشمنانم را با ناصبان در عذاب همیشگی، قرین و ممزوج گردان! چشمانشان را از رشد و هدایت کور نما و در دریا‌های متراکم لذت‌ها و خوشی‌ها سرگردان‌شان کن تا وقتی که ناگهان جان‌شان را بستانی و خودشان در بی‌خبری و فریب‌خورده و در خواب باشند، به حقی که آن را پیروز گردانی و دست قدرتی که بدان برگیری و دانشی که آشکارش سازی که تو بزرگوار و دانایی!

در آخرین فقرات این دعا، آثار رنج و گرفتاری که آن حضرت از حاکمان بنی‌امیه دیده، به‌خوبی ملموس است. ایشان از خدا مسئلت کردند که بنی‌امیه را در ازای حرمت‌شکنی از آن حضرت و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به کیفر عمل خویش برساند. امام حسن (علیه السلام) در دعای ذیل، ستم‌پیشگان و تجاوزکاران را نفرین می‌کند و از خدا می‌خواهد با به هلاکت رساندن آن‌ها، خود بر آنان مسلط شود:

اللّٰهُمَّ يَا مَنْ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً وَ بَرْزَخاً، وَ حَجَراً مَحْجوراً. يَا ذَا الْقُوَّةِ وَ السُّلْطَانِ، يَا عَلَى الْمَكَانِ، كَيْفَ أَخَافُ وَ أَنْتَ أُمْلَى، وَ كَيْفَ أَضَامُ وَ عَلَيْكَ مَتَكَلِّى. فَغَطَّنِى مِنْ أَعْدَائِكَ بَسْتَرِكَ، وَ أَظْهَرْنِى عَلَى أَعْدَائِى بِأَمْرِكَ، وَ أَيْدِى بِنَصْرِكَ إِلَيْكَ أَلْجَأٌ وَ نَحْوُكَ الْمَلْتَجَأُ. فَاجْعَلْ لِّى مِنْ أَمْرِى فَرْجاً وَ مَخْرَجاً، يَا كَافِى أَهْلَ الْحَرَمِ مِنْ أَصْحَابِ الْفِيلِ، وَ الْمُرْسِلِ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبَابِيلَ، تَرْمِيهِمْ بِحِجَارِهِ مِنْ سَجِّيلٍ، إِرْمْ مِنْ عَادَانِى بِالتَّنْكِيلِ. اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ الشِّفَاءَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، وَ النَّصْرَ عَلَى الْأَعْدَاءِ، وَ التَّوْفِيقَ لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى. يَا إِلَهَ السَّمَاءِ وَ

الأرض و ما بینهما و ما تحت الثری، بک استشفی، و بک استعفی، و علیک أتوکل (فیسکفیکهم الله و هو السميع العليم)؛^۱

ای خدایی که میان دو دریا حائل و مانع نفوذناپذیر قرار دادی؛ ای خدای صاحب قدرت و سلطنت؛ ای آن که جایگاهت بس والا و باعظمت است. چگونه بیم داشته باشم که امیدم تویی؟ چگونه ستم دیده باشم که تکیه گاهم تو هستی؟ پس مرا به وسیله پوشش خود از دشمنان نهان دار و به فرمانت بر دشمنان، پیروزم گردان و به یاری خود مرا کمک نما که به تو پناه می جویم و پناهگاه تنها تویی. در کارم گشایش مقرر فرما! ای آن که اهل حرم (کعبه) را از حمله اصحاب فیل رهایی دادی و پرندگان ابابیل را با سنگ‌هایی از سجیل بر سرشان فرو فرستادی. با کیفر خویش، دشمنانم را هلاک نما! خدایا! شفای هر دردی را از تو درخواست می‌کنم و پیروزی بر دشمنان و توفیق انجام دادن آنچه را تو دوست داری و از آن خشنود می‌شوی، از تو مسئلت دارم. آنچه در آسمان و زمین و میان آنها و زیرزمین است، معبودش تویی؛ به نام و یاد تو و کمک تو شفا می‌جویم و به یاریت عافیت می‌خواهم و بر تو توکل می‌کنم؛ «به راستی خداوند، آنان را کفایت خواهد نمود و او شنوا و داناست.»

هنر خطابه و ادبیات امام مجتبیٰ (علیه السلام)

حسن بصری، یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های معاصر امام، طی نامه‌ای به آن حضرت، به معرفی جنبه‌های ادبی و فرهنگی آن بزرگوار پرداخته، می‌گوید:

اما بعد، به راستی شما بنی‌هاشم کشتی‌های نجات امت در دریاها و متلاطم و مشعل‌های فروزان پرآوازه‌اید؛ یا به کشتی نوح می‌مانید که ایمان آورندگان در آن نشستند و مسلمانان در آن نجات یافتند. ای فرزند رسول خدا! اکنون این نامه را بدین جهت حضورتان تقدیم می‌دارم که در معنا و مفهوم قدر اختلاف داریم و در موضوع استطاعت سرگردانیم؛ از شما خواستاریم دیدگاه

۱. مهج الدعوات، ص ۲۹۷.

خویش و پدران بزرگوارتان را برای ما بیان فرمایید؛ زیرا دانش شما از علم الهی گرفته شده و شما حجت مردمید و خداوند حجت بر شماست (ذریه بعض‌ها من بعض والله سمیع علیم)؛ «و از دودمانی هستید که از یک‌دیگرید و خدا شنوا و داناست.»^۱

آن روز که معاویه به پیشنهاد عمرو عاص، کوشید برای آشکار ساختن ناتوانی امام مجتبی (ع) در سخن گفتن، خطابه حضرت را قطع کند تا مردم شیفته بلاغت آن بزرگوار نشوند، توانایی در هنر و بلاغت امام بر همگان متجلی گشت.^۲

امام حسن (ع) در ایراد خطابه‌های نظامی در دوران حکومت پدر ارجمندش و بعد از آن، سهم بسزایی داشتند و در سخنان آن حضرت، دقت ساختار عبارات و پیوستگی عناصر آهنگ و بیان، آشکارا دیده می‌شود.

نامه‌های امام مجتبی (ع) با عباراتی کوتاه و پرمعنا از امتیاز خاصی برخوردار بود که نمونه‌ای از آن را در دو نامه حضرت، یکی به معاویه و دیگری به زیادبن- ابیه می‌توان یافت که هر یک بیش از دو سطر نبودند. امام در پاسخ نخستین فرد که دو تن جاسوس بر حضرت گماشته بود، مرقوم فرمودند:

اما بعد، (معاویه!) تو دست به اعزام جاسوس زده‌ای، گویی دوست داری خود را درگیر نبرد سازی. من در این موضوع تردیدی ندارم! به خواست خدا در انتظار آن باش؛ خبر یافته‌ام که چون نابخردان به شمانت پرداخته‌ای.^۳

ایشان طی نامه دیگری به زیادبن‌ابیه که یکی از افراد باایمان را آزار کرده و تحت پیگرد قرار داده بود، از او درخواست نمودند دست از او بردارد. زیاد در پاسخ، نامه‌ای به این مضمون به آن حضرت نوشت:

۱. تحف العقول، ص ۲۳۱.

۲. حیاة الامام الحسن، ج ۲، ص ۳۹۸ - ۳۰۰.

۳. شیخ مفید، ارشاد، ص ۱۸۹.

از زیاد بن ابی سفیان به حسن بن فاطمه؛ اما بعد، نامه‌ات به دستم رسید. در آن نامه قبل از من خود را ستوده بودی، در صورتی که من حاکم و فرمان‌روا هستم و تو دست نیاز به سمت من آورده‌ای^۱

پرواضح است که مضمون این نامه، حاکی از احساس بیمارگونه عقده حقارت و کمبود شخصیت زیاد بوده است. او خود را به ابوسفیان و امام حسن (ع) را به فاطمه زهرا (ع) نسبت می‌دهد. ولی امام مجتبیٰ (ع) در دو سطر به گونه‌ای به وی پاسخ می‌دهد که به کلی شخصیت او متلاشی می‌شود. حضرت بدو مرقوم فرمودند:

من الحسن بن فاطمه الی زیاد بن سمیه، اما بعد، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: الولد للفراس وللعاقر الحَجَر؛^۲

از حسن پسر فاطمه به زیاد پسر سمیه! اما بعد، پیامبر ﷺ فرمود: «فرزند، از آن صاحب پسر (شوهر) است و زناکار باید سنگسار شود.»

نمونه‌هایی از شعر نغز امام مجتبیٰ (ع)

۱. امام مجتبیٰ (ع) درباره یادآوری مرگ فرمود:

قل للمقیم بغیر دار إقامة حان الرحیل فودّع الأحبّه
 إنّ الذین لقیتهم وصحبتهم صاروا جمیعاً فی القبور تربه

«به آنان که در این سرای ناپایدار اقامت گزیده‌اند بگو: زمان کوچ فرارسیده، دوستان را وداع نما! اجساد همه کسانی را که دیدی و همراهشان بودی، اکنون در دل قبرها به خاک تبدیل شده‌اند.»

۲. ایشان در مورد بی‌رغبتی به دنیا فرمودند:

لکسره من خسیس الخبز تشبعنی وشربه من قراح الماء تکفینی

۱. جمهره الرسائل، ج ۲، ص ۳.

۲. همان، ص ۳۷.

وطمره من رقیق الثوب تسترني حياً وإن متّ تكفیني لتکفیني
 «پاره نان خشک و خشنی مرا سیر می‌کند و جرعه‌ای از آب گوارا سیرابم
 می‌سازد؛ تا زنده‌ام لباسی ساده و بی‌پیرایه، بدنم را می‌پوشاند و آن‌گاه که از دنیا
 رفتم، همان لباس برای کفنم کافی است».

۳. آن حضرت در مورد سخاوت می‌فرماید:

إنّ السخاء علی العباد فریضه لله یقرأ فی کتاب محکم
 وعد العباد الأسخياء جنانه وأعدّ للبخلاء نار جهنّم
 من کان لا تندی یداه بنائل للراغبین فلیس ذاک بمسلم
 «بخشندگی بر بندگان، فریضه‌ای الهی است و در قرآن حکیم از آن یاد شده
 است. خداوند بندگان بخشنده و سخاوتمندش را وعده بهشت داده و آتش جهنم
 را برای بخیلان مهیا کرده است. آن‌کس که دست بخشندگی به سوی نیازمندان
 دراز نکند، او را مسلمان نمی‌توان خواند».

۴. آن‌گاه که به ایشان خبر رسید، عمروعاص در مجلس معاویه آن حضرت را
 ناسزا گفته، فرمودند:

أُتأمر یا معاوی عبد سهم	بشتمی والملاً منّا شهوؤ؟
إذا أخذت مجالسها قریش	فقد علمت قریش ماترید؟
أأنت تظللّ تشتمنی سفاهاً	لضغن ما یزول وما یبید؟
فهل لك من أب کأبی تسامی	به من قد تسامی أو تکید؟
ولا جدّ کجدی یابن حرب	رسول الله إن ذکر الجدود
ولا أمّ کامی فی قریش	إذا ما حصّل الحسب التلید
فما مثلی تهکم یابن حرب	ولا مثلی ینهنه الوعد
فمهلاً لا تهیج بنا أُموراً	یشیب لهولها الطفل الولید ^۲

۱. بحار/الأنوار، ج ۱۰، ص ۹۵.

۲. حیاة الامام/الحسن، ج ۲، ص ۲۶۰.

«ای معاویه! آیا عبد سهم را فرمان می‌دهی که مرا در حضور مردم ناسزا بگوید، هنگامی که قریش مجالس فراهم می‌آورند و تو می‌دانی که آن‌ها چه منظوری دارند؟ تو از روی نادانی به من ناسزا می‌گویی، با کینه‌ای که همیشه از ما به دل داری! آیا تو مانند من پدری داری که به او افتخار کنی یا نیرنگ می‌بازی؟ ای پسر حرب! اگر اجداد معرفی شوند تو جدی مانند جد من نداری که فرستاده خداست و مانند مادر من، مادری در قریش نیست که فرزندان شرافتمندی از او متولد شود. ای پسر حرب! نه کسی نظیر مرا می‌توانی سرزنش کنی و نه کسی چون من از تهدید بیم دارد. خاموش باش و دست به کاری مزن که از بیم آن کودکان پیر شوند!»

۵. آن حضرت در بی‌نیازی از مردم فرمودند:

اغْنِ عَنِ الْمَخْلُوقِ بِالْخَالِقِ	تَغْنِ عَنِ الْكَاذِبِ وَالصَّادِقِ
وَاسْتَزِقِ الرَّحْمَنَ مِنْ فَضْلِهِ	فَلَيْسَ غَيْرَ اللَّهِ بِالرَّازِقِ
مَنْ ظَنَّ أَنَّ النَّاسَ يَغْنُونَهُ	فَلَيْسَ بِالرَّحْمَنِ بِالْوَالِقِ
مَنْ ظَنَّ أَنَّ الرِّزْقَ مِنْ كَسْبِهِ	زَلَّتْ بِهِ النُّعْلَانُ مِنَ حَالِقِ ^۱

«با وجود آفریدگار توانا، از آفریده‌ها بی‌نیاز شو! تا از هر دروغ‌گو و راست‌گویی بی‌نیاز باشی. تنها از فضل و عنایت خدای مهربان درخواست روزی کن که غیر از خدا، کسی روزی‌رسان نیست. آن‌کس که گمان برد مردم او را بی‌نیاز خواهند ساخت، به خدا بی‌اعتماد است. کسی که تصوّر کند روزی را تنها از راه کسب‌وکار به دست می‌آورد، از اوج بلندی لغزیده است.»

۱. نورالابصار، ص ۱۷۵.

امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) و تفسیر قرآن

محمد فاکر میبیدی^۱

چکیده

در عرصه قرآن پژوهی، دستیابی به شیوه درست تفسیر قرآن، یکی از مهم ترین مباحثی است که از دیرزمان تاکنون به آن توجه داشته اند، زیرا این مسأله، زیربنایی ترین بحث در رسیدن به مراد حقیقی خداوند است، بحثی که مشروعیت گونه های تفسیری را نیز در پی خواهد داشت، به ویژه برای کسانی که تفسیر قرآن را بر اساس آموزه های مکتب اهل بیت (علیهم السلام) دنبال می کنند. این نوشته بر آن است تا در روایات رسیده از امام مجتبیٰ (علیه السلام) در عرصه تفسیر قرآن به روش و منش این امام همام در تبیین آیات قرآن کاوش کند؛ و به این وسیله، به اثبات برساند که هرچند جو حاکم بر زمان امام مجتبیٰ (علیه السلام) کاملاً سیاسی و دچار درگیری های نفاق گونه داخلی بوده است مسئولیت خطیر امام در برابر هدایت مردم و نشان دادن خط درست تفسیر قرآن، از دیدگان آن حضرت دور نماند و تفسیر آیاتی از قرآن کریم را در گونه های مختلف تفسیری بیان فرمودند.

واژگان کلیدی: امام مجتبیٰ (علیه السلام)، تفسیر، تفسیر قرآن، روایات تفسیری، گونه های تفسیر.

۱. عضو هیأت علمی جامعة المصطفی العالمیة.

مقدمه

دوران ده‌ساله امامت امام مجتبیٰ (ع) یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ اسلام به‌ویژه تاریخ تشیع است. دورانی که همراه با خلافت ادعایی سرسلسله امویان به سرکردگی معاویه و ضعف و سستی موجود در اردوگاه سپاه مقابل بود. عصری که امام مجتبیٰ (ع) را ناچار کرد تا علی‌رغم میل باطنی، برای مصالح مسلمانان، به صلح تحمیلی روی آورد. به نظر می‌رسد در این گذرگاه تاریخ، بسیاری از مسائل ریز و درشت وجود دارد که دانشمندان اسلامی با گرایش‌های مختلف سیاسی، تاریخی، کلامی و غیره به آن توجه کرده‌اند. اما از بُعد علمی و تفسیری آن غفلت شده است. گرچه زمانه به گونه‌ای رخ‌نمایی کرد که مجال برای فعالیت‌های تفسیری و قرآنی امام باقی نگذاشت؛ به نظر می‌رسد که بنابه فراخور زمان و هرچند اندک، این بعد نیز در کارنامه علمی امام مجتبیٰ وجود دارد، زیرا وظیفه الهی امام بود که در مقام مرجعیت علمی، به تبیین معنا و مقصود قرآن پردازد. این مقاله متشکل از دو نوشتار است: نوشتار نخست به برخی مباحث تمهیدی و زمینه‌ساز با عنوان شناخت‌نامه می‌پردازد. نوشتار دوم به نقش امام مجتبیٰ (ع) در تفسیر قرآن با دو عنوان گونه‌هایی از روایات تفسیری و گونه‌های تفسیر مجتبیوی اشاره می‌کند.

نوشتار نخست: شناخت‌نامه

۱. مفهوم‌شناسی تفسیر

تفسیر را در لغت به بیان و ایضاح معنا کرده‌اند.^۱ در تعریف اصطلاحی،

۱. اسماعیل بن حماد جوهری، *الصحاح، تاج اللغة، تحقیق احمد عبدالعزیز عطار*، چاپ چهارم، بیروت: دارالعلم لملايين، ۱۴۰۷ق؛ ابن فارس، *معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمدهارون*، چاپ دوم، بیروت: دارالجليل، ۱۴۲۰ق.

امین الاسلام طبرسی معتقد است: «تفسیر یعنی کشف مراد از لفظ مشکل»^۱ آیت الله خوئی عقیده دارد تفسیر عبارت است از: «روشن نمودن مراد خدای از قرآن کریم»^۲ علامه طباطبایی نیز با قبول اصل تعریف خوئی با اندک تفاوتی می نویسد: «تفسیر یعنی بیان معانی آیات قرآن و کشف مقاصد و مدلول های آن»^۳ برخی از دانشمندان اهل تسنن نیز در تعریف تفسیر گفته اند: «تفسیر علمی است که با آن می توان قرآن را شناخت و به معانی آن دست یافت و احکام و حکمش را استخراج نمود»^۴ این تعاریف با همه اختلاف الفاظی که دارند، همگی در عنصر بیان مراد خدا، با هم مشترک اند و با این قید، هدف تفسیر را به خوبی روشن کرده اند که همان رسیدن به مراد الهی از الفاظ قرآن است.

۲. مفهوم گونه های تفسیری

به طور کلی، عواملی وجود دارد که موجب تنوع تفسیر قرآن می شود.^۵ این بدان جهت است که گونه ها و روش های تفسیری معنای عامی دارد که هرآنچه را در ظهور تفاسیر مختلف مؤثر است دربرمی گیرد. ولی در این میان، سه عامل شاخص تر و بیش ترین نقش را در تنوع تفسیر دارد:

۲-۱- منهج تفسیری

معمولاً برای منهج، تعریف دقیق و مشخصی مصطلح نشده است. از این رو،

۱. شیخ طبرسی، مجمع البیان، تحقیق محمدجواد بلاغی، ج ۱، ص ۱۳، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.

۲. سید ابوالقاسم خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۴۲، چاپ چهارم، بیروت: دارالزهراء، ۱۳۹۵ ق.

۳. علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۴، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ ق.

۴. محمد زرکشی، البرهان، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۱۳، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۱ ق.

۵. در این زمینه می توان از مکاتب تفسیری، مذاهب تفسیری، مناهج تفسیری، مدارس تفسیری، اتجاهات تفسیری و الوان تفسیر نام برد. (نک: بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۱۳-۲۰).

تخصصی درمی آورد. تفسیر قرآن از این لحاظ، به تفسیر کلامی، تفسیر عرفانی، تفسیر اجتماعی، تفسیر ادبی، تفسیر فقهی و تفسیر علمی تقسیم می شود.

۲-۳- اسلوب تفسیری

مقصود از اسلوب تفسیری، شیوه و قالب ارائه تفسیر است. در پرتو اسلوب تفسیری، تفسیر قرآن به تفسیر ترتیبی و تفسیر موضوعی و به تعبیر شهید صدر، اتجاه تجزیه ای و اتجاه توحیدی تقسیم می شود.^۱

۳. عناصر تفسیر

همان گونه که هر پدیده دارای علل موجد است، تفسیر قرآن که تلاشی علمی به شمار می آید، ارکانی دارد که بدون آن محقق نمی شود. این ارکان عبارت است از:

الف) فاعل

یعنی مفسر که به تفسیر قرآن اقدام می کند و سعی دارد تا معنای آیات را در مرحله نخست بفهمد و در مرحله بعد آن را به دیگران منتقل کند.

ب) ابزار

منظور از ابزار، عوامل تفسیرکننده قرآن مثل خود قرآن، حدیث و دلیل عقلی است که بدان مصادر و منابع نیز گفته می شود.

ج) ماده و موضوع

ماده تفسیر همان موضوع علم تفسیر، یعنی متن و الفاظ قرآن کریم است که مفسر به بحث از عوارض ذاتیه آن می پردازد.

۱. سیدمحمدباقر صدر، *المدرسه القرآنیه*، ج ۲، ص ۶۱۲، چاپ دوم، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۳ ق.

(د) غایت

یعنی معنا و مراد نهفته در الفاظ و عبارات قرآن. طبق تعریفی که برای تفسیر آورده شد، گفتیم که هدف از تفسیر، رسیدن به مراد الهی است و مفسر به عنوان شارح و توضیح دهنده قرآن در پی آن معنا و مراد است. تفاسیر قرآن تنها در رکن سوم یکسان اند. اما در بقیه عناصر به نسبت مفسر، ابزار به کارگرفته و هدف، از یک دیگر متمایزند؛ یعنی مفسر در تفسیر مجتبی، امام معصوم (ع) است و ابزاری که در این تفسیر به کارگرفته می شود، وحی بیانی است که خدا به او عطا کرده است. امام هادی (ع) می فرماید: «خَزَنَةُ لِعِلْمِهِ وَ مُسْتَوْدَعًا لِحِكْمَتِهِ وَ تَرَاجُمَةً لَوْحِيهِ»^۱. تفاسیر به لحاظ هدف نیز گونه گون است؛ زیرا تفاسیر گرچه به لحاظ نظری واحدند و همگان در پی رسیدن به مراد الهی و کشف مقصود خدا هستند، در عمل مختلفند.

۴. تفسیر قرآن در عصر امام مجتبی (ع)

عصر امامت امام مجتبی (ع) (۴۰ - ۵۰ ق) دوره پرفرازونشیبی برای جهان جوان اسلامی بود؛ زمانی که هنوز چند صباحی از جنگ های داخلی با امیرمؤمنان (ع) نگذشته بود و درگیری های ناکشین، قاسطین و مارقین، اوضاع جامعه نوپای اسلامی را از دورن متلاشی کرده بود. امام مجتبی ابتدا به عنوان خلیفه برگزیده شدند، سپس به دلیل بی وفایی اصحاب، به صلح مجبور گردیدند. گرچه منصب امامت آن حضرت تا سال پنجاه ادامه داشت خلافت ظاهری آن حضرت در کم تر از یک سال به انتها رسید و زمام سیاسی جامعه رسماً به دست معاویه افتاد. مردم با روی گردانی همه جانبه از اهل بیت، عملاً همه امور را به دیگران سپردند.

۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۲، چاپ دوم، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۳ ق.

در این عصر، مفسرانی وجود داشتند که برخی از آنان به نوعی تأثیرگذار در عرصه تفسیر قرآن بودند؛ از جمله:

۱. میثم بن یحیی معروف به میثم تمار (۶۰ قمری)

وی از اصحاب امام امیرمؤمنان، امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) بود که در سال ۶۰ قمری به دستور ابن زیاد به شهادت رسید. نقل روایات تفسیری از وی و نیز وجود کتابی با عنوان تفسیر میثم/التمار نشانه مفسر بودن اوست.^۱ علامه امین عاملی از وی به عنوان خطیب شیعه و متکلم یاد کرده که به ابن عباس گفت هر چه می خواهی از تفسیر قرآن از من بپرس! زیرا من تنزیل [الفاظ] قرآن را بر علی (علیه السلام) قرائت کردم و آن حضرت تأویل آن را به من تعلیم فرمود.^۲

۲. مسروق بن اجدع

وی متولد سال اول هجرت و متوفای سال ۶۳ قمری است. ذهبی از وی به عنوان امام در تفسیر و عالم آگاه به معانی قرآن یاد کرده، می نویسد: «او در مکتب تفسیر ابن مسعود تلمذ کرده است.»^۳ آیت الله معرفت نیز وی را یکی از مفسران عصر تابعین می داند و با تعبیر فقیه عابد و کسی که از علی (علیه السلام) علم آموخته و در جنگ ها همواره کنار حضرت بوده اند یاد می کند.^۴

۳. علقمه بن قیس

وی در سال ۶۲ قمری و در نود سالگی چشم از جهان فرو بسته است.^۵ وی

۱. شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۴، ص ۳۱۷، بیروت، دارالاضواء، بی تا.

۲. سیدمحسن امین عاملی، اعیان الشیعه، تحقیق حسن امیت، ج ۱۰، ص ۱۹۸، سازمان اوقاف، بی تا.

۳. محمدحسین ذهبی، التفسیر والمفسرون، ج ۱، ص ۸۹، چاپ پنجم، قاهره، مکتبه وهبه، ۱۴۲۱ ق.

۴. محمدهادی معرفت، التمهید، ج ۹، ص ۳۳۳، چاپ اول، قم: مؤسسه التمهید، ۱۳۸۶ ش.

۵. ابن حجر عسقلانی، تهذیب/التهذیب، ج ۷، ص ۲۴۴، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ ق.

از اصحاب امام امیرمؤمنان (ع) و از شاگردان ابن مسعود بوده است.^۲

۴. عبدالله بن عباس

وی متولد سه سال پیش از هجرت و متوفای سال ۶۸ قمری است. از وی به عنوان «فارس القرآن» تعبیر کرده‌اند چنان‌که پیامبر (ص) فرمودند: «لِكُلِّ شَيْءٍ فَارِسٌ وَ فَارِسُ الْقُرْآنِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ».^۳ عبدالله بن مسعود که خود از صحابیان مفسر است، به ابن عباس لقب «ترجمان القرآن» داده و گفته است: «نعم ترجمان القرآن ابن عباس».^۴ به ادعای برخی از ارباب رجال، اگر گفته شود وی بعد از پیامبر (ص)، معصومان (ع)، حمزه و جعفر، برترین مردان اسلام به شمار می‌آید به جاست.^۵

۵. عبدالله بن عمر (متوفای ۷۴ ق)

وی بنا به گزارش ابن‌خلکان، وی ۸۴ سال عمر کرده است.^۶ بنابراین باید سال‌های اول بعثت به دنیا آمده باشد. وی در تمامی دوران امامت حسن بن علی (ع)، بنا به تعبیر اهل سنت، به‌عنوان فقیه و مفسر مطرح بوده است. ادنروی از وی این‌گونه تعبیر می‌کند: «كان عالما و زاهدا و متورعا و كاملاً في معاني القرآن».^۷

۶. مره بن شراحیل (متوفای ۷۶ ق)

ذهبی وی را در ردیف تابعیان مفسر از مدرسه عراق به زعامت ابن مسعود به

۱. ذهبی، همان، ج ۱، ص ۸۹.

۲. معرفت، همان، ج ۹، ص ۳۲۸؛ ذهبی، همان، ج ۱، ص ۸۹.

۳. فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ج ۲، ص ۲۸۶، چاپ اول، ایران: انتشارات رضی، ۱۳۷۵ ش.

۴. ابن حجر عسقلانی، همان، ج ۶، ص ۴۱۸-۴۹۳.

۵. تستری، همان، ج ۵، ص ۲۴۳.

۶. ابن خلکان، وفيات‌الاعیان، تحقیق احسن عباس، ج ۳، ص ۷۵، بیروت: دارصادر، ۱۹۰۰ م.

۷. احمد ادنروی، طبقات المفسرین، تحقیق سلیمان بن صالح، الخزی، ج ۱، ص ۷، چاپ اول، مدینه: مکتبه العلوم والحکم، ۱۹۹۷ م.

شمار آورد. و از عبادت، ورع و صلاح وی یاد کرده است.^۱

۷. جابر بن عبدالله انصاری (متوفای سال ۷۸ ق)

وی هفت معصوم را درک کرده که عبارت‌اند از: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امام علی، فاطمه، امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر. در روایات تفسیری شیعه و اهل سنت، نام وی در ردیف راویان تفسیری و مفسران آمده است. علامه امین از وی با تعبیر «کان من اجلاء المفسرین»^۲ و ادنروی نیز از وی با تعبیر «و کثیر الروایة من القرآن و معانیه و احکامه» یاد کرده‌اند.^۳

۸. رفیع بن مهران معروف به ابوالعالیه (متوفای ۹۰ ق)

ذهبی و معرفت وی را در شمار مفسران تابعی و بلکه از مشهوران به تفسیر و از شاگردان مکتب تفسیری ابی بن کعب دانسته‌اند.^۴ معرفت در جای دیگر، از وی به امام در قرآن و تفسیر تعبیر کرده است.^۵

۹. سعید بن مسیب مدنی (۱۵-۹۵ ق) ملقب به سیدالتابعین^۶

آیت‌الله معرفت وی را در ردیف مفسران تابعی آورده، درباره وی می‌نویسد: «وی به وصیت جدش حزن در مکتب و منزل علی (علیه السلام) [و در کنار امام مجتبی (علیه السلام)] تربیت شده^۷ و تمام دوران امامت مجتبی (علیه السلام) را درک کرده است.»

۱. ذهبی، همان، ج ۱، ص ۹۲.

۲. امین عاملی، همان، ج ۴، ص ۴۶.

۳. ادنروی، همان، ج ۱، ص ۷.

۴. معرفت، همان، ج ۹، ص ۳۳۵، ذهبی، همان، ج ۱، ص ۸۶.

۵. معرفت، همان، ج ۲، ص ۱۷۶.

۶. ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۱۷۶.

۷. معرفت، همان، ج ۹، ص ۲۸۰.

۱۰. عامر بن سراحیل شعبی کوفی

وی متولد سال ششم از خلافت عمر و حدود سال بیستم قمری و متوفای ۱۰۹ از ممدوحان نزد اهل سنت است که بیش از پانصد نفر از صحابه را درک کرد.^۱ وی قاری و مفسری بود که تمام دوره امامت امام مجتبیٰ (ع) را درک کرد.. به خوبی ملاحظه می شود که در این عصر، بازار تفسیر قرآن بر اساس مکتب اهل بیت (ع) رونق لازم نداشته است، زیرا افراد نیک صفت فرصت و مجال ارائه نداشتند و برخی از افراد مسأله دار نیز یا سکوت کردند و یا بر با اغراض خاصی فعالیت داشتند.

ضمناً در این زمان با توحید مصاحفی که عثمان انجام داد، تا حدی از تعدد و تشتت قرائات قرآن کاسته شد، اما قاریانی بودند که ضمن نقش در نشر فرهنگ و معارف قرآن، با تخصص و تدریس قرائت خود، منشأ اختلافات بعدی شدند؛ از جمله:

۱. عبدالله بن عیاش مخزومی (متوفای ۶۴ ق) از شاگردان ابی بن کعب و استاد یزید بن قعقاع مدنی - از قراء عشره^۲ وی منشأ قرآن ابن قعقاع است.
۲. عبید بن فضیله خزاعی (متوفای ۷۴ ق) قاری کوفه از شاگردان ابن مسعود و علقمه و استاد حمران بن اعین و یحیی بن وثاب از قراء کوفه در طبقه سوم.^۳
۳. عبدالله بن حبیب سلمی (متوفای ۷۴ ق) قاری کوفه و از شاگردان ابن مسعود و استاد عاصم بن ابی النجود. وی قرائت را بر امام علی (ع) عرضه کرد.^۴ وی سرچشمه قرائت عاصم بود.

۱. ابن حجر عسقلانی، همان، ج ۵، ص ۵۷.

۲. معرفت، همان، ج ۲، ص ۱۷۶.

۳. همان، ص ۱۷۷.

۴. همان، ص ۱۷۶.

۴. زرّ بن حُبیش (متوفای ۸۳ق). می‌نویسند وی از بزرگان تابعیان و عالم به قرآن بوده است. قرائت را از امام علی (علیه السلام) و ابن مسعود فرا گرفت و به عاصم تعلیم کرد.^۱

۵. شخصیت قرآنی امام مجتبیٰ

امام مجتبیٰ (علیه السلام) با عنوان سبط اکبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از جایگاه والایی برخوردار بودند این حقیقتی است که محدثان، مورخان، سیره نویسان، مفسران و دیگر دانشمندان جهان اسلام بدان اذعان و اعتراف دارند.^۲ ایشان به عنوان پنجمین خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میان اهل تسنن^۳ و دومین امام معصوم همه شیعیان هستند.

درباره شخصیت قرآنی امام مجتبیٰ (علیه السلام) باید گفت آن حضرت به عنوان مصداق عترت «کتاب الله و عترتی اهل بیتی فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»^۴ قرین جداناپذیر قرآن و مفسر واقعی قرآن بودند. افزون بر این، در بسیاری از آیات قرآن کریم، حضور تفسیری، تأویلی و مصداقی دارند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از آیه کلمات: (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ)^۵ آیه مباحله: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)^۶ آیه تطهیر:

۱. همان.

۲. برای آگاهی از این حقیقت نک: فضائل الخمسة من الصحاح الستة، تألیف سیدمرتضی حسینی فیروزآبادی، جلد

۳-۱، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶.

۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۱۰۶، بی‌جا، بی‌تا، مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۴۶، بی‌جا، بی‌تا.

۴. شیخ کلینی، کافی، تحقیق علی‌اکبر غفاری، ج ۲، ص ۴۱۴، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷.

۵. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۶. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

(إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)^۱، آیه مودت: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ)^۲، آیه ابرار و هل أتى: (إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا، عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا، يُوفُونَ بِالْإِثْمَارِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا، وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبٍّ مَّسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا، إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا، إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا غُيُوسًا فَمُطَرِّبًا)^۳ و بسیاری دیگر از آیات.

آنچه در این جا مناسب است بدان اشاره شود، صلح حسنی از وجهه قرآن و تفسیر آن است. محمد بن مسلم از امام باقر (ع) روایت می کند که ذیل آیه شریفه (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ...) ^۴ فرمود:

وَ اللَّهُ الَّذِي صَنَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (ع) كَانَ خَيْرًا لِّهَذِهِ الْأُمَّةِ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، وَ اللَّهُ لَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ، وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ) إِنَّمَا هِيَ طَاعَةُ الْإِمَامِ؛

به خدا سوگند آنچه حسن بن علی (ع) برای این امت انجام داد، بهتر است از آنچه خورشید بر آن می تابد. به خدا سوگند این آیه درباره وی نازل شده است: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ...)»

مهم در این جا تنها پیروی از امام است.^۵ در روایتی دیگر، حسن بن زیاد عطار روایت می کند که درباره این آیه (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ...) از امام صادق (ع) پرسیدم، حضرت فرمود:

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. سوره شوری، آیه ۲۳.

۳. سوره انسان، آیه ۵ - ۱۰.

۴. سوره نساء، آیه ۷۷.

۵. تفسیر عیاشی، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۲۳۵، چاپ اول، تهران: بی جا، ۱۳۸۰ق؛ کلینی،

نَزَلَتْ فِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمْرَهُ اللَّهُ بِالْكَفِّ؛
درباره حسن بن علی نازل شده که خدا وی را امر کرد تا دست [از جنگ]
بکشد.^۱

محدث حویزی نیز از ادريس مولى عبدالله بن جعفر نیز از امام صادق (علیه السلام) همین معنا را روایت کرده است.^۲ این آیه از یک سو که به اقتضای اوضاع زمانی، مکانی و نیرو، دستور دست کشیدن از جنگ را به مؤمنان داده است، در عصر امام مجتبیٰ (علیه السلام) تحقق عینی یافت و حضرت به عنوان عامل به قرآن بدان عمل کردند. از سوی دیگر، اگرچه ظاهر و تنزیل آیه عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خطاب آن به مؤمنان عصر نبوی است، تأویل و باطن آن امام به حق و اصحاب آن در زمان دیگر است که در عصر مجتبیوی محقق شد. این احتمال نیز وجود دارد که با توجه به تعبیر روایت امام صادق (علیه السلام) که فرمود: «نَزَلَتْ فِي الْحَسَنِ...» واقعاً مورد نزول امام مجتبیٰ (علیه السلام) بودند.

در روایت دیگری که علی بن ابراهیم نقل کرده که حسین بن زیاد می گوید:
از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که درباره آیه شریفه (وَ أَنَا لَا نَذَرُ أَ شَرُّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ
أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا)^۳ فرمود:

لَا بَلَّ وَاللَّهِ شَرُّ أُرِيدَ بِهِمْ - حِينَ بَايَعُوا مُعَاوِيَةَ وَ تَرَكُوا الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ.^۴

همان، ج ۱۵، ص ۷۳۳.

۱. عده ای از علماء، اصول/السته عشر، ص ۱۲۲، چاپ اول، قم: دارالشبستری، ۱۳۶۳ ش.

۲. عروسی حویزی، تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۹۵، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.

۳. سوره جن، آیه ۱۰.

۴. تفسیر قمی، تحقیق و تصحیح طیب موسوی جزایری، ج ۲، ص ۳۹۱، چاپ سوم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق؛ عروسی

حویزی، همان، ج ۵، ص ۴۳۸.

ابن عجبیه (۱۲۲۴-۱۱۶۰ ق) از مفسران اهل تسنن نیز در تفسیر آیه شریفه (فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ)^۱ این آیه را اشارت به صلح امام حسن (ع) دانسته و می‌گوید:

حسن بن علی با صلح با معاویه و گذشت از حق خود، امور مسلمانان را اصلاح و از خون‌ریزی جلوگیری کرد.^۲

نوشتار دوم: نقش امام مجتبی (ع) در تفسیر قرآن

روی گردانی مردم از خاندان عصمت و طهارت و رویکرد آنان به سلطنت اموی، رخداد ناگوار و تلخی بود که در عصر امام مجتبی (ع) به وقوع پیوست. در این زمان، گرچه خلافت ظاهری از دست امام ربوده شد امامت و ولایت معنوی آن حضرت که به اراده الهی در وی قرار داده شده باقی بود و امام هم‌چنان نسبت به احوال پیرامونی خود به ایفای نقش می‌پرداختند و رسالت هدایتی را که در لوای امامت بر عهده داشتند به انجام می‌رساندند که تبیین و تفسیر کلام الهی یکی از آنهاست. با مرور در روایات تاریخی و تفسیری، به نقش امام مجتبی (ع) در تفسیر قرآن می‌توان پی برد. پس‌ازاین اشاره خواهد شد که امام مجتبی (ع) با زیر نظر داشتن مسیر حرکت تفسیر قرآن، به تصحیح خطاهای آن پرداختند.

توجه به دو نکته در این جا ضروری است: اول این‌که درباره روایات تفسیری و از جمله روایات مجتبویه دو اصطلاح وجود دارد: یکی گونه‌های روایات تفسیری؛ دوم گونه‌های تفسیری روایی که بر همین اساس، به نمونه‌هایی اشاره می‌شود. نکته دوم این‌که نقل روایات تفسیری در این مقاله لزوماً به معنای قبول روایت نیست؛ زیرا در

۱. سوره شوری، آیه ۴۰.

۲. ابن عجبیه، البحر/المدید، تحقیق احمد عبدالله قرشی، ج ۵، ص ۲۲۵، چاپ اول، قاهره، ۱۹۴۱ق.

این‌جا صرف نقل حدیث مطرح است و بعد از پذیرش مبنایی اعتبار خبر واحد در تفسیر، و بررسی شرایط آن می‌توان قضاوت درست داشت.

گونه‌های روایات تفسیری

مراد از گونه‌های روایات تفسیری، این است که روایات رسیده از امام مجتبی‌علیه السلام در عرصه قرآن و تفسیر گوناگون است: برخی در خصوص تفسیر قرآن، برخی در تأویل و یا بطن آیات، برخی تطبیق مصادیق، برخی قرائت قرآن، بعضی معرف قرآن، برخی بیان‌گر شأن و سبب نزول و برخی بیان‌گر فضایل قرآن و جز آن است.

امام مجتبی‌علیه السلام و قرائات قرآن

مسأله تعدد قرائت، از موضوعات زیرساختی در تفسیر قرآن کریم است، زیرا تا کلمات و شکل و اعراب آن مشخص نباشد، معلوم نیست مفسر دنبال تفسیر چه متنی است. از این رو، در میان کسانی که اختلاف قرائات و تعدد آن را پذیرفته‌اند، جایگاه مهمی دارد. به هر صورت، با فرض تعدد پذیرش قرائات، امام مجتبی‌علیه السلام به عنوان یکی از قُرّاء بودند امین‌الاسلام طبرسی در فن اول از مقدمه مجمع یادکرد از امام مجتبی‌علیه السلام عنوان قاری مدنی را نقل کرده است. معجم-*القرءاءات* نیز نام ایشان را در شمار قاریان همراه با بیان موارد اختلاف آورده است. مفسران اهل تسنن نیز هر جا به قرائت امام حسن علیه السلام دست یافتند، به آن توجه کردند و در تفسیر خود بدان استناد نمودند.

باید توجه داشت که موارد نقل شده در اختلاف قرائت امام مجتبی‌علیه السلام با قراء مشهور بسیار اندک است و از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. از جمله این

آیه شریفه که می‌فرماید: (ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ)^۱ که کلمه «إِنَّكَ» در قرائت مشهور به کسر همزه است.^۲ البته طبرسی تنها کسانی را از مشهور استثنا کرده اما در قرائت منسوب به امام مجتبیٰ (ع) آمده که آن حضرت «أَنَّكَ» و به فتح خوانده‌اند.^۳

البته مواردی هم وجود دارد که مفسران به امام مجتبیٰ (ع) نسبت داده‌اند. مثل اختلاف در آیه: (الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى)^۴ که برخی چون آبیاری بر این باورند که قرائت جمهور «یتزکی» به عنوان فعل مضارع «تزکی» است. اما حسن بن علی (ع) آن را ادغام «تاء» در «زاء» یزکی قرائت فرموده‌اند.^۵ در حالی که این یک خطای رجالی است، زیرا قاری این قرائت حسن بن علی بن حسن بن علی بن ابی-طالب (ع) است.^۶

از این بحث می‌توان چنین نتیجه گرفت که امام حسن (ع) قرائت مشهور میان مسلمانان را پذیرفته و آن را تأیید کرده بودند.

سبب نزول

امام عسکری (ع) درباره آیه شریفه: (قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً

۱. سوره دخان، آیه ۴۹.

۲. شیخ طبرسی، همان، ج ۹، ص ۱۰۲.

۳. سید محمود آلوسی، روح المعانی، تحقیق علی عبدالیاری، ج ۱۳، ص ۱۳۲، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵؛ ابوحیان اندلسی، بحر المحیط، تحقیق صدقی محمد جمیل، ج ۹، ص ۴۰۸، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق؛ ابراهیم آبیاری، المسووعه القرآنیه، ج ۶، ص ۲۴۴، مؤسسه سجل العرب، بی‌جا، ۱۴۰۵ق.

۴. سوره لیل، آیه ۱۸.

۵. آبیاری، همان، ج ۶، ص ۳۸۷.

۶. ابوحیان اندلسی، همان، ج ۱۰، ص ۴۹۸.

مِنْ دُونَ النَّاسِ فَتَمْنُوا الْوُتَّ إِنَّ كَثُومًا صَادِقِينَ^۱ از امام مجتبیٰ (علیه السلام) نقل می‌کند که آن حضرت فرموده‌اند:

خدا یهود را به وسیله پیامبرش [به خاطر نپذیرفتن حق] سرزنش کرد، با دلیل و برهان قاطع راه عذرشان را بست، و به آن‌ها ثابت کرد که محمد (صلی الله علیه و آله) «سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ خَيْرُ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ...» است. یهود برای مکابره پیش پیامبر رفته و گفتند: «لَا نَذَرِي مَا تَقُولُ؟ وَ لَكِنَّا نَقُولُ: إِنَّ الْجَنَّةَ خَالِصَةٌ لَنَا مِنْ دُونِكَ يَا مُحَمَّدُ وَ دُونَ عَلِيٍّ وَ دُونَ أَهْلِ دِينِكَ وَ أُمَّتِكَ وَ إِنَّا بِكُمْ مُبْتَلَوْنَ [وَ] مُتَحَنُّونَ، وَ نَحْنُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الْمُخْلِصُونَ وَ عِبَادُهُ الْخَيْرُونَ، وَ مُسْتَجَابُ دُعَاؤُنَا، غَيْرُ مَرْدُودٍ عَلَيْنَا بِشَيْءٍ مِنْ سُؤَالِنَا رَبَّنَا». هنگامی که چنین سخن گفتند، خدا به پیامبرش فرمود که به آن‌ها بگوید: (إِنَّ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ... وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ).^۲

جریان قرآن از عصر نزول به همه زمان‌ها

بی‌تردید قرآن در بازه زمانی خاص و در طول بیست و چند سال و به مناسبت‌های ویژه نازل شده است. اما نمی‌تواند محدود و منحصر به آن زمان باشد، بلکه در هر عصر و زمان که مصداق یابد باید جاری و ساری باشد. امام مجتبیٰ (علیه السلام) در برخورد با یکی اصحاب، به صورت عینی این حقیقت را روشن کردند. خدای سبحان در قرآن کریم می‌فرماید: (وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)^۳ این آیه، به وضع گروهی از مسلمانان گناهکار اشاره دارد که اقدام به توبه و جبران اعمال سوء خود کردند. امام مجتبیٰ (علیه السلام) با استشهاد به این آیه، خطاب به حبیب بن

۱. سوره بقره، آیه ۹۴.

۲. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، تصحیح مدرسه امام مهدی (عج)، ص ۴۳، چاپ اول، قم: مدرسه امام مهدی، ۱۴۰۹ق.

۳. سوره توبه، آیه ۱۰۲.

مسلمه می فرماید: «یا حَبِیبُ رَبِّ مَسِیر لَکَ فِی غَیْرِ طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالٰی»؛ ای حبیب! گاهی مسیر تو در غیر طاعت از خدا است». وی گفت: «راه من، همان راه پدرت است و آیا مسیر طاعت خدا نیست؟» امام فرمود: «بلی و لَکِنَّکَ أَطَعْتَ مُعَاوِیَةَ عَلٰی دُنْیَا قَلِیلَةٍ زَائِدَةٌ فَلَئِنْ قَامَ بِکَ فِی دُنْیَاکَ فَلَقَدْ قَعَدَ بِکَ فِی دِینِکَ»؛ آری، در مسیر خداست، ولی تو به خاطر دنیای اندک از معاویه پیروی کردی؛ اگر بر دنیایت بیفزاید از دینت می کاهد. حضرت سپس فرمود: «وَلَوْ کُنْتَ إِذْ فَعَلْتَ شَرًّا فَعَلْتَ خَیْرًا کَانَ ذَلِکَ کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالٰی: «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَیِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ»^۱ و لکنک کما قال الله تعالی: کَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ»^۲ تو اگر بدی و خوبی را با هم انجام دهی! مانند کسانی هستی که عمل صالح و ناصالح را به هم درآمیختند، اما مانند این است که [خدا فرمود:] اعمال سوء آن‌ها هم چون زنگاری بر دلشان نشسته، و از درک حقیقت و امانده‌اند.^۳ این سخن امام نشان می‌دهد اگرچه نزول این آیه درباره ابولبابه و هم‌فکرانش در جنگ تبوک است،^۴ اما به آن‌ها منحصر نیست، بلکه در هر زمان که مصداق یابد، منطبق خواهد شد. در حقیقت، روشن‌گر این است که نزول آیه تخصیص نمی‌زند، بلکه تمام افرادی را شامل می‌شود که اعمال نیک و بد را به هم آمیخته‌اند و از کارهای بد خویش پشیمانند.

بیان بطن آیه

برخی از آیات قرآن، ممکن است دارای لایه‌های مختلف معانی باشند. لایه

۱. همان.

۲. سوره مطففین، آیه ۱۴.

۳. آلوسی، همان، ج ۶، ص ۱۴.

۴. شیخ طبرسی، همان، ج ۵، ص ۱۰۱.

اول همان است که به اذهان عموم تبادر می‌کند که همان معنای لغوی و یا ترجمه است. لایه دوم، با ابزار لغوی قابل دریافت نیست و باید با تعمق بیش‌تر به آن رسید که همان تفسیر است. در ورای این معنا لایه‌هایی در سطح ژرف‌تری وجود دارد که نه تنها با لغت‌شناسی ممکن نیست بلکه حتی با ادوات و علوم تفسیری نیز قابل دریافت نباشد بلکه به ابزاری فراتر از امور عادی نیاز دارد که به تعبیری در بطن و باطن الفاظ قرار دارد. مراد از بطن این مرتبه از معناست که از آن به معنای دوم برای کلام تعبیر شده، در مقابل معنای اول برای کلام که از آن به ظَهر تعبیر می‌شود.^۱ در روایات تفسیری امام مجتبیٰ (علیه السلام) به مواردی از این نوع برمی‌خوریم. درباره آیه «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» ظاهر آیه این است که گروه‌های انسانی با پذیرش دین الهی بدان وارد می‌شوند. اما امام مجتبیٰ (علیه السلام) در پاسخ به پرسش از معنای ناس می‌فرماید: «نَحْنُ النَّاسُ، وَأَشْيَاغُنَا أَشْبَاهُ النَّاسِ، وَأَعْدَاؤُنَا النَّسَاسُ». در ادامه روایت آمده که امیرمؤمنان بین دو چشم فرزندش را بوسیدند و فرمودند: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».^۳

تفسیر به مصداق

یکی از انواع کشف مراد از آیات قرآن، تطبیق و یا تفسیر به مصداق است که خود گونه‌هایی دارد:

۱. معرفت، همان، ج ۳، ص ۲۶.

۲. سوره نصر، آیه ۲.

۳. ابوالفتح رازی، روض الجنان، تحقیق محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، ج ۳۲، ص ۳۴۰. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی استان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.

الف) بیان مصداق بارز

امام مجتبیٰ (ع) صبح آن شبی که امام علی (ع) به شهادت رسید، در خطابه‌ای فرمودند:

أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ وَ وُكَّيْتَهُمْ، فَقَالَ فِيمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ (ص) : «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً^۱ وَ افْتَرَأَ الْحَسَنَةَ: مَوَدَّتُنَا؛ اقتراف حسنه، مودت ما اهل بیت است.^۲

اقتِراف یعنی اکتساب، و اقتِراف حسنه به معنای به دست آوردن حسنه است.^۳ قسمت نخست سخن امام که فرمود: «أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ...» بیان مصداق منحصر است چون از قریبی جز اهل بیت مراد نیست؛ زیرا آیه فرمود: «...إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ». اما قسمت دوم سخن امام که فرمود: «اقتِرافَ الْحَسَنَةَ: مَوَدَّتُنَا» مصداق بارز را نشانه کرد چون اقتِراف حسنه عام است و شامل هر حسنه‌ای می‌شود ولی امام این حسنه را به مودت اهل بیت (ع) تفسیر کردند.

امام مجتبیٰ (ع) درباره مصداق مؤمن در آیه «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كَانَ فَاسِقاً لَا يَسْتَوُونَ»^۴ خطاب به ولید بن عبدالملک که زبان به شماتت امام علی (ع) گشوده بود، فرمود:

کیف تشتم علیا و قد سماه الله مؤمنا فی عشر آیات، و سماک فاسقا؟ چگونه به خود اجازه می‌دهی علی را که خدای در ده آیه از قرآن او را مؤمن خوانده است شتم کنی و در حالی که تورا فاسق خوانده است»^۵.

۱. سوره شوری، آیه ۳۲.

۲. شیخ طوسی، /مالی، تصحیح مؤسسه بعثت، ص ۲۷۰، چاپ اول، قم: دارالثقافه، ۱۴۱۴ق؛ شیخ طبرسی، همان، ج ۹، ص ۴۵.

۳. جوهری، همان، کلمه قرف.

۴. سوره سجده، آیه ۱۸.

۵. محمود زمخشری، کشاف، ج ۳، ص ۵۱۵، چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.

بدیهی است نه مؤمن منحصر به امام علی (علیه السلام) است و نه فاسق منحصر به ولید بلکه حضرت علی (علیه السلام) در ارزش ایمان، مصدق بارز و ولید در ضدارزش، مصداق بارز است.

ب) بیان مصداق انحصاری

قرآن در آیه شریفه تطهیر فرمود: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُم تَطْهِيراً)^۱ امام حسن (علیه السلام) می فرماید:

... لَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ جَمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فِي كِسَاءٍ لَأُمِّ سَلَمَةَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا) خَيْبَرِي، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ عَتَرَتِي فَأُذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»^۲

سپس می افزاید: «فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ فِي الْكِسَاءِ غَيْرِي وَ أَخِي وَ أَبِي وَ أُمِّي»؛ غیر از من و برادرم و پدر و مادرم کسی زیر کساء نبود. به خوبی روشن است که امام با جمله اخیر اهل بیت را به اعضای خانه امام علی (علیه السلام) منحصر کردند.

ج) بیان مصداق پنهان

ابن ابی حاتم از مقسم^۳ نقل می کند که از امام حسن (علیه السلام) تفسیر آیه شریفه: (وَ أَقِمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ)^۴ را پرسید. آن حضرت فرمود: «الرَّجُلُ الْمُؤْمِنُ يَعْمَلُ عَمَلًا صَالِحًا فَيُخْبِرُ بِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ»؛ هرگاه مرد مؤمن عمل صالحی را انجام دهد آن را به اهل بیت خود گزارش دهد.^۵ نیز روایت می کند که آن حضرت در تفسیر این آیه

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. شیخ طوسی، همان، ص ۵۵۹؛ شیخ طبرسی، همان، ج ۸، آیه ۵۶۰.

۳. مقسم به کسر میم و فتح سین مشترک بین چند نفر است از جمله: مقسم بن بجره، مقسم بن عبیدالله، مقسم بن سعد، و مقسم بن ضبی کوفی. به نظر می رسد مراد از مقسم در این جا نفر اول باشد.

۴. سوره ضحی، آیه ۱۱.

۵. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق اسعد محمد الطیب، ج ۱۰، ص ۳۴۴۵؛ آلوسی، همان، ج ۱۵، ص ۳۸۴.

فرمود: «إِذَا أَصَبْتَ خَيْرًا فَحَدِّثْ إِخْوَانَكَ»؛ هر گاه کار خیری انجام دادی آن را برای برادرانت بازگو کن. (ابن ابی حاتم، همان). طبق این روایت، امام مجتبی (ع) نعمت را به انجام دادن کار خیر و عمل صالح، و گزارش آن را به تحدیث تفسیر فرموده‌اند. واژه نِعْمَت به فتح نون، اسم مصدر از مصدر إِنْعام، و واژه نِعْمَت به کسر نون اسم مصدر از مصدر تَنْعُم به معنای عیش و رفاه است.^۱ این کلمه بر اساس آموزه‌های قرآن که فرمود: (وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً)^۲ هم شامل نعمت‌های ظاهری می‌شود و هم نعمت‌های باطنی را در بر می‌گیرد. برخی از مفسران می‌نویسند: بنابر این که خطاب به کفار باشد، مراد از نعمت‌های ظاهری گوش، چشم، دیگر جوارح، سلامت، عافیت و رزق طیب است و مقصود از نعمت باطنی (غایب از حس) شعور، عقل و اراده است و بنابر این که خطاب به همگان باشد نعمت ظاهری گفته شده به اضافه دین که تنظیم‌کننده امور دنیا و آخرت است و منظور از نعمت باطنی، امور گفته شده به اضافه مقامات معنوی است که به اخلاص در عمل منتهی می‌شود.^۳ مفسران در مجموع، اموری چون اسلام، پیامبر (ص)، قرآن، حسن صورت، تسویه اعضاء، رزق، جوارح، اقرار به زبان، تخفیف شرائع، پیروزی بر دشمن، را نعمت ظاهری دانسته‌اند. و اموری چون گناهان بدون عقوبت، معرفت، جوانح (قلب)، اعتقاد به قلب، حسن خلق، شفاعت، امداد فرشتگان و محبت را نعمت باطنی معرفی کرده‌اند.

بدیهی است همه این نعمت‌ها و از جمله نعمت‌های باطنی، مصداق آشکار است. اما امام مجتبی (ع) به نعمت توفیق الهی بر انجام دادن کار خیر اشاره می‌کند که مردم و از جمله مفسران توجهی بدان ندارند و به اصطلاح مصداق پنهان است

۱. احمد فیومی، مصباح المنیر، کلمه نعم، چاپ دوم، قم: دارالهجره، ۱۴۱۴.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۰.

۳. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۰.

و این را تنها در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) می توان دید، چنان که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْعَبْدِ بِمِثْلِ مَا أَنْعَمَ بِهِ مِنَ التَّوْفِيقِ»^۱.

بیان مراد جدی از آیه

خدای سبحان می فرماید: (وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ)^۲. معلوم است که مشاوره، گرفتن رأی و نظر برای بهتر شدن امور است. در این آیه شریفه، هر چند مطلق است و به نظر می رسد همه امور را دربرمی گیرد. به طور قطع می دانیم امر دین و تشریع را شامل نمی شود؛ چون آن ها از طریق وحی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابلاغ می گردید. اما این پرسش رخ می نماید که آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) در امور دنیا از جمله سیاست و اداره جامعه، تبلیغ احکام، سیاست خارجی و... به شور و مشورت نیاز داشتند. شاید بگویند آیه دست کم این موارد را در نظر دارد! اما امام مجتبیٰ (علیه السلام) در این باره می فرماید:

قَدْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهُ مَا بِهِ إِلَيْهِمْ حَاجَةٌ وَلَكِنْ أَرَادَ أَنْ يَسْتَنَّ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ؛ خدا می دانست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیاز به مشورت ندارد، ولی خدا اراده فرمود تا به عنوان سنت بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) باقی باشد.^۳ بنابراین، مراد جدی خداوند از این آیه، مشورت کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست، بلکه تعلیم سنتی برای بعد از آن حضرت است.

تصحیح برداشت غلط

در روایات مجتبویه، به احادیثی برمی خوریم که آن حضرت برداشت غلط از

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، تصحیح جمعی از محققان، ج ۷۱، ص ۲۸۲، چاپ دوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳. سید عبدالاعلی موسوی سبزواری، مواهب الرحمن، ج ۷، ص ۹، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه اهل البیت، ۱۴۰۹ ق.

قرآن را تصحیح کرده‌اند. از جمله در آیه شریفه: (وَلِتَسْتَثْوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ)^۱ که ظهور در تسیح، تنزیه و ذکر نعم الهی دارد. در برخی از روایات چنین آمده که امام حسن (ع) مردی سوار بر مرکب را دیدند که آیه (سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا) را می‌خواند. امام پرسید: «أ بهذا أمرتم؟» آیا به این کار مأمور شده‌اند. راکب پرسید: «پس به چه چیز مأموریم؟» حضرت فرمود: «إِنْ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ؛ باید نعمت پروردگار را یادآور شد.^۲ در سیره دیگر ائمه نیز همین است. در روایتی چنین آمده است: «رَكَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَلَمَّا وَضَعَ رِجْلَهُ فِي الرُّكَابِ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ، فَلَمَّا اسْتَوَى عَلَى الدَّابَّةِ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا وَحَمَلَنَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقَنَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلًا»^۳ سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ، ثُمَّ سَبَّحَ اللَّهُ ثَلَاثًا وَحَمِدَ اللَّهُ ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، ثُمَّ قَالَ كَذَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ أَنَا رَدِيفُهُ»^۴.

گونه‌های تفسیر روایی

منظور از گونه‌های تفسیر روایی، این است که امام با این روایات، گاهی تفسیر قرآن به قرآن داشته است، گاهی تفسیر قرآن به روایت معصوم پیش از خود، گاهی قرآن را به دلیل عقلی و امثال آن تفسیر کرده در مواردی تفسیر

۱. سوره زخرف، آیه ۱۳.

۲. زمخشری، همان، ج ۴، ص ۲۳۹؛ المیزان، ج ۱۸، ص ۸۸.

۳. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۴. شیخ حر عاملی، وسائل/الشیعه، تصحیح مؤسسه آل‌البیت، ج ۱۱، ص ۳۹۱، چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ق.

کلامی، در مواردی تفسیر فقهی، در مواردی تفسیر تاریخی و... انجام گرفته است. از سوی دیگر، تفسیر روایی و مآثور از مصعومان (علیه السلام) و از جمله امام مجتبیٰ (علیه السلام)، به دو گونه مستقیم و غیرمستقیم تجلّی کرده است؛ یعنی گاهی امام بدواً و یا در پاسخ راوی می‌فرماید: تفسیر آیه چنین و چنان است. گاهی امام مطلبی را در قالب یکی از معارف الهی بیان داشته باشند، اما مقصود بعضی از آیات را روشن کرده است. در تفسیر مجتبوی هر دو قسم وجود دارد. در این نوشتار، تنها نمونه‌هایی از این گونه‌های تفسیری خواهد آمد و با توجه به منابع مختلف تفسیری و روایی شیعی و سنی نقل خواهد شد.

تفسیر قرآن به قرآن

طبرسی روایت می‌کند که شخصی وارد مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) شد و دید مردی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل می‌کند. از وی از تفسیر (وَ شَاهِدِ وَ مَشْهُودٍ)^۱ پرسید، گفت: «مقصود از شاهد روز جمعه و مراد از مشهود روز عرفه است.» سراغ مرد دیگری رفتم که او نیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدیث می‌کرد. او نیز گفت: «مراد از شاهد روز جمعه و مقصود از مشهود روز عید قربان است.» سراغ شخص سوم که جوانی خوش-سیما بود رفتم که او نیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل می‌کرد. او نیز گفت: «أَمَّا الشَّاهِدُ فَمُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله) وَ أَمَّا الْمَشْهُودُ فَيَوْمُ الْقِيَامَةِ». سپس افزود: (أَمَّا سَمِعْتَهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً).^۲ و قال (ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ

۱. سوره بروج، آیه ۳.

۲. سوره احزاب، آیه ۴۵.

یَوْمُ مَشْهُودٍ).^۱ راوی می گوید پرسیدم: «این ها کیان اند؟» گفتند: «نفر اول، ابن عباس، نفر دوم ابن عمر و نفر سوم حسن بن علی (ع) است.»^۲ علامه طباطبایی می نویسد: این حدیث به طرق مختلف و الفاظ نزدیک به هم روایت شده است و تفسیر امام مجتبیٰ با سیاق آیه سازگارتر از دیگر تفاسیر است.^۳ طبق این روایت، حضرت امام مجتبیٰ (ع) در تفسیر قرآن، از خود قرآن استمداد کرده و به اصطلاح تفسیر قرآن به قرآن صورت داده است. ضمناً از این روایت، به این نکته می رسیم که آن حضرت اگر امکان می یافتند و فرصت و مخاطب داشتند، به تفسیر قرآن می پرداختند و خطای دیگران را تصحیح می کردند.

تفسیر قرآن به روایت

قرآن کریم می فرماید: (الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)^۴ احسان یعنی انعام به دیگری و کارهای نیک که معنای متبادر به ذهن نیز همین است. با دقت در انتهای آیه و این که جمله (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) پس از انفاق، کظم غیظ و عفو آمده، به این نکته می توان پی برد که مراد از احسان در این آیه، همان انفاق در غم و شادی یا عسر و یسر، و فرو بردن خشم و پرهیز از انتقام، و گذشت از حق شخصی است. امام مجتبیٰ (ع) با نقل روایتی از پیامبر (ص) نقل می کند که فرمود: (إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ)؛ نیکوترین نیکی ها، اخلاق نیکو است.^۵ این تفسیر ضمن این که مصداق پنهان

۱. سوره هود، آیه ۱۰۳.

۲. شیخ طبرسی، همان، ج ۱۰، ص ۷۰۸.

۳. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۵۵.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

۵. شیخ صدوق، خصال، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۲۹، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه ۱۴۱۷ق؛ جلال-

احسان را آشکار می‌کند، تفسیر خود امام مجتبیٰ (علیه السلام) نیست، بلکه تفسیری است که آن حضرت از جدش روایت می‌کند؛ چنان‌که آن حضرت از جدش پیامبر (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: (حُبُّ اهل بیتی وَ ذُرِّیتی استکمالُ الدینِ وَ تَلا رسول الله (صلی الله علیه و آله) هذه الآية: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۱.^۲ پیامبر (علیه السلام) در این روایت، محبت اهل بیت و ذریه‌اش را وسیله کامل شدن دین معرفی می‌فرماید.

تحدیث تفسیر

روایت شده که شخصی از امام سجاد (علیه السلام) خواست تا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را تفسیر کند! حضرت فرمود: «حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): أَنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَا مَعْنَاهُ فَقَالَ: إِنَّ قَوْلَكَ اللَّهُ أَكْظَمُ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الْأَسْمُ الَّذِي لَا يَنْبَغِي أَنْ يَسْمَى بِهِ غَيْرُ اللَّهِ وَ لَمْ يَتَسَمَّ بِهِ مَخْلُوقٌ فَقَالَ الرَّجُلُ فَمَا تَفْسِيرُ قَوْلِهِ «اللَّهُ» قَالَ هُوَ الَّذِي يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ جَمِيعٍ مَنْ هُوَ ذُوْنُهُ وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ كُلِّ مَنْ سِوَاهُ...»^۳. این روایت که تفسیر آیه بسمله و به ویژه تفسیر کلمه «الله» را دربردارد و امام علی (علیه السلام) بیان فرموده‌اند، به وسیله امام مجتبیٰ (علیه السلام) برای امام حسین (علیه السلام) روایت شده و آن حضرت برای امام سجاد (علیه السلام) روایت فرموده‌اند.

الدین سیوطی، دارالمنشور، ج ۲، ص ۷۶، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.

۱. سوره مائده، آیه ۳.

۲. شیخ صدوق، مالی، ص ۱۹۲، چاپ ششم، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶ش.

۳. شیخ صدوق، توحید، تصحیح هاشم حسینی، ص ۲۳۱، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق؛ عروسی حویزی، همان، ج ۱، ص ۷۱۸.

تفسیر تاریخی

تفسیر تاریخی قرآن و نیز تفسیر قرآن به تاریخ یکی از اتجاهات و گرایش‌های تفسیری است. در روایات مجتبویه، به مواردی برمی‌خوریم که می‌توان با قرار دادن تاریخ در کنار آیه قرآن، از مراد آیه پرده‌برداری کرد. در تاریخ است که امیرمؤمنان (ع) در شب بیست و یکم رمضان به شهادت رسیدند.^۱ حاکم نیشابوری نیز از حرith بن مخشی روایت می‌کند که گفته است علی (ع) صبح بیست و یکم رمضان به قتل رسید.^۲ در ادامه همین روایت که به گفته حاکم صحیح‌الاسناد است، آمده که امام حسن (ع) در خطبه‌ای در همان روز فرمودند: «قتل [علی] لیلۃ أنزل القرآن». ^۳ نتیجه چیش دو مطلب شهادت حضرت علی (ع) در بیست و یکم رمضان، و شب نزول قرآن این است که مراد از (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ...) ^۴ و لیلہ مبارکہ در آیه (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ) ^۵ و شب قدر در آیه (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) ^۶ بیست و یکم رمضان است.

هم‌چنین از یک سو خدای سبحان در قرآن می‌فرماید: (وَمَا أَنْزَلْنَاهُ عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجُمُعَانِ) ^۷ و از سوی دیگر عبدالله بن حبیب سلمی از امام مجتبیٰ (ع) روایت می‌کند که فرمود: «كَانَتْ لَيْلَةُ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجُمُعَانِ لِسَبْعِ عَشْرَةِ

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۹؛ کافی، ج ۱، ص ۵۲؛ شیخ مفید، ارشاد، ص ۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی-

طالب، ج ۳، ص ۲۷۷؛ دیلمی، ارشاد/قلوب، ج ۲، ص ۱۱.

۲. مستدرک حاکم، ج ۱۰، ص ۴۹۳.

۳. سیوطی، همان، ج ۲، ص ۳۷.

۴. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۵. سوره دخان، آیه ۳.

۶. سوره قدر، آیه ۱.

۷. سوره انفال، آیه ۴۱.

مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ».^۱ امام به این نکته تصریح دارد که هفده رمضان زمان جنگ بدر بوده که قرآن از آن به «یوم الفرقان» تعبیر کرده است.

تفسیر فقهی و تأسیس قاعده فقهی

خدای سبحان در قرآن در داستان حضرت یوسف (علیه السلام) می‌فرماید: (وَشَرَّوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ)^۲ از سوی دیگر، امام مجتبیٰ (علیه السلام) طبق روایتی [در نزاعی] قضاوت فرمود که اصل در هر لقیطی این است که وی آزاد است^۳ و به این آیه استناد فرمودند. وجه استناد بسا به این است که جمله «وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ» یا از برادران یوسف است که می‌دانستند وی آزاد است و لذا برای رهایی از وی، او را به قیمت ناچیز فروختند یا از کاروانیان است که یوسف را آزاد یافتند و رغبتی به نگهداری وی نداشتند، چون انسان آزاد نه تنها ارزش کاری، مالی و ملکیت ندارد، بلکه موجب هزینه نیز هست. اما این که وی را خریدند، به دلیل این است بعداً مالک پیدا کرد و حکم بندگی بر وی مترتب شد.

تفسیر عملی قرآنی

درباره آیه شریفه (الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)^۴ روایت شده که کنیز امام حسن (علیه السلام) در حالی که با آفتابه آب بر دست حضرت می‌ریخت، به خاطر خواب‌آلودگی آفتابه از دستش افتاد و به سر مبارک حضرت خورد و زخم شد. کنیز که ترسیده بود آیه فوق

۱. طبری، جامع‌البیان، ج ۱۰، ص ۸ چاپ اول، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ ق.

۲. سوره یوسف، آیه ۲۰.

۳. ابن العربی، احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۰۷۸، بی‌جا، بی‌تا.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

را فقره فقره برای امام خواند، هنگامی که گفت: «الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» امام فرمود: «كَظَمْنَا غَيْظَنَا؛ غِظْمَانِ را فرو نشانیدیم»، گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»، امام فرمود: «عَفَوْنَا عَنْكَ؛ از تو گذشتیم» زمانی که گفت: «وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، آن حضرت فرمود: «أَنْتَ حَرَّةٌ لَوْجِهَ اللَّهِ تَعَالَى؛ تو در راه خدا آزاد هستی».^۱ البته در برخی از تفاسیر، این اتفاق را به امام و هفتم نیز نسبت داده‌اند.^۲

نیز درباره آیه شریفه «لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»^۳ روایت شده است که امام مجتبی (ع) در کنار مساکین می‌نشستند و می‌خواندند: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ».^۴

تفسیر اجتماعی

خدای سبحان می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۵ این آیه وضعیت یهود و اهل کتاب خلاف‌کار را ترسیم می‌کند که در دنیا پیمان شکنند و در آخرت با پنج امر روبه‌رو هستند:

۱. بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت که فرمود: «أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»؛

۲. خدا در قیامت با آن‌ها سخن نخواهد گفت که فرمود: «لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ»؛

۳. خدا نگاهی به آن‌ها نمی‌کند که فرمود: «وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛

۱. شبیبانی، نهج/البیان، تحقیق حسین درگاهی، ج ۲، ص ۷۱، چاپ اول، تهران: بنیاد دائره المعارف اسلامی، ۱۳۹۳ق.

۲. روض/الجنان، همان، ج ۵، ص ۷۴.

۳. سوره نحل، آیه ۲۳.

۴. طبری، همان، ج ۱۴، ص ۶۵.

۵. سوره آل عمران، آیه ۷۷.

۴. خدا آنان را (از گناه) پاک نمی‌کند که فرمود: «وَلَا يَزْكِيهِمْ»؛

۵. برای آن‌ها عذاب دردناکی است که فرمود: «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

امام مجتبیٰ (علیه السلام) افراد جامعه را با توجه به ضرورت دارا بودن اخلاق و خلاق به چهار دسته تقسیم کرده‌اند. واژه خلاق از ریشه خلق به معنای بهره‌ای است که در پرتو اخلاق به دست می‌آید.^۱ واژه خُلُق به سجیت و طبیعت برمی‌گردد و کاربرد آن در سجایای باطنی است.^۲ آن حضرت می‌فرماید: «النَّاسُ أَرْبَعَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ وَلَا خَلَقَ لَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ لَهُ وَلَا خُلُقَ لَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا خُلُقَ وَلَا خَلَقَ لَهُ وَذَلِكَ مِنْ شَرِّ النَّاسِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ وَخَلَقَ فَذَلِكَ خَيْرُ النَّاسِ».^۳ بر اساس این تفسیر و تقسیم، هر کس فاقد اخلاق باشد، در نتیجه بی‌بهره از خلاق است؛ در دنیا زیان‌بارترین و در آخرت زیان‌کارترین فرد خواهد بود.

نتیجه

دوره امام مجتبیٰ (علیه السلام) عصری نبود که بتوان در یک فضای باز علمی، به تبیین و نشر معارف قرآنی پرداخت، به ویژه این که مردم با روی گردانی از اهل بیت (علیهم السلام) عرصه سیاسی و فرهنگی را نیز بر امام تنگ کرده بودند، اما چند نکته اساسی شایسته توجه است:

به دلیل آشفتگی زمانه، امام فرصت و مجال تفسیر قرآن را نیافتند و بسا بتوان گفت این مهم همانند دوران پدر بزرگوارش بر دوش عبدالله ابن عباس گذارده شده بود.

۱. راغب اصفهانی، مفردات، کلمه خلق.

۲. حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، کلمه خلق.

۳. شیخ صدوق، خصال، ج ۱، ص ۲۳۶.

با همه تزییقات موجود در عصر امام، آن حضرت در برابر مفسرانی که هر کدام اندیشه خاصی را نشر می‌دادند، به تناسب زمان اقدام به خط‌دهی تفسیر درست می‌کردند.

روایات تفسیری رسیده از امام مجتبیٰ (ع) در قالب مناہج تفسیری و اتجاهات تفسیری، و با فرض صحت روایات مأثوره، مشروعیت بخش انواع تفسیر قرآن است. روایات نقل شده بیش‌تر جنبه تفسیر غیرمستقیم دارد؛ ضمن آن‌که صبغه تعلیمی در تفسیر امام مجتبیٰ (ع) بیش از گونه‌های دیگر چشم‌گیر است. مفسران اهل سنت، با توجه به جایگاه امام مجتبیٰ (ع) به ویژه مقام خلافت چندماهه و صحابی بودنش، روایات زیادی را از حضرتش نقل کرده‌اند و بسا بتوان گفت میزان پذیرش این امام همام پس از امیرمؤمنان (ع) بیش از امامان دیگر است. حتی می‌توان گفت بیش‌تر تفاسیر اهل سنت از جمله جامع‌البیان طبری، مفاتیح‌الغیب فخر رازی، کشف‌الاسرار میبدی، کشاف زمخشری، احکام‌القرآن ابن‌العربی، احکام‌القرآن جصاص، احکام‌القرآن طبری، الجامع لاحکام‌القرآن قرطبی، روح‌المعانی آلوسی، تفسیرالقرآن‌الکریم، ابن ابی‌حاتم، انوارالتنزیل بیضاوی و ده‌ها تفسیر دیگر از ایشان روایت نقل کرده‌اند.

برخی روایات مجتبوی نقل شده در تفاسیر شیعه و سنی، در بدو نظر فاقد شرایط قبول است اما چون مفاد آن‌ها مورد تأیید روایات صحاح است، پذیرفته می‌شود.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمان بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق اسعد محمد الطیب، چاپ سوم، عربستان سعودی: مکتبه نزار مصطفى الباز، ۱۴۱۹ق.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد بن عبدالکریم، الکامل فی التاریخ، بی جا، بی تا.
۳. ابن العربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، احکام القرآن، بی جا، بی تا.
۴. ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی، تهذیب التهذیب، چاپ اول، دارالفکر، بیروت: ۱۴۰۴ق.
۵. ابن خلکان، أحمد بن محمد بن أبی بکر، وفیات الاعیان وانباء ابناء الزمان، تحقیق إحسان عباس، بیروت: دارصادر، ۱۹۰۰ م.
۶. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، تصحیح گروهی از اساتید، النجف الاشرف: المطبعة الحیدریه، ۱۳۷۶.
۷. ابن عجبیه، احمد بن محمد، البحر المذید فی تفسیر القرآن المجید، تحقیق احمد عبدالله قرشی رسلان، چاپ اول، ناشر دکتر حسن عباس زکی، قاهره، ۱۴۱۹ق.
۸. ابن فارس، احمد بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، چاپ دوم، دارالجلیل، بیروت: لبنان، ۱۴۲۰ قم.
۹. ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.

۱۰. آبیاری، ابراهیم، الموسوعه القرآنیه (دانشنامه قرآنی)، مؤسسه سجل العرب، بی‌جا، ۱۴۰۵ ق.
۱۱. اندروی، أحمد بن محمد، طبقات المفسرین، تحقیق، چاپ اول، مکتبه العلوم والحکم، تحقیق سلیمان بن صالح الخزی، مدینه منوره، ۱۹۹۷ م.
۱۲. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق علی عبدالباری عطیه، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، بیروت: ۱۴۱۵ ق.
۱۳. امین عاملی، سید محسن، اعیان الشیعہ، تحقیق حسن امیت، (سازمان اوقاف)، بی‌تا.
۱۴. ایازی، سید محمد علی، المفسرون، حیاتهم و منهجهم، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۱۵. بابائی، علی اکبر، مکاتب تفسیری، چاپ دوم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه و سازمان سمت، ۱۳۸۱.
۱۶. تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعہ، بیروت: دارالاضواء، بی‌تا.
۱۷. جاسم محمد ابوطبره، هدی، المنهج الاثری فی تفسیر القرآن، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
۱۸. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، تاج اللغة و صحاح العربیه، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، دارالعلم للملایین، بیروت: چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۱۹. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعہ، مصحح مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ ق.

۲۰. حسن بن علی، (امام یازدهم)، التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری (علیه السلام)، مصحح مدرسه امام مهدی (عج)، چاپ اول، قم: مدرسه الإمام المهدی (عج)، ۱۴۰۹.

۲۱. خویی، سیدابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، چاپ چهارم، بیروت: دارالزهراء، ۱۳۹۵ ق.

۲۲. دیلمی، حسن بن أبی الحسن، ارشاد القلوب، تحقیق سیدهاشم میلانی، مرکز الأبحاث العقائدیة، بی جا، بی تا.

۲۳. ذهبی، محمدحسین، التفسیر و المفسرون، چاپ پنجم، قاهره: مکتبه وهبه، ۱۴۲۱ ق.

۲۴. رازی (ابوالفتوح)، حسین بن علی، روضه الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق، دکتر محمدجعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.

۲۵. رازی (فخرالدین) محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.

۲۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم، الدار الشامیة، ۱۴۱۲ ق.

۲۷. زرکشی، محمد بن بهادر، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق، محمدأبو الفضل ابراهیم، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۱ ق.

۲۸. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.

۲۹. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۳۰. شیبانی، محمد بن حسن، نهج‌البیان عن کشف معانی القرآن، تحقیق حسین درگاهی، چاپ اول، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۳۱. شیخ مفید (محمد بن محمد)، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، چاپ اول، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۳۲. صدر، سید محمدباقر، المدرسة القرآنیة، چاپ اول، مرکز الابحاث والدراسات التخصصیة للشهید الصدر، ۱۴۲۱ ق.
۳۳. صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، الامالی، چاپ ششم، کتابچی، تهران: ۱۳۷۶.
۳۴. _____، التوحید، مصحح هاشم حسینی، چاپ اول، قم: جامعه مدرّسین، ۱۳۹۸ ق.
۳۵. _____، محمد بن علی، خصال، مصحح، علی‌اکبر غفاری، جامعه مدرّسین، بی‌تا.
۳۶. _____، من لایحضره الفقیه، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۳۷. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرّسین حوزه علمیه ۱۴۱۷ ق.
۳۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمدجواد بلاغی، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۷۲.

۳۹. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲ ق.

۴۰. طوسی، محمد بن الحسن، أمالی، مصحح مؤسسه بعثت، چاپ اول، قم: دارالثقافه، ۱۴۱۴ ق.

۴۱. عده‌ای از علماء [زید الزراد الکوفی و عاصم بن حمید الحنط و...] الأصول الستة عشر، چاپ اول، قم: دارالشبستری للمطبوعات، ۱۳۶۳.

۴۲. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.

۴۳. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، محقق و مصحح سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ ق.

۴۴. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضه الواعظین و بصیره المتعظین، چاپ اول، ایران: انتشارات رضی، ۱۳۷۵.

۴۵. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، چاپ دوم، دارالهجره، قم: ۱۴۱۴ ق.

۴۶. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، محقق و مصحح طیب موسوی جزائری، چاپ سوم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق.

۴۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (الإسلامیه)، محقق و مصحح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.

۴۸. _____، کافی، محقق و مصحح دارالحديث، قم: دارالحديث، چاپ اول، ۱۴۲۹ ق.

۴۹. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، مصحح جمعی از محققان، چاپ دوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۵۰. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، بی جا، بی تا.
۵۱. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۵۲. معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن (التفسیر و المفسرون) چاپ اول، قم: مؤسسه التمهید، ۱۳۸۶.
۵۳. مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، دارالعلم للملایین، بیروت: چاپ چهارم، ۱۹۹۰.
۵۴. موسوی سبزواری، سیدعبدالاعلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه اهل بیت (ع)، ۱۴۰۹ ق.
۵۵. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، تحقیق عبدالامیر منها، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۳.

مبانی و اصول هم‌گرایی تربیتی دین و اخلاق از دیدگاه امام حسن مجتبی علیه السلام

محسن موحدی

چکیده

امامت پیشوایان معصوم ما در نظام جهان معنا و نیز برای ادامه حیات اسلام و مسلمانان، درست به آفتاب و نور و گرمای آن می‌ماند. آن بزرگواران در اوضاع ویژه هر زمان و در ابعاد مختلف ضرورت‌ها و ایجاب‌های هر دوره، به درخشش، رهنمایی و پرورش پیروان ادامه می‌دادند و هر یک در رهگذر ویژگی‌های عصر خود، به گونه‌ای تجلی داشتند. برخی در میدان رزم حماسه می‌آفریدند و پیام خون خویش به جهان می‌رساندند، برخی بر منبر درس به گسترش علوم و معارف همت می‌گماشتند و برخی با تحمل قید و زندان، با طاغوت به مبارزه برمی‌خاستند. اما در هر حال، آفتاب جامعه بودند و به بیدارسازی و پرورش مسلمانان واقعی اشتغال داشتند و اگر به رعایت ضرورت‌ها در عمل آنان تفاوت‌هایی دیده می‌شود، بی‌تردید بر اهل بصیرت پوشیده نیست که در هدف یکسان بودند و هدف خدا بود. این مقاله که با عنوان مبانی هم‌گرایی تربیتی دین و اخلاق از دیدگاه امام حسن مجتبی علیه السلام تهیه شده است، با نگاهی به اهمیت بررسی این رابطه و تعریف مفهوم اخلاق و همچنین مفهوم دین آغاز می‌شود. بر این اساس، می‌توان رابطه دین و اخلاق را در چهار نظریه جست‌وجو نمود که در این نوشتار به تفصیل بررسی می‌شود: تباین، اتحاد، تعامل و رابطه ارگانیک.

تشریح مفهوم تربیت و تربیت دینی، به ما کمک خواهد کرد تا با توجه به دیدگاه‌های امام مجتبیٰ (ع)، مبانی هم‌گرایی تربیتی دین و اخلاق، بررسی شوند. **واژگان کلیدی:** اخلاق، دین، تربیت، تربیت دینی، تربیت اخلاقی، امام مجتبیٰ (ع)

مقدمه

اخلاق در لغت عرب، جمع خُلُق و به معنای سرشت و سجیه، اعم از سرشت نیکو و پسندیده (مانند جوانمردی) یا سرشت ناپسند و زشت (مانند فرومایگی) است. اخلاق جمع خُلُق و خُلُق است!^۱ به گفته راغب در مفردات، این دو واژه در اصل به یک ریشه بازمی‌گردد. خُلُق به معنای هیأت و صورتی است که انسان با چشم می‌بیند و خُلُق به معنای قوا، سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می‌شود. بنابراین اخلاق، مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است و به گفته بعضی از دانشمندان، گاه به اعمال و رفتاری نیز اخلاق گفته می‌شود که از خلیقات درونی ناشی می‌شود.^۲

اگر از دیدگاه اخلاق به دین نگریسته شود، تمام دین اخلاق است. اعتقادات که در آغاز، شهادت زبانی است و با مجموعه‌ای از اعمال تأیید می‌شود، درنهایت به ملکاتی در نفس انسان بدل می‌گردد و ایمان به‌عنوان زمینه سایر فضایل اخلاقی و مهم‌ترین عامل دفع و رفع رذایل اخلاقی در روح انسان پدید می‌آید. هم‌چنین اعمال عبادی و مناسک ظاهری که در برنامه تکالیف شرعی تعریف شده، برای حصول یک ملکه اخلاقی در نفس به نام عبودیت است و عبودیت با سایر اوصاف و ملکات نیک و ناپسند نسبتی دارد؛ دین این‌ها را بیان کرده و راه رشد و کمال معنوی را به انسان

۱. محمد معین، فرهنگ فارسی، ص ۸۹، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.

۲. ناصر مکارم شیرازی، زندگی در پرتو/اخلاق، ص ۲۳-۲۴، قم: نسل جوان، ۱۳۷۷.

نمایانده است. ملکات اخلاق، شاکله انسان و صورت باطنی او را می‌سازد. بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله برای این بود که به مردم پیام‌وزد چگونه صورت باطنی خود را که در قیامت ظاهر و آشکار می‌گردد، به صورت و زینت حقیقی انسان آراسته سازند؛ لذا فرمودند: «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»^۱

در بررسی مفهوم دین نیز امروزه به سبب تأثر فرهنگ ما از فرهنگ غرب و با وارد شدن مفاهیمی مانند سکولاریسم و لیبرالیسم، بحث گستره دین و دامنه وظیفه انبیا به شدت زیر سؤال رفته است؛ برخی می‌گویند: درست است که انبیا از جانب خداوند و با مأموریتی آسمانی برای هدایت انسان‌ها آمده‌اند، ولی آیا هدایت آنان شامل تمام ابعاد زندگی انسان است یا تنها شامل بخش‌هایی می‌شود که انسان در مورد آن‌ها قدرت استدلال ندارد و نمی‌تواند بر داشته‌های عقلانی، علمی و تجربی خود تکیه کند؟ بنابراین، بحث بر سر گستره دین است؛ آیا ما در تعریف دین، حداقلی هستیم یا حداکثری و تمامیت‌گرا؟

از آیه شریفه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي)^۲ استفاده می‌شود که دین کامل و تمام است. تمام است یعنی برای تمام جنبه‌های حیات انسان برنامه دارد؛ بنابراین، از روند سکولاریسم و فردی‌سازی جدا می‌شود، کامل است یعنی هر کدام از این زیرمجموعه‌ها به بهترین شکل تبیین و به بشر ابلاغ شده‌اند. بشر هر چه تلاش کند، نمی‌تواند به یافته‌هایی کامل‌تر از معارف و حیانی دست یابد.^۳ به هر حال، در زمینه تربیت دینی، این سؤال مطرح است که دین اسلام در صدد شکوفاسازی کدام بعد از ابعاد شخصیت انسانی است؟ مرییان دینی چه وظیفه‌ای در برابر انسان دارند؟ اگر گستره دین به گستره زندگی انسان باشد، در این

۱. مهدی شمس‌الدین، اخلاق/اسلامی در برخوردهای اجتماعی، ص ۳۳-۳۴، قم: انتشارات شفق، ۱۳۷۲.

۲. سوره مائده، آیه ۳.

۳. مرتضی مطهری، فلسفه/اخلاق، ص ۵۶، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۶.

صورت، تمام شاخه‌های علوم، مثل جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، حقوق، اقتصاد، مدیریت و حتی برخی از شاخه‌های علوم طبیعی هم وارد دین خواهند شد؛ چون در زمینه هموارسازی زندگی بشر است.^۱

با مراجعه به متون دینی، می‌توان گفت که دین عبارت است از: «مجموعه‌ای از باور داشت‌ها و طرز تلقی‌ها، یک نظام ارزشی و دامنه‌ای از احکام رفتاری» یعنی مجموعه‌ای از باورداشت‌ها که همان بحث جهان‌بینی و تلقی ما از کلیت هستی و چگونگی آن است و یک نظام ارزشی از بایدها و نبایدهای اخلاقی که ناظر به رفتار است و فقط جنبه نظری و تئوریک صرف ندارد امروزه برخی دین‌شناسان، معتقدند که دین باید چهار نوع رابطه و رفتار را در انسان تنظیم نماید:

۱. رفتارهایی که در روابط انسان با خودش مطرح می‌شود؛

۲. رفتارهای مربوط به ارتباط انسان با خدا؛

۳. رفتارهای ناشی از انسان با هم‌نوعانش در سطح جامعه؛

۴. رفتارهای ناشی از روابط ارتباط با طبیعت و منابع طبیعی.^۲

رابطه دین و اخلاق، از پرسابقه‌ترین بحث‌های اندیشه دینی است. فیلسوفان دین و عالمان علم اخلاق در زمینه رابطه دین و اخلاق، اصالت دین یا اخلاق، ضمانت اجرایی اخلاق به وسیله دین، سرچشمگی دین از اخلاق یا اخلاق از دین و سایر وابستگی‌ها و نیازمندی‌های دین و اخلاق، سخن گفته‌اند. در این نوشتار، ابتدا به بررسی اجمالی و بیان نظریه‌های گوناگون در هم‌گرایی دین و اخلاق، پرداخته می‌شود. سپس با استفاده از کلام امام مجتبی (ع)، تأثیر این هم‌گرایی بر تربیت بررسی می‌گردد.

۱. مصطفی دلشاد تهرانی، سیری در تربیت/ اسلامی، ص ۷۴، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۷۶.

۲. محمدتقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ص ۱۱۵، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.

اهمیت بررسی رابطه دین و اخلاق

نقطه آغازین ترابط دین و اخلاق، در گزارش افلاطون از گفت‌وگوی سقراط با اثیفرون نمایان است. سقراط از او می‌پرسد: «آیا چون خدا به چیزی امر کرده، آن چیز صواب است یا چون آن چیز صواب است، خدا به آن امر کرده است؟»

این گفت‌وگو، حکیمان و متکلمان را برانگیخت تا در زمینه اخلاق دینی یا استقلال اخلاق از دین حکم رانند. متفکران اسلامی اعم از متکلمان، فقیهان و عالمان اخلاق در بحث از حسن و قبح شرعی یا عقلی، از ترابط دین و اخلاق سخن گفته‌اند. فرقه اشاعره از حسن و قبح شرعی - در مقام ثبوت و اثبات؛ یعنی واقعیت و شناخت - دفاع می‌کنند و بر این باورند که افعال و اعمال ذاتاً حسن و قبح ندارند و با امر و نهی تشریعی، حسن و قبح پیدا می‌کنند و با امر و نهی شرعی نیز حسن و قبح شرعی افعال، کشف می‌گردد. با چنین رویکردی، پیوند دین و اخلاق، ناگسستنی است و اخلاق در تاروپود دین حضور می‌یابد.

فرقه‌های دیگر اسلامی مانند معتزله و شیعه، به حسن و قبح ذاتی و عقلی افعال معتقدند؛ یعنی افعال و اعمال، ذاتاً حسن و قبح بردارند و کلیات آن‌ها مانند حسن عدالت و قبح ظلم به وسیله عقل بشر درک می‌گردند؛ پس نقش دین تنها در کشف ارزش‌های جزیی ظاهر می‌شود.

لذا دانشمندان مسلمان به مسأله ارتباط دین و اخلاق در جهان نیز توجه داشته‌اند. حتی عمل اخلاقی، انجام دادن احکام و فرایض شرعی و ترک رذایل و محرمات، شرط ایمان و دین‌داری است. در میان فرقه‌های اسلامی، تنها فرقه مرجئه اعتقادات دینی را شرط ایمان دانسته و معصیت و اباحی‌گری در اخلاق و عمل را با دین‌داری و ایمان مردم منافی ندانسته‌اند. این عقیده افراطی، واکنشی در برابر عقیده افراطی خوارج بود که مرتکب گناهان کبیره را کافر و محروم از ایمان می‌پنداشتند. روایات ائمه اطهار علیهم السلام مبنی بر ترکیبی بودن ایمان از معرفت

قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان است.^۱
در این زمینه، می‌توان به چهار دیدگاه کلی تباین، اتحاد، تعامل و رابطه ارگانیک دین و اخلاق اشاره نمود:

الف) تباین بین دین و اخلاق

دین و اخلاق در این نگرش، دو عنصر متباین و نامرتبط با یکدیگر تلقی می‌شوند؛ چنان‌که قلمرو هر یک جدای از دیگری است؛ به‌گونه‌ای که هیچ ارتباط منطقی با یکدیگر ندارند و گاهی به‌صورت اتفاقی مانند دو مسافر با هم ملاقات می‌کنند. این دیدگاه را علاوه بر ملحدان و مخالفان دین، مؤمنان مسیحی مانند «کی‌یرکگور» فیلسوف اگزیستانس نیز مطرح کرده‌اند. به زعم وی، اگر کسی در حوزه اخلاق بماند، نمی‌تواند به مرحله ایمان پا بگذارد. به همین سبب، حضرت ابراهیم (ع) در اجرای حکم قتل فرزندش از اخلاق پیروی نکرد و حکم دین را مقدم داشت. پس هیچ ارتباط منطقی میان دین و اخلاق وجود ندارد و اگر مسائل دینی با مسائل اخلاقی تلاقی پیدا می‌کنند، یک تلاقی عرضی و اتفاقی - نه یک رابطه منطقی - است، مانند دو مسافر که به‌صورت جداگانه از یک مبدأ به‌سوی مقصدی حرکت کرده‌اند و در بین راه و در یک نقطه مشترک به‌صورت اتفاقی، هم‌دیگر را ملاقات می‌کنند، بدون این‌که آن دو مسافر با یکدیگر رابطه‌ای داشته باشند.^۲

مدعیان نظریه تباین، برای اثبات ادعای خود، به دلایلی تمسک جسته‌اند، از جمله این‌که میان دین و اخلاق، تفاوت‌های موضوعی وجود دارد. دین به رابطه انسان با خدا و اخلاق به روابط آدمیان با یکدیگر منحصر می‌شود. توسعه و تعریف دین به مجموعه حقایقی که بیان‌گر رابطه انسان با خدا، خود و دیگران

۱. عبدالحسین خسروینا، «ترابط دین و اخلاق»، تهران: فصلنامه کتاب تقد، بهار ۱۳۸۴، ش ۳۰، ص ۲۶.

۲. محمد اخوان، مقایسه اخلاق کانت و اخلاق اسلامی، ص ۴۴، چاپ اول، قم: انتشارات اشراق، ۱۳۷۳.

است، می‌تواند دلیل نخست را غیرمستدل نشان دهد. استدلال دیگر این است که دین و اخلاق از جهت هدف، فاقد وجه اشتراک هستند؛ هدف دین، خداگونه کردن آدمیان و تعالی بخشیدن به روح آنهاست؛ ولی هدف اخلاق، دادن دستورالعمل‌هایی برای اصلاح روابط اجتماعی انسان‌هاست. این دلیل نیز مخدوش است؛ زیرا خداگونه کردن آدمیان و تعالی بخشیدن به آنها، از راه‌های گوناگونی از جمله اصلاح روابط اجتماعی انسان‌ها به دست می‌آید، پس هدف اخلاق، به عنوان هدف متوسط دین تلقی می‌گردد. برخی از نویسندگان غربی معتقدند که وابستگی اخلاق به دین، به محو اخلاق می‌انجامد؛ زیرا با فرو ریختن باورهای دینی، اخلاق نیز فرو می‌پاشد.

به تعبیر دیگر، فرو ریختن ایمان به خدا، راه را برای پرورش کامل نیروهای آفریننده انسان می‌گشاید. مخدوش بودن این ادعا با نفی تلازم پیش‌گفته آشکار می‌گردد؛ زیرا چه بسا ممکن است گروهی به‌رغم نفی گزاره‌های اعتقادی دین، به گزاره‌های اخلاقی دین‌باور داشته باشند و به دستورهای ارزشی دین پای‌بند بمانند؛ هرچند در مقام عمل، اعتقاد به خدا و معاد، ضمانت اجرایی احکام اخلاقی را فراهم می‌آورد.^۱

ب) اتحاد دین و اخلاق

این نگرش، دومین دیدگاه در حوزه ترابط میان دین و اخلاق است. بر این اساس، رابطه ارگانیک و جزء و کل میان دین و اخلاق برقرار می‌گردد؛ زیرا دین از نگاه متفکران اسلامی، عبارت است از: مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق و احکام که خداوند به منظور هدایت مردمان و تأمین سعادت دنیایی و آخرتی آنها به پیامبران وحی کرده است؛ بر اساس این تلقی، نه تنها قلمرو اخلاق از

۱. خسروپناه، همان، ص ۲۷.

قلمرو دین جدا نیست؛ بلکه اخلاق جزئی از گستره دین به‌شمار می‌آید؛ چنان‌که نسبت دین و اخلاق، عموم و خصوص مطلق است. از باب تشبیه، می‌توان دین را به درختی مقایسه کرد که عقاید، ریشه‌ها، اخلاق، تنه و احکام، شاخه و برگ و میوه آن هستند.^۱

ج) تعامل دین و اخلاق

براساس این رویکرد، دین و اخلاق دارای هویتی مستقل هستند؛ ولی درعین‌حال باهم در تعامل قرار دارند؛ یعنی اخلاق و دین، از زوایای گوناگون به یک‌دیگر محتاج هستند. پذیرش پاره‌ای از گزاره‌های دینی، بر برخی از قضایای اخلاقی مبتنی است و تصدیق دسته‌ای از گزاره‌های اخلاقی، بر پاره‌ای از قضایای دینی متوقف است؛ پس دین و اخلاق نه به‌کلی متباین هستند و نه ارتباط منطقی و ارگانیک بین آن‌ها برقرار است، بلکه رابطه علیت و معلولیت، تأثیر و تأثر و به‌طورکلی تعامل بین آن‌ها وجود دارد.^۲ در زمینه وابستگی و نیازمندی‌های دین و اخلاق نسبت به یک‌دیگر به نمونه‌های ذیل می‌توان اشاره کرد:

۱. نیازمندی‌های دین به اخلاق

نیاز دین به اخلاق تنها در مقام اثبات است. شارع مقدس مبادی تصویری و تصدیقی دین را بیان کرده و روشن ساخته است. در مقام اثبات، نیاز دین به اخلاق به لحاظ کارآمدی، ترویج و توسعه دین است. دین برای آنکه حضوری مستقیم، پررنگ و پرجاذبه در صحنه زندگی انسان و جامعه بشری داشته باشد و توانایی خود را در تغییر و اصلاح و پیشرفت نشان دهد و به‌صورت امری

۱. همان، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۲۹.

انتزاعی و بیگانه از حیات عادی و دنیایی درنیاید، نیازمند اخلاق است. آنچه بیش از هر چیز و سریع‌تر از همه در نگاه، اندیشه و قلب انسان جای می‌گیرد، رفتارها و گفتارهای ظاهری است که می‌تواند از عمق و باطن و ملکوت او خبر دهد.

البته برخی تصور کرده‌اند دین در مبادی تصدیقی خود نیازمند اخلاق است. برای مثال، تصور شده که اثبات وجود خدا، حیات پس از مرگ و نبوت، یعنی مبدأ، معاد و نبوت، بر اخلاق متوقف است. دلیل این افراد عمدتاً مسأله حسن و قبح است. بیان مطلب از این قرار است که درباره نبوت، برخی با توجه به مسأله اختیار، گفته‌اند: دین نیازمند اخلاق است؛ زیرا دلیل اثبات نبوت آن است که خداوند ما را برای رسیدن به کمال آفریده؛ و این کمال از راه انجام دادن افعال اختیاری حاصل می‌شود و فعل اختیاری، به آگاهی نیاز دارد و چون آگاهی انسان کامل نیست، پس به وحی نیاز است. اما به چه دلیل هدف از خلقت انسان کمال است؟ زیرا کمال خوب است. پس پیش‌فرض استدلال نبوت، پذیرش حسن کمال و اختیار است و اگر این پیش‌فرض نباشد، نبوت اثبات نمی‌شود.

معاد نیز بر اصل حسن و قبح متوقف است، زیرا پاداش بسیاری از نیکوکاران و کیفر بسیاری از گناه‌کاران در دنیای مادی و محدود ممکن نیست. از سویی، پاداش ندادن فرد شایسته پاداش و به کیفر رساندن فرد شایسته کیفر، قبیح است. به بیان دیگر، پاداش دادن شایسته پاداش، و به کیفر رساندن شایسته کیفر کاری نیکوست. از این رو، لازم است پس از مرگ، جهانی دیگر باشد که این امور در آن محقق شوند. اگر آخرت نباشد، خدا مرتکب امری قبیح شده است. پس اثبات معاد، بر حسن و قبح متوقف است.^۱

درباره اثبات خدا نیز چنین گفته‌اند که اگر اعتقاد به حسن و قبح نباشد،

۱. حسن حسن‌منفرد، *اخلاق و تربیت اسلامی*، ص ۶۳-۶۷، چاپ اول، تهران: کتاب طوبی، ۱۳۷۰.

نمی‌توان وجود خدا را اثبات کرد؛ زیرا با صرف‌نظر از ادله‌ای که برای اثبات وجود خدا به کار می‌رود (عقلی، نقلی، شهودی، تجربی و...) تا تصدیق ملازمه میان مقدمات درست و نتیجه یک استدلال درست را نیکو ندانیم، دلیلی برای پذیرش نتیجه نخواهیم داشت. از این رو، همه استدلال‌هایی که برای اثبات وجود خدا صورت می‌گیرند، نیازمند پذیرش حسن و قبح‌اند.

پاسخ اجمالی این مطالب، آن است که میان حسن و قبح وجودشناختی، حسن و قبح زیباشناختی و حسن و قبح اخلاقی تفاوت وجود دارد. اثبات وجود خدا یا صفات او، اثبات معاد و نبوت بر حسن و قبح وجودشناختی متوقف است نه حسن و قبح اخلاقی.

وقتی گفته می‌شود هوا خوب است، این ساختمان یا دستگاه خوب یا آلودگی هوا و آب بد است و نظایر آن، مراد کمال و نقص وجود، جنس ساختار و کارآمدی است. به بیان ساده، حسن و قبح وجودشناختی یعنی کمال و نقص. اما آن‌گاه که می‌گوییم گل، درخت، دریا و... خوب است، این خوبی زیباشناختی است که بنابه‌نظر برخی، از کیفیت یا صفتی واقعی و خارجی حکایت می‌کند و به‌نظر برخی دیگر، صرفاً از پسند و ناپسند و میل و تنفر درونی انسان خبر می‌دهد. ولی خوب و بد اخلاقی، تنها در جایی است که صفت فعل اختیاری یا منش انسان واقع شود. با این بیان، روشن می‌گردد که ملازمه میان مقدمات و نتایج، اصلاً پذیرای خوب و بد اخلاقی نیست؛ بلکه تنها صدق و کذب‌پذیر است. تصدیق یا پذیرش ملازمه میان مقدمات و نتیجه نیز امری وابسته به درک و شناخت است. در صورت وجود درک و شناخت ملازمه، تصدیق یا تکذیب، خواه ناخواه صورت می‌گیرد و حسن و قبح اخلاقی نمی‌پذیرد. روشن است که عناد و لجاج یا تظاهر به پذیرش، فعلی اختیاری است که می‌تواند به حسن و قبح

متصف شود. خلاصه آن‌که میان شناخت و تصدیق چیزی و عمل و التزام به آن، ملازمه منطقی وجود ندارد. بنابراین، اگر گفته می‌شود خدا خوب یا خوب مطلق است، این خوبی ضرورتاً به معنای خوبی اخلاقی نیست، بلکه خوبی وجودشناختی است؛ یعنی خدا کمال مطلق است. اگر گفته می‌شود قبیح بر خدا راه ندارد، این قبیح ضرورتاً قبیح اخلاقی نیست؛ بلکه قبیح وجودشناختی است؛ یعنی نقص بر خدا راه ندارد. لذا «جهان پس از مرگ باید باشد»، به این معناست که حکمت، عدالت، خیرخواهی و قدرت خداوند کامل است و اگر قیامت نباشد، خلقت جهان که فعل خداوند است، ناقص خواهد شد، درحالی‌که نقص (قبیح) بر خدا راه ندارد.^۱

حسن و قبیح وجودشناختی به معنای کمال و نقص، امری است که عقل، فطرت یا وجدان آن را درک می‌کند. حتی حسن و قبیح اخلاقی نیز به این درک نیازمند است. خوبی راست‌گویی و پاک‌دامنی که خوبی اخلاقی محسوب می‌گردد، از این‌روست که عقل یا وجدان یا فطرت، کمال بودن یا در جهت کمال بودن آن را درک می‌کند. با این بیان، پاسخ توقف اثبات نبوت بر حسن اختیار و کمال روشن می‌شود؛ یعنی این حسن، حسن وجودشناختی است نه حسن اخلاقی.^۲

پیراستن نفس از پلیدی‌ها و پلشتی‌ها و آراستن آن به فضایل و پاکی‌ها، ایجاد روابط سالم اجتماعی، عدالت، امنیت، رفاه و آرامش و زندگی سعادت‌مند برای انسان از اهداف اخلاق است. این اهداف در دین نیز وجود دارد، اما علاوه بر آن، رشد استعدادهای بی‌نهایت انسان از طریق عبادت در شکل‌های گوناگون فردی،

۱. شکرالله جهان‌مهن، تربیت و اخلاق، ص ۱۱۱-۱۱۴، تهران: مؤسسه انتشارات هادی، ۱۳۸۵.

۲. محمدتقی رهبر و محمدحسن رحیمیان، اخلاق و تربیت اسلامی، ص ۸۹-۸۶، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۸.

اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با توجه به حیات پس از مرگ و جنبه جاودانگی و بقای روح از اهداف دین است. از این رو، می‌توان گفت: همه غایات اخلاق در دین وجود دارد، اما برخی غایات دین در اخلاق به چشم نمی‌خورد، زیرا حتی نظام‌های اخلاقی سعادت‌گرا هم چون نظام سقراطی، افلاطونی و ارسطویی نیز تفسیری از سعادت نشان می‌دهند که با سعادت موجود در ادیان الهی فاصله بسیار دارد.^۱ به‌رحال، نیاز دین به اخلاق از جنبه‌های زیر قابل بررسی است:^۲

۱-۱- نیاز خداشناسی به اخلاق

وجوب شکر منعم در کتاب‌های کلامی، به عنوان یکی از دلایل ضرورت خداشناسی ذکر گردیده؛ یعنی حکم اخلاقی سپاس‌گزاری انسان از ولی نعمت، مقدمه ضرورت شناخت خدا بیان شده است. «کانت»، فیلسوف مشهور آلمانی، پس از نقد براهین عقلی، به براهین اخلاقی و عقل عملی تمسک می‌جوید و لازمه قوانین اخلاقی را اذعان به وجود خدا و جاودانگی نفس می‌داند. عده‌ای دیگر از طریق امر و نهی اخلاقی به وجود امر و نهی کننده، یعنی خداوند متعالی پی برده‌اند.^۳

۱-۲- نیاز هدف دین به اخلاق

نمونه دیگر نیازمندی دین به اخلاق، نیاز هدف دین به اخلاق است. اداره زندگی فردی و اجتماعی انسان از اهداف دین به‌شمار می‌آید و این هدف در پرتو مجموعه‌ای از دستورهای اخلاقی ممکن است؛ پس دین بدون اخلاق، نمی‌تواند به اهداف خود دست یازد.

۱. اخوان، همان، ص ۳۰.

۲. خسروپناه، همان، ص ۳۰.

۳. اخوان، همان، ص ۱۴۴.

۱-۳- نیاز تبلیغ دین به اخلاق

کارترین شیوه ترویج دین، رفتارهای اخلاقی و ارزشی دین‌داران و متولیان دین است. خداوند سبحان نیز نرم‌خویی پیامبر (ص) را رحمت الهی دانسته، تصریح می‌کند که اگر خشن و سنگ‌دل بود، همه از اطراف او پراکنده می‌شدند.^۱

۲. وابستگی اخلاق به دین

بحث نیازمندی اخلاق به دین، در مقابل اخلاق سکولار قرار دارد. اخلاق سکولار، به نفی نیازمندی اخلاق به دین و استقلال قلمرو اخلاق از قلمرو دین حکم رانده است. طرف‌داران نظریه امر الهی، معتقد هستند که اخلاق در مقام ثبوت اوامر و نواهی اخلاقی و اثبات و تصدیق باورهای اخلاقی به دین نیاز دارد، افزون بر این‌که دین و اعتقادات دینی، پشتوانه‌ای لازم برای اجرای احکام اخلاقی است. یکی از کارکردهای دین، این است که ارزش‌ها، خوبی و بدی‌های اخلاقی را تبیین و تعیین می‌کند؛ یعنی به کمک آموزه‌های دینی و الهی، ارزش‌های رفتاری و حدود افعال آدمی مشخص می‌گردد.

جزئیات اعمال اختیاری انسان، به‌گونه‌ای است که عقل آدمی به تنهایی نمی‌تواند زشتی و زیبایی آن‌ها را درک کند و تعیین ارزش آن‌ها به‌وسیله دین و گزاره‌های دینی میسر است.

بنابراین، گرچه کلیات ارزش‌های اخلاقی که قلمرو حذاقلی اخلاقی را تشکیل می‌دهد، بدون گزاره‌های دینی تشخیص‌پذیر است، بسیاری از مصادیق و جزئیات احکام اخلاقی به دین و آموزه‌های دینی نیاز دارد.

دین، علاوه بر شناسایی افعال خوب و بد، ضمانت اجرایی ارزش‌های اخلاقی

۱. محمدباقر حجتی، اسلام و تعلیم و تربیت، ص ۴۴، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵.

را به عهده دارد. براساس روان‌شناسی انسان نیز می‌توان گفت که بسیاری از انسان‌ها با تشویق یا تنبیه، به انجام دادن کارهای خوب و ترک کارهای بد رغبت می‌یابند. آموزه‌های دینی و اعتقاد به عدالت الهی و حساب‌رسی به اعمال بندگان در معاد، اصول و ارزش‌های اخلاقی را الزام‌آور می‌کند. فواید دنیایی و آخرتی افعال اخلاقی، آدمیان را به سمت عمل به ارزش‌های اخلاقی سوق می‌دهد و دین در شناسایی فواید دنیایی و آخرتی آن‌ها مؤثر است. علاوه بر این‌که افعال و ارزش‌های اخلاقی به هدف نهایی نیازمند است، دین در تعیین هدف والای اخلاقی نیز نقش تعیین‌کننده دارد.^۱ به هر حال اخلاق، هم در مقام ثبوت و هم در مقام اثبات نیازمند دین است.

نیاز اخلاق به دین در مقام ثبوت

الف) مبادی تصویری یا ایضاح مفهومی

مفاهیم اخلاقی مانند خوب، بد، باید و نباید و نظایر آن، علی‌رغم وضوح ابتدایی، ابهامات بسیاری دارند و دین، رافع این ابهامات است. باید توجه داشت مراد این نیست که عقل، حس و وجدان انسان به‌طور مستقل نمی‌تواند تا حدودی معنای خوب و بد و فضیلت و رذیلت را درک کند، بلکه منظور آن است که درک دقیق، این مفاهیم در برخی موارد، نیازمند منبعی حکیم، قادر، ثابت و سرمد، بی‌طرف و مهربان است تا این مفاهیم را روشن سازد. ازاین‌رو، تلاش کسانی همچون آقای اوئینگ - فیلسوف تحلیل زبانی مشهور انگلیسی - در انکار نیاز اخلاق به دین و در ایضاح مفاهیم و مبادی تصویری اخلاق، با شکست مواجه شد. زیرا استدلال ایشان در رد این ادعاست که همه مفاهیم اخلاقی

۱. خسروپناه، همان، ص ۳۱.

نیازمند ایضاح مفهومی از سوی دین‌اند. حال آنکه ادعا این است که برخی مفاهیم اخلاقی برای دست یافتن به وضوح و دقت کامل و ثابت نیازمند دین هستند.^۱

ب) مبادی تصدیقی

اولاً همان‌گونه که در مبادی تصویری بیان شد، دست‌کم، روشنی کامل و پایدار برخی مفاهیم اخلاقی، نیازمند دین است. از آن‌جا که تصدیق (واقعی و حقیقی) بدون تصور ممکن نیست، می‌توان گفت: دست‌کم، برخی از مبادی تصدیقی اخلاق نیز نیازمند دین است. ثانیاً صدق گزاره‌های اخلاقی نظیر «راست‌گویی خوب است» یا «باید راست گفت»، «دروغ‌گویی بد است» یا «نباید دروغ گفت» نیازمند تبیین و دلیل‌اند. دین در این ناحیه نیز پشتمانه و ممد اخلاق و تبیین‌گر صدق این گزاره‌هاست.^۲

برخلاف نظر اشاعره، مقصود دین این نیست که چون خدا فرموده «راست‌گویی خوب است» یا «باید راست گفت»، پس راست‌گویی خوب است، بلکه مراد آن است که دین با نشان دادن کمال مطلوب و بالذات (در اسلام خداوند) معیار و ملاک خوب و بد و باید و نباید را در اختیار می‌گذارد. هر کاری که انسان را به کمال مطلوب و بالذات نزدیک کند، خوب و بایسته است، و هرچه او را از این کمال دور سازد، ناشایست می‌شود. با این بیان، کوشش کسانی نظیر آقای بارتلی برای رد وابستگی اخلاق به دین در ناحیه مبادی تصدیقی ناکام می‌ماند. زیرا استدلال‌های کسانی مانند او برای رد این ادعاست که: «دین علت خوبی، بدی، بایستگی و نبایستگی کارها را بیان می‌کند.» حال آن‌که پرسش

۱. سیدمهدی حائری، کاوش‌های عقلی عملی، ص ۱۵۸، تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۱.

۲. همان، ص ۱۶۰.

اساسی و نهایی آقای بارتلی این است: به چه دلیل آنچه خدا فرموده خوب است، خوب است؟ یا به چه دلیل پیروی از اوامر و نواهی الهی خوب است؟ خوب بودن پیروی از اوامر و نواهی الهی را دیگر نمی‌توان با گزاره‌ای دینی تبیین کرد؛ زیرا مستلزم دور است. یعنی نمی‌توان گفت چون خدا فرموده: پیروی از اوامر و نواهی الهی خوب است، پس پیروی از اوامر و نواهی الهی خوب است. مصادره‌ای بودن این استدلال روشن است. پس باید ملاک و منبع دیگری غیر از اوامر و نواهی الهی برای تبیین خوبی و بدی و باید و نباید وجود داشته باشد که همان عقل یا احساس یا وجدان است. ازاین‌رو، اخلاق در تبیین مبادی تصدیقی‌اش به دین نیاز ندارد و از آن مستقل است.^۱

اما براساس دلیل مذکور، در پاسخ باید گفت: نیاز اخلاق به دین از آن‌روست که هیچ فعل اختیاری و آگاهانه انسان بدون غایت نیست و نمی‌تواند باشد. کارهای اخلاقی نیز از این قاعده مستثنا نیستند. از سوی دیگر، ارزش اخلاقی کارها به ارزش غایات آن‌ها وابسته است. هرچه این غایات ارزشمندتر باشند، ارزش اخلاقی آن‌ها بیش‌تر خواهد بود. در میان غایات نیز آن غایتی که مطلوب بالذات حقیقی و پایدار باشد ارزشمندترین غایات است و سایر غایات ارزش خود را وام‌دار آن هستند. بنابراین لذت، قدرت، علم، ثروت و نظایر آن، هیچ‌یک نمی‌توانند غایت و کمال مطلوب بالذات، پایدار و حقیقی باشند. بلکه غیاتی متوسط هستند که هریک ارزش مناسب خود را دارند. کمال مطلوب و بالذات حقیقی و پایدار، همان است که دین به انسان عرضه می‌کند؛ یعنی خداوند باری تعالی. ازاین‌رو، دلیل آن‌که پاک‌دامنی، عدالت، وفای به عهد و نظایر آن خوب است و باید عقیف و عادل بود و به عهد خود وفا نمود، این است که انسان را به

۱. سیداحمد احمدی، اصول و روش‌های تربیت در اسلام، ص ۴۶-۵۰، تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۲.

کمال مطلوب بالذات نزدیک می‌کند و دلیل آن‌که آلوده‌دامنی، ظلم و نقض عهد، بد است و نباید دارای این صفات بود، این است که این امور انسان را از کمال مطلوب بالذات خود دور می‌سازد.^۱

نیاز اخلاق به دین در مقام اثبات

یکم. ضمانت اجرا و پاداش و کیفر

روشن است که اخلاق برای عمل کردن است و تا مورد عمل قرار نگیرد، تأثیری در زندگی فردی و اجتماعی نخواهد داشت. برخلاف نظر سقراط، شناخت صواب و خطا، خوب و بد، باید و نباید، برای وادار ساختن انسان به عمل، کافی نیست. افلاطون و ارسطو به حق در این باره با سقراط مخالف بودند و یکی از وجوه ضعف نظام اخلاقی سقراط را همین امر می‌دانستند، زیرا سقراط به وجود امیال گوناگون در وجود انسان توجه نکرده بود.

انسان، خصوصاً در ابتدای راه، نیازمند آن است که با ابزار گوناگون تشویق یا تحذیر شود؛ درست مانند کودکی که در ابتدا برای آنکه خوب درس بخواند، به او وعده جایزه می‌دهند. اما بعدها به تدریج خود به فایده علم و درس پی برده، به این گونه تشویق‌ها و یا تنبیه‌ها نیازی ندارد. اخلاق نیز همین گونه است و انسان برای انجام دادن کارهای اخلاقی و اجتناب از کارهای ضد اخلاقی، نیازمند تشویق و یا تنبیه است و دین بهترین وعده‌ها و بدترین وعیدها را به انسان عرضه می‌دارد. علاوه بر این، برخی از کارهای اخلاقی بسیار بزرگ (مثبت یا منفی) از انسان‌ها سر می‌زند که در دنیا نمی‌توان پاداش یا کیفر مناسب آن‌ها را تعیین کرد.

۱. محمدعلی حاجی‌ده‌آبادی، درآمدی بر نظام تربیتی اسلام، ص ۸۰، چاپ اول، قم: دفتر تحقیقات و تدوین کتب درسی، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۷.

کسی که از همه چیز خود در دنیا گذشته و حتی جان خود را نثار کرده، بی شک مصداق برترین کارهای اخلاقی است. از سوی دیگر ظلم و تجاوز و ... برخی انسان ها نیز حتماً از مصادیق بارز کارهای ضداخلاقی است. اما نه تعیین پاداش عمل نخست در دنیا ممکن است و نه کیفر عمل دوم. دین با نشان دادن آخرت و قیامت که امکان چنین پاداش و کیفری را فراهم می سازد، انگیزه عمل اخلاقی در این سطح را پدید می آورد و انگیزه عمل ضداخلاقی در این حد را از میان می برد یا کاهش می دهد.

ذکر دو نکته در این جا لازم است:

بسیاری از کارهای اخلاقی، به ضمانت اجرایی دینی نیاز ندارد، بلکه ستایش و سرزنش اجتماعی و دنیایی برای آن ها کافی است. اما این نباید سبب شود که کسانی گمان کنند همه کارهای اخلاقی چنین هستند و به ضمانت اجرایی دینی نیازی نیست.

برخی تصور می کنند که چنین رویکردی به اخلاق، سبب می شود تا روح اخلاق که همان فداکاری و عمل خالصانه است، از دست برود و اخلاق به امری کاسب کارانه و مصلحت اندیشانه تبدیل شود.

در پاسخ به این ادعا باید گفت: اولاً همه کارها چنین نیستند. ثانیاً توجه تمام به ثواب و عقاب برای مراحل ابتدایی و متوسط کمال اخلاقی است. انسان با ممارست و مداومت بر کار اخلاقی، به تدریج به جایی می رسد که می تواند بدون در نظر گرفتن نتیجه، عمل کند.

دوم. اخلاق برای آن که با روح و باطراوت باشد، نه خشک و بی نشاط و مکانیکی، نیازمند منبع و منشأ و نگرشی متعالی و فوق طبیعی است. صرف انجام دادن کار اخلاقی، از آن جهت که اخلاقی است، برای رشد و کمال کافی نیست.

کار حق را باید با انگیزه و نیت حق انجام داد. انگیزه متعالی و حق در سایه دین حاصل می‌گردد. دین در اینجا یعنی توجه به ماورای طبیعت و جهان مادی و روابط آن. البته برترین و والاترین شکل چنین توجهی، در قالب ادیان الهی و برترین آن ادیان، یعنی اسلام متحقق است.^۱

سوم. رابطه ارگانیک دین و اخلاق

نظریه‌های بیان شده (تباین، تداخل و تعامل)، برگرفته از تلقی خاص از دین و اخلاق است؛ یعنی تعریف خاصی از دین و اخلاق، می‌تواند به تمایز قلمرو دین و اخلاق یا تداخل و تعامل آن دو بینجامد. اگر دین به رابطه انسان با خدا منحصر گردد و اخلاق تولیت روابط انسان‌ها با یک‌دیگر را به‌دست گیرد، اخلاق سکولار و جداانگاری دین از اخلاق استنتاج می‌شود. اشکال اساتید نظریه تباین دین و اخلاق، به تلقی نادرست طرف‌داران این دیدگاه از دین بازمی‌گردد؛ زیرا قلمرو اخلاق به روابط اجتماعی انسان‌ها انحصار ندارد؛ بلکه صفات، ملکات نفسانی و رفتارهای انسانی را نیز شامل می‌شود. بنابراین، تمام رفتارهای آدمیان که مدح و ذم‌پذیر باشند، در حوزه اخلاق مطرح هستند خواه مربوط به رابطه انسان‌ها با یک‌دیگر بوده یا به رابطه انسان با خدا یا انسان با خودش یا انسان با طبیعت اشاره داشته باشد.

از طرف دیگر، دین در متون اسلامی، حوزه‌های گوناگون فردی، اجتماعی، سیاسی، بین‌المللی و غیره را شامل می‌شود. دین اسلام، همه شئون زندگی انسان را دربرمی‌گیرد و به رابطه انسان با خدا اختصاص ندارد؛ زیرا همه این امور در زندگی انسان نقش و با تکامل آدمی ارتباط دارد؛ به عبارت دیگر، هر پدیده‌ای در این عالم از نظر دینی، دارای حکم و ارزشی خواهد بود.

۱. مرتضی مطهری، همان، ص ۱۱۴-۱۱۷.

دیدگاه منطقی و مستدل این است که اخلاق، جزیی از دین به‌شمار می‌آید؛ یعنی رابطه دین و اخلاق، رابطه‌ای ارگانیکی مانند رابطه تنه درخت با کل درخت است. دین به مثابه درختی است که عقاید ریشه آن، اخلاق تنه‌اش و احکام شاخ و برگش هستند.

نکته مهم این است که بر اساس تحلیلی که از مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی داریم؛ یعنی آن‌ها را حاکی از روابط واقعی میان افعال اختیاری انسان و کمال نهایی آدمی می‌دانیم، اخلاق بر دین توقفی ندارد؛ یعنی هر کس می‌تواند بدون پای‌بندی به اعتقادات یا دستورهای دینی، این نظریه را بپذیرد؛ ولی شناخت کمال نهایی انسان و کشف رابطه میان افعال اختیاری با کمال نهایی، به شدت به دین نیازمند است، پس اخلاق نیز به اصول و اعتقادات دینی و محتوای نبوت روحی نیاز دارد؛ زیرا هر شخصی ممکن است از کمال نهایی انسان تحلیلی عرضه نماید. عده‌ای کمال آدمی را در اعتدال قوای سه‌گانه غضبیه، شهویه و عاقله می‌دانند و دسته‌ای در سازگاری انسان با محیط و برخی در لذت‌طلبی و غیره دانسته‌اند. اگر تقرب به خداوند کمال نهایی انسان باشد، بی‌شک شناخت تقرب به خدا بدون دانستن اعتقادات دینی از جمله: اعتقاد به خدا، جاودانگی نفس و سایر احکام دینی میسر نیست؛ زیرا بین کمالات مادی و ابدی و ظاهر و باطن اعمال، رابطه تکوینی وجود دارد که درک آن در کمال آدمی میسر است و آن مطلب بدون دین‌شناسی تحصیل نمی‌شود.

عقل انسان به تنهایی در شناخت مفاهیم کلی مانند حسن عدالت و قبح ظلم، کارایی دارد؛ ولی در تعیین مصادیق دستورهای اخلاقی ناتوان است؛ ولی این پرسش که کدام رفتار اختیاری در تقرب به خدا مؤثر است و کدام‌یک مانع از کمال آدمی، از احاطه عقل بشر دور است.

بنابراین، اخلاق هم به اعتقادات دینی و هم به دستورهای دینی نیاز دارد؛ در نتیجه، در تعیین مصداق هدف نهایی اخلاق و ملاک ارزش‌گذاری نیز در مقام تشخیص افعال ارزشمند، به شدت به اعتقادات و دستورهای دینی نیازمندیم. با مراجعه به قرآن و سنت، معلوم می‌شود که دین اسلام دربردارنده اعتقادات، اخلاقیات و احکام است و در همه شئون زندگی انسان دخالت می‌کند و به رابطه انسان با خدا اختصاص ندارد. البته این سخن بدان معنا نیست که برای نمونه، قواعد حساب، هندسه، فیزیک و شیمی را نیز جزو دین به‌شمار آوریم. صرف روابطی که میان پدیده‌ها وجود دارد یا روابط علی و معلولی میان ترکیبات فیزیکی و شیمیایی یا فعل و انفعالات فیزیکی و مانند این‌ها در حیطه دین قرار نمی‌گیرد؛ ولی از آن جهت که این امور در زندگی انسان نقش دارند و همه این‌ها به نحوی با تکامل آدمی در ارتباط هستند، از بعد ارزشی خود در قلمرو دین قرار می‌گیرند.^۱

مفهوم تربیت و تربیت دینی

تعریف‌های گوناگونی برای واژه تربیت آورده‌اند که هریک متأثر از مکتب یا رویکرد فلسفی تربیتی و حال و هوای فرهنگی حاکم بر نظریه‌پردازی است که درصدد توصیف این مفهوم برآمده است. برای تبیین و توضیح معنا و مفهوم تربیت اسلامی، ابتدا باید به معنای تربیت توجه کنیم.

از نظرگاه واژه‌شناختی زبان عربی، تربیت از باب تفعیل و بیان‌گر تأثیری یک‌جانبه در فراگیر است؛ یعنی متربی، یک ایده، منش و رفتاری را از مربی فرامی‌گیرد و می‌پذیرد. فرایندی که طی آن، مربی، با توجه به نگرش‌ها، بینش‌ها و

۱. خسروپناه، همان، ص ۳۱.

جنبه‌های خاص تربیتی خود، می‌کوشد مربی را به سمتی سوق دهد. به‌رغم این معنای واژه‌شناختی که با توجه به ویژگی باب تفعیل به ذهن می‌آید، امروزه این مفهوم، در دین و علم جایگاهی ندارد. تربیت هرچند از باب تفعیل است، واژه‌ای است که یک معنای تعاملی و دوسویه تضمین می‌کند.^۱ فرایندی است که بخشی از عناصر و متغیرهای آن از ناحیه مربی و برخی دیگر از جانب مربی عرضه می‌شود و اگر این‌گونه نباشد، از دیدگاه تربیتی معادل واژه تلقین یا القاست.

با توجه به این دید تعاملی، می‌توان گفت که تربیت عبارت است از: «کمک‌رسانی به مربی برای شکوفاسازی قابلیت‌ها و توانش‌های درونی‌اش». معمولاً امروزه، مربیان و فیلسوفان تعلیم و تربیت می‌گویند که «کمک کردن» باید در سه شاخه انجام شود: شاخه بینش‌ها، شاخه گرایش‌ها و انگیزش‌ها، و شاخه رفتارها. ما با ارائه یک بینش خاص، با تقویت بُعد انگیزشی مشخص و سرانجام با تصحیح و جهت‌دهی یک رفتار به سمت خاص، به مربی کمک می‌کنیم تا استعدادها و قابلیت‌های شکوفا شود. طبیعتاً این قابلیت‌های فطری، همان‌طوری که قرآن کریم نیز می‌فرماید: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)^۲ دوگونه‌اند. این الهام یا درون‌مایه، می‌تواند شناختی و یا گرایشی باشد؛ یعنی تمایل و گرایش انسان‌ها به فُجور و تقوا، ممکن است یک گرایش شناختی باشد؛ به این معنا که یک علم حضوری ناآگاهانه یا نیمه‌آگاهانه، یا یک بنیه شناختی بالقوه و فطری باشد که بعدها به صورت علم تفصیلی از حالت اجمال به تفصیل درمی‌آید؛ و یا یک گرایش خفته باشد که باید با مکانیزم‌های تقویت و خاموش‌سازی، شکوفا یا راکد شود. بحث در تربیت، بحث امداد و فراهم‌آوری زمینه‌های فطری برای

۱. احمدی، همان، ص ۱۳.

۲. سوره شمس، آیه ۷ و ۸.

متربی است، نه ایجاد یک امر بدون زمینه که در واقع نوعی تحمیل باشد.^۱ مفهوم امداد که شاخص اصلی فرایند تربیت است، در لابه‌لای کلمات پیامبر (ص) و معصومان (ع) هم به طور ضمنی وجود دارد. حدیث نبوی معروف «بُعِثْتُ لِأَتِمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»، به روشنی نشان می‌دهد که کار انبیا ایجاد مکارم اخلاق نیست؛ مکارم اخلاق، به صورت فطری، در قالب دست‌مایه‌های بینشی یا زمینه‌های گرایشی در انسان‌ها وجود دارد و از روایت استفاده می‌شود که کار پیامبر (ص)، تکمیل یا همان شکوفاسازی این دست‌مایه‌هاست.^۲

با وجود اوصاف و ویژگی‌های بسیار کارآمد و سازنده‌ای که تربیت دینی داراست و هر کسی را قانع می‌سازد که این الگوی تربیتی، بسیار مفید و گره‌گشاست، باز هم عده زیادی از مردم و حتی گروهی از پیروان دین، آن را ناستوار و ناکارآمد تلقی می‌کنند و درباره آن تصورات اشتباهی دارند که با همه ویژگی‌های این الگوی تربیتی، متناقض است. به علاوه، نشان می‌دهند که این نظام تربیتی، شایستگی دادن دستورالعمل‌های تربیتی و اداره حوزه‌های مربوط به تربیت را ندارد. بعضی از این تصورات، به صورت اجمالی عبارت‌اند از:

۱. تربیت دینی، الزاماً به معنای تربیت کارگزاران دینی یا متولیان مراسم مذهبی است.
۲. تربیت دینی به معنای کنار گذاشتن خواسته‌ها و گرایش‌های دنیوی است و در نهایت به ریاضت‌کشی و آخرت‌گرایی می‌انجامد.
۳. ثمره تربیت دینی، بار آوردن افراد به گونه‌ای است که در نهایت شعایر دینی را مطابق بعضی از مکتوبات یا دستورهای شرعی انجام دهند.
۴. تربیت دینی بیش از واقع‌گرایی، خیال‌اندیشانه و ایده‌آلیستی است؛ این در

۱. حجتی، همان، ص ۷۸.

۲. ابراهیم امینی، آیین تربیت، ص ۴، چاپ اول، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۹.

حالی که واقعیت‌های نظام تربیتی دینی و به ویژه تجربه عملی بسیاری از تربیت‌یافتگان این نظام تربیتی، غیر از این است و با آن‌که هیچ یک از موارد فوق ذاتاً و حتماً ناروا و نابه‌جا نیستند، حقیقت آن است که هیچ‌یک از قواعد مسلم دینی و حتی وصایای اهل دین به دنبال این موارد نبوده و با تأکید صریح یا اشاره ضمنی، هرگز نخواسته‌اند وجه خاصی را به عنوان سیمای صادق این تربیت معرفی کنند و مثلاً نشان دهند که این پست و شغل خاص و مشخص، ثمره نهایی تربیت دینی است.

منظور از تربیت دینی، این نیست که فرد تربیت‌شده به نام دین، همواره تسبیح به دست و لب به ذکر باشد. به علاوه، منظور آن نیست که فرد تربیت‌شده در بستر نظام تربیت دینی، کم‌رو، خجول، و همواره سر به زیر و گوش به فرمان باشد. البته ذکر و زمزمه و حیا و محجوب بودن، نه تنها هیچ مشکلی ندارد، بلکه در حد مشروع و معتدل خود، بخشی از هنجارهای دینی به شمار می‌رود، اما این‌که آن‌ها را به تنهایی یا روی هم رفته معادل نظام تربیت دینی به حساب آورد، خطای فاحش است. از این گذشته، دنیاگریزی و آخرت‌گرایی افراطی که منطقیاً به سکولاریسم می‌انجامد و با مسلمات تردیدناپذیر دین مخالف است، چگونه می‌تواند هدف تربیت دینی معرفی شود؟

از سوی دیگر، ماحصل تربیت دینی، صرفاً پرورش افراد مذهبی نیست؛ یعنی افرادی را پرورش دهد که به صورتی غیرعادی به اعمال ظاهری و صوری دین تمسک می‌جویند و به گزاردن آداب و مناسک پرستشی و نیایشی مشغولند و از هیچ امر و بار دیگری سر رشته ندارند. این تصور نیز نادرست است و با ویژگی‌های اصولی این نظام تربیتی تناقض آشکار دارد.^۱

۱. احمدی، همان، ص ۱۳۱-۱۴۵.

تأثیر رابطه دین و اخلاق بر تربیت

تربیت عبارت است از: شکوفاسازی استعدادها و جهت‌دهی آن به سوی کمال مطلوب. تربیت ضروری‌ترین نیاز انسان در زندگی است. انسان بدون تربیت درست ره به جایی نمی‌برد؛ نه از باغ زندگی خویش میوه شیرین می‌چیند و نه کام انسان‌های دیگر را از میوه‌های درخت وجود خود شیرین می‌کند؛ بالاتر آن‌که نه به درک معنای انسانیت نائل می‌آید و نه به فتح قله‌های رفیع انسانیت دست می‌یازد. بدین جهت، تربیت عالی‌ترین هدف پیامبران و اساسی‌ترین پیام کتب و اولین و ضروری‌ترین وظیفه والدین است. ضرورت و اهمیت تربیت، والدین را بر آن می‌دارد که به این مسئولیت بزرگ ارجی دوچندان نهند؛ خود را برای ایفای درست آن، به صلاح و آگاهی از روش و فنون تربیت مجهز بسازند و با الگو گرفتن از مربیان موفق، در انجام دادن این وظیفه مهم بکوشند.

بی‌شک معصومان (ع) موفق‌ترین مربیان و سیره قولی و عملی آن‌ها مطمئن‌ترین الگو برای والدین در امر ظریف و پریچ و خم تربیت است.^۱

با توجه به آنچه در اهمیت رابطه دین و اخلاق ذکر شد، برای بررسی این هم‌گرایی بر تربیت، این مقاله بر آن است تا نکاتی از مبانی و اصول هم‌گرایی تربیتی دین و اخلاق بر اساس آموزه‌های امام مجتبی (ع) را یادآوری کند و گامی هر چند ناچیز، در ترویج معارف اهل‌بیت (ع) بردارد.

مبانی هم‌گرایی تربیتی دین و اخلاق از دیدگاه امام حسن مجتبی (ع)

مبانی عبارت از یک سری ویژگی‌ها و صفات (منفی و مثبت) انسانی است که

۱. سیدمحمدتقی مدرسی، /امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، ترجمه حمیدرضا آذیر، ص ۶۷-۶۵، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.

در همه انسان‌ها وجود دارند و اصول تربیتی بر آن‌ها مبتنی‌اند.^۱ با مروری بر گفتار تربیتی امام مجتبی (ع) به نکاتی برمی‌خوریم که به روشنی ویژگی انسان را تبیین نموده، مبنای اصول تربیتی، را نشان می‌دهد. با پی‌جویی این گفتار، به کشف و بررسی مهم‌ترین مبانی هم‌گرایی تربیتی دین و اخلاق از دیدگاه آن حضرت، به شرح ذیل می‌پردازیم:

۱. خداخواهی و خداجویی

این ویژگی در فطرت همه انسان‌ها نهفته است؛ حتی کسانی که در پیدا کردن مصداق حقیقی خداوند به اشتباه رفته‌اند، همیشه به سراغ خدا و پرستش اویند. امام مجتبی (ع)، بیانی دارد که به فطرت خداجوی انسان اشاره می‌کند:

ای که از شدت ظهور، پنهان و در ناپیدایی، آشکاری؛ ای ناپیدایی که هیچ چیز بر تو مخفی نیست؛ ای آشکاری که دیده نمی‌شود، ای توصیف شده‌ای که هیچ توصیف شده‌ای به ذات تو پی نبرده و تو را تحدید به مقداری ننماید. ای غایبی که هرگز گم نشده‌ای، و ای شاهدهی که مشاهده نمی‌شوی، اگر جست‌وجو شوی، پیدا نشده و آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌هاست، لحظه‌ای از تو خالی نیست، با کیفیتی درک نشده و با مکان تعیین نمی‌گردد، نورانیت نور از توست و پروردگار هر پرورش‌دهنده‌ای و به تمام کارها احاطه داری. پاک و منزّه است آن‌که چیزی همانند او نیست و او شنوا و بیناست! پاک و منزّه است آن‌که چنین است و همانندی ندارد!

امام مجتبی (ع) در دعا‌های بسیار دیگر، به خداخواهی و خداجویی انسان به هنگام اضطراب و تنگناها اشاره می‌کنند. ایشان به خداوند عرضه می‌دارند: پروردگارا! تو بعد از تمامی مخلوقات، باقی‌مانده، و هیچ موجودی بعد از تو وجود نخواهد داشت؛ پروردگارا! کار نیک هر کس از تو منشأ گرفته و

۱. خسرو باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص ۴۴، تهران: انتشارات مدرسه، ۱۳۷۹.

کارهای زشت هر فرد از اشتباه خود اوست پس نیکوکار از یاری و عنایت تو بی‌نیاز نیست و آنچه کار زشت انجام داد، غیر تو فرد دیگری را پیدا نکرده و از تحت قدرت و حکومت تو خارج نشده است.

بارالها! عنایت تو را شناخته، به وسیله تو به‌سوی دینت، هدایت شدم و اگر یاریت نبود، تو را نمی‌شناختم، پس ای کسی که این‌گونه است و کسی چون او نیست، بر محمد و خاندانش درود فرست و اخلاص در عمل و وسعت در روزی به من عطا فرما. خدایا بهترین ساعات عمرم را آخرین ساعات زندگی‌ام قرار ده و بهترین اعمالم را آخرین کارهایم مقدر فرما و بهترین لحظاتم را زمانی قرار ده که تو را ملاقات می‌کنم.

خدایا! بر من منت نهاده‌ای تا در محبوب‌ترین چیزها نزد تو، یعنی ایمان به تو و شهادت به رسالت پیامبرت، تو را فرمان‌برداری بنمایم، و در مبعوض‌ترین چیزها نزد تو، یعنی شرک و دوگانه‌پرستی و تکذیب پیامبرت، تو را معصیت نکنم، پس آنچه را در میان این دو است، بر من ببخشای، ای بهترین رحم‌کنندگان!

هدف ایشان از طرح مفهوم خداخواهی، که از مبانی تربیتی در اسلام به حساب می‌آید، توجه دادن انسان‌ها به فطرت خداجویشان است. این گرایش، از طریق توجه دادن انسان به خدا، در اصلاح رفتارهای وی تأثیرگذار است. انسان خداجو، به‌سبب فطرت خداخواهی‌اش، همیشه خدا را در نظر دارد و در اثر همین توجه، آلوده به گناه و معصیت خدا نمی‌شود و رفتارهایش با نیت خالص و در جهت تقرب به خدا انجام می‌پذیرد.^۱

۲. خوددوستی (حب ذات)

بر اساس این ویژگی مهم، انسان قبل از هر چیز و هر کس، بیش‌تر به خود علاقه‌مند و فطرتاً عاشق خود است و تمام محبت‌ها و عشق و علاقه‌هایش به

۱. سید رسول هاشمی محلاتی، زندگانی/امام حسن (ع)، ص ۸۹-۸۷، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۳.

دیگران، از محبت به خودش سرچشمه می‌گیرد. حتی گرایش و محبتی که به خدا دارد، از خود دوستی مایه می‌گیرد. حب ذات اگر کنترل نگردد و در جهت درستی هدایت نشود، انسان را به نابودی می‌کشاند.

عنوان دقیق «حب ذات» یا خوددوستی مستقیماً در سخنان امام مجتبی (ع) نیامده است، ولی جلوه‌هایی از آن به صورت‌های مختلف در بعضی از دعاها و احادیث ایشان مشاهده می‌شود.^۱

از جمله، حضرت هنگام کار دشوار و دل‌آزار یا پیشامدهای سخت یا هنگام اندوه، آن را چنین می‌خواند:

پروردگارا! به من نعمت ارزانی داشتی ولی سپاس‌گزارم نیافتی، و مرا به ناراحتی دچار ساختی، ولی شکیبایم ندیدی! پس نعمت را به سبب ترک شکر سلب نکرده، و ناراحتی را به سبب ترک شکیبایی استمرار نمی‌بخشی؛ پروردگارا از بزرگوار جز بزرگواری انتظار نمی‌رود.

هم‌چنین دعاهایی که امام (ع) در آن درخواست رفع تنگدستی و در مواردی درخواست‌هایی در مورد سعادت، کمال، قدرت، نعمت و... از خداوند دارد، همه از خوددوستی ناشی می‌شود و این‌که انسان همیشه به دنبال خوبی‌هاست و از ناراحتی‌ها و سختی‌ها گریزان است، پس این ویژگی، امری فطری است و به خودی خود، مطلوب.

بنابراین، خوددوستی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های انسان است که منشأ بروز رفتارهای انسان می‌شود. خوددوستی غریزه‌ای است که اگر به آن توجه گردد و در مسیر درستی قرار داده شود، منشأ عزت‌خواهی، کمال‌خواهی و سعادت می‌شود. اما اگر غریزه خوددوستی به انحراف کشانده شود، روح استکبار و سرکشی بر انسان چیره می‌گردد و منشأ رفتارهای ناپسندی از قبیل خودپرستی، عجب، غرور و حرص می‌شود.^۲

۱. مهدی پیشوائی، سیره پیشوایان، ص ۷۷-۷۸، قم: نشر کمال، ۱۳۸۴.

۲. احمد زمانی، حقایق پنهان از زندگانی امام حسن (ع)، ص ۸۱، تهران: نشر غدیر، ۱۳۸۰.

۳. دنیادوستی

دنیادوستی یکی دیگر از ویژگی‌های انسان است. علت این که انسان زندگی دنیا را دوست دارد، علاقه به جاودانگی و علت دیگر، نقد بودن و مشهود بودن کارایی‌های دنیا در گستره زندگی و برآوردن نیازهای اوست. آنچه از برخی از عبارات صحیفه به دست می‌آید، این است که دنیا و مادیات نباید به صورت ایده‌آل و کمال مطلوب درآید. این گونه محبت مذموم است. امام مجتبی (ع)، سخنان فراوانی در مورد نگرش به دنیا دارند که از مجموع آن‌ها دو نوع نگرش به دست می‌آید:

نخست، مذمت دنیادوستی به سبب زیان‌های آن، نظیر گفتار زیر:

هرکس خدا را بشناسد، (در عمل و گفتار) او را دوست دارد و کسی که دنیا را بشناسد، آن را رها خواهد کرد.

در این کلام به یکی از مهم‌ترین زیان‌های دنیادوستی اشاره شده که همان جلوگیری از تقرب به خداست. از این جهت دنیادوستی را مذمت می‌فرماید.

نگرش دوم، درخواست دنیا برای بندگی خدا مانند دعای زیر:

پروردگارا! از تو می‌خواهم در مقابل هر کار که توان رویارویی با آن را ندارم، توانی به من ارزانی داری که امید آن را نداشته و فکرم بدان خطوط نکرده و بر زبانم جاری نشده باشد، و یقینی به من عطا فرمایی که مرا از حاجت خواستن از غیر تو بازدارد، به درستی که تو بر هر کار توانایی.

۴. غفلت

غفلت یکی دیگر از خصلت‌هایی است که دامن‌گیر انسان می‌شود. انسان ذاتاً به گونه‌ای است که در اثر توجه بیش از حد به اموری، از دیگر امور و شئون باز می‌ماند و غافل می‌شود. این خصلت اگرچه در مواردی شاید تا حدی به نفع او باشد، متأسفانه در بسیاری موارد در انسان موجب انحرافات و از دست دادن

فرصت‌ها و هلاکت او می‌شود. تا حدی که انسان خدا و خویشتن و اهداف عالی‌ه خویش را فراموش می‌کند.^۱

برای این‌که دنیا و زیبایی‌های فریبنده آن، او را مدهوش می‌کند و قدرت تشخیص را از او می‌گیرد. برای نجات انسان از دام غفلت، در نظام تربیتی امام مجتبی (ع) تدابیری اندیشیده شده است.

ایشان در دعاهای فراوان و با بیان‌های مختلف، به این ویژگی انسان پرداخته، با بیان موارد و مصادیق غفلت، انسان‌های غافل را بیدار می‌کند. موارد غفلت عبارتند از: غفلت از خود، غفلت از انجام دادن وظایف و واجبات الهی، غفلت از عالم پس از مرگ، غفلت از وعید، غفلت از نعمت‌ها و از همه مهم‌تر غفلت از خدا. در این زمینه به خداوند عرض می‌کند:

ای کسی که فرارکنندگان به سوی او می‌گریزند، و کسانی که در هراسند، به او الفت گرفته، دلگرم می‌شوند، بر محمد و خاندانش درود فرست و دلگرمی‌ام را به خودت قرار ده که شهرهایت برایم تنگ شده است و توکل و اعتماد را بر خودت مقدر فرما. که دشمنانت به سوی من چشم دوخته‌اند. پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا آن‌گونه قرار ده که به سوی تو توجه کرده و با یاری‌ات، تلاش کنم و بر تو توکل کرده، به سوی تو زاری نمایم.

خداوندا! هر صفتی که تو را با آن ستودم و هر دعایی که تو را بدان خواندم و رضایت و محبت و خشنودی تو را دربرداشت، مرا بر آن‌ها زنده بدار و بمیران، و آنچه را که از آن ناخشنود بودی، مرا از آن به سوی آن چه موجبات خشنودی تو را فراهم می‌سازد، متوجه ساز.

از گناهانم، به سوی تو روی آورده و از خطایم، استغفار می‌کنم و نیرویی جز با قدرت تو میسر نیست، معبودی جز تو نبوده، و او بردبار و بزرگواری است.

۱. عبدالله جوادی آملی، مراحل/خلای در قرآن، ص ۷۸، ص ۷۸، قم: نشر اسرا، ۱۳۷۷.

و بر محمد و خاندانش درود فرست و کارهای مهم ما را در دنیا و آخرت، در سلامت و عافیت، کفایت فرما.

با توجه به آنچه گفته شد، امام مجتبی علیه السلام یکی از ویژگی‌ها و صفات مذموم انسان را غفلت معرفی می‌کند. از آن‌جا که غفلت منشأ امور ناپسندی نظیر خودفرااموشی و خدافرااموشی می‌شود، لذا به پرهیز از غفلت، به عنوان یکی از مبانی تربیت در نظام تربیتی امام مجتبی علیه السلام تأکید و درباره آن بحث شده است.^۱

ب) اصول هم‌گرایی تربیتی دین و اخلاق در اندیشه امام مجتبی علیه السلام

اصول، مجموعه قواعدی است که با نظر به قانون‌مندی‌های مربوط به ویژگی‌های عمومی انسان (مبانی تربیت) اعتبار شده و به عنوان راهنمای عمل، تدابیر تربیتی را هدایت می‌کنند. بنابراین، در این نگاه، اصول مبتنی بر مبانی هستند.^۲

با بررسی گفتار امام مجتبی علیه السلام، به برخی از مهم‌ترین اصول هم‌گرایی تربیتی دین و اخلاق می‌رسیم که حضرت از آن‌ها برای اصلاح و تربیت انسان‌ها بهره می‌برند. شرح برخی از این اصول عبارت‌اند از:

۱. اصل کنترل و هدایت

این اصل، بر مبانی چندی از جمله: خداجویی، خوددوستی و جاودان‌خواهی مبتنی است. با استفاده از این اصل، انسان باید بر اساس مبنای خداجویی، به سوی یکتاپرستی هدایت گردد و بر اساس مبنای خوددوستی، محب و مطیع خدا شود و بستری برای رسیدن به کمال و قرب به خدا برایش فراهم گردد. امام مجتبی علیه السلام با آوردن نمونه‌ای از خوددوستی، در مورد کنترل آن می‌فرماید:

پروردگارا! از تو می‌خواهم در مقابل هر کار که توان رویارویی با آن را

۱. پیشوائی، همان، ص ۸۹.

۲. باقری، همان، ص ۶۵.

ندارم، توانی به من ارزانی داری که امید آن را نداشته و فکرم بدان خطور نکرده و بر زبانم، جاری نشده باشد و یقینی به من عطا فرمایی که مرا از حاجت‌خواستن از غیر تو بازدارد. به درستی که تو بر هر کار توانایی!

آن حضرت در این دعا، به نمونه‌هایی از خوددوستی و روش کنترل آن اشاره می‌کنند. اگر این مصادیق خوددوستی کنترل نشوند، سبب بروز خصلت‌های زشت خودخواهی، خودپسندی و خودمحوری می‌گردند. بر اساس مبنای جاودان‌خواهی، انسان باید دنیا را پایان زندگی نپندارد، بلکه آن را مقدمه برای حیات جاودان به حساب آورد. بیشی که امام مجتبی (ع) به آن اشاره فرموده، این است که انسان بیش از حد لازم، دل به دنیا نمی‌بندد و آن‌جا که لازم باشد، از دنیا دل می‌کند. ایشان به خداوند عرض می‌کند:

از تو می‌خواهم به علم‌های نهانی‌ات از رازهای باطن - که بر محمد و خاندانش درود فرستی؛ درودی که با آن از تلاش‌گران گذشته پیشی گرفته و از تلاش‌گران آینده سبقت گیریم، و بین ما و خودت رابطه‌ای برقرار کنی، که برای کسانی که آنان را برای خودساخته‌ای برقرار کرده‌ای؛ که گمان‌های باطل و آشوب‌گران ویران‌گر آن را نابود سازند، تا این‌که در دنیا فرمان‌بردار تو و در آخرت، در جوار تو جاودانه باشیم.

در این دعا، نگرش حضرت به بقا در دنیا، به روشنی بیان شده است. حضرت بقا را در جهت خداخواهی و آن را به‌عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به مقصد می‌خواهند که همان مقام قرب الهی است، می‌خواهد.^۱

۲. اصل تقوا

این اصل بیش‌تر بر مبنای خوف و بیم در انسان مبتنی است تا ترس‌ها و نگرانی‌های فطری انسان، کنترل شده، اموری مثبت و مطلوب باشد؛ یعنی اگر

۱. هاشمی محلاتی، همان، ص ۱۱۲-۱۰۸.

قرار است انسان از اموری نگران باشد، باید این فقط ترس از خدا باشد؛ زیرا ترس‌های دیگر کاذب و بیهوده است. ترس از خدا یا تقوا و در نتیجه پرهیز از گناه، از مهم‌ترین اصول هم‌گرایی تربیتی دین و اخلاق در اندیشه امام مجتبی (ع) است.^۱

ایشان در موارد مختلف، به این اصل مهم اشاره می‌کنند و از خدای بزرگ درخواست می‌کنند:

هر کس تقوای الهی پیشه سازد، خداوند راه‌هایی از فتنه‌ها را برای او گشوده، در کارها او را تأیید می‌نماید و راه هدایت را برای او آماده ساخته، حجت دلیلش را غالب می‌گرداند و چهره‌اش را نورانی کرده، آرزویش را برمی‌آورد. با کسانی که خداوند بر آنان نعمت خود را ارزانی داشته - با پیامبران و راست‌گویان و شهیدان و صالحان - و اینان دوستان نیکویی هستند. تأکیدات مکرر امام مجتبی (ع) در این روایات و موارد دیگر مبنی بر توفیق و الهام تقوا، نشان‌دهنده اهمیت این اصل در نظام تربیتی ایشان است. تقوا آثار تربیتی فراوانی دارد. که مهم‌ترین آن‌ها نگهداری انسان از گناه، خطاهاست.

۳. اصل بازگشت و تغییر رفتار

از اصل بازگشت یا تغییر رفتار، مبنای «خداجویی» استخراج می‌گردد. در اسلام از بازگشت و تغییر رفتار به انابه تعبیر می‌شود. بازگشت و تغییر رفتار در متربی، با مکانیسم توبه امکان‌پذیر است. در معنای انابه آمده:^۲

انابه بازگشت به سوی خداوند به وسیله توبه است. یا «انابه به معنای بازگشت به طاعت است.» که معنای تغییر رفتار - تغییر از معصیت به طاعت - در آن لحاظ شده باشد.

۱. زمانی، همان، ص ۹۹.

۲. جوادی آملی، همان، ص ۱۱۴.

امام مجتبی (علیه السلام) در این زمینه به خداوند عرض می‌کند:

پروردگارا! به تو نزدیکی می‌جویم، با جود و بخششت و با بنده و فرستاده‌ات محمد، -که درود تو بر او و خاندانش باد- و با فرشتگان مقرب و پیامبرانت، تا این‌که بر محمد بنده و فرستاده‌ات و بر خاندان او درود فرستی و از لغزشم درگذری و گناهانم را پوشانده، آن‌ها را بیامرزی و حاجاتم را برآورده کنی و به سبب کارهای زشتم مرا عذاب نکنی، به درستی که بخشش تو مرا شامل می‌شود و تو بر هر کار توانایی.

بازگشت مربی و عطف توجه او به این موضوع اساسی، با کمک اصل دیگری از اصول بنیادین تربیت، یعنی «اصل تذکر» امکان‌پذیر خواهد بود. گاهی مربی در حین تعلیم و تربیت، نعمت‌ها و نیکی‌های مربی را به فراموشی می‌سپارد، لذا به عصیان دست می‌زند و از مسیر تربیت خارج می‌گردد. اینجا بر عهده مربی است که به یادش آورد، بازش گرداند و در آغوش خویش نیکش پیوراند.

۴. اصل تذکر

اصل تذکر بر مبنای تربیتی غفلت مبتنی است. بنابراین اصل، باید انسان را از خواب غفلت بیدار نمود و آنچه را که دانستنش برای او لازم است، به او فهماند و در موارد مختلف به او تذکر داد و یادآوری کرد تا از عواقب شوم غفلت رهایی یابد. بنابراین، امام حسن (علیه السلام) در ادعیه و روایات خود که سراسر ذکر و یاد خداست، با دعاهای گوناگونی نظیر دعا هنگام صبح و شام، دعا هنگام بیماری، دعا هنگام دفع بلاها و سختی‌ها و... انسان را همواره متوجه خدا می‌کنند و بدین وسیله، غفلت را از وی می‌زدایند.^۱

هم‌چنین در دعای «پناه بردن به خدا»، دعای «اقرار به گناه» و دعای «طلب

۱. پیشوائی، همان، ص ۱۱۸.

عفو»، ضمن اشاره به ویژگی غفلت در انسان، راه غفلت‌زدایی را یاد خدا بیان نموده، به خدا عرض می‌کند:

پروردگارا! مرا در زمره کسانی قرار ده که ایشان را هدایت کرده‌ای؛ و سلامت دار، به همراه کسانی که به آنان سلامت عطا فرموده‌ای و مرا سرپرستی کن، در میان افرادی که ایشان را سرپرستی نموده‌ای و در آنچه به من عطا کرده‌ای، برکت عطا نما و بدی آنچه را مقدر کرده‌ای، از من دور دار! تو حاکم هستی و کسی بر تو حکم نمی‌کند. به‌درستی که تو هر کس را سرپرستی کنی، ذلیل نمی‌گردد.

۵. اصل زهد

این اصل بر مبنای دنیادوستی مبتنی است. بنابراین اصل، در نظام تربیتی امام مجتبی علیه السلام، باید این نوع محبت به دنیا از دل انسان رخت بر بسته، زهد و گریز از دنیا آن هم در حد معقول و پسندیده جای آن را بگیرد؛ به صورتی که دنیا را صرفاً وسیله و ابزاری بیش نداند. برای جلوگیری از ابتلا به گرایش افراطی در دنیادوستی، امام حسن علیه السلام پیشنهاد می‌دهد که انسان‌ها زهد پیشه کنند و حضرت همان را از خدای خود درخواست می‌کند:^۱

در طلب روزی مانند افراد بسیار تلاش‌گر کوشش نکن و بر قضا و قدر الهی همانند افراد ناتوان متکی نباش! به دنبال روزی رفتن از سنت‌های الهی و اجمال در طلب آن، از عفت است. عفت هرگز از روزی نشده و حرص و طمع جلب‌کننده روزی نیست. روزی تقسیم‌شده و حریص بودن موجب گناه است.

حضرت در این عبارت، آسایش و راحتی را در زهد و دوری از دنیا بیان می‌فرماید و به انسان‌ها پیشنهاد زهد می‌کند. خلاصه آن‌که نقطه شروع تمام

۱. هاشمی محلاتی، همان، ص ۱۲۳-۱۲۱.

بدبختی‌ها در انسان از همین حب دنیا است. اصل تربیتی زهد که در اندیشه امام حسن (ع) بسیار به آن تکیه شده، به معنای دوری از تعلقات دنیا و اسیر آن نبودن و آزادی از هر چیزی است که بخواهد در انسان چنان تعلق خاطری ایجاد کند که او را از خدا و یاد آخرت جدا و غافل سازد.

۶. اصل عزت

بر مبنای خوددوستی به منزله ویژگی عمومی انسان، می‌توان ششمین اصل تربیتی را «عزت» نامید. طبق این اصل، مربی باید عزت نفس متربی را فراهم آورد. اگر متربی با توجه به غریزه خوددوستی، در خود عزتی قرین به عزت نفس واقعی بیابد؛ خودشیفتگی، خودمحوری، خودخواهی، خودپسندی و آزمندی مذموم در او پدید نخواهد آمد. بر عکس، به توانایی‌های خود آگاه شده، راه کمال و نیک‌بختی را در پیش خواهد گرفت. متربی چون ذاتاً شیفته خویش است، «اصل عزت» می‌تواند او را هدایت بخشد و به سعادت رهنمون سازد. عزت بخشی به متربی، با به وجود آوردن احساس عزت در او متفاوت است. احساس عزت می‌تواند وهمی و پنداری باشد و با ذلت قابل جمع است؛ اما عزت واقعی درونی، با ذلت ناهماهنگ است. هرگاه کسی بتواند بر اساس غریزه خوددوستی، با قدرت، علم، جمال و... دیگران را به اعجاب درآورد، احساس عزت در او پدیدار می‌شود؛ چنین فردی ممکن است فریفته ویژگی‌های خویش گردد که در این صورت فاقد عزت واقعی است. این جاست که مربی باید احساس عزت واقعی را در متربی ایجاد کند؛ زیرا احساس عزت در برخی موارد جز حقارت نفس و خوددوستی‌های انحرافی و وهمی چیزی نیست.^۱

به همین دلیل، حضرت در دعا، عزت و بزرگی نزد خلق را توأم با خواری و

۱. باقری، همان، ص ۱۳۴-۱۳۱.

کم‌ارزش کردن مقام دنیایی و ارجمندی ظاهری نزد خود می‌خواهند و بدین‌سان احساس عزت و بزرگی را کنترل می‌کنند و خود را به خدا می‌سپارند:

پروردگارا! تو بعد از تمامی مخلوقات، باقی‌مانده و هیچ موجودی بعد از تو وجود نخواهد داشت. پروردگارا! کار نیک هر کس از تو نشأت گرفته و کارهای زشت هر فرد، از خطا و اشتباه خود اوست، پس نیکوکار از یاری و عنایت تو بی‌نیاز نیست و آنچه کار زشت انجام داد، غیر تو فرد دیگری را پیدا نکرده و از تحت قدرت و حکومت تو خارج نشده است.

بارالها! عنایت تو را شناخته و به وسیله تو به سوی دینت، هدایت شدم و اگر یاریت نبود، تو را نمی‌شناختم، پس ای کسی که است و کسی که چون او نیست، بر محمد و خاندانش درود فرست و اخلاص در عمل و وسعت در روزی به من عطا فرما! خدایا بهترین ساعات عمرم را آخرین ساعات زندگی‌ام قرار ده و بهترین اعمالم را آخرین کارهایم مقدر فرما و بهترین لحظاتم را زمانی قرار ده که تو را ملاقات می‌کنم.^۱

برای از بین رفتن احساس ذلت در مرتبی، ایجاد احساس عزت برای رسیدن به عزت پایدار و واقعی مطلوب است. از این جهت احساس عزت، تنها نقش زمینه‌سازی را ایفا می‌کند. عزت واقعی نیز تنها در پرتو عبودیت و تذلل به درگاه الهی امکان‌پذیر خواهد بود.

بدین ترتیب در سایه عبودیت، با دست یازیدن به عزت پرودگار و تکیه بر ذات عزیز و قدرتمند او، دست از مردم کوتاه می‌کند و در پرتو عزت الهی، به بی‌نیازی از خلق می‌رسد.

به نظر می‌رسد «اصل عزت» از مهم‌ترین و زیربنایی‌ترین اصول تعلیم و تربیت اسلامی است؛ زیرا اگر مرتبی در درون خود، خویشتن را عزتمند بیابد، هرگز خود را

۱. زمانی، همان، ص ۱۱۸.

به عصیان و گناه، آلوده نمی‌سازد و یا دست‌کم گرایش بسیار کم‌تری به پستی‌های نفسانی و اخلاقی از خود نشان می‌دهد.

نتیجه

هدف والای دین، آن است که انسان را از سطح مادی‌اش برتر برد تا به سطح الهی برساند. این سطح الهی در ادیان مختلف تعابیر متفاوتی می‌یابد. هریک از ادیان، به تناسب آموزه‌های عقیدتی خود، از این واقعیت غایی تعبیری خاص دارند، اما در این جهت با یک‌دیگر مشترک‌اند که واقعیت غایی خود را اصل حقیقت هستی می‌دانند. بنابراین می‌توان غایت همه ادیان را در یک جمله خلاصه کرد که ادیان آمده‌اند تا انسان‌ها را از خودمحوری به حق‌محوری برسانند.

از سوی دیگر، «تربیت اخلاقی» واژه‌ای مرکب از تربیت و اخلاق است. از این‌رو، سروکار با دو علم تربیت و اخلاق دارد. بدین بیان که برای تحقق تربیت اخلاقی، دو دانش مذکور به مدد هم می‌آید، البته سهم این دو دانش یکسان نیست و می‌توان گفت که اخلاق نقش اصلی را بازی می‌کند و تربیت در خدمت آن و ابزاری مهم برای تحقق بخشیدن به محتوای اخلاق است.

تربیت اخلاقی، فرآیند زمینه‌سازی و به‌کارگیری شیوه‌هایی برای شکوفاسازی، تقویت و ایجاد صفات، رفتارها و آداب اخلاقی و اصلاح و از بین بردن صفات، رفتارها و آداب غیراخلاقی در خود انسان یا دیگری است.

از منظر امام حسن (ع) بعد اخلاقی تربیت دارای سه باب و شامل صلاح و اصلاح، پیرایش صفات مذموم اخلاقی و کسب صفات حسنه اخلاقی است. این مورد به طور خلاصه در جدول ذیل نشان داده شده است:

بعد تربیت اخلاقی در اندیشه امام مجتبی (ع)

بُعد تربیت	ابواب	زمینه‌ها
تربیت اخلاقی	صلاح و اصلاح	دوری از معاصی، اطاعت امر خدا، توبه و انابه، اصرار نکردن به گناه، شرکت در مجالس صالحان
	پیرایش صفات مذموم اخلاقی	پرهیز از صفاتی چون حسد، حرص، خشم، ناشکیبایی، طمع
	کسب صفات حسنه اخلاقی	کسب صفات حسنه اخلاقی مثل صبر و بردباری و تواضع

هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند مستقل از ملاحظات اخلاقی و ارزشی، به سامان‌بخشی امور اجتماعی و فرهنگی خود اقدام نماید؛ به این علت که مسأله اخلاق و ارزش‌ها، مقوله‌هایی هستند که بر تمامی مناسبات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و رفتاری اثر می‌گذارد علاوه بر تأکید بر ضرورت توجه به اخلاقیات و ارزش‌ها، توجه به روش‌ها و رویکردهای درست آموزش اخلاقی و ارزشی نیز مهم است. بسیاری از تردیدها و ابهاماتی که در مورد اخلاق و ارزش‌ها وجود دارد، نه لزوماً به سبب تردید در ضرورت، بلکه به علت تردید به روش‌های آموزش و تربیت اخلاقی در مدارس و دیگر نهادهای مربوط است. این تردید نیز خود از فقدان مدل خاص و روشن تربیت اخلاقی و ارزشی ناشی می‌شود. بنابراین، تبیین و ارزیابی روش‌ها و رویکردهای مؤثر تربیت اخلاقی و ارزشی، می‌تواند گام مؤثری در جهت حل معضلات مربوط به تربیت اخلاقی و ارزشی به حساب آید. بر همین اساس:

- به مراکز آموزشی و متولیان آموزش و پرورش توصیه می‌شود بدون شتاب‌زدگی و با جذب نیروهای متخصص و فرهیخته و حتی تربیت نیرو، مجموعه‌ای از پژوهش‌های منظم و منطقی را برای تبیین و شناخت تربیت دینی و رابطه آن با نظام ارزشی و اخلاقی، ساماندهی کنند و از اقدامات بدون پشتوانه نظری قوی اجتناب ورزند. به علاوه از نقد، اصلاح و تکمیل فرضیه‌هایی که صورت عملی به خود می‌گیرد، غفلت نورزند.

- به پژوهش گران تربیت اسلامی، پیشنهاد می شود با توجه به دشواری های پژوهش در زمینه تربیت دینی و رسالت بزرگ آنها در هدایت آموزش و پرورش جامعه اسلامی، از کارهای پراکنده و سطحی پرهیزند و با تشکیل انجمن های علمی و هم کاری نزدیک با مجریان آموزش و پرورش، ادعاهای خود را عینیت بخشند و آموزش و پرورشی را ارائه کنند که دو کارکرد (تأمین نیازهای معنوی و مادی و تمدنی) را توأمان دارا باشد، موارد زیر به ویژه با استفاده از قرآن و نیز سنت پیامبر (ص) و معصومان (ع) در این زمینه شایسته توجه هستند:

- تبیین جایگاه رویکرد اخلاقی در تربیت دینی در مدارس نظام آموزش و پرورش ایران؛

- بررسی تطبیقی رویکرد اخلاقی و دیگر رویکردها در تربیت دینی در نظام آموزش دینی در ایران؛

- بررسی راه کارهای بهبود عملکرد رویکرد اخلاقی در تربیت دینی؛

- نگاه آسیب شناسانه به رویکرد اخلاقی به تربیت دینی در ایران؛

- بررسی تناسب رویکرد اخلاقی به تربیت دینی با محتوای برنامه های درسی آموزش دین در مدارس ایران.

منابع

۱. احمدی، سیداحمد، اصول و روش‌های تربیت در اسلام، تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۲.
۲. اخوان، محمد، مقایسه اخلاق کانت و اخلاق اسلامی، چاپ اول، قم: انتشارات اشراق، ۱۳۷۳.
۳. امینی، ابراهیم، آیین تربیت، چاپ اول، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۵۹.
۴. باقری، خسرو، نگاهی دوباره به تربیت اسلام، تهران: انتشارات مدرسه، ۱۳۷۹.
۵. پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، قم: نشر کمال، ۱۳۸۴.
۶. جوادی آملی، عبدالله، مراحل اخلاق در قرآن، قم: نشر اسراء، ۱۳۷۷.
۷. جهان میهن، شکرالله، تربیت و اخلاق، تهران: مؤسسه انتشارات هاد، ۱۳۸۵.
۸. حاجی ده‌آبادی، محمدعلی، درآمدی بر نظام تربیتی اسلام، چاپ اول، قم: دفتر تحقیقات و تدوین کتب درسی مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۷.
۹. حائری، سیدمهدی، کاوش‌های عقل عملی، تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۱.
۱۰. حجتی، محمدباقر، اسلام و تعلیم و تربیت، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۱. حسن منفرد، حسن، اخلاق و تربیت اسلامی، چاپ اول، تهران: کتاب طوبی، ۱۳۷۰.
۱۲. خسروپناه، عبدالحسین، ترابط دین و اخلاق، تهران: فصلنامه کتاب نقد، شماره ۳۰، بهار ۱۳۸۴.
۱۳. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیری در تربیت اسلامی، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۷۶.
۱۴. رهبر، محمدتقی و محمدحسن رحیمیان، اخلاق و تربیت اسلامی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۸.
۱۵. زمانی، احمد، حقایق پنهان از زندگانی امام حسن (ع)، تهران: نشر

غدیر، ۱۳۸۰.

۱۶. شمس‌الدین، مهدی، اخلاق اسلامی در برخوردهای اجتماعی، قم: انتشارات شفق، ۱۳۷۲.

۱۷. مدرسی، سیدمحمدتقی، امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، ترجمه حمیدرضا آذیر، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.

۱۸. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.

۱۹. مطهری، مرتضی، فلسفه اخلاق، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۶.

۲۰. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.

۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، زندگی در پرتو اخلاق، قم: نسل جوان، ۱۳۷۷.

۲۲. هاشمی محلاتی، سیدرسول، زندگانی امام حسن (ع)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۳.

گونه‌شناسی روایات امام مجتبی علیه السلام

زهرا محققیان^۱

سعیده اقارب پرست^۲

چکیده

تبلیغ دین، بیان احکام و تفسیر قرآن، یکی از رسالت‌های مهم امامان معصوم علیهم السلام است. میراث قرآنی باقی‌مانده از وجود مبارک امام مجتبی علیه السلام نیز یکی از نمونه‌های اعلی و عظیم ذخایر تفسیری اهل بیت علیهم السلام به‌شمار می‌رود که متأسفانه هنوز به‌طور شایسته شناخته‌نشده و مورد بهره‌برداری نگردیده است.

پژوهش حاضر درصدد است تا به روش توصیفی-تحلیلی، بر اساس گفتارهای قرآنی امام حسن علیه السلام، به استخراج گونه‌های مختلف کلام ایشان درباره آیات وحی بپردازد. به همین دلیل، پس از معرفی اجمالی این آموزگار الهی، گفتارهای ایشان بررسی و دسته‌بندی شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد گفتارهای قرآنی این امام همام، در پنج گونه یعنی روایات تفسیری، بطنی، تطبیقی، استشهادی و علوم قرآنی تقسیم‌پذیر است که هریک نیز خود به موارد مختلفی تجزیه می‌شوند. از این رو، می‌توان گفت که ایشان همواره به آیات الهی توجه داشته و در ضمن گفتار و اعمال

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی - z.mohaghegh89@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان - agharebsaede@ yahoo.com

خویش، در صحنه‌های مختلف به ویژه اوضاع خاص زمانه (حکومت معاویه و وجود انواع فرق اسلامی)، به صورت صریح یا ضمنی، از آیات روح‌بخش الهی بهره برده‌اند. بدیهی است آشنایی با هریک از این گونه‌ها، تأثیر به‌سزایی در شناخت درست آیات قرآن داشته و تنها در پرتو ایمان به همتایی ایشان با قرآن، می‌توان راه کمال را پیمود.

واژگان کلیدی: گونه‌شناسی، امام مجتبی (ع)، قرآن، تفسیر، تطبیق، استشهاد.

مقدمه

از نظر دانشمندان علوم اسلامی، یکی از منابع اصلی مفسر و قرآن‌پژوه برای آگاهی و شناخت معارف قرآن، بهره‌مندی از احادیث معصومان (ع) است که در قرآن کریم به فضیلت اذهاب رجس و کرامت تطهیر معرفی شده‌اند.^۱ بنابراین می‌توان گفت بهره‌گیری از گفتارهای معصومان (ع) برای تفسیر قرآن کریم، امری ضروری است. از دیگر سو، پژوهندگان معارف قرآنی به گونه‌ها و روش‌شناسی انواع روایات تا پیش از دهه‌های اخیر، به صورت جدی توجه نمی‌کردند. با این‌که پیشینیان خود در جمع‌آوری و تنظیم روایات تفسیری، تلاش تحسین‌برانگیزی از خود نشان داده‌اند؛ چندان اشاره‌ای به گوناگونی روایات نکرده‌اند. گو این‌که آنان به کشف این نکته نایل نشده بودند؛ اما در دهه‌های اخیر، شماری از پژوهندگان معارف قرآنی به بررسی، استقرا و نام‌گذاری این گونه‌ها اقدام کرده‌اند. بی‌تردید شناخت نظم یافته این انواع، به بهره‌مندی آسان‌تر از این روایات خواهد انجامید و زمینه پاسخ‌گویی به شبهه کسانی را فراهم می‌کند که شیعه را به گرایش افراطی درباره تفسیر باطنی متهم می‌کنند.^۲ هم‌چنین واکاوی و

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. ذهبی، التفسیر والمفسرون، ج ۳، ص ۷۷-۷۶، قاهره: دارالکتب الحدیثه، ۱۳۹۶ق.

دسته‌بندی گفتارها و سخنان معصومان (ع) در پیچه‌ای برای راه‌یابی به تفسیر درست قرآن و از آن‌جا بهره‌مندی عمیق‌تر از آموزه‌های متن هدایت الهی است. پژوهش حاضر، درصدد است به فراخور بضاعت و گنجایش خویش، با تفحص در زندگی و گفتارهای امام مجتبی (ع) به استخراج گونه‌های مختلف گفتارهای قرآنی این امام همام بپردازد. روایاتی که در این نوشتار تحلیل و روش‌شناسی شده، غالباً از منابع متقدم امامیه و بعضاً منابع متأخر استخراج شده‌اند. البته نقد و بررسی سندی این روایات نیز اهمیت دارد، اما به دلیل جلوگیری از اطاله کلام، به آن پرداخته نمی‌شود. هم‌چنین این نوشتار تنها به روایاتی استناد کرده که علاوه بر عقلانی بودن، در تضاد با قرآن و مخالف آموزه‌های وحیانی نباشند. امید است پژوهش حاضر راه را برای سایر تحقیقات در این حوزه بگشاید.

۱. گذری بر زندگی امام مجتبی (ع)

نخستین مولود امامت در نیمه ماه رمضان سال سوم هجری در مدینه چشم به جهان گشودند. کنیه ایشان «ابومحمد» و مشهورترین القابش مجتبی، سبط و سید است که به بخشنده‌گی وی اشاره دارد. حدود هفت سال از زندگی ایشان با پیامبر (ص) سپری شد و بعد از رحلت ایشان، حدود سی سال از عمر شریف خود را در محضر پدر بزرگوارشان گذراند. امام مجتبی (ع) در ۲۱ رمضان سال چهارم هجری، با بیعت عمومی و اختیاری مردم به‌ویژه بزرگان و زبندگان مهاجر و انصار، بر کرسی خلافت الهی تکیه زدند و عهده دار امامت مسلمین گردیدند.^۱ مهم‌ترین حادثه در زندگی ایشان جریان صلح معاویه با آن حضرت است که

۱. سیدهاشم رسولی محلاتی، *زندگانی امام حسن مجتبی (ع)*، ص ۱۲۰-۱۲۷، قم: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.

تحلیل آن، خارج از هدف این پژوهش است. تلاش موفق امام حسن (ع) برای به کرسی نشاندن اهداف صلح، باعث شد که معاویه طرح قتل حضرت را پی‌گیری نماید تا بتواند به خواسته دیرین خود یعنی تبدیل خلافت اسلامی به سلطنت موروثی، جامه عمل بپوشاند. به این ترتیب، سمی مهلک تهیه کرد و آن را توسط همسر آن حضرت به او خوراند. حضرت پس از مدتی درد و رنج، در روز ۲۸ ماه صفر سال ۵۰ هجری به لقاءالله پیوستند. برادرش امام حسین (ع)، جنازه ایشان را پس از تغسیل و نماز برای دفن به سوی مسجد و روضه پیامبر (ص) برد ولی سرانجام بر اثر جلوگیری بنی‌امیه در بقیع به خاک سپرده شدند.

۲. اهمیت قرآن در کلام امام مجتبیٰ (ع)

امام مجتبیٰ (ع) در اهمیت شناخت قرآن مجید و توصیف آن فرموده‌اند:
ان هذا القرآن فيه مصابيح النور و شفاء الصدور، فليجل جال بضوئه و ليلجم الصفة قلبه، فان التفكير حياة القلب البصير، كما يمشي المستنير في الظلمات بالنور.^۱

در این قرآن، چراغ‌های درخشانده هدایت و شفای دل‌هاست؛ پس باید دل‌ها را با فروغ تابناکش روشن ساخت و با گوش دادن به فرامینش، قلب را که مرکز فرماندهی بدن است در اختیارش گذاشت؛ زیرا قلب به وسیله اندیشیدن، زندگی روشن خود را می‌یابد، همان‌طور که رهروان در پرتو نور، از تاریکی‌ها می‌گذرند و می‌رهند.

امام مجتبیٰ (ع) در این کلام خود، جامعه را به قرآن ترغیب می‌کند و آن را کتابی حیات‌بخش برای فرد و جامعه می‌داند. هر جزیی از آن را نور می‌شمارد و مرض‌ها را توسط آن مداوا می‌کند و برای رهروی که تاریکی‌ها را در پیش دارد، قرآن را تنها وسیله رهایی و رسیدن به سعادت ابدی می‌داند.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۲، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

هم‌چنین در مقایسه‌ای اجمالی بین کتب آسمانی، درباره ضرورت پیروی از قرآن مجید می‌فرمایند:

ما بقى فى الدنيا بقیة غیر هذا القرآن، فاتخذوه اماما یدلکم على هداکم و ان أحق الناس بالقرآن من عمل به و ان لم یحفظه، و أبعدهم منه من لم یعمل به و ان کان یقرأه. و قال: من قال فى القرآن برأیه فأصاب فقد أخطأ. و قال: ان هذا القرآن یجىء یوم القيامة قائدا و سائقا. یقود قوما الى الجنة، أحلوا حلاله و حرموا حرامه و آمنوا بمتشابهه، و یسوق قوما الى النار، ضیعوا حدوده و أحکامه و استحلوا محارمه»^۱

از کتاب‌های آسمانی جز قرآن، بقیه تحریف‌شده و از میان رفته‌اند؛ پس آن را راهبر خود قرار دهید و تنها قرآن شما را به راه درست می‌برد. بهترین مردم کسی است که به احکام آن عمل کند، اگرچه آیاتش را حفظ ننماید و بدترین مردم کسی است که به قرآن عمل نکند، اگرچه آیاتش را تلاوت کند. هر کس آن را با نظر و رأی خود تفسیر نماید و بعد معلوم شود که درست گفته، خطایی بزرگ مرتکب گشته؛ زیرا قرآن در روز قیامت حاضر می‌شود و کسانی را که حلالش را حلال و حرامش را حرام دانسته و به متشابهش ایمان داشته‌اند، به بهشت می‌برد و کسانی را که حدودش را تباه نموده و حرامش را حلال و حلالش را حرام دانسته‌اند، به دوزخ می‌برد.

بنابراین از نظر امام مجتبی علیه السلام برای خوش‌بختی، باید از قالب ظواهر خارج شد و با عمل به مفاهیم و تعالیم روح‌بخش آن، موجبات بهره‌مندی از نعم اخروی را برای خویش فراهم نمود. ایشان در این باره می‌فرمایند:

ان هذا القرآن یجىء یوم القيامة قائدا و سائقا یقود قوما الى الجنة أحلوا حلاله و حرموا حرامه و آمنوا بمتشابهه و یسوق قوما الى النار ضیعوا حدوده و أحکامه و استحلوا حرامه.^۲

۱. حسن دیلمی، *ارشاد القلوب*، تحقیق عبدالحسین رضایی، ص ۱۰۲، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۷.

۲. همان، ص ۱۰۳.

در صحنه قیامت به صورت رهبر و امام ظهور می‌یابد و مردم را به دو دسته تقسیم می‌کند: الف) کسانی به قرآن عمل کردند، حلال و حرام آن را همان‌گونه که هست به‌جا آوردند و متشابه آن را با قلب پذیرا شدند، قرآن آنان را به سوی بهشت جاویدان هدایت می‌نماید. ب) آنان که حدود و قوانین قرآن را ضایع نمودند و بر محرمات آن تعدی کردند و حلال شمردند، قرآن آنان را به سوی آتش (جهنم) روانه می‌سازد.

۳. گونه‌شناسی گفتارهای قرآنی امام مجتبی (ع)

احادیثی را تفسیری گویند که به شأنی از شئون قرآن کریم مربوط باشد؛ نزول آن، قرائت آن، معنای ظاهری، معنای باطنی و تنزیل یا تأویل.^۱ اما از آن‌جا که تفسیر به معنای بیان معانی آیات قرآن و کشف مقاصد و مدالیل آن‌هاست.^۲ ازاین‌رو روایات تفسیری، تنها بخشی از سخنان ائمه درباره قرآن است و بیش‌تر احادیث در تفاسیر روایی، از نوع تفسیر نبوده بلکه در برخی موارد جری و تطبیق، در برخی بیان مصداق.^۳ در برخی دیگر نیز از قبیل بطن است.^۴ هم‌چنین در تفاسیر روایی علاوه بر موارد فوق، مواردی از قبیل استشهاد، خواص و فضایل سوره‌ها و سبب نزول نیز وجود دارد. به همین دلیل نوشتار حاضر، به منظور پرهیز از خلط احادیث تفسیری با سایر موارد و نیز افزایش دقت پژوهش و جامعیت آن، عنوان گفتارهای قرآنی را به جای روایات تفسیری برگزیده و آن را روایاتی دانسته که به شأنی از شئون قرآن کریم اعم از روایات تفسیری می‌پردازد.

۱. احسانی فر، ص ۴۶۵، ۱۳۸۵.

۲. علامه طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق؛ عبدالله جوادی آملی، تفسیر

تسنیم، ج ۱، ص ۱۶۸، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۱.

۳. المیزان، ج ۱، ص ۳۹۲ و ۴۱؛ ج ۲، ص ۵۹؛ ج ۷، ص ۲۴۰ و ۳۵۰.

۴. المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۲؛ ج ۱۶، ص ۲۹۳.

اما برخی مفسران گونه‌شناسی این گفتارهای قرآنی ائمه را که از طریق منابع روایی نیز قابل پی‌گیری است، به طرق مختلف انجام داده و تاکنون تعاریف متعددی برای آن آورده‌اند. ترسیم فضای نزول، ایضاح لفظی، ایضاح مفهومی، بیان مصداق، بیان لایه‌های معنایی، بیان حکمت و علت حکم، استناد به قرآن، بیان اختلاف قرائت، پاسخ‌گویی با قرآن و تعلیم تفسیر، از کامل‌ترین انواع این گونه‌ها به شمار می‌آید.^۱ برخی نیز موارد دیگری آورده‌اند که برای جلوگیری از اطاله کلام، تنها به ذکر آدرس آن اکتفا می‌گردد.^۲

در این پژوهش، گفتارهای قرآنی امام مجتبی علیه السلام با توجه به کارکردها، به انواع روایات تفسیری، روایات تأویلی، روایات تطبیقی، استشادات و روایات مربوط به علوم قرآنی تقسیم شده که در ادامه، شرح هریک بیان می‌گردد:

۳-۱- روایات تفسیری

تبیین معنای ظاهری آیات، از گونه‌های تفسیری امام حسن علیه السلام است که از آن به روایات تفسیری تعبیر می‌شود. این تعبیر معمولاً به تمام گفتارهای قرآنی معصوم علیه السلام اطلاق می‌گردد؛ اما بر اساس تقسیم‌بندی این پژوهش که در ادامه می‌آید، روایات تفسیری، بخشی از گفتارهای قرآنی امام مجتبی علیه السلام در نظر گرفته شده که به اختصار بررسی می‌گردد:

الف) تبیین واژگان قرآن

دستیابی به فهم واژگان در زمان نزول، برای تفسیر قرآن اهمیت بسزایی دارد. از منابع مهم برای برخوردار شدن از این فهم، روایات پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۱. مهدی مهریزی، «روایات تفسیری شیعه، گونه‌شناسی و حجیت، مجله علوم حدیث، سال پانزدهم، ۱۳۸۹.

۲. محمدی ری‌شهری، درآمدی بر تفسیر جامع روایی، ۱۳۳-۱۱۳، قم: دارالحدیث، ۱۳۹۰.

برخی از روایات تفسیری امام حسن (ع) نیز به تبیین واژه‌های قرآن پرداخته از جمله عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن از طرق خویش از امام حسن (ع) نقل کرده که از ایشان در مورد معنای «قَدَر» در آیه (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ)^۱ پرسیدند. ایشان فرمودند:

خدای عزوجل فرموده که ما هر چه برای اهل دوزخ آفریده‌ایم، به اندازه اعمال خود آن‌هاست^۲

سیاق آیه فوق، درباره داستان امت‌های هلاک‌شده است که به دلیل طغیان-گری، عذاب الهی به ایشان رسید و در آخرت نیز همواره در آتش دوزخ به سر می‌برند و راه نجاتی برای ایشان نیست. بنابراین کلام امام که به اهل دوزخ اشاره دارد، برگرفته از سیاق آیه و حاصل اعمال و رفتارهای کافران در دنیاست.^۳ هم‌چنین در روایت دیگری، واژه «اولوالالباب» را صاحبان عقل خوانده‌اند که انسان باید هنگام پیشامد، تنها از ایشان درخواست حاجت نماید تا بدین ترتیب، عزت انسان حفظ شود:

إذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من أهلها. قيل: يا بن رسول الله و من أهلها؟ قال: الذين قص اليه في كتابه و ذكرهم، فقال: (انما يتذكر أولوا الألباب) قال: هم أولوا العقول.^۴

هر وقت درخواست حاجت کردید، از اهلش بخواهید. گفتند: «ای پسر رسول خدا اهل آن کیست؟» فرمود: «آن‌ها که خداوند در کتاب خود بازگو کرده و یادشان نموده و فرموده: "همانا که خردمندان، تذکر می‌پذیرند." فرمود: «آن‌ها اندیشه‌ورانند.»

۱. سوره قمر، آیه ۴۹.

۲. شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۳۸۳، تهران: مهر، ۱۴۱۶ق.

۳. المیزان، ج ۱۹، ص ۸۲

۴. عزیزالله عطاردی، مسندالامام المجتبی، مترجم: محمدرضا عطایی، ص ۷۲۷، تهران: عطارد، ۱۳۸۶.

هم‌چنین امام حسن علی‌علیه‌السلام در تبیین واژه «کرسی» در آیه (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) فرموده‌اند: «الكرسى هو العرش»؛^۱ «کرسی همان عرش است.» ایشان هم‌چنین در ذیل (وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَاقِفُونَ)^۲ درباره واژه "تقوا" فرمودند: لا اله الا الله همان حقیقت تقواست که به واسطه آن کفه اعمال در روز قیامت سنگین می‌شود.^۳

(ب) شرح آیات

برخی از روایات تفسیری امام حسن علی‌علیه‌السلام در ذیل آیات قرآن به منظور توضیح و رفع ابهام از آیات است. آن حضرت در تفسیر آیه کریمه (فی بیوت أذن للهِ من رفعهنَّ من فوقهنَّ منهنَّ) فرمودند: ما أمر الله أن ترفع بالبناء و لكن بالتعظيم (و یذكر فیها اسمها) أوفق له و هو عام فی كل ذكره؛^۴ خداوند دستور نداده است که یاد او با ساختمان [مثلاً مسجد] بزرگ گردد، ولی با تعظیم [اگر یاد شود] «و نام وی در آن [خانه‌ها] یاد شود» مناسب‌تر است و این موضوع در تمام ذکرهای خداوند جاری است. هم‌چنین در توضیح عذاب قوم عاد ذیل آیه سوره احقاف که خداوند می‌فرماید: (تدمر کل شیء بأمر ربها فأصبحوا لا يرى الا مساكنهم)؛^۵ [تندباد عذاب] همه‌چیز را به فرمان پروردگارش درهم می‌کوبد و نابود می‌کند. آری

۱. البُلخی، البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۹۰، بیروت: دارصادر، ۱۸۹۹م.

۲. سوره فتح، آیه ۲۶.

۳. فیض کاشانی، الاصفی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۲۰۹، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.

۴. سوره نور، آیه ۳۶.

۵. محمود زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۶۸، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۳۱۸ق.

۶. سوره احقاف، آیه ۲۵.

آن‌ها شب را به صبح رساندند، درحالی‌که چیزی جز خانه‌هایشان به چشم نمی‌خورد»، فرمودند:

لا تری بقایا و لا اشیاء منهم؛^۱
از آنان نه بازمانده‌ای می‌بینی و نه اشیایی.

ج) تفسیر قرآن به قرآن

تفسیر قرآن به قرآن، از روش‌های مفسران و قرآن‌پژوهان از صدر اسلام تاکنون بوده و برخی آن را اولین روش در تفسیر به شمار می‌آورند؛ زیرا در تفسیر قرآن، پیش از هر چیز دیگر باید از خود قرآن، تفسیر آن را بخواهیم.^۲ این روش که از عصر معصومان (ع) مورد استفاده و استناد بوده، کارآمدترین شیوه تفسیری است. تفسیر قرآن به قرآن یعنی استفاده حداکثری از آیات دیگر قرآن برای تبیین مراد آیه‌ای دیگر که موضوع و محتوای آن‌ها یکسان یا نزدیک به هم هستند.^۳ در این روش، دستیابی به مراد واقعی خدای تعالی، با توجه به آیات دیگر قرآن کامل می‌گردد.^۴ پیامبر اکرم (ص) که به تصریح قرآن، مبین قرآن بودند، درباره شیوه بیانی قرآن می‌فرماید:

آیه‌های قرآن یک‌دیگر را تأیید و تصدیق می‌کنند، پس میان آن‌ها ناسازگاری و ناهم‌گونی نیفکنید!^۵

تفسیر و تصدیق‌کننده بودن بعضی آیات قرآن برای بعضی دیگر، به این معناست که آن‌ها ناظر به یک‌دیگر تفسیر می‌شوند. آن حضرت در قالب سیره

۱. الکشاف، ج ۳، ص ۵۲۴.

۲. ابن تیمیه، مقدمه فی اصول التفسیر، ص ۳۹، بیروت: منشورات دارمکتبه الحیاه، ۱۹۸۰م؛ ذهبی، همان، ج ۱، ص ۳۷-۳۸؛ عبدالفتاح خالدی، تعریف الدراسین، ص ۱۵۰، دمشق: دارالقلم، ۱۴۲۳.

۳. عمید زنجانی، ص ۳۶۱، ۱۳۷۹.

۴. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۶۱.

۵. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۶۹۱، بیروت: دارالرساله، ۱۳۹۹.

عملی خود نیز این شیوه را به یاران خویش می‌آموختند. سیره معصومان (ع) نیز در تفسیر آیات قرآن، استفاده از خود قرآن بود که این امر بیان‌گر سابقه طولانی تفسیر قرآن به قرآن است.^۱ امام علی (ع) نیز آیات قرآن را گواه، گویای یک‌دیگر و تصدیق‌گر هم خوانده‌اند.^۲

امام حسن (ع) نیز یکی از شیوه‌های تفسیری‌شان استناد آیات به آیات بود که در تبیین مراد و دلالت‌های قرآنی از آن استفاده می‌شود. برای نمونه، روزی مردی از ایشان پرسید: «مراد از شاهد و مشهود در سوره بروج چیست؟»^۳ فرمود:

نعم اما الشاهد فمحمد (ص) و اما المشهود فيوم القيامة، اما سمعته عزوجل يقول: (انا ارسلناك شاهدا و مبشرا و نذيرا)^۴ و قال الله تعالى: (و ذلك يوم مجموع له الناس و ذلك يوم مشهود)^۵

بله، اما شاهد محمد (ص) است و مشهود، روز قیامت. آیا نشنیده‌ای که خدای بزرگ می‌فرماید: «ما تو را شاهد و مبشر و بیم‌دهنده فرستاده‌ایم» و فرمود: «و این روزی است که مردم برای آن گرد آیند و آن روز، مشهود باشد».

(د) تفسیر قرآن به سنت

تفسیر قرآن به سنت معصومان (ع)، یکی از بهترین و ضروری‌ترین راه‌های شناخت قرآن است در واقع سنت معصومان (ع) یکی از منابع علم تفسیر و اصول بررسی و تحقیق برای دست‌یابی به معارف قرآنی است. عترت طاهرین (ع) بر اساس حدیث متواتر ثقلین، همتای قرآن هستند که تمسک به یکی از آن دو، بدون دیگری، مساوی با ترک هر دو ثقل است. از این رو، برای دست‌یابی به دین کامل،

۱. المیزان، ج ۱، ص ۱۲.

۲. سیدرضی، حقایق‌التأویل، ترجمه محمود فاضل، ص ۲۲۷، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.

۳. علی بن عیسی اربلی، کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۵۴۳، تبریز: مکتبه هاشمی، ۱۳۸۱ق.

۴. سوره احزاب، آیه ۴۵.

۵. سوره هود، آیه ۱۰۳.

اعتصام به هر کدام باید همراه با تمسک به دیگری باشد.^۱ امام حسن (ع) نیز گاهی علاوه بر بیان مطالب تفسیری خویش، از برخی روایات پدر و جد خویش بهره برده‌اند. برای نمونه، در روایتی، ذیل آیه (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)^۲ از قول پیامبر (ص) فرمودند:

بنده هیچ قدمی بر نمی‌دارد مگر این‌که در مورد چهار چیز از او سؤال می‌شود: ۱. جوانیش که در چه راهی گذرانده؛ ۲. عمرش را که چگونه طی کرده؛ ۳. مالش را که از کجا آورده و در چه راهی خرج نموده؛ ۴. محبت اهل بیت (ع).^۳

ه) تفسیر موضوعی قرآن

روش تفسیر موضوعی یکی از روش‌های کارآمد و جدی در عرصه قرآن‌پژوهی است. با کمک این تفسیر، می‌توان معارف قرآن را به شیوه‌ای سامان‌مند و سازگار با نیازها و موضوعات بی‌شمار هر عصری ارائه نمود و پاسخ‌ها و راه‌کارهای عملی از قرآن دریافت کرد. توانمندی‌های ذاتی تفسیر موضوعی، موجب شده تا پژوهش‌گران به رویکردهای جدیدی از تفسیر موضوعی بیندیشند. اقبال به تفسیر موضوعی قرآن در سده اخیر، به دلیل کاستی‌های تفسیر ترتیبی و کارآمدی و توانایی تفسیر موضوعی است. این روش در سیره معصومان (ع) در ذیل موضوعات مختلف توسط آیات قرآن به چشم می‌خورد. در برخی احادیث امام حسن (ع) نیز ایشان درباره یک موضوع قرآنی، جملات

۱. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲. سوره صافات، آیه ۲۴.

۳. فیض کاشانی، همان، ج ۲، ص ۱۴۰۷؛ شیخ صدوق، همان، ج ۱، ص ۲۱۷.

متعددی فرموده و بدین ترتیب به تفسیر موضوعی قرآن پرداخته‌اند. برای نمونه، درباره موضوع تقوا می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ أَوْصَاكُمْ بِالتَّقْوَى وَ جَعَلَ التَّقْوَى مَنتَهَى رِضَا، وَ التَّقْوَى بَابُ كُلِّ تَوْبَةٍ وَ رَأْسُ كُلِّ حِكْمَةٍ وَ شَرَفُ كُلِّ عَمَلٍ بِالتَّقْوَى، فَازْ مِنْ فَازِ مِنَ الْمُتَّقِينَ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا) وَ قَالَ: (وَ يَنْجِي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمْ السُّوءُ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ) فَاتَّقُوا عِبَادَ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ مِنْ يَتَّقِ اللَّهُ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ وَ يَسُدَّهُ فِي أَمْرِهِ وَ يَهَيِّأْ لَهُ رِشْدَهُ، وَ يَفْلَحْهُ بِحُجَّةٍ وَ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَ يَعْطِهِ رَغْبَتَهُ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا^۱

به راستی که خدا ... شما را به پرهیزکاری سفارش کرده و تقوا را آخرین سرحد خوشنودی خود قرار داده؛ تقوا دریچه هر توبه و سرآغاز هر حکمت و فرزاندگی است و شرافت هر عملی به پرهیزکاری است. به رستگاری واقعی رسیدند آن پرهیزکارانی که به وسیله تقوا رستگار شدند که خدای تعالی فرمود: «به راستی که پرهیزکاران را وسیله و جایگاه رستگاری است» و نیز فرموده: «و خداوند کسانی را که پرهیزکار شدند به جایگاه کامیابی‌شان بالا می‌برد که بدی به ایشان نرسد و غمگین نشوند». پس ای بندگان خدا، تقوا داشته باشید و بدانید که هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند برای او گشایشی از فتنه‌ها فراهم سازد و کارش را محکم کند و وسایل رشد و درک او را فراهم سازد و به کمک دلیل روشن خود، او را رستگاری کند و رویش را سفید گرداند و آنچه را بدان میل دارد، به او عطا فرماید، به همراه آنان که خدا بر آن‌ها انعام کرده، از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان، که اینان خوب رفیقانی هستند.

۳-۲- روایات بطنی (تأویلی)

اگر در روایتی، معنایی باطنی برای آیه بیان شود و یا معنایی گسترده و عام

۱. ابن شعبه حرانی، تحف/العقول، ترجمه صادق حسن زاده، ص ۵۶، قم: انتشارات آل علی، ۱۳۸۲ش.

از آیه استخراج و مطرح گردد و یا آیه به حقیقتی متعالی فرای الفاظ و عبارات برگردانده شود و یا حتی مصادیق پنهان و دور از ذهن بشر یا لوازم بین مخفی و غیربین آیه معرفی گردد، روایت را تأویلی می‌نامیم. بخش عمده‌ای از تفاسیر معصومان از نوع تفسیر لایه‌های باطنی و معانی پنهانی آیات است. اشمال قرآن به ظهر و بطن و گستره معنایی باطنی، حقیقتی است که ابتدا از زبان گویای پیامبر اکرم (ص) شنیده شده است. پس از آن حضرت، همواره ائمه اطهار (ع) این نکته را گوشزد می‌نمودند و خود نیز در سطح گسترده‌ای به بیان معانی باطنی آیات قرآن مبادرت می‌ورزیدند. ویژگی مراتب معنایی در قرآن و چندلایگی آن، از امتیازات زبانی قرآن به شمار می‌آید و بیان‌گر جاودانگی و پایداری قرآن است. بی‌شک کشف هر یک از مراتب معنایی، می‌تواند پاسخ‌گوی بخش‌هایی از نیازهای هدایتی بشر در گستره تاریخ باشد. پیداست که لایه‌های باطنی قرآن، فراتر از دلالت‌های سیاقی و نزولی، و آزادتر از قیدوبندهای لفظی و قواعد و معیارهای زبانی حاکم بر آن‌هاست؛ به همین جهت، با تجرید و جداسازی از ویژگی‌های نزولی همراه است. البته تجرید آیه، از ویژگی‌های نزولی و دلالتی، با حفظ ملاک‌ها و اصول کلی، در جهت همان معانی ظاهری است و بیگانه از آن نیست، لذا از امتیازات تفسیر باطنی، هم‌سویی آن با تفسیر ظاهری است؛ یعنی معانی باطنی آیات، در طول معانی ظاهری آن، هم‌زمان اراده شده‌اند. در روایتی از جابر - یکی از اصحاب بزرگوار امام باقر و امام صادق (ع) - می‌خوانیم که دو بار تفسیر آیه‌ای را از امام باقر (ع) پرسید، ولی هر بار جوابی شنید که با مرتبه دیگر فرق داشت. با شگفتی از امام پرسید: «این تفاوت در گفتار ناشی از چیست؟» امام فرمود:

ان للقرآن بطناً و للبطن بطناً و له ظهر و للظهر ظهر...؛

قرآن دارای بطن است و هر بطنی باز بطنی دارد و نیز دارای ظهر است و برای هر ظاهری باز ظاهری دیگر...^۱

در واقع امام با این پاسخ، به این نکته دقیق اشاره کردند که این تفاوت‌ها و بعضاً اختلاف ظاهری روایات، بدان جهت است که قرآن دارای ساختار چندمعنایی است و هر یک از این روایات تفسیری، ممکن است در بیان مرتبه‌ای از آن مراتب معنایی باشد.

نمونه‌ای از روایات تأویلی در گفتارهای قرآنی امام مجتبی علیه السلام، روایتی است از ایشان در تفسیر آیه (أَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِید)^۲ فضل می‌گوید:

از امام حسن علیه السلام پرسیدم: «کفار چه کسانی هستند؟» فرمود: «الکافر بجدی رسول‌الله»، قلت: «و من العنید؟» قال: «الجاحد حق علی بن ابی طالب علیه السلام»^۳
کافر آن کسی است که جدم رسول‌الله صلی الله علیه و آله را انکار نماید. گفتم: «پس عناد کننده، کیست؟» فرمود: «آن کس که حق علی بن ابی طالب علیه السلام را انکار کند».

۳-۳- روایات جری و تطبیق

شمار زیادی از روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام، از باب «جری و تطبیق» است. این اصطلاح را که برگرفته از روایاتی چون «ان القرآن یجری کما تجری الشمس و القمر»^۴ است، نخستین بار علامه طباطبایی مطرح کرد.^۵
«جری و تطبیق»، عبارت است از: جاری شدن و سرایت کردن مفاهیم به دست آمده از آیات به موارد مشابه. بر این اساس، گرچه منطوق آیات، در ظاهر

۱. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۲۰۰، قم: المجمع العالمی لاهل البیت، ۱۴۱۳.

۲. سوره ق، آیه ۲۴.

۳. بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۵۸.

۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۴.

۵. المیزان، ج ۱، ص ۴۱.

ناظر به امت‌های گذشته یا اتفاقات عصر نزول است؛ روح و حقیقت آن در حصار هیچ زمانی نیست، بلکه به تعبیر دیگر، «فرازمانی» است و در آیندگان همانند گذشتگان جاری و ساری است. فرق «جری و تطبیق» با «بطون آیات»، به این نکته برمی‌گردد که دستیابی به هر دو، با تجرید و جداسازی آیه، از ویژگی‌های نزولی همراه است؛ ولی «جری و تطبیق» انطباق همان مفاهیم به دست آمده (اعم از معانی ظاهری و باطنی) بر مصادیق مشابه خارجی است. حجم زیاد روایات تفسیری که با روش جری و تطبیق وارد شده‌اند، نشان می‌دهد که اهل بیت (ع) در سطح وسیعی از این روش استفاده کرده‌اند؛ به گونه‌ای که علامه طباطبایی این را از سلیقه‌های معصومان (ع) برشمرده است:

و هذه سلیقه ائمه اهل البیت فانهم یطبقون الآیه من القرآن علی ما یقبل ان ینطبق علیه من الموارد و ان کان خارجاً عن موارد النزول؛ جری و تطبیق، روش و سلیقه اهل بیت (ع) است؛ زیرا آنان آیات قرآن را در مواردی که قابل انطباق با موارد مشابه مورد نزول بود، تطبیق می‌کردند.^۱ علامه در بیان آمار تقریبی این گونه روایات، گفته که این روایات به صدها مورد می‌رسد.^۲

رویشگاه اصلی تفسیر جری و تطبیقی در روایات تفسیری اهل بیت (ع) است. علامه مجلسی می‌نویسد:

قد عرفنا الآیه اذا انزلت فی قوم تجری فی امثالهم الی یوم القیامه؛ مکرراً دانستی هرگاه آیه‌ای درباره قومی نازل شد، درباره همسانان آنان تا روز قیامت نیز جاری است.^۳

۱. همان، ص ۴۲.

۲. همان.

۳. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۴۵.

در شماری از روایات تفسیری، به جای رازگشایی از مفاهیم عام آیات، از یک مصداق یا چند مصداق خارجی محدود سخن به میان آمده است. روایات تطبیقی بر انواع ذیل قابل تفکیک هستند:

الف) مصداق انحصاری

منظور از مصداق انحصاری، آیاتی است که تنها در مورد یک واقعه یا جریان یا افراد خاص نازل شده‌اند، به طوری که قابل انطباق بر سایر افراد یا وقایع نیستند و نمی‌توان مصداق دیگری بر آیه برشمرد؛ همانند آیه تطهیر که طبق روایات متعدد منقول از امامان، تنها شامل اهل بیت (ع) است. امام مجتبی (ع) در روایات ذیل نیز به این مهم توجه نموده و انحصار این آیه را در اهل بیت (ع) قرار داده‌اند. حسکانی از زاذان نقل کرده، می‌گوید:

حسن بن علی (ع) فرمود: «چون آیه تطهیر نازل شد،^۱ رسول خدا (ص) ما را با خود به زیر عبایی که متعلق به ام‌سلمه و ساخت خیبر بود، جمع نمود. سپس عرض کردند: «پروردگارا! این‌ها اهل بیت من و عترت من‌اند. خداوند! گناه و پلیدی را ایشان دور کن و اینان را پاک و پاکیزه بگردان»^۲

هم‌چنین حسکانی از ابوجمیل نقل کرده، می‌گوید:^۳

حسن بن علی (ع) بیرون آمد و در کوفه درحالی که با مردم نماز می‌خواند، مردی با خنجر ران آن حضرت را هدف گرفت و دو ماه مریض شد. سپس به منبر درآمد و پس از حمد الهی فرمود: «ای مردم عراق! از خدا درباره ما بپرهیزید که ما فرمان‌روایان و مهمانان شما و اهل‌بیتی هستیم که خداوند در

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. حسکانی، *شواهد/التنزیل*، ترجمه یعقوب جعفری، ج ۲، ص ۱۷، قم: اسوه، ۱۳۸۱ ش.

۳. *شواهد/التنزیل*، ج ۲، ص ۱۷؛ عطاردی، همان، ص ۷۵ ۲.

کتاب خود نام برده، می فرماید: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)^۱

امام حسن (ع) در حدیث دیگری فرمودند: «شب فرقان و جدایی (یَوْمَ الْفُرْقَانِ یَوْمَ التَّقْيِ الْجَمْعَانِ)^۲ هفدهم رمضان است»^۳ از نظر مفسران، منظور از «یَوْمَ الْفُرْقَانِ» در آیه مذکور، روز جنگ بدر است، زیرا در ادامه آیه آمده: «یَوْمَ التَّقْيِ الْجَمْعَانِ». در حقیقت آن روزی که خداوند حق و باطل را روبه روی هم قرار داد و آن دو را از هم جدا کرد و به تصرف خود، حق را احقاق و با یاری نکردنش از باطل، آن را ابطال نمود، همان روز بدر بود که ۱۷ رمضان به وقوع پیوست.^۴

ب) مصداق اکمل

برخی آیات دارای مصادیق مختلف با مراتب متعدد هستند، لذا کامل ترین و عالی ترین مصداق آن آیه، مصداق اکمل محسوب می شود.^۵ حسانی در روایتی از امام مجتبیٰ (ع) آورده که آن حضرت پس از حمد الهی فرمود:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ^۶

همان طور که پیشینیان را بر کسانی که پس از ایشان آمده اند، فضل و برتری است، هم چنین برای پدرم علی (ع) به سبب سبقتش بر سابقین بر همه آنها فضل و برتری است.^۱

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. سوره انفال، آیه ۴۱.

۳. محمد بن جریر طبری، جامع البیان، ج ۲، ص ۴۲۰، بیروت: دارالمعرفه طبرسی، ۱۴۱۲ ق.

۴. المیزان، ج ۹، ص ۹۲.

۵. بی بی سادات رضی بهابادی و معصومه علی بخشی، «گونه شناسی گفتارهای قرآنی امام کاظم (ع)»، دو فصل نامه پژوهشی، حدیث پژوهی، سال سوم، شماره ششم..

۶. سوره توبه، آیه ۱۰۰.

هم‌چنین ابوموسی نقل کرده که امام حسن علی‌علیه‌السلام فرمودند:
 آیه (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَبِلِينَ)^۲ درباره ما
 اهل بیت نازل شده است.^۳

ج) مصداق عام

در برخی مواقع، برخی آیات گرچه نزول خاص داشتند و درباره یک مورد
 مخصوص نازل می‌شدند، قابل‌اطباق بر سایرین نیز بودند و مضمون آن، خطاب
 به سایر افراد نیز می‌شد. برای نمونه، طبری امامی (شیعی) به نقل از شعبی می‌گوید:
 از حسن بن علی علی‌علیه‌السلام درباره آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَكَأَنَّ
 تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ)^۴ پرسیدند: «آیا ویژه گروه خاصی است یا
 عمومیت دارد؟» فرمود: «این آیه درباره قوم خاصی نازل شد ولی بعد شامل
 همگان گردید.»^۵

۳-۴- روایات استشهادی

روایات استشهادی به آن دسته از روایات اطلاق می‌شود که امام مجتبی‌علیه‌السلام
 برای تبیین دیدگاه‌های خود به آیات و مفاهیم قرآن استدلال و احتجاج نموده‌اند.
 بیش‌تر این نوع روایات، بیان‌گر وضعیت دوران امام حسن علی‌علیه‌السلام هستند. پس از
 شهادت حضرت علی علی‌علیه‌السلام، امامت به فرزند ایشان انتقال یافت. در این زمان
 معاویه که حکومت شام را در دست داشت، با دروغ و فریب، به نام دین بر مردم
 حکومت می‌کرد و مردم آنچه را می‌گفت جزء دین دانسته، پیروی می‌نمودند تا

۱. شواهد/التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲. سوره حجر، آیه ۴۷.

۳. بحار/الانوار، ج ۲۴، ص ۲۶۴.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۰۲.

۵. عطاردی، همان، ج ۲، ص ۷۳۷.

آنجا که او نماز جمعه را در روز چهارشنبه خواند و کسی به او اعتراض نکرد.^۱ از اقدامات امام مجتبی (ع) استشهاد به آیات قرآن در جهت مبارزه با این انحرافات بود. روایات استشهدی ایشان به سه بخش تقسیم می‌شود:

الف) استشهاد به نص آیات به طور صریح

امام حسن (ع) در روایات متعددی به نص آیه یا آیاتی برای بیان مقصود خود استشهاد و استدلال کرده‌اند. این روایات اغلب به مسائل اعتقادی و فقهی اختصاص دارد:

۱. استشهاد اعتقادی

جایگاه و ارزش والای امامت

ولایت و امامت، جایگاه خاصی در اسلام دارد. ولی متأسفانه امت اسلامی به آن اهمیت لازم را نداده‌اند و امروز تمام مشکلات جهان اسلام به واسطه همین امر است. امام حسن (ع) در حدیثی شبیه به حدیث دعائم الاسلام، با توجه به آیات قرآن، به اهمیت و لزوم این امر برای جامعه اشاره نموده و در سخنان خویش، از آیات قرآن درباره امور اعتقادی یا کلامی به عنوان شاهد و مؤکد کلام خویش بهره برده‌اند. برای نمونه، ایشان با توجه به آیات قرآن، درباره اهمیت و جایگاه ولایت و امامت در زندگی انسان می‌فرمایند:

إن الله عزوجل بمنه و رحمته، لما فرض عليكم الفرائض، لم يفرض ذلك عليكم لجاجة منه اليه، بل رحمه منه لا اله الا هو ليميز الخبيث من الطيب و ليتلى ما فى صدوركم و ليمحص ما فى قلوبكم، و لتسابقوا الى رحمته، و لتتفاضل منازلكم فى جنته، ففرض عليكم الحج و العمرة و اقام الصلاة و ايتاء الزكاة و الصوم و الولاية، و جعل لكم بابا لتفتحوا به أبواب الفرائض مفتاحا الى

۱. علامه امینی، العدیر، ترجمه محمدتقی واحدی، ج ۱۰، ص ۱۹۵، تهران: کتابخانه بزرگ اسلامی، ۱۳۴۰ش.

سبله، و لولا محمد (ص) و الأوصیاء من ولده (ع) كنتم حیارى كالبهائم، لا تعرفون فرض من الفرائض، و هل تدخل قرية الا من بابها، فلما من علیكم باقامه الأولیاء بعد نبیكم (ص) قال: (الیوم اكملت لكم دینكم و أتممت علیكم نعمتی و رضیت لكم الاسلام دینا).^۱ و فرض علیكم لأولیائه حقوقا، و أمركم بأدائها الیهم، لیحل لكم ما وراء ظهوركم من أزواجكم و أموالكم و مآكلكم و مشاربكم، و یعرفكم بذلك البركة و النماء و الثروة لیعلم من یطیعه منكم بالغیب، ثم قال عزوجل: (قل لا أسئلكم اجرا الا المودة فی القربی).^۲ فاعلموا أن من یبخل فانما یبخل عن نفسه ان الله هو الغنی و أنتم الفقراء الیه، فاعملوا من بعد ما شئتم فسیرى الله عملكم و رسوله و المؤمنون ثم تردون الى عالم الغیب و الشهادة فینبئكم بما كنتم تعملون، (و العاقبة للمتقین) و لا عدوان الى علی الظالمین. سمعت جدی رسول الله (ص) یقول: خلقت من نور الله عزوجل، و خلق أهل بیتی من نوری، و خلق محبوبهم من نورهم و سایر الخلق فی النار.^۳

دعا

امام حسن (ع) راجع به ارزش دعاهاى پنهانی و آگاهی خداوند از آن فرموده‌اند:

ان الله یعلم القلب التقی و الدعاء الخفی، ان كان الرجل لقد جمع القرآن و ما یشعر به جاره و ان كان الرجل لقد فقه الفقه الكثير و لا یشعر الناس به، و ان كان الرجل لیصلی الصلاة الطویلة و عنده الزوار و ما یشعرون به، و لقد أدركنا أقواما ما كان علی الأرض من عمل یقدرون علی أن یعملوه فی السر فیکون علانیة أبدا، و لقد كان المسلمون یجتهدون فی الدعاء، و ما یسمع لهم صوتان كان الا همسا بینهم و بین ربهم و ذلك أن الله تعالی یقول «ادعوا

۱. سوره مائده، آیه ۳.

۲. سوره شوری، آیه ۲۴.

۳. شیخ طوسی، لا مالی، ص ۶۵۵، چاپ اول، قم: دارالتقافه، ۱۴۱۴ق.

ربکم تضرعا و خفیة^۱ و قد أثنی علی زکریا (ع) فقال: (اذ نادى ربه نداء خفيا)^۲ و بین دعوة السر و دعوة العلانية سبعون ضعفا^۳. خداوند از دل پرهیزگار و دعای پنهان آگاه است، چه بسا کسی قرآن را جمع کرده و حفظ نموده است و همسایه اش از وی خبر ندارد؛ و چه بسا کسی فقه بسیاری دانسته است و مردم بدان آگاهی ندارند؛ و چه بسا شخصی نمازهای طولانی می‌گزارد و حتی نزد او دیدارکننده هم هست و آن‌ها بدان آگاهی ندارند و در مقابل، به دسته‌هایی برمی‌خوریم که اگر در عملی امکان سری انجام دادن آن باشد، آن‌ها آن را مخفیانه انجام نمی‌دهند و همیشه آن عمل را آشکارا انجام می‌دهند. آن عمل افشا نخواهد شد. مسلمانان در دعا کردن بسیار می‌کوشیدند و بین آن‌ها و پروردگارشان جز صدای نجواگونه‌ای به گوش نمی‌رسید، زیرا خدای بزرگ می‌فرماید: «خدای را از سر زاری و پنهانی بخوانید» و خداوند، زکریا (ع) را ستایش کرده به این‌که: «هنگامی که پروردگارش را به صدایی آهسته فراخواند» و میان دعوت پنهان و دعوت آشکار هفتاد برابر فرق است.

مبارزه با فرقه‌های انحرافی

دوران امام حسن (ع) مقارن با حضور جریانات و مکاتب سیاسی مختلفی بود، از جمله جبرگرایی، مرجئه و غلات. اهل حدیث در سایه حکومت بنی‌امیه، به ترویج جبرگرایی می‌پرداختند و مرجئه بر خلاف خوارج، ایمان را از عمل جدا دانسته، حتی قتل فرزندان پیغمبر را موجب خروج از اسلام نمی‌دانستند، لذا دستگاه حاکم آنان را تأیید می‌کرد. غلات نیز که در جهت عکس اقدامات خلفا مبنی بر منزوی نمودن اهل بیت (ع) و تنقیص جلالت و شأن آن‌ها، به غلو در

۱. سوره اعراف، آیه ۵۵.

۲. سوره مریم، آیه ۳.

۳. زمخشری، همان، ج ۲، ص ۸۳.

مورد اهل بیت (ع) پرداختند و جایگاهی خداگونه برای ایشان قائل شدند. از این رو امام مجتبی (ع)، به مقابله با این مکاتب و جریانات سیاسی پرداختند که مختصراً به هریک این جریانات و نحله‌ها اشاره می‌گردد:

یکم. جبرگرایان

ابن مرتضی نویسنده کتاب *طبقات المعترله* می‌گوید:

مذهب جبرگرایان، در حکومت معاویه و پادشاهان بنی‌مروان پدید آمده است. بنابراین استناد به کسانی دارد که روش آن‌ها مرضی خداوند نیست. پیش از وی قاضی عبدالجبار نیز در چند مورد به این معنا تصریح کرده، می‌گوید: جبر در دولت بنی‌امیه و حاکمان آنان پدید آمد و در میان اهل شام منتشر شد و پس از آن، این عقیده در میان مردم باقی ماند و در این زمینه فتنه بالا گرفت.^۱

امام حسن (ع) در زدودن آثار ویران‌گر این عقیده، تلاش فراوانی نمودند و در نفی جبرگرایی به آیات قرآن استناد کردند، از جمله در تفسیر (وقفوهم انهم مسئولون)^۲ از قول پیامبر (ص) می‌فرمایند:

بنده، هیچ قدمی بر نمی‌دارد مگر این‌که چهار چیز از او سؤال شود: ۱. از جوانی که در چه راهی صرف کرده؛ ۲. از عمرش که در چه راهی صرف نموده؛ ۳. از مالش که از کجا آورده و در کجا خرج کرده؛ ۴. و از محبت اهل بیت.^۳

۱. عبدالجبار قاضی، *فضل الاعتزال*، ص ۱۲۲، تونس: الدار التونسیه، ۱۴۰۶.

۲. سوره صافات، آیه ۲۴.

۳. فیض کاشانی، همان، ج ۲، ص ۱۴۰۷.

ایشان به این وسیله، بنی‌امیه را در مشروعیت بخشیدن به حکومت ظالمانه به واسطه عقیده به جبر و راضی بودن مردم به این حکومت زیر سؤال می‌برند و ارشاد می‌نمایند.

دوم. مرجئه

برای کلمه «ارجاء» دو معنا برشمرده‌اند: یکی به معنای تأخیر انداختن و دیگر به معنای امید بخشیدن. بنابر معنای دوم، معصیت به ایمان ضرر نمی‌رساند و به بخشایش گناهکاران در قیامت امید هست.^۱ در پس رویدادهای سیاسی در جامعه اسلامی و روی کار آمدن بنی‌امیه و در جریان اختلاف میان امام علی (ع) و معاویه، کسانی ادعا کردند که حقیقت بر ایشان مشتبّه شده است. پس در خانه نشستند و درباره امور جامعه قضاوت نکردند. اینان می‌گفتند: ما از عقیده باطنی کسی خبر نداریم و نمی‌دانیم چه کسی در دل، مسلمان و مؤمن است و چه کسی کافر و فاسق؛ زیرا همگی به ظاهر، مسلمانند. پس سزاوار است ثواب و عقاب آنان را تا قیامت به تأخیر اندازیم تا خدا درباره آنان داوری کند. بدین‌سان، مرجئه، در این دنیا به ثواب یا گناه مسلمانان حکم نمی‌کنند و تنها ایمان را برای مسلمانان کافی می‌دانند. امام حسن (ع) نیز به مقابله با این عقیده برخاستند. برای نمونه، ایشان در تفسیر آیه شریفه (و اما بنعمه ربک فحدث)، فرمودند:

مراد عمل صالح است که انسان انجام می‌دهد و سپس با برادرانش درباره آن صحبت می‌کند تا آنان نیز مثل آن انجام دهند.^۲

۱. حسن بن موسی نوبختی، فرق/الشیعہ، ترجمه محمدجواد مشکور، ص ۱۴، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.

۲. مجاهد، ج ۲، ص ۷۶۶، ۱۴۲۶.

در حقیقت محور ثواب و عقاب را عمل معرفی می‌فرمایند و هیچ‌کس را بدون عمل و طاعت، ایمن از عذاب الهی نمی‌دانند.

سوم. غلات

غالیان، کسانی هستند که در حق ائمه علیهم‌السلام غلو نموده، به الوهیت آنان اعتقاد دارند.^۱ عبدالله امین یکی از اهداف غالیان را رسیدن به حکومت و خرابی در عقاید مسلمانان بیان می‌کند.^۲ لذا امام حسن علیهم‌السلام به مقابله با این گروه پرداخته، می‌فرمایند:

وای بر شما! ما را در راه خدادوست داشته باشید، پس اگر اطاعت خدا را نمودیم، ما را دوست بدارید و اگر معصیت خدا را نمودیم، ما را مبعوض بدارید.^۳

۲. استشهادهای فقهی

گاهی امام در پاسخ به سؤالات افراد یا اجرای حدود شرعی، از آیات بهره برده‌اند؛ برای نمونه، در زمان عمر مردی را نزد حضرت امام علی علیهم‌السلام آوردند که کاردی خون‌آلود در دست او بود و او را بالای سر کشته‌ای، یافته بودند. آن مرد می‌گفت: «به خدا سوگند من او را نکشته‌ام و نه او را می‌شناسم. من با این کارد به دنبال گوسفندی که از دستم فرار کرده بود می‌رفتم که به این کشته برخوردم!» عمر دستور قتل آن مرد را صادر کرد. در این وقت مرد دیگری که قاتل واقعی آن کشته بود گفت: «انا لله و انا الیه راجعون! قاتل منم و دیگری را به جای من

۱. شهرستانی، همان، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. امین، همان، ص ۹۱.

۳. سیدنورالله مرعشی، شرح احقاق الحق، ج ۱۸، ص ۵۵۳، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، بی‌تا.

می‌خواهند بکشند!» امیرمؤمنان (ع) فتوای این قضاوت را از فرزندش حسن جویا شدند و ایشان در پاسخ گفتند: «هر دوی این‌ها باید آزاد شوند و خون‌بهای مقتول هم از بیت‌المال پرداخت شود!» علی (ع) پرسیدند: «چرا؟» عرض کرد: «چون خدای تعالی فرموده: (من احيائها فکانما احيا الناس جميعاً) بنابراین آن دو را آزاد کنید و دیه مقتول را از بیت‌المال پرداخت نمایید.^۱

در روایت دیگری نیز نقل شده:

ان الحسن بن علی (ع) اذا قام الى الصلوة لبس اجود ثیابه، فقيل له يابن رسول الله تلبس اجود ثيابك فقال ان الله جميل يحب الجمال فاتجمل لربي و هو یوقل (خذوا زینتکم عند کل مسجد)^۲

امام حسن (ع) هنگام نماز، زیباترین لباس‌های خود را می‌پوشید. شخصی پرسید: «ای پسر رسول خدا! چرا زیباترین لباس خود را در نماز می‌پوشی؟» امام در پاسخ فرمودند: «خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد و در قرآن می‌فرماید: "زینت خود را هنگام رفتن به مسجد بگیرید!" ازاین رو، دوست دارم تا زیباترین لباسم را هنگام نماز بپوشم.»

امام در این حدیث، به آیه شریفه استشهاد و استدلال می‌کنند که هنگام برپا کردن نماز، لازم است بهترین لباس‌های فاخر و زینتی خود را بپوشید؛ زیرا انسان خود را در محضر خدا می‌بیند و با او سخن می‌گوید.

ب) استشهاد به مضمون

در برخی روایات، اشاره صریح به آیات نشده است بلکه امام در بیان خویش، به مفاهیم آیه بدون ذکر متن آیه، استناد و استشهاد کرده‌اند. در حقیقت این‌گونه

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱، قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹.

۲. فیض کاشانی، نفسی صافی، ترجمه سبجانی و محمدباقر ساعدی خراسانی، ج ۱، ص ۵۷۲، تهران: نشر صفاء، ۱۴۰۵.

روایات، در بردانده مفهوم و مضمون یک یا چند آیه است؛ برای نمونه، امام مجتبی (ع) در حضور معاویه و عمرو عاص، جایگاه خود را این‌طور بیان کردند:

من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فأنا الحسن بن علی و ابن سیده النساء فاطمه بنت رسول الله ﷺ، انابن رسول الله، انابن نبی الله، انابن السراج المنیر، انابن البشیر النذیر، انابن من بعث رحمه للعالمین، انابن من بعث إلى الجن و الانس، انابن خیر خلق الله بعد رسول الله، انابن صاحب الفضائل انابن صاحب المعجزات و الدلائل، انابن أميرالمومنین، أنا المدفوع عن حقی أنا واحد سیدی شباب أهل الجنة، انابن الرکن و المقام، انابن مکه و منی أنا ابن المشعر و عرفات.^۱

منم فرزند برترین زنان عالمیان فاطمه دختر رسول خدا ﷺ، منم فرزند پیامبری که رحمت برای جهانیان است! منم فرزند کسی که بر جن و انس مبعوث گردید! منم پسر بهترین خلق خدا پس از پیامبر (علی) صاحب فضائل (بسیار) و دارای معجزات و دلایل روشن! منم فرزند امیرالمؤمنین! منم یکی از دو آقای جوانان اهل بهشت.

همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، امام مجتبی (ع) در این سخن پرمحتوای خود، به آیه تطهیر (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً)^۲ اشاره نموده‌اند که علاوه بر اثبات عصمت برای اهل بیت (ع) دلالت روشنی نیز بر صداقت و حقانیت امامت و خلافت آنان دارد؛ زیرا این آیه به اتفاق علمای شیعه و سنی، درباره پنج تن آل‌عبا نازل گردیده است.^۳

۱. ابن شعبه حرانی، همان، ص ۲۳۶.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳. ابن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۲۵۸، چاپ سوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق؛ سلیمان طبرانی، معجم الکبیر، ص ۱۳۴، چاپ دوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴؛ طبری، همان، ج ۲، ص ۶، ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۵۲۱.

ج) استشهاد ضمنی و تلویحی به آیات

گاهی در میان برخی سخنان امام - چه در قالب دعا و چه در قالب سخنرانی یا نامه - کلمات یا عباراتی از آیات قرآن دیده می‌شود که به‌طور ضمنی به برخی آیات اشاره دارند یا از آیات بهره برده‌اند. برای مثال در برخی موارد به‌طور ضمنی، برخی آیات را برای تسدید کلام و غنای آن، آورده‌اند. پس از ضربت زدن جراح بن اسد به ران امام حسن (ع) در مداین، امام فرمودند:

قتلتم أبا بالأمس و وثبتم علی الیوم تریدون قتلی زهدا فی العادلین و رغبه فی القاسطین، و الله لتعلمن نبأه بعد حین^۱

دیروز پدرم را کشتید و امروزه بر من هجوم می‌آورید تا از دادگران (اهل بیت (ع)) دوری کنید و به ستم‌گران (قاسطین لقب معاویه و یاران او در جنگ صفین) روی خوش نشان دهید. به خدا قسم پس از مدتی اثر آن را خواهید دید!

قسمت آخر کلام امام در این عبارت، برگرفته از آیه (وَلْتَعْلَمَنَّ نَبَأَ بَعْدِ حِین)^۲ است که امام به‌طور تلویحی و ضمنی بدان اشاره نموده‌اند.

امام در جای دیگری، در نکوهش از اهل عراق یا کوفیان، به‌طور تلویحی از آیه (مِنَ الَّذِينَ فُوقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعَا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ)^۳ استفاده نموده‌اند: سفیان بن ابی لیلی بعد از صلح به امام حسن (ع) گفت: «ای سیاه‌کننده چهره مؤمنان!» امام در پاسخ به او فرمود:

ویحک أیها الخارجی لا تعنفنی فان الذی أحوجنی الی ما فعلت قتلکم أبی و طعنکم ای ای و انتها بکم متاعی و انکم لما سرتم الی صفین کان دینکم أمام دنیاکم و قد اصبحتم الیوم و دنیاکم أمام دینکم. ویحکم أیها الخارجی انی

۱. بحار/الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۴.

۲. سوره ص، آیه ۸۸.

۳. سوره روم، آیه ۳۲.

رأیت اهل الکوفه قوما لا یوثق بهم و ما اغتر بهم الا من ذل لیس احد منهم یوافق رأی الآخر و لقد لقی أبی منهم أمورا صعبه و شدا ید مره و هی أسرع البلاد خرابا و أهلها (هم الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا)^۱

هم چنین معاویه به عمرو بن حریش، اشعث بن قیس، حجر بن حارث و شبت بن ربیع پیغام داد که «اگر امام حسن علی‌ه‌السلام را بکشید دویست هزار درهم پول، یکی از لشکرهای شام و یکی از دختران خود را به شما می‌دهم.» امام مجتبی‌علیه‌السلام وقتی از این موضوع خبردار شدند، زره پوشیدند و آنان موفق نشدند، ولی جراح بن اسد در سبابط مداین به آن حضرت با خنجر حمله کرد و ران او را زخمی نمود... حضرت خطاب به آنان فرمود:

ویلکم والله ان معاویه لا یفی لأحد منکم بما ضمنه فی قتلی و انی أظن انی ان وضعت یدی فی یده فأسالمه لم یترکنی ادین لدین جدی علی‌ه‌السلام و انی أقدر أن أعبد الله وحدی، و لکنی کأنی أنظر الی أبنائکم واقفین علی أبواب أبنائهم، یتستقونهم و یتستعمونهم، بما جعله الله لهم فلا یسقون و لا یطعمون فبعدا و سحقا لما کسبته أیدیکم (و سيعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون)، فجعلوا یعتذرون بما لا عذر لهم فیه^۲

همان گونه که ملاحظه می‌شود آخر کلام امام، به آیه «إِلَّا الذِّینَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذُکِّرُوا الله کَثِیرًا وَ انتَصَرُوا مِنْ بَغْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَیَعْلَمُ الذِّینَ ظَلَمُوا أَیْ مَنَاقِبٍ ینقلبون»^۳ اشاره دارد.

۳-۵- روایات مربوط به علوم قرآنی

علوم قرآنی، اصطلاحی است درباره مسائلی مرتبط با شناخت قرآن و شئون

۱. ابن جوزی، تذکره/الخواص، ص ۱۸۱، بیروت: مؤسسه اهل‌البیت، ۱۴۰۱ق.

۲. عطار دی، همان، ص ۲۹۵.

۳. سوره شعرا، آیه ۲۲۷.

مختلف آن^۱ و هدفش شناخت همه شئون مربوط به قرآن، اعم از تاریخ، تفسیر، صورت، محتوا و نهایتاً استفاده بهتر بردن از قرآن در حوزه علوم شرعی و معارف دینی است. در روایات امام حسن (ع)، مباحث علوم قرآنی مطرح شده است؛ از جمله:

الف) بیان سبب نزول

اسباب نزول، عبارت است از: اموری که یک یا چند آیه و یا سوره‌ای در پی آنها و به سبب آنها نازل شده و این امور در زمان نبوت پیامبر (ص) روی داده باشد.^۲

طبری امامی (شیعی) به نقل از شعبی می‌گوید: از حسن بن علی (ع) درباره آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ)^۳ پرسیدند که آیا ویژه گروه خاصی است یا عمومیت دارد؟ فرمود: این آیه درباره قوم خاصی نازل شد ولی بعد شامل همگان گردید. سپس تخفیف رسید که فرمود: به قدری که توان دارید و می‌توانید از خدا بپرهیزید.

عرض کردند: ای پسر رسول خدا آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا)^۴ درباره چه کسی نازل شد؟ پس لحظه-ای سربه‌زیر افکندند. سپس چشم خود را بالا گرفتند آن‌گاه سر به پایین آوردند. سپس بلند کردند و فرمودند:

چون آیه شوری نازل شد، برخی گفتند: خداوند این آیه را نازل نکرده بلکه محمد می‌خواهد مقام پسرعموی خویش را بالا برد! این حرف را از روی

۱. محمد هادی معرفت، علوم قرآنی، ص ۷، اصفهان: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌البیت، ۱۳۸۵.

۲. سید محمد باقر حجتی، اسباب‌النزول، ص ۲۰، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶؛ علی‌اکبر بابایی و دیگران، روش‌شناسی تفسیر قرآن، به کوشش محمود رجبی، ص ۱۲۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۲.

۴. سوره شوری، آیه ۲۴.

کینه و حسد نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام گفتند. از این رو آیه (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يَحِقُّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلَىٰ أَمِّ بَذَاتِ الصُّدُورِ)^۱ نازل شد [که به پیامبر می‌فرمود:] نباید به این گفتار اعتنا کنی و آنچه پیش خود گفتند نباید بر تو گران آید؛ زیرا خداوند باطل را نابود می‌سازد و حق را به وسیله خویش اثبات می‌کند چه آن‌که او بر آنچه در دل‌هاست، آگاه است. چون آن حرفی که قبلاً زده بودند بر رسول خدا گران آمد و غمگین شد و دانست که ایشان دست از حسد و کینه برنداشته‌اند، از این رو آیه (فَلَا نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزُنَكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَكَ يَكْذِبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بَيَّاتٍ اللَّهُ يَجْحَدُونَ)^۲ نازل شد....^۳

ب) بیان خواص و فضایل سوره‌ها

در میان گفتارهای امام حسن علیه‌السلام به روایاتی وجود دارد که به بیان فضایل و خواص آیات و سوره‌ها می‌پردازد؛ زیرا هر یک از سوره‌ها و آیات قرآن علاوه بر هدایت‌گری، فواید و ره‌آوردهای ارزش‌مندی برای تلاوت‌کنندگان دارند. برای نمونه امام حسن علیه‌السلام درباره فضیلت و تلاوت سوره هود فرموده‌اند:

من قرأ سورة هود في كل جمعة، بعثه الله عز وجل يوم القيامة في زمرة النبيين و لم يعرف له خطيئة عملها يوم القيامة^۴

هر کس در هر روز جمعه سوره هود را قرائت کند، خدای بزرگ او را در روز قیامت، در سلک پیام‌آوران مبعوث می‌سازد و روز قیامت گناهی که انجام داده، دیده نمی‌شود.

۱. سوره شوری، آیه ۲۵.

۲. سوره انعام، آیه ۳۳.

۳. عطار دی، همان، ج ۲، ص ۷۳۸-۷۳۷.

۴. محمد مشهدی قمی، کنزالدقائق، ج ۶، ص ۱۱۹، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۷ ق.

در روایتی دیگر نیز ابونعیم از حجاج بن فرافصه نقل می‌کند که حسن بن علی (ع) فرمود:

من ضامن آن‌کسی هستم که این بیست آیه را صبح و شام بخواند و هیچ دزد تجاوزگر و درنده زیان‌بخش و پادشاه ستم‌گر و آب طغیان‌گر به او آسیبی نرساند. آن آیات عبارت‌اند از: آیه‌الکرسی، سه آیه از سوره اعراف یعنی (إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ * ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ)^۱ و ده آیه اول سوره صافات و سه آیه آخر سوره حشر و آیات (يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)^۲

هم‌چنین امام حسن (ع) می‌فرمایند:

روی کاغذ بنویس: (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ)^۳ و آن را بر شخص تب‌دار بیاویزند و چون تب ادامه یافت این آیه را در کاغذ بنویسید و بر بازوی مریض ببندید: (قُلْ أَلِلَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ)^۴ و بگویید: به نام خداوند، تب فلانی را بستم و آن را به ساق دست چپش ببندید.^۵

۱. سوره اعراف، آیه ۵۶-۵۴.

۲. سوره الرحمن، آیه ۳۴-۳۳.

۳. سوره انبیا، آیه ۶۹.

۴. سوره یونس، آیه ۵۹.

۵. شیخ طبرسی، مکارم/لا خلاق، ص ۴۲۹ قم: شریف رضی، ۱۳۷۰؛ عطاردی، همان، ج ۲، ص ۷۳۷.

نتیجه

پژوهش حاضر برای تبیین سخنان و آموزه‌های اهل بیت (ع) که در قرآن کریم به فضیلت اذهاب رجس، و کرامت تطهیر معرفی شده‌اند،^۱ به گونه‌شناسی گفتارهای قرآنی امام مجتبی (ع) پرداخت. یافته‌های پژوهش، حاکی از آن است که سخنان امام مجتبی (ع) در قالب گونه‌های مختلف روایات تفسیری، بطنی، تطبیقی، استشهادی و علوم قرآنی قابل دسته‌بندی است. روایات تفسیری ایشان را می‌توان در قالب تبیین مفردات، شرح و توضیح آیات، تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر قرآن به سنت و تفسیر موضوعی قرآن دسته‌بندی کرد. هم‌چنین روایات منقول از ایشان درباره جری و تطبیق آیات، در قالب سه دسته مصداق انحصاری، مصداق اکمل و مصداق عام تجزیه‌پذیر است. در برخی روایات نیز امام به آیات قرآن استشهاد نموده‌اند که این امر یا شکارا به نص آیه (همانند آیات اعتقادی یا فقهی) اشاره کرده یا به مفهوم آن پرداخته است. البته در برخی موارد نیز به‌طور ضمنی و در لابه‌لای کلام خویش از آیات بهره برده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره شد. روایات مربوط به علوم قرآنی نیز در دودسته بیان سبب نزول و بیان خواص و فضایل سوره‌ها تقسیم‌پذیرند.

بدیهی است آشنایی با هریک از این گونه‌ها، خصوصاً با در نظر گرفتن اوضاع زمانی خاص حضرت (رویارویی ایشان با فرقه‌ها و جریانات فکری و سیاسی) تأثیر بسزایی در شناخت درست آیات دارد و تنها از این طریق می‌توان به تفسیر درست قرآن و لزوم همراهی عترت با قرآن دست یافت.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

منابع

١. امینی ، علامه شیخ عبدالحسین، الغدير، مترجم، محمدتقی واحدی، تهران: کتابخانه بزرگ اسلامی، ۱۳۴۰ش.
٢. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، التوحید، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
٣. _____، علل الشرایع، تهران: مهر، ۱۴۱۶ق.
٤. ابن تیمیه، احمد، مقدمه فی اصول التفسیر، بیروت: منشورات دارمکتبه الحیاه، ۱۹۸۰م.
٥. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ترجمه صادق حسن زاده، قم: انتشارات آل علی، ۱۳۸۲ش.
٦. _____، التوحید، قم: انتشارات جامعه مدرّسین، ۱۳۹۸ق.
٧. ابن جوزی، شمس الدین سبط الحافظ، تذکره الخواص، بیروت: مؤسسه اهل البيت، ۱۴۰۱ق.
٨. ابن حنبل، احمد، المسند، چاپ سوم، بیروت: داراحیاء التراث عربی، ۱۴۱۵ق.
٩. اربلی، علی بن عیسی بن ابی فتح، کشف الغمه فی معرفه الائم، تبریز: مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
١٠. امین، عبدالله، دراسات فی الفرق و المذاهب القديمه المعاصر، بیروت: دارالحقیقه، ۱۹۹۱م.
١١. بابایی، علی اکبر و دیگران، روش شناسی تفسیر قرآن، به کوشش محمود رجبی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷.
١٢. برقی، محمد بن خالد، المحاسن، قم: المجمع العالمی لاهل البيت، ۱۴۱۳.
١٣. البلخی، ابی زید احمد بن سهل، البدء و التاريخ، بیروت: دار صادر، ۱۸۹۹م.

۱۴. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۹، تفسیر تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء.
۱۵. حجتی، سیدمحمدباقر، اسباب النزول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.
۱۶. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۱۷. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازلہ فی اهل البیت، مترجم یعقوب جعفری، قم: اسوه، ۱۳۸۱ش.
۱۸. حویزی، عبدعلی بن الجمعه العروسی، تفسیر نورالتقلین، به کوشش سیدهاشم رسولی محلاتی، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۱۹. خالدی، عبدالفتاح، ۱۴۲۳، تعریف الدارسین بمناهج المفسرین، دمشق: دارالقلم.
۲۰. دشتی، محمد، ۱۳۸۹، فرهنگ سخنان امام مجتبی، قم: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین.
۲۱. دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب، محقق، عبدالحسین رضایی، تهران: اسلامیة ۱۳۷۷.
۲۲. ذهبی، محمدحسین، التفسیر و المفسرون، قاهره: دارالکتب الحدیثه، ۱۳۹۶.
۲۳. رسولی محلاتی، هاشم، زندگانی امام حسن مجتبی (ع)، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.
۲۴. رضی بهابادی، بی‌بی‌سادات و معصومه علی بخشی، «گونه‌شناسی گفتارهای قرآنی امام کاظم (ع)»، دو فصلنامه پژوهشی حدیث پژوهی، سال سوم، شماره ششم، ۱۳۹۰.
۲۵. رضی، شریف، حقائق التأویل فی متشابه التنزیل، ترجمه محمود فاضل، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.

٢٦. زمخشری، محمود بن عمر، **الكشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل**، بیروت: دارالكتاب العربی، ١٣١٨ق.
٢٧. طباطبائی، محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٧ق.
٢٨. طبرانی، سلیمان بن احمد، **المعجم الكبير**، چاپ دوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ١٤٠٤ق.
٢٩. طبرسی، حسن بن فضل، **مکارم الاخلاق**، قم: شریف رضی، ١٣٧٠.
٣٠. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، **جامع البیان عن تأویل آیات القرآن**، بیروت: دارالمعرفه طبرسی، ١٤١٢ق.
٣١. طوسی، محمد بن حسن، **امالی**، چاپ اول، قم: دارالثقافه، ١٤١٤ ق.
٣٢. عطاردی، شیخ عزیزالله، **مسندالامام المجتبی**، مترجم محمدرضا عطایی، تهران: عطارد، ١٣٨٦.
٣٣. فیض کاشانی، محمدمحسن، **الاصفی فی تفسیر القرآن**، قم: بوستان کتاب، ١٣٨٧.
٣٤. _____، **تفسیر صافی**، مترجم سبحانی و محمدباقر ساعدی خراسانی، تهران: نشر صفا. ١٤٠٥ق.
٣٥. قاضی، عبدالجبار، **فضل الاعتزال**، تحقیق فؤاد سیدتونس، تونس: الدارالتونسیه، ١٤٠٦ق.
٣٦. مازندرانی، ابن شهر آشوب، **مناقب آل ابی طالب (ع)**، سیدهاشم رسولی محلاتی، قم: انتشارات علامه، ١٣٧٩ق.
٣٧. متقی هندی، حسام الدین، **کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال**، بیروت: دارالرساله، ١٣٩٩ق.

۳۸. مسعودی، عبدالهادی، وضع و نقد حدیث، تهران و قم: سمت و دانشکده علوم حدیث، ۱۳۸۸.
۳۹. محمدی ری‌شهری، محمد، درآمدی بر تفسیر جامع روایی، قم: دارالحدیث، ۱۳۹۰.
۴۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعه لدرر الاخبار الائمه الاطهار (ع)، بیروت: موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۴۱. مرعشی، سیدنورالله، شرح احقاق حق، قم: مکتبه آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، بی‌تا.
۴۲. معرفت، محمدهادی، علوم قرآنی، اصفهان: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌البیت، ۱۳۸۵.
۴۳. مشهدی قمی، محمد بن محمدرضا، کنز الدقائق و بحر الغرائب، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
۴۴. مهریزی، مهدی، «روایات تفسیری شیعه، گونه‌شناسی و حجیت»، مجله علوم حدیث، دانشکده علوم حدیث، سال پانزدهم، شماره اول، ص ۳-۳۶، ۱۳۸۹.
۴۵. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، مترجم، محمدجواد مشکور، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.

چهارده رهنمود از امام حسن علیه السلام برای برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران

بهرام جبارلوئی شبستری^۱

نازیلا نوزاد دیزجی^۲

چکیده

انسان‌ها برای اصلاح رابطه خود با خداوند متعالی و در نتیجه اصلاح رابطه خود با دیگر انسان‌ها و حتی با طبیعت، باید به یک‌سری ضابطه‌ها و معیارهای متقن، باور داشته و در عمل پای‌بند باشند. در این میان، بخشی از این ضابطه‌ها و به عبارتی دیگر بایدها و نبایدها، بر ارتباطات انسانی در حوزه‌های ارتباطی فرد با دیگران ناظر است؛ به‌طوری‌که با بررسی توصیفی - تحلیلی بخشی از سخنان امام حسن مجتبی علیه السلام با استفاده از روش مطالعه اسنادی، می‌توان به‌طور نمونه به ضابطه‌های اخلاقی - ارتباطی با رویکرد ایجابی، مانند خوش‌رفتاری، هم‌دلی، دوستی با مردم، یاری دیگران، فروتنی کردن، صبر و روحیه سپاس‌گزاری داشتن و هم‌چنین ضابطه‌های اخلاقی - ارتباطی با رویکرد اجتنابی، مانند پرهیز از بخل، غرور و تکبر، حسد، حرص و طمع، تمنای منجر به پستی، پیمان‌شکنی و شوخی زیاد و بی‌جا،

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم ارتباطات اجتماعی دانشکده صدا و سیما و مدرس دانشگاه جامع علمی - کاربردی.

۲. دانش‌آموخته کارشناسی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز.

اشاره کرد که آن حضرت برای برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران به آن‌ها تأکید داشتند. رهنمودها و آموزه‌های الهی که همگان برای ارتباط مؤثر و معاشرت مطلوب با دیگر انسان‌ها، باید در حد وسع و توان از آن‌ها پند و درس گیرند و به‌منظور سعادت دنیا و آخرت، در عمل نیز به آن‌ها پای‌بند باشند.

واژگان کلیدی: امام حسن مجتبی (علیه السلام)، ارتباطات انسانی، اخلاق اجتماعی، هنجارهای اخلاقی - ارتباطی.

مقدمه

انسان‌ها برای این‌که خود را بهتر بشناسند، دیگران را بشناسند، جهان پیرامون خود را بشناسند، دنیا را با دیگران تقسیم کنند، دیگران را متقاعد کرده، تحت تأثیر قرار دهند، تفریح کنند و لذت ببرند و غیره با استفاده از انواع شیوه‌ها و ابزارها برای برقراری ارتباطات^(۱) تلاش می‌کنند.^۱ لذا انسان موجودی مدنی‌الطبع به‌شمار می‌رود که از تنهایی گریزان است و به‌سوی جمع و جامعه گرایش دارد؛ به‌عبارتی دیگر، انسان‌ها در ارتباط و تعامل با یک‌دیگر قادرند به نیازهای گسترده، متنوع و پیچیده خود پاسخ دهند.^۲

انسان موجودی ادراکی است و کارهای خود را با اختیار و اراده انجام می‌دهد، لذا تا آن‌جا که می‌فهمد، باید کارهایش را بر اساس «بایدها» و «نبایدها» تنظیم کند؛ بدین سبب در قرآن کریم و سنت معصومان (علیهم‌السلام)، بایدها و نبایدها و هم‌چنین «بود» و «نبود»، کاملاً محسوس است. به‌طوری‌که آنان هم از راه بود و نبود، هشدار

۱. گیل ای مایزر و میشل تی مایزر، پویایی ارتباطات انسانی، ترجمه حوا صابر آملی، ص ۲۵-۲۸، تهران: انتشارات دانشکده صدا و سیمای جمهوری اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۲. محمدرضا شرفی، مهارت‌های زندگی در سیره رضوی، ص ۶۵-۶۷، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ هفتم، ۱۳۸۹.

تلویحی داده و تهدید ضمنی کرده و گفته‌اند: «انجام دادن این کار، پایانش هلاکت و شقاوت» و «آن‌کار، پایانش حیات و سعادت است»؛ و هم به‌طور مستقیم دستور تحریم و یا ایجاب (باید و نباید) داده‌اند. هم‌چنین این اصول و قواعد برای شخص معینی نیست؛ بلکه برای انسان است. یعنی برای فطرت آدمی است این فطرت^(۳) در همگان وجود دارد.^۱

حال با توجه به این‌که همه ما در «دنیای ارتباطات»^(۵) زندگی می‌کنیم.^۲ برای دستیابی به ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران، همواره نیازمند شناخت و رعایت عملی یک‌سری ضابطه‌ها و معیارهای متقن هستیم. زیرا در قلمرو ارتباط‌های میان‌فردی و محورهای زیرمجموعه آن، وجود معیارهای مشخص و قطعی، به آدمی اطمینان و آرامش خاطر می‌بخشد و استحکام، تداوم و تعمیق آن رفتار را موجب می‌شود و از بروز و یا تأثیر عواملی که به ارتباطات انسانی آسیب می‌رساند، جلوگیری می‌کند.^۳

حال به سبب این‌که بایدها و نبایدها و به عبارتی ضابطه‌های متجلی و مؤکد در قرآن کریم و سیره و سخنان پیامبر اعظم (ص) و اهل بیت مطهرش (ع) در حیطه‌های گوناگون زندگی انسان‌ها، به ویژه در حیطه ارتباط انسان‌ها با دیگران بخش اعظمی از تعلیم و آموزه‌های اسلام را تشکیل می‌دهند. سؤالی که این نوشته سعی دارد به آن پاسخ ارائه دهد، این است که بر مبنای سخنان امام حسن مجتبی (ع) چه رهنمودها و به عبارت دیگر، چه ضابطه‌هایی وجود دارد که برای

۱. عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۱۰، ص ۲۵-۲۶، ۲۹ و ۳۷، قم: نشر اسرا، چاپ هشتم، ۱۳۹۰.

۲. مایرز، همان، ص ۲۵.

۳. شرفی، همان، ص ۵۶-۵۸.

برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران، باید به این هنجارهای ^(۶) اخلاقی - ارتباطی توجه کنیم و در عمل نیز به آنها پای بند باشیم؟

مواد و روش‌ها

برای بررسی توصیفی - تحلیلی رهنمودهای امام حسن علیه السلام در حیطه ضابطه‌های ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران، از روش تحقیق اسنادی استفاده شده است؛ به طوری که در چارچوب فرآیند آن، ابتدا اطلاعات مورد نیاز پس از مراجعه به محتوای منابع و مآخذ مرتبط با موضوع تحقیق که در قالب کتاب، پایان‌نامه دوره‌های تحصیلات تکمیلی، مقاله علمی - پژوهشی و بانک احادیث ^(۷)، انتشار یافته و به نوعی در دسترس بوده‌اند، به شیوه فیش‌برداری گردآوری شده و سپس در چارچوب بحث و بررسی‌های مدنظر، از آنها استفاده شده است.

نتایج بحث

مباحث و آموزه‌های اخلاقی ^(۸) در آیات قرآن کریم، سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و معصومان علیهم السلام، اهمیت و محوریت خاصی دارد و حتی اخلاق نیکو را می‌توان واژه‌کلیدی روش‌شناسی سیره ^(۹) رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به‌شمار آورد؛^۱ چنان‌که حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «من برانگیخته شده‌ام تا مکارم اخلاق را کامل کنم»^۲ و یا حضرت امام علی علیه السلام می‌فرماید: «ای مردم! چون خدای تبارک و

۱. حسین کاجی، فلسفه/اخلاق، همشهری آنلاین، ص ۱، سه شنبه ۷ خرداد ۱۳۸۷؛ مهرناز حاجی ترخانی، قرآن و هنجارهای اجتماعی-اخلاقی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته الهیات و معارف اسلامی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۶؛ غلامرضا رحمدل، «اخلاق اجتماعی در مثنوی معنوی» فصلنامه پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۳، بهار ۱۳۸۱، ص ۳۰۴.

۲. حسین بن محمد نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۷، قم: مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول ۱۳۷۳.

تعالی خلقش را آفرید، خواست که آنان بر آداب بلند و اخلاق شریف باشند؛ دانست که آنان چنین نمی‌شوند، مگر خود آنچه را به سود و زیان آنان است، به آنان بشناسد؛ و تعریف و شناساندن خوبی‌ها و بدی‌ها، جز با امر و نهی به‌وسیله پیامبران ممکن نیست^۱ و یا امام مجتبی (ع) می‌فرماید: «نیکوترین نیکو، خلق نیکو است»^۲ و یا امام رضا (ع) می‌فرماید: «از بداخلاقی بپرهیزید، زیرا بد اخلاق بی‌تردید در آتش است»^۳.

بنابراین همان‌طور که در مقدمه بیان شد، با توجه به این‌که همه در دنیای ارتباطات زندگی می‌کنیم؛ برای دستیابی به ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران، همواره نیازمند شناخت و رعایت عملی یک‌سری ضابطه‌ها هستیم؛ و معیارهای متقن. باید و نبایدهایی که در وهله اول مشخص و قطعی باشند و مهم‌تر این‌که توجه و پای‌بندی به آن‌ها در عمل، به آدمی اطمینان و آرامش خاطر بخشیده، از بروز و یا تأثیر عواملی جلوگیری کنند. که به ارتباط‌های میان‌فردی و اجتماعی آسیب می‌رساند.

بنابراین بررسی توصیفی - تحلیلی سخنان امام مجتبی (ع) بیان‌گر وجود یک‌سری رهنمودهای ایجابی و اجتنابی (تحریمی)، برای برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران است که در ادامه چهارده مورد از آن‌ها ارائه می‌شوند:

۱. محمد رضا جواهری، بعثت پیامبر اسلام ۹ برای اتمام و اکمال مکارم اخلاق، ص ۲، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۹.

۲. محمد باقر کمره‌ای، خصال شیخ صدوق، ص ۲۹، تهران: المکتبه الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۶.

۳. ابن بابویه، عیون اخبار الرضا ۷، ترجمه عبدالحسن رضایی و محمد باقر ساعدی، ج ۱، ص ۳۴، تهران: المکتبه الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

الف) رهنمودهایی با رویکرد ایجابی برای برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران

۱. خوش رفتاری

«خوش رفتاری»، یکی از ضابطه‌ها و معیارهای متقن مورد تأکید امام مجتبی علیه السلام برای برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران به‌شمار می‌رود. آن حضرت علیه السلام طی رهنمودی در تبیین این باید اخلاقی - ارتباطی، می‌فرماید: «خوش رفتاری با مردم، رأس خرد است»^۱.

هم‌چنین برای دستیابی به این صفت پسندیده اخلاقی و در چارچوب یک آموزه کاربردی، می‌فرماید: «چنان با مردم رفتار نما که دوست داری با تو رفتار کنند»^۲.

۲. هم‌دلی کردن

آن حضرت طی رهنمودی در تبیین این باید اخلاقی - ارتباطی، می‌فرماید: «بهترین دوست نزدیک به انسان، کسی است که در تمام حالات، دل‌سوز و بامحبت باشد، گرچه خویشاوندی نزدیکی هم نداشته باشد؛ و بیگانه‌ترین افراد کسی است که از محبت و دل‌سوزی بیگانه باشد، گرچه از نزدیک‌ترین خویشاوندان باشد»^۳.

هم‌چنین امام حسن علیه السلام هم‌دلی را نشانه‌ای راهنما، برای سنجش وفاداری انسان‌ها به یک‌دیگر قلمداد نموده، تأکید دارند: «وفاداری در سختی و آسایش، نشانه برادری است»^۴.

۱. محمد محمدی ری شهری، میزان/الحکمه، ج ۷، ص ۵۴۷، قم: دارالحدیث، چاپ دوم، ۱۳۷۴.

۲. محمدعلی کوشا، از هر معصوم چهل حدیث، ص ۱۱۴، قم: منطق (سینا)، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۳. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۶، تهران: المکتبه الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۷۱؛ این شعبه حرانی، تحف العقول، ترجمه پرویز اتابکی، ص ۲۳۴، قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۴. مجلسی، همان، ج ۷۵، ص ۱۱۴.

۳. دوستی با مردم

آن حضرت در تبیین این باید اخلاقی - ارتباطی، می فرماید: «با کسی دوستی و برادری برقرار نکن، مگر آن که او را از هر جهت بشناسی و مورد اطمینان باشد؛ پس هنگامی که چنین فردی را یافتی، در همه امور با او باش.»^۱

۴. یاری کردن دیگران

امام مجتبی (ع) در این باره می فرماید: «گرامی ترین و باشخصیت ترین افراد، کسی است که به نیازمندان پیش از اظهار نیازشان، کمک نماید.»^۲

۵. تواضع و فروتنی

آن حضرت به افرادی که به این هنجار پسندیده اخلاقی توجه نداشته، در ارتباط و معاشرت با دیگران نیز به آن پای بند نیستند، هشدار داده می فرماید: «کسی که دوستان و برادرانش را سبک شمارد و نسبت به آن ها بی اعتنا باشد، مروت و جوان مردی اش فاسد گشته است.»^۳ و یا «هر کس احسان های خود را برشمرد، بخشنده خود را تباه کرده است.»^۴

۶. صبر داشتن

امام مجتبی (ع) در این باره می فرماید: «صبر و شکیبایی زینت شخص و عجله

۱. ابن شعبه حرانی، همان، ص ۱۶۴؛ مجلسی، همان، ص ۱۰۵.

۲. میرزا موسی حائری اسکویی، /حقایق/الحق، ترجمه محمد عیدی خسروشاهی، ج ۱۱، ص ۲۰، تهران: انتشارات یزد، چاپ دوم، ۱۳۸۷.

۳. سید حسن شیرازی، کلمه الامام/الحسن (ع)، ترجمه علی رضا میرزا محمد، ص ۲۰۹، تهران: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور، چاپ اول، ۱۳۵۸.

۴. مجلسی، همان، ج ۷۴، ص ۴۱۷.

چهارده رهنمود از امام حسن علیه السلام برای برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران ۲۰۷

و شتاب‌زدگی [در کارها بدون اندیشه] دلیل بی‌خردی است.^۱ و یا «آن خوبی که شر و آفتی در آن نباشد، صبر و شکیبایی در برابر سختی‌هاست.»^۲

۷. داشتن روحیه سپاس‌گزاری

امام مجتبی علیه السلام طی رهنمودی در تبیین این باید اخلاقی - ارتباطی، می‌فرماید: «آن خوبی که شر و آفتی در آن نباشد، شکر در مقابل نعمت‌هاست.»^۳ هم‌چنین به افرادی که به این هنجار پسندیده اخلاقی توجه نداشته، در ارتباط و معاشرت با دیگران نیز به آن پای‌بند نیستند، هشدار داده می‌فرمایند «از علایم پستی شخص، شکر نکردن از ولی نعمت است.»^۴

ب) رهنمودهایی با رویکرد اجتنابی برای برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران

۱. پرهیز از بخل

«پرهیز از بخل»، یکی از ضابطه‌ها و معیارهای متقن مورد تأکید امام مجتبی علیه السلام برای برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران به‌شمار می‌رود. آن حضرت طی رهنمودی در تبیین این باید اخلاقی - ارتباطی، می‌فرماید: «بخل آن است که انسان آنچه را انفاق و خرج می‌کند، از دست رفته و بیهوده بیندارد و آنچه را که نگه می‌دارد، مایه شرف و بزرگی بداند.»^۵

۲. پرهیز از غرور و تکبر

آن حضرت به افرادی که به این هنجار پسندیده اخلاقی توجه نداشته، در

۱. شیرازی، همان، ص ۱۹۸.

۲. مجلسی، همان، ج ۷۵، ص ۱۰۵.

۳. همان.

۴. شیرازی، همان، ص ۱۳۹؛ مجلسی، همان.

۵. همان، ص ۱۱۳.

ارتباط و معاشرت با دیگران نیز به آن پای‌بند نیستند، هشدار داده می‌فرماید: «تکبر سبب نابودی دین و ایمان شخص است و شیطان [با آن همه عبادت] به واسطه تکبر ملعون گردید.»^۱ و هم‌چنین می‌فرماید: «هیچ وحشتی بدتر از خودپسندی نیست.»^۲

۳. پرهیز از حسد

آن حضرت در این باره می‌فرماید: «حسد سبب همه خلاف‌ها و زشتی‌هاست و به همان جهت، قابیل برادر خود هابیل را به قتل رساند.»^۳

۴. پرهیز از حرص و طمع

«حرص و طمع، دشمن شخصیت انسان است، همان‌طوری که حضرت آدم (ع) به واسطه آن از بهشت خارج شد.»^۴ و هم‌چنین «نه پاک‌دامنی، روزی را از انسان دور می‌کند و نه حرص، روزی زیاد می‌آورد؛ چون روزی قسمت شده است و حرص زدن، باعث مبتلا شدن به گناهان می‌شود.»^۵

۵. پرهیز از تمنای منجر به پستی

«پرهیز از تمنای منجر به پستی»^(۱۳)، یکی از ضابطه‌ها و معیارهای متقن مورد تأکید امام مجتبیٰ (ع) برای برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران به‌شمار می‌رود. آن حضرت (ع) طی رهنمودی در تبیین این باید اخلاقی - ارتباطی،

۱. سید محسن امین، *عیان‌الشیعه*، ج ۱، ص ۵۷۷، بیروت: دارالتعاریف للمطبوعات، ۱۴۲۰ق؛ مجلسی، همان، ص ۱۱۱.

۲. کوشا، همان، ص ۱۱۶.

۳. سید محسن امین، همان؛ مجلسی، همان.

۴. همان.

۵. ابن شعبه حرانی، همان، ص ۲۳۴.

می‌فرماید: «درخواست کردن روا نیست، مگر در یکی از این سه جا: خون‌بهای سنگین، یا بدهکاری توان‌فرسا و یا فقر کشنده»^۱

۶. پرهیز از پیمان‌شکنی

ایشان درباره وفای به عهد، می‌فرماید: «وفای به عهد علامت جوانمردی ... است»^۲ و همچنین «انسان تا وعده نداده، آزاد است. اما وقتی وعده می‌دهد زیر بار مسئولیت می‌رود و تا به وعده‌اش عمل نکند، رها نخواهد شد»^۳

۷. پرهیز از شوخی زیاد و بی‌جا

امام حسن در این باره می‌فرماید: «مزاح و شوخی [های زیاد و بی‌جا] شخصیت و وقار انسان را از بین می‌برد؛ و چه بسا افراد ساکت، دارای شخصیت و وقار عظیمی هستند»^۴

نتیجه

انسان‌ها برای اصلاح رابطه خود با خداوند متعالی و در نتیجه اصلاح رابطه خود با دیگران و حتی با طبیعت، به یک‌سری ضابطه‌ها و معیارهای متقن باور داشته و در عمل پای‌بند باشند که از جمله مباحث اساسی و الگویی سیره و سخنان انبیای عظیم‌الشان الهی و معصومان (علیهم‌السلام) به شمار می‌روند. در این میان، بخشی از این ضابطه‌ها و به عبارتی دیگر بایدها و نبایدها، بر ارتباطات انسانی در حوزه‌های ارتباطی «فرد با دیگری و یا دیگران» ناظر است؛ به‌طوری‌که با بررسی توصیفی - تحلیلی بخشی از سخنان امام حسن مجتبی (علیه السلام)،

۱. مجلسی، همان، ج ۹۶، ص ۱۵۲؛ ری‌شهری، همان، ص ۲۶۲.

۲. شیرازی، همان، ص ۱۹۸.

۳. مجلسی، همان، ج ۷۸، ص ۱۱۳.

۴. شیرازی، همان، ص ۱۳۹؛ مجلسی، همان، ج ۷۵، ص ۱۱۳.

در زمینه ارتباط و معاشرت با دیگران، می‌توان دستورها و سرمشق‌هایی را در خصوص توجه و آگاهی از ضابطه‌هایی مانند خوش‌رفتاری، هم‌دلی کردن، دوستی با مردم، یاری دیگران، فروتنی کردن، صبر داشتن و روحیه سپاس‌گزاری داشتن از یک‌سو و همچنین دستور تحریم و پرهیز از خصلت‌های ناپسندی مانند بخل، غرور و تکبر، حسد، حرص و طمع، تمنای منجر به پستی، پیمان‌شکنی و شوخی زیاد و بی‌جا را از سوی دیگر، مشاهده کرد. باشد تا انسان‌هایی که از درگاه خداوند متعالی سعادت دنیا و آخرتشان را مسئلت دارند، به ویژه آنانی که به پیامبر اعظم حضرت محمد (ص) و سایر معصومان (ع) اظهار ارادت می‌نمایند؛ از پیام‌ها و آموزه‌های امام مجتبیٰ (ع) پند و درس گرفته، پای‌بندی خود را نیز در عمل نشان دهند.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای واژه ارتباط (Communication)، تاکنون تعاریف زیادی شده است. ادوین امری (Edwin Emery) در کتاب *مقدمه‌ای بر ارتباطات جمعی*، برای ارتباط این تعریف را می‌آورد: «ارتباط عبارت از فن انتقال اطلاعات، افکار و رفتارهای انسانی از یک شخص به شخص دیگر است.» چارلز کولی (Charles H. Cooley) در کتاب *سازمان اجتماعی*، ارتباط را چنین تعریف کرده است: «ارتباط مکانیسمی است که روابط انسانی براساس و به‌وسیله آن به وجود می‌آید و تمام مظاهر فکری و وسایل انتقال و حفظ آن‌ها در مکان و زمان، بر پایه آن توسعه پیدا می‌کند. ارتباط حالت چهره، رفتارها، حرکات، طنین صدا، کلمات، نوشته‌ها و را در بر می‌گیرد» (معمدنژاد، ۱۳۷۱: ج ۱، ۳۵ و ۳۸ و محسنیان‌راد، ۱۳۷۸: ۳۹).

۲. Gail E. Myers and Michelle T. Myers.

۳. (فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله) (سوره روم: ۳۰).

۴. برای مطالعه بیش تر نک: مبادی اخلاق در قرآن (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ج ۱۰، ۲۵-۵۵)؛ و مقاله «بررسی دیدگاه ارزش‌شناسی علامه طباطبایی و دلالت‌های آن در تربیت اخلاقی» (حسنی، ۱۳۸۳: ۱۹۹-۲۲۴).

۵. ارتباطات انسانی (Human communication) فرآیندی است که به سه دسته اساسی تقسیم شده است: ۱. ارتباط با خود (ارتباط درون‌فردی Intrapersonal communication)؛ ۲. ارتباط با دیگری یا دیگران (ارتباط میان‌فردی / Interpersonal communication) و ۳. ارتباط عمومی یا جمعی (Mass /Public communication) (فرهنگی، ۱۳۸۹: ج ۱، ۱۲ - ۱۶).

۶. هنجارها (Norms) و به عبارتی دیگر، بایدها و نبایدها در امور اجتماعی، یک سلسله قضایای انشایی، دستوری و قاعده‌ای به‌شمار می‌روند که طی زمان در جامعه نشو، نما و تکوین یافته و الزام آن‌ها در درون آدمی، به‌عنوان عضو جامعه شکل گرفته، کارکرد داشته و اثر می‌نهند. در این میان، هنجارهای اخلاقی عمده‌تاً منشأ دینی و مذهبی دارند که از سوی مراجع دینی و مذهبی پی‌گیری و نظارت می‌شوند (آراسته‌خو، ۱۳۷۰: ۵۵۳ و آشنا و رضی، ۱۳۷۶: ۲۱۰). برای نمونه بررسی‌های جان کی. سیمونز (John K. Simmons)، نشان می‌دهد که بین ارزش‌های مذهبی با هنجارهای اخلاقی همیشه رابطه نزدیکی وجود دارد؛ به‌عبارتی باورهای مذهبی رفتارهای انسانی را شکل و ساخت می‌دهند. زیرا براساس قاعده عوامل تعیین کننده رفتار انسانی (Behavior = Beliefs + Believers)، بروز هر رفتاری، از تجمیع باورها و افرادی که با آن باورها، ایمان و اعتقاد عملی دارند، شکل و ساخت می‌یابد (Diener, ۱۹۹۷, p.).

۷. احادیثی که در این نوشته از امام حسن مجتبی (علیه السلام) به آن‌ها استناد شده؛ به‌طور مستقیم با استفاده از آثار علمی انتشار یافته از سوی پایگاه حوزه (۱۳۸۶)،

سازمان اوقاف و امور خیریه کشور (۱۳۸۹) و مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان (۱۳۸۹) تنظیم شده، اما در قسمت منابع و همچنین ارجاع‌های درون‌متنی، به منابع اولیه اشاره گردیده است.

۸. اخلاق، واژه‌ای عربی است که از خُلُق مشتق شده و معنای آن را سرشت و سجیه دانسته‌اند؛ چه این رفتار و سجیه، پسندیده و نکو باشد و چه ناپسند و رذیلانه. همچنین واژه اخلاق در زبان فارسی در مقابل دو اصطلاح Ethics (علمی) که در مورد ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی سخن می‌گوید و یا فلسفه‌ای که علم اخلاق را موضوع پژوهش خود قرار می‌دهد و Morality (ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی) به کار می‌رود. البته واژه Ethics به معنای اخلاق از واژه یونانی Ethiko به معنای شخص گرفته شده و با واژه Ethos به معنای خُلُق و منش مرتبط و هم معناست و گاه به معنای عرف (Custom) یا عادت (Usage) نیز ترجمه و استعمال می‌شود. اما واژه Morality از واژه لاتین Moralize گرفته شده و با افعالی که بدون لحاظ ویژگی‌ها و شخصیت فردی درست یا نادرستند، مرتبط است (حسینی، ۱۳۸۹: ۱ و کاجی، ۱۳۸۷: ۱).

۹. سیره در لغت به معنای روش، طریقه، شیوه، نوع و سبک رفتار است و در اصطلاح، به گفتار (قول)، کردار (فعل) و تقریر پیامبر (ص) و معصومان (ع) گفته می‌شود (مطهری، ۱۳۷۶: ۶۵ و حسینی، ۱۳۷۶: ۱).

۱۰. به توانایی افراد برای درک احساسات دیگران و مشارکت در آن، هم‌دلی (Empathy) گفته می‌شود. از سوی دیگر، ارتباط میان فردی هم‌چون اشکال دیگر رفتار انسان‌ها، می‌تواند در دو حد غایی بسیار اثربخش و بسیار غیر اثربخش مطرح شود. از این‌رو هم‌دلی، یکی از ویژگی‌هایی است که به‌طور معناداری بر

اثر بخشی ارتباط میان فردی تاثیر دارد (فرهنگی، ۱۳۸۹: ج ۱، ۱۱۲ و Kumar, ۱۹۹۸: p. ۱۶۶).

۱۱. انسان موجودی مدنی الطبع است. لذا از تنهایی گریزان است و به سوی جمع و جامعه گرایش دارد. به عبارتی انسان ها در تعامل با یک دیگر، قادرند به نیازهای گسترده، متنوع و پیچیده خود پاسخ دهند (شرفی، ۱۳۸۹: ۶۵-۶۷).

۱۲. مفهوم تواضع، این است که انسان خود را پایین تر از آنچه موقعیت اجتماعی اوست قرار دهد. بر عکس غرور و تکبر، سبب می شود انسان، خود را برتر از دیگران بداند، مردم را به چشم حقارت بنگرد و در نتیجه خود را دانای کل پندارد. (پایگاه حوزه، ۱۳۸۹: ۱-۲).

۱۳. زمانی که درخواست های آدمی از دیگران فزونی یابد روابط انسانی در معرض تهدید قرار می گیرد و چه بسا دیگران به چنین فردی با نگاهی حقارت آمیز بنگرند (شرفی، ۱۳۸۹: ۵۸).

منابع

قرآن کریم

۱. آراسته خو، محمد، نقد و نگرشی بر فرهنگ اصطلاحات علمی - اجتماعی، تهران: نشر گستره، چاپ دوم، ۱۳۷۰.

۲. آشنا، حسام الدین و حسین رضی، بازنگری نظریه های هنجاری رسانه ها و ارائه دیدگاهی اسلامی، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام، شماره ۴، ص ۲۰۷-۲۴۶، تابستان ۱۳۷۶.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ترجمه عبدالحسین رضایی و محمدباقر ساعدی، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران: المکتبه اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

۴. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، **تحف العقول**، ترجمه پرویز اتابکی، انتخاب احادیث محسن موسوی، قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۵. امین، محسن، **اعیان الشیعه**، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۲۰ق.
۶. پایگاه حوزه، **چهل حدیث از امام حسن مجتبی (ع)**، پایگاه حوزه‌نت، ۱۳۸۶ (تاریخ مشاهده: ۱۳۹۱).
- www.hawzah.net/FA/articleview.html?ArticleID=۵۴۹۸۰
۷. پایگاه حوزه، **تعریف تواضع**، پایگاه اطلاع رسانی حوزه‌نت، ۱۳۸۹ (تاریخ مشاهده: ۱۳۹۱).
- www.hawzah.net/Hawzah/Articles/Articles.aspx?LanguageID=۱&id=۹۱۸۵۶
۸. جوادی آملی، عبدالله، **تفسیر موضوعی قرآن کریم** (جلد ۱۰ - مبادی اخلاق در قرآن)، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ هشتم، ۱۳۹۰.
۹. جواهری، محمدرضا، **بعثت پیامبر اسلام (ص)** برای اتمام و اکمال مکارم اخلاقی، پایگاه مقالات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۹ (تاریخ مشاهده: ۱۳۹۱).
- profdoc.um.ac.ir/articles/a/۱۰۱۴۴۹۸doc
۱۰. حاجی‌ترخانی، مهرانز، **قرآن و هنجارهای اجتماعی اخلاقی**، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد در رشته الهیات و معارف اسلامی - گرایش علوم قرآن و حدیث، به راهنمایی قاسم فائز، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
۱۱. حائری اسکوئی، میرزا موسی، **احقاق الحق**، ترجمه محمد عیدی‌خسروشاهی، تهران: انتشارات یزد، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
۱۲. حسنی، علی‌اکبر، **سیری کوتاه در بازشناسی منابع تاریخی و حدیثی اسلام (۱)**، پایگاه اطلاع رسانی حوزه‌نت به نقل از مکتب اسلام، شماره ۱، ۱۳۷۶ (تاریخ مشاهده: ۱۳۹۱).

چهارده رهنمود از امام حسن علیه السلام برای برقراری ارتباطات انسانی مطلوب با دیگران ۲۱۵

۱۳. حسینی، محمد، «بررسی دیدگاه ارزش‌شناسی علامه طباطبایی و دلالت‌های آن در تربیت اخلاقی»، مجله علمی - پژوهشی روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران، سال سی‌وچهارم، شماره ۲، ص ۱۹۹-۲۲۴، ۱۳۸۳.

۱۴. حسینی، سیدمحمد، فلسفه اخلاق، پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام، ۱۳۸۹ (تاریخ مشاهده: ۱۳۹۱).

www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=۲۷۳۴۴

۱۵. رحمدل، غلام‌رضا، اخلاق اجتماعی در مثنوی معنوی، فصلنامه پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۳، ص ۳۰۳-۳۲۲، بهار ۱۳۸۱.

۱۶. سازمان اوقاف وامور خیریه کشور، احادیث امام حسن مجتبی علیه السلام، پُرتال راسخون، ۱۳۸۹ (تاریخ مشاهده: ۱۳۹۱).

www.rasekhoon.net/hadis/category-۱-۲۴۴۶.aspx.

www.rasekhoon.net/hadis/category-۷-۲۴۴۶.aspx.

۱۷. شرفی، محمدرضا، مهارت‌های زندگی در سیره رضوی، مشهد: انتشارت قدس رضوی، چاپ هفتم، ۱۳۸۹.

۱۸. شیرازی، سیدحسن، کلمه الامام الحسن علیه السلام، ترجمه علی‌رضا میرزا محمد، تهران: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور، چاپ اول، ۱۳۵۸.

۱۹. فرهنگی، علی‌اکبر، ارتباطات انسانی (جلد اول)، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۹.

۲۰. کاجی، حسین، فلسفه اخلاق، همشهری آنلاین، سه شنبه ۷ خرداد ۱۳۸۷ (تاریخ مشاهده: ۱۳۹۱).

www.hamshahrionline.ir/news-۵۳۲۳۲.aspx.

۲۱. کوشا، محمدعلی، از هر معصوم علیه السلام چهل حدیث، قم: منطق (سینا)، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۲۲. کمره‌ای، محمدباقر، خصال شیخ صدوق، تهران: المکتبه‌اسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۶.

۲۳. مایرز، گیل ای. و میشله تی. مایرز، پویایی ارتباطات انسانی، ترجمه حوا صابر آملی، تهران: انتشارات دانشکده صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۲۴. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، تهران: المکتبه اسلامی، چاپ سوم: ۱۳۷۱.

۲۵. محمدی ری شهری، محمد، منتخب میزان الحکمه، تلخیص حمید حسینی، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم: دارالحديث، چاپ هفتم، ۱۳۸۷.

۲۶. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم: دارالحديث، چاپ دوم، ۱۳۷۴.

۲۷. محسنیان راد، مهدی، ارتباط شناسی، تهران: انتشارات سروش، چاپ سوم، ۱۳۷۸.

۲۸. مطهری، مرتضی، سیری در سیره نبوی، قم: صدرا، چاپ هفدهم، ۱۳۷۶.

۲۹. معتمدنژاد، کاظم، وسائل ارتباط جمعی (جلد اول)، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ اول، ۱۳۷۱.

۳۰. مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، احادیث منتخب امام حسن مجتبی (ع)، کتابخانه الکترونیکی تبیان، ۱۳۸۹ (تاریخ مشاهده: ۱۳۹۱).

۳۱. www.tebyan.net/index.aspx?pid=۱۹۶۶۷&BookID=۸۳۳۹۷&Language=۱

۳۲. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل، قم: موسسه آل البيت (ع)، لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۳۳. Diener, Paul W., Religion and morality: an introduction, Kentucky: Westminster John Knox Press, First Edition, ۱۹۹۷.

۳۴. Kumar, Arvind, Encyclopedia of Human Rights, Violence and Non-violence, New Delhi: Anmol Publications PVT. LTD, First Edition, ۱۹۹۸.

تجلی قدرت و صلابت در مناظره امام مجتبی علیه السلام

محمد باقر شریعتی سبزواری

امام مجتبی علیه السلام بر خلاف تصور برخی که گمان دارند پس از مصالحه با معاویه و پذیرش آتش بس و نرمش قهرمانانه، به طور کلی منزوی شدند و از فعالیت های سیاسی - اجتماعی دست برداشتند و خانه نشین شدند، همواره در صحنه های اجتماعی، تبلیغی و سیاسی مختلف فعال بود و به جنگ سرد بر ضد معاویه می پرداختند و از هر موقعیت و پیشامد مناسبی علیه او استفاده می کردند. ایشان تهدیدها را همواره به فرصت تبدیل نموده، دشمنان را محکوم و ذلیل می کردند و اهل بیت علیهم السلام را محبوب و عزیز قرار می دادند. گذشته از تبلیغات و بیان مطاعن معاویه، با ایشان با مناظرات پیروزمندانه، کمر معاویه و یارانش را خم کرده، به شکست منتهی می ساختند. اما درباریان معاویه که از سویی مست قدرت و غرور، بودند و از جانب دیگر، محبوبیت مردمی آن حضرت را می دیدند که روز به روز بر شخصیت و نفوذ معنوی و علمی امام علویان افزوده می شود، یک پارچه در آتش حسد و کینه نسبت به امام علی علیه السلام و اولادش می سوختند. از سوی دیگر، احساس حقارت می کردند؛ زیرا معاویه را در افکار عمومی شکست خورده می دیدند. او چون صلح نامه را در نخيله پاره کرده بود و مردم به وی بدبین شده بودند. از این رو،

برای بازسازی آبروی رئیس، پیوسته از معاویه می‌خواستند جلسات مناظره را برقرار کند تا هر یک از آن‌ها عقده و کینه‌های خود را بیرون بریزند و در جلسه به امام مجتبیٰ (ع) یورش آورده، اهانت کنند و ایشان را در بن‌بست قرار دهند تا مگر در بین مردم بی‌آبرو شود. اما هر بار که محفلی تشکیل می‌شد، امام مجتبیٰ (ع) یک‌تنه به مصاف آن‌ها می‌رفتند و هرکدام را در جای خود می‌نشانیدند و با مجادله و معامله به مثل، آن‌ها را محکوم می‌ساختند. البته آن‌ها به امام مجتبیٰ (ع) و امام علی (ع) تهمت می‌زدند ولی امام حسن (ع) معایب واقعی آن‌ها را صادقانه مطرح می‌کردند و رسوایی‌های گذشته آن‌ها را بر ملا ساخته، خیانت‌های آنان را بازگو می‌نمودند. شیوه امام مجتبیٰ (ع) به ما می‌آموزد اگر مظلومی را درجایی مجبور سازند تا با دشمن واقعی به جدال بپردازد، به حکم آیه ۱۹۴ سوره بقره (فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدا علیکم) می‌تواند پاسخ مناسبی به هتاک‌های آنان بدهد. غرض آن‌ها محکوم کردن و بدگویی بر اساس کینه‌توزی بود، نه مناظره برای کشف حقیقت و الزام آن‌ها بر تصدیق آن؛ ازاین‌رو، در این مواقع، قواعد مناظره مطلوب به کار برده نمی‌شود، بلکه از مجادله همسان باید استفاده کرد تا دشمنان خدا و اهل‌بیت (ع) را محکوم ساخت و به خاک مذلت نشانند. البته امام مجتبیٰ (ع) مجبور بودند در این جلسات حضور یابند و به لاطائلات و سخنان ناهنجار درباریان معاویه گوش فرا دهند و جواب دندان‌شکن و رسواکننده‌ای به آن‌ها بدهند، چنانکه برادرش امام حسین (ع) به شمر ذی‌الجوشن دستور داد تا لباسش را از سینه‌اش کنار بزنند. سپس فرمود: «جدم راست گفت که قاتل تو مثل سگ، هفت پستان دارد». گرچه شمر غضبناک شد و از قفا سر ایشان را جدا کرد، این حقیقت تاریخی ثبت گردید. یا امام علی (ع) گاهی با برخی از عناصر لجوج برخورد تندی

می‌کردند مثلاً به اشعث بن قیس فرمودند: «تو چه می‌دانی چه چیزی به ضرر و چه چیزی به نفع من است؟ لعنت خدا و لعنت تمام لعنت‌کنندگان بر تو باد!»^۱ امام حسن علی‌علیه السلام نیز سخنان مغرضانه و کینه‌توزانه اصحاب معاویه را بی‌جواب نمی‌گذاشتند و سکوت را روا نمی‌دانستند؛ زیرا سکوت در برابر آن‌ها، به منزله محکومیت بنی‌هاشم و پیروزی بنی‌امیه بود. باینکه آنان از اولیای شیطان محسوب می‌شدند، آن حضرت با آن‌ها به حکم (و قاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفاً) به مجادله می‌پرداختند. معنای این آیه این است: «با اولیای شیطان بجنگید و بدانید مکر آنان در مقابل قدرت الهی ضعیف و محکوم به شکست است.» امام مجتبی‌علیه السلام هم به جنگ با آنان می‌پرداختند نه جدال ناروا، بلکه جدال نیکو و مناسب با وضعیت هر جلسه و مصلحت اسلام، از جانب دیگر، آن‌ها درصدد به دست آوردن حقیقت و هدایت پذیر نبودند. قصدشان محکوم نمودن امام و پخش کردن صورت مجادله بود. غرض امام نیز این بود که پاسخ‌های درخور شأن و مطابق کلام آن‌ها بدهند تا در تاریخ اسلام برای نسل‌های مسلمانان و آزادگان باقی بماند و تبلیغات آنان را خنثی سازند. طبیعت اولیه این‌گونه مجادله‌ها شرعاً حرام بود، ولی برای مصالح سیاسی و عناوین ثانویه روا می‌شد. در حقیقت حضرت ناگزیر بودند جواب مناسب بدهند زیرا سکوت، پیامدهای ناروایی داشت. همه‌جا شایع می‌کردند امام مجتبی‌علیه السلام را محکوم ساختیم و آبروی خاندان امام علی علی‌علیه السلام را بردیم. و عمل امام، باعث می‌شد که مجادله در چنین مواقعی مجاز باشد.

۱. خطبه ۱۶، در جواب اشعث بن قیس فرمود: «یا امیرالمؤمنین هذه عليك لا لك»؛ «این به زیان توست نه به سود تو».

امام مجتبیٰ (ع) همواره در مجادلات با آنها پیروز می‌شدند. معاویه که شکست‌های پیاپی اصحابش را با امام مجتبیٰ (ع) لمس می‌کرد و آنان را در برابر ضربات کوبنده منطق حضرت، مغلوب و مفتضح می‌دید، به آنها سفارش می‌کرد که از مجادله و گفت‌گو با امام مجتبیٰ (ع) پرهیز نمایند؛^۱ اما درباریان مغرور و نادان، اصرار داشتند که جلسات پیوسته تشکیل شود تا مگر شکست‌های خود را جبران نمایند و برای مردم بازگو کنند.

این نوع مناظرات که تصویری از ادب مشاجره را در آن عصر ترسیم می‌نماید به صورت یک میراث اصیل فرهنگی به دست دوستداران منطق و ادب رسید. شیرینی گفتار، حاضر جوابی، معامله به مثل، قدرت منطق، هیبت، حلم و عقل و درایت امام، باعث شد که دشمنانش نیز زبان به تصدیقش بگشایند.

معاویه می‌گفت:

درباره هیچ‌کس به قدر حسن بن علی (ع) این احساس را نداشته‌ام که وقتی سخن می‌گوید، ادامه گفتار او را دوست بدارم.^۲

مرحوم طبرسی می‌نویسد:

در اسلام روزی که قومی محفلی برپا ساخته باشند و در آن مجادله و مشاوره با امام معصوم بالاگرفته باشد و گفتار ستیزی در حد اعلا رخ دهد، حساس‌تر از مجلسی که در آن عده‌ای چون عمرو عاص، عمر بن عثمان بن عفان، عقبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه بن ابی معیط و مفرع بن ابی شعبه با معاویه به توافق رسیده باشند، سراغ نداریم، تا زمینه مناظره‌ای با امام حسن (ع) فراهم گردید.

۱. طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۹-۴۳؛ اعلام، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۰۲؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۹.

آنان بر تشکیل چنین مجلسی اصرار داشتند و از معاویه مطالبه کردند. معاویه گفت: «می‌ترسم او گردنبد ذلت و عاری بر گردن شما آویزد تا شما را داخل گورستان دفن نماید!» اما آنان بر اصرار و سماجت خود افزودند تا حضرت مجبور شدند به شام بیایند، چون حضرت نزد معاویه آمدند، او پس از احترام بسیار، گفت: «این افراد حاضر در جلسه، شما را احضار کردند. همان‌گونه که سخن می‌گویند، جواب آن‌ها را به همان‌گونه بده! هیبت و موقعیت من، مانع از جواب دادن شما نباشد.» حضرت اول به معاویه عتاب نمودند سپس جواب هتاکان را مناسب با شأن آن‌ها دادند.

زمانی که در حضور معاویه از امام حسن علیه السلام یاد می‌شد، می‌گفت: «این‌ها مردمی هستند که سخن گفتن به آنان الهام شده است»^۱.

معاویه مجالسی فراهم می‌ساخت و دوستان نزدیک خود را جمع می‌کرد تا با امام حسن علیه السلام مفاخره و مجادله کنند. در حقیقت این مجالس، صحنه پیکار دسته‌جمعی آنان با امام حسن علیه السلام و هدف سیاسی آن‌ها راه‌اندازی جنگ اعصاب بر ضد امام و شیعیانش بود و نوعی جنگ سرد به شمار می‌رفت.

اما میزان بدرفتاری این گروه با امام حسن علیه السلام در این‌گونه مجالس، صبر و تحمل عجیب و نجیبانه آن حضرت را در برابر گفتار خصومت‌بار معاویه و درباریانش و حلم و متانت، صراحت و شجاعت امام را آشکار می‌ساخت.

امام حسن علیه السلام که به گفته عبدالله بن جعفر «صخره تسخیرناپذیر و دور از تیررس و برتر از ستیغ بود»^۲، چندان از نظر اخلاقی پیراسته و مهذب بودند که ایشان را از سقوط اخلاقی و انحراف گفتاری در این نوع مشاجرات و

۱. العقد/الفرد، ج ۲، ص ۳۲۳

۲. المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۶۲.

ستیزه‌جویی‌ها بازمی‌داشت. ولی در عوض عیوب راستین طرف‌های مقابل را بر ملا می‌ساخت. آنان سعی می‌کردند درباره اهل بیت (علیهم‌السلام) دروغ‌پردازی کنند، اما امام از پاسخ به آنان خودداری نمی‌کردند و می‌فرمودند: «به خدا سوگند اگر این نبود که بنی‌امیه مرا به ناتوانی در گفتار محکوم سازند، بی‌تردید از پاسخ دادن به آنان خودداری می‌کردم^۱». امام ناگزیر می‌شدند با منطق قوی و رسای خود که درهم کوبنده عناد روزافزون ایشان بود، پاسخ دهند و آنان را به تسلیم و سرافکندگی وادار سازند.

در تمام این مجالس، امام حسن (علیه السلام) حریف پیروز و نیرومندی در برابر مردمی لئیم، ضعیف و مغلوب بودند، و بیش از همه رئیس آنان معاویه احساس ضعف و شکست می‌کرد. شیوه امام این‌گونه بود که هر یک از حریفان را تنها و جداگانه پیش کشیده، بارزترین ویژگی‌های حسبی و نسبی او را مطرح می‌کردند که خود و دیگران بدان اعتراف داشتند و به مدعای آنان اعتراض و ایراد می‌کردند. مهم‌ترین جلسه مناظره که بین امام و یاران معاویه درگرفت، بدین شرح است:

زبیر بن بکار در کتاب *المفاخرات* می‌گوید:

روزی عمرو عاص، مغیره بن شعبه، عمرو بن عثمان، عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه، مروان بن حکم، زیاد بن ابیه و عبدالله بن زبیر، پیش معاویه جمع شدند و از امام حسن (علیه السلام) بدگویی کرده، گفتند: «ای امیر المومنین! حسن بن علی (علیه السلام) نام و یاد پدرش را مجدداً زنده کرده است. در هر محفلی سخن می‌گوید، مردم او را تصدیق می‌کنند؛ هر فرمانی که می‌دهد، اطاعت می‌شود و برگرد او، کفش‌ها از پای درآمده، اجتماعاتی فراهم می‌گردد. او سخنان خود را بر ضد تو و بنی‌امیه با

۱. از آن‌جا که عمل امام حجت است. معلوم می‌شود معامله به مثل مانعی ندارد.

صراحت بیان می‌کند و از فضایل پدرش می‌گوید و شنوندگان می‌پذیرند. معاویه گفت: «از من چه می‌خواهید؟» گفتند: «پیام بده و احضارش کن تا او و پدرش را دشنام دهیم و وی را توبیخ و سرزنش کنیم!»

معاویه گفت: «من این کار را به مصلحت نمی‌بینم.» آن گروه با اصرار از معاویه خواستند که این کار را انجام دهد. تصور می‌کردند چون امام حسن علیه السلام غریب و تنها هستند و یارانش حضور ندارند، می‌توانند ایشان را در جلسه تحقیر و مغلوب نمایند. به همین دلیل، معاویه مجلسی ترتیب داد و به دنبال امام حسن علیه السلام فرستاد تا حتماً بیاید. امام به ناگزیر نزد معاویه آمدند. معاویه بسیار ایشان را تجلیل و احترام کرد و گفت: «ای ابامحمد، در واقع اینان به دنبال شما فرستادند و فرمان مرا نبردند».^۱ امام فرمود: «سبحان الله، خانه، خانه توست و اجازه آن در اختیار تو! به خدا قسم اگر سخن آن‌ها را پذیرفته‌ای و از نیت آنان آگاهی، ناسزاها به حساب تو گذاشته خواهد شد و اگر آن‌ها نظرشان را بر تو تحمیل کرده‌اند، در این صورت مرد ناتوانی هستی. نمی‌دانم کدامین را بپذیرم؟ اگر می‌دانستم که این گروه چنین قصدی دارند، حداقل من هم عده‌ای از بنی عبدالمطلب را با خودم می‌آوردم. ولی من هرگز از تو و آن‌ها باکی ندارم. محبوب من خداست و خدا دوست نیکوکاران است».^۲ معاویه خندید و گفت: «ای ابا محمد، در القای سخن آزاد باش. حرفشان این است که عثمان مظلومانه کشته شده و قاتلش هم پدرت است و آنان در پی قصاصند!» در این هنگام عمرو بن عثمان به سخن آمد و مناظره را این‌گونه آغاز کرد:

«هرگز انتظار نداشتم روزی را ببینم که پدرم امیرالمومنین عثمان، با آن وضع فجیع به قتل برسد و قاتلانش زنده بمانند. فرزندان عبدالمطلب عثمان را کشتند تا

۱. جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۴ - ۳۰۵.

۲. همان، ص ۳۰۵.

شاید بر روی نعشش، عروس خلافت را در آغوش کشند.» آنگاه فریاد کرد: «شما رجال عرب! اشراف اسلام! به حرف من گوش دهید و قضاوت کنید و داد مرا بگیرید. آیا سزاوار است فرزندان امام علی (ع) و پسران عبدالمطلب زنده باشند و خون پدرم پایمال شود؟ تنها قتل عثمان مطرح نیست، بلکه پدر این مرد، نوزده تن از اشراف بنی امیه را در لب چاه بدر گردن زد. آیا بنی امیه حق قصاص ندارد؟ آیا نباید فرزندان کسی را که قاتل اشراف بنی امیه است. به جرم پدر گردن بزنند؟» آن گاه خاموش شد و عمروعاص شروع به سخن کرد:

«گوش کن ای حسن! ای پسر علی! ما تو را به این محفل کشانده ایم تا به یک سلسله از واقعیت ها صریحاً اعتراف کنی. ای پسر ابوتراب! اقرار کن که پدرت، ابوبکر صدیق را محرمانه مسموم ساخت و بعد با گروهی از آتش پرستان ایرانی، توطئه چید و عمر فاروق را در مسجد به قتل رسانید. سپس عثمان ذوالنورین را هم در نتیجه تحریکات سیاسی خود از میان برداشت و این کارها را در آرزوی خلافت انجام داد. ای حسن! تو و پدرت ابوتراب، هر دو از بدترین خلق شمرده می شوید و اگر اکنون تو را از دم شمشیر بگذرانیم، در پیشگاه خدا گناه کار نخواهیم بود و ملت اسلام هم بر این عمل ملامت نخواهند شد.»

سپس عتبه بن ابی سفیان برادر معاویه، سخنان او را ادامه داد و گفت: «ای حسن! پدرت دشمن قریش و قاتل آنان بود. او علاوه بر نوزده تن قریشی، عثمان را هم کشت و تو ای حسن، در ردیف قاتلان عثمان به شمار می آیی و قاتل به فرمان قرآن محکوم به قصاص است. ما اگر تو را از میان برداریم، به دستور قرآن رفتار کرده ایم. تو ای حسن! در طلب خلافت بیهوده زحمت کشیدی، و باید می دانستی که مرد این کار نیستی.»

آن گاه ولید گفت:

«شما بنی هاشم همین که عثمان را بر سریر خلافت دیدید، بر وی حسد بردید و چون قدرت نداشتید با وی به جنگ برخیزید، این جا و آن جا نشستید و بنا را بر انتقاد و اعتراض گذاشتید. سستی ها و لغزش های کوچک او را بزرگ جلوه دادید و بر شمردید و مردم را بر ضد او برانگیختید و سرانجام به خاک و خون کشیدید. شما این کار را صرفاً در آرزوی حکومت و حب دنیا انجام داده اید. اکنون در چنگ اولیای خورش گرفتارید و سزاوار است که جزای کردار خود را دریابید.»

مغیره بن شعبه رو به امام حسن علیه السلام کرد و گفت:

«می خواهید بگویید که امام علی علیه السلام کشته عثمان نبود؟ قبول داریم، اما برای ما بگویید که چرا قاتلان او را به خدمت خود راه داد و از آنان حمایت کرد؟ اعتراف کنید که خون خلیفه مظلوم به ناحق بر خاک ریخته شد و امام علی علیه السلام قاتل اوست. وی دشمن بی رحم قریش بود. با شمشیرش می کشت و با زبانش بد می گفت. مگر این طور نیست؟ امروز امیرالمومنین معاویه، ولی خون عثمان است و حق اوست که تو و برادرت را به قصاص عثمان به قتل برساند.»

مروان بن حکم سخنان مغیره را ادامه داد و خطاب به امام حسن علیه السلام گفت:

«ای کشته عثمان و ای دشمن آل امیه! گمان کردی که می توانی روی مقابر قریش و بر خون های خشکیده عثمان، طرح سلطنت بریزی و سریر خلافت بگذاری؟ هیئات! محال است که آل امیه بگذارند شما به هدف خویش دست یابید. شما نه تنها شایسته خلافت و سلطنت نیستید، بلکه ما شایسته ایم شما را به کیفر خون هایی که ریخته اید به قتل برسانیم.» سپس ساکت شد و سکوتی خشمناک مجلس را فرا گرفت.^۱

۱. همان.

حسن بن علی (ع) برای رعایت ادب و قواعد مناظره احسن، هم چنان ساکت نشسته بودند و زشت گویی های اطرافیان معاویه را می شنیدند. هنگامی که گفتار آن ها تمام شد، سربلند کردند و روی خویش را به جانب معاویه گردانیدند و فرمودند:

«من به فضل الهی، خداوندی را ستایش می کنم که شما همگان را به نور هدایت ما رهنمون کرد و بر رسول الله (ص) درود می فرستم که پرچم دار علم و تقوا بود. اکنون حاضران را به گواهی می گیرم.

ای پسر ابوسفیان! ابتدا با تو سخن می گویم. ای پسر آكله الاكباد هند جگرخوار.^۱ آنچه امروز از دهان این و آن شنیده ام، همه را تو به من گفته ای و این دشنام ها را به حساب تو می گذارم. باید بگویم که سخت به خطا رفته ای. این سیاسی کاری که به عقیده تو سیاستی زیرکانه و خردمندانه است، بسیار سخیف و پست و مستحق شکست است. اکنون درک خواهی کرد که با این همه توهین ها، مقام اقدس و عرشی مرا نتوانستی به پستی بنشانی و جز حقارت و ذلت خویش چیزی به دست نخواهی آورد. ای کاش اکنون در مسجد رسول خدا (ص) و در محضر مهاجران و انصار نشسته بودیم و رجال اسلام سخنان شما را می شنیدند. به خدا قسم در آن جا تو و اطرافیانت جرأت نمی کردید نسبت به امام علی (ع) بن ابی طالب چنین ناهنجار سخن بگویید. اینک ای معاویه، مطالبی درباره تو و آنان خواهم گفت که به مراتب کم تر از آن است که در شما نهفته و سرشته شده است. اکنون گوش کنید:

۱. هند با همسرش ابوسفیان در جنگ احد حضور داشت. او پس از شهادت حمزه، او را مثله کرد و پاره جگرش را به دندان کشید. (زرکلی، الاعلام، ج ۹، ص ۱۰۵؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۳۹؛ الفخری، ص ۹۱؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۵۱؛ السد الغابه، ج ۷، ص ۲۹۲-۲۹۳؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۳۵).

«امام علی (ع) آن هنگام که به پیروی و اقتدای رسول اکرم (ص) در برابر دو قبله نماز گذارد، تو ای معاویه در آن هنگام لات و عزی را می‌پرستیدی. آیا امام علی (ع) آن کسی نیست که دو بار با رسول اکرم (ص) بیعت کرد: یکی بیعت رضوان و دیگری بیعت فتح و تو ای معاویه، در بیعت نخستین کافر بودی و در بیعت دوم هم پس از بیعت، پیمان شکستی؟

آیا امام علی (ع) نبود که در راه تبلیغ و آموختن کلمه حق و ترویج توحید و یکتاپرستی، در کنار چاه بدر جهاد کرد و شمشیر کشید، درحالی که پرچم اسلام به دوشش بود و تو ای پسر هند جگرخوار در آن جا پرچم دار بت پرستان بودی؟ آیا به خاطر داری که در غزوه احزاب، امام علی (ع) در پیش روی رسول الله (ص) پرچم اسلام را بر دوش داشت، درحالی که تو پرچم کفر و شرک و نفاق را بر دوش می‌کشیدی؟ خداوند در هر سه جنگ حجتش را آشکار ساخت و دین خود را یاری کرد و گفتار پیامبر (ص) را در مورد پیروزی لباس تحقق بخشید. پیامبر (ص) در تمام این جنگ‌ها از پدرم خشنود بود و از تو و پدرت خشمگین.^۱

آیا این امام علی (ع) نبود که در واقعه خیبر به فرمان خدا، قلعه پولادین یهودیان را گشود، درحالی که رسول اکرم (ص) قبلاً در حق وی فرموده بود: "فردا پرچم را به دست کسی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند."^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۷۴؛ نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص ۲۲۰؛ پیامبر ابوسفیان و معاویه را لعن فرمودند. الصواعق المحرقة، قسمت دوم: الجنان و اللسان، ص ۳۰؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۰۹؛ آیتی به نقل از طبقات، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. برای اطلاع پیش‌تر نک: سیره النبویه، ج ۳، ص ۳۴۹؛ حلیه الاولیاء/ابونعیم، ج ۱، ص ۶۲؛ ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۰۵ حدیث ۲۶۹؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۶۹؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۲۵۹؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۱؛ ابن سعد، طبقات، ج ۲، ص ۱۱۰؛ سبط بن جوزی، تذکره، ص ۲۴؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲؛

آیا این امام علی (ع) نیست که لقب کرّار غیر فرّار به وی داده شد؟
 آیا این امام علی (ع) نیست که پیامبر (ص) در موردش فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا أنه لا نبی بعدی»^۱
 آیا این امام علی (ع) نیست که در خطابه غدیر، رسول اکرم (ص) وی را مولای مؤمنین و مؤمنات نامید؟^۲

آیا این امام علی (ع) نیست که شهوات و لذات دنیا را بر خود حرام کرده بود تا آنجا که این آیه شریفه در حق او فرود آمد: «یا ایها الذین آمنوا لا تحرّموا طیّبات ما أحلّ الله لکم». ^۳ آنجا بود که پروردگار تعالی، وی را از این همه پارسایی منع فرمود. «سپس رو کردند به حاضران و فرمودند:

«آیا این معاویه نیست که چندین بار مورد لعنت رسول الله (ص) قرار گرفت. زمانی که رسول خدا (ص) او را چند مرتبه احضار فرمود و چون نمی توانست دل از خوراک برکند، به او نفرین کرد و فرمود: خداوندا شکم او را سیر مفرمای!»^۴
 بار دیگر با پدرش ابوسفیان و برادرش یزید می آمدند، درحالی که پدرش بر شترسوار بود و یزید از جلو شتر و معاویه از عقب شتر حرکت می کردند و پیامبر (ص) بر هر سه تن لعنت فرستاد!

تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲. این حدیث یک دلالت مطابقی دارد و یک دلالت التزامی، با دلالت مطابقی حضرت علی (ع) را به عرش می برد با دلالت التزامی دیگران را به فرش می زند.
 ۱. صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۰ (چاپ بولاق مصر) ۱۲۹۳؛ المستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۷؛ مسند احمد حنبل ج پنجم، ص ۳۲۲.
 ۲. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۲، ۹، سیدهاشم بحرانی، البرهان ج ۱، ۹۰؛ علامه امینی، الغدیر؛ ج ۱، ص ۲۱۴.
 ۳. سوره مائده، آیه ۸۷ و ۸۸.
 ۴. صحیح مسلم ج ۵، ص ۹۶، معاویه می گفت: «از خوردن خسته شدم ولی سیر نشدم.» (نصر بن مزاحم، کتاب وقعه صفین، ص ۲۲۰).

ای معاویه! اکنون کار تو به جایی رسیده که مرا به حضور خویش دعوت می‌کنی و سگ‌های گزنده خود را به سوی من می‌دوانی؟ گمان کرده‌ای می‌توانی مقام مرا از علو و اعتبارش فرود آوری و به پستی بکشانی؟

تو نمی‌دانی مقام و مرتبه‌ای که با اراده و قدرت الهی بالا رفته باشد، با دست تو به پستی کشیده نخواهد شد و آن کس را که خدا عزیز و شریف خواسته، خلق خدا نمی‌توانند از عزت و شرافتش بکاهند!^۱

در این‌جا امام حسن علیه السلام مکث کوتاهی کردند و نفس عمیقی کشیدند و نگاهشان را از معاویه به سوی عمرو بن عثمان برگردانیدند و فرمودند:

«ای پسر عثمان! با آن نادانی که در ذات توست، قدرت فهم و کشف امور سیاسی را در تو نمی‌بینم. تو کجا و در محفل آدمی‌زادگان سخن گفتن کجا؟ گفتار تو شایسته جواب نیست. داستان تو مانند آن پشه‌ای است که وقتی بر درخت خرما می‌نشست، هنگام برخاستن به آن نخل تنومند گفت: خود را نگاه بدار که می‌خواهم پرواز کنم. نخل خرما در جوابش خندید و گفت: من نشستن تو را احساس نکرده‌ام تا برای برخاستن تو خود را نگاه بدارم. تو در چشم من آن‌قدر حقیر هستی که نمی‌توانم به دوستی و دشمنی تو فکر کنم. بر من بسیار دشوار است که به موجود فرومایه‌ای چون تو پاسخ گویم. تو امام علی علیه السلام را به گونه ناشایستی یاد کردی و او را سزاوار دشمنی دانستی. چرا امام علی علیه السلام سزاوار سب است؟ آیا نقصی در نژاد او و یا سستی در دین او یافته‌ای؟ آیا نسبت و مراتب امام علی علیه السلام از رسول اکرم دور است؟ آیا از دست امام علی علیه السلام به دین اسلام زیانی رسیده؟ آیا امام علی علیه السلام در حکومت و قضاوت خود از عدالت سر پیچیده؟ آیا امام علی علیه السلام مردی دنیادوست بوده؟ اگر امام علی علیه السلام را به هر کدام از این نقایص

۱. نک: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۷ - ۳۱۰.

نسبت دهی، تنها خود را رسوا کرده‌ای؟ گفتی: امام علی (ع) نوزده تن از بت پرستان بنی امیه را در جنگ بدر کشته است. این افتخار بزرگی در زندگی امام علی (ع) است؛ مگر نمی‌دانی که مشرکان قریش به دست خدا و رسول خدا (ص) به هلاکت رسیده‌اند.^۱

امام آن گاه به عمرو عاص نگریستند و فرمودند:

مگر تو آن لعین ابتر نیستی که مادرت به فحشا و فجور معروف بود. تو همان کودک ناپاک و آلوده‌ای هستی که پنج نفر^۲ از مردان قریش ادعای پدری تو را اظهار داشته‌اند. و عاقبت مادرت، تو را به لثیم‌ترین و خبیث‌ترین رجال قریش نسبت داد و از آن روز پدرت به نام عاص بن وائل شناخته شد.^۳

مگر پدرت با صراحت خود را دشمن پیامبر (ص) نمی‌نامید و نمی‌گفت: «محمد ابتر است و وقتی بمیرد نامش و دینش و سر و صدایش فراموش خواهد شد.» آن گاه سوره شریفه «کوثر» در پاسخ وی نازل شد و خدای عزوجل پدرت را ابتر نامید. تو خود نیز در تمام جنگ‌ها رویاروی پیامبر (ص) می‌جنگیدی. تو از سرسخت‌ترین دشمنان رسول الله (ص) بودی و به آرزوی شکست اسلام می‌جنگیدی. تو همان بودی که با اصحاب کفر و شرک به کشتی نشستی و به حبشه رفتی تا نجاشی را به قتل عمویم جعفر طیار و مهاجران

۱. پیامبر بر سر چاه بدر ایستادند و کشتگان قریش را با اسم صدا زدند و گفتند: «اکنون وعده خدا را دیدید.» یا ابا جهل بن هشام یا عتبہ ابن الریبعه و یا شیبہ بن ریبعه و یا ولید بن عتبہ هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً فانی قد وجدت ما وعدنی ربی حقاً. فقال عمر یا رسول الله اُتکلم اجساداً لا ارواح فیها قال والذی یعنی بالحق ما انتم باسمع لما أقول منهم. (احمد بن حنبل، مسند، حدیث ۱۵۹۲).

۲. این پنج تن عبارت‌اند بودند از: ابوسفیان، ولید بن مغیره، عثمان بن حارث، نضر بن حارث، و عاص بن وائل.

۳. سیره النبی، ج ۲، ص ۱۷؛ طبقات، ج ۱، ص ۲۰۱.

اسلام تشویق کنی. تو سعی بسیار به کار بردی تا شریعت اسلام را درهم شکنی، ولی خداوند قادر و قاهر، سعی تو را بیهوده گذاشت.

حال تو از عثمان یاد می‌کنی؟ تو خود بر ضد عثمان تبلیغ و توطئه و دسیسه داشتی. تو آن‌قدر مردم را بر ضد عثمان برآشتی و بر وی شوراندی که یک‌باره شمشیرها را از غلاف کشیدند و به قصد جان‌ش برخاستند و در این هنگام که آتش‌ها افروخته شد، خود به فلسطین گریختی و خویشان را از معرکه کنار کشیدی. پس از قتل عثمان، به معاویه پیوستی و فریاد واعثمانا سردادی!^۱

من تو را به بغض و دشمنی آل رسول ملامت نمی‌کنم و از تو انتظار دوستی ندارم. تو همواره با آل‌هاشم در جاهلیت و در اسلام، دشمنی داشتی. تو رسول خدا ﷺ را با شعر هفتاد بیتی هجو کردی و دل مقدسش را رنجاندی و او به درگاه خداوند عرضه داشت: «پروردگارا! من شاعر نیستم و سزاوار نیست که شعر بگویم و پسر عاص را با شعر پاسخ گویم، ولی تو به عدد هر بیت از این قصیده، وی را لعنت فرمای!»

آیا تو شایسته هستی که با نوه رسول خدا ﷺ به حجت و منطق سخن‌گویی و درباره مردی چون امام علی علیه السلام به یاوه، دهان‌بازکنی و یاوه‌سرایی نمایی؟^۲

عمرو عاص پاسخی جز سرافکندگی نداشت. در این هنگام امام به ولید بن عقبه نگاهی افکند و فرمود: «توای ولید اگر با امام علی علیه السلام دشمن نباشی چه کنی؟ تو را بر دشمنی پدرم امام علی علیه السلام ملامت نمی‌کنم؛ زیرا پدرت با دم شمشیر او کشته شد و تو را به جرم شراب‌خواری هشتاد تازیانه زد. ماجرای

۱. نک: طه حسین، علی و فرزندانش، ترجمه محمدعلی شیرازی، ص ۷۱.

۲. نک: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۷ - ۳۱۰.

می‌گساری تو چنان شهرت یافت که حطیئه، شاعر عرب، آن ماجرا را به شعر یاد کرد:

شهد الحطیئه حین یلقى ربه ان الولید احق بالعدر
ننادی و قدمت صلاتهم أأزیدکم سکرا و مایدری
للیزیدهم اخری ولو قبلوا للآتت صلاتهم علی العُشر^۱

«بامدادان حطیئه هنگام نماز صبح، ولید را دید که بعد از نماز در حالت مستی، عذرخواهی می‌کند و می‌گوید: نماز فجر را خواندم، آیا زیاده بخوانم برای شما؟ درحالی که نمی‌داند، چرا می‌خواهد نماز زیادتر بخواند و اگر مردم می‌پذیرفتند، نماز صبح او از ده رکعت تجاوز می‌کرد.»

تو چگونه با امام علی (علیه السلام) دشمن نباشی که او را خدای تعالی در قرآن مؤمن نامید و به تو عنوان فاسق داد. آن‌جا که فرمود: (أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا یستوون)^۲ «آیا کسی که مؤمن است، مانند کسی است که فاسق است؟ هرگز آن‌ها برابر نیستند.» و نیز فرمود: (ان جاء کم فاسق بنأ فتبینوا أن تصیبوا قوماً بجهاله فتصبیحو علیما فعلتم نادمین)^۳ چنان‌چه فاسقی برای شما خبری نقل کرد، بررسی کنید؛ زیرا در صورت اعتماد به او از روی نادانی، با زیان روبه‌رو خواهید گشت و همگی بر این اعتماد، پشیمان خواهید شد.

این معنا تا آن‌جا شهرت یافت که حسان بن ثابت، شاعر نامی انصاری، درباره‌اش قصیده‌ای سرود و چنین گفت:

۱. تذکرة الخواص، ص ۱۸۳.

۲. سوره سجده، آیه ۱۸.

۳. سوره حجرات، آیه ۶؛ نک: الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۶۳۷.

ففی علی و فی الولید قرآناً	أَنْزَلَ اللَّهُ ذَوَالْجَلَالِ عَلَيْنَا
و علی تَبَوُّواْ الْإِيمَانَ	فَتَبَوُّواْ الْوَلِيدَ مِنْزَلَ كُفْرٍ
كَكَمَنْ كَانَ فَاسِقاً خَوَانَا	لَيْسَ مِنْ كَانَ مُؤْمِناً يَعْبُدُ اللَّهَ
قلیل و علیالی الجزاء عیاناً	سَوْفَ يَدْعَى الْوَلِيدَ بَعْدَ
و هناك الوليد يجزي هواناً ^۱	فَفَعْلِيَّ جَزَى هُنَاكَ جَنَانَا

«پروردگار ذوالجلال برای ما در حق امام علی (ع) و ولید قرآنی (آیاتی) فرستاد. خداوند امام علی (ع) را در کفه ایمان و ولید را در کفه کفر قرار داد و فرمود: «هرگز مؤمنی که خدایش را عبادت کرده، مانند فاسق جنایت کار نیست».

دیری نخواهد گذشت که ولید و امام علی (ع) هر دو در پیشگاه خدا خواهند ایستاد. در آن روز ولید، کافر و امام علی (ع) مؤمن شناخته خواهد شد. و در آن جا امام علی (ع) پاداش بهشت جاویدان خواهد یافت و ولید به سزای کفر و فسق خویش خواهد رسید».

ای ولید! تو را با قریش چه کار؟ تو اصلاً قریشی نیستی تا سخن از قریش به زبان آوری، پدرت مردی بت پرست از مردم صفوریه^۲ به نام «ذکوران» بود. تو کوچکتر و پلیدتر از آن هستی که نام قریش را به زبان آوری!

تو ادعا داری که ما عثمان را به قتل رساندیم و بی خبری که طلحه و زبیر و عایشه نتوانستند این تهمت ناحق و ناشایست را به امام علی (ع) بچسبانند، تا چه رسد به تو.

خوب است به خویشتن پردازی و سر ننگین خویش را به گریبان فروبری!^۱

۱. تذکرة الخواص، ص ۱۸۳؛ نیز نک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۵؛ مفید، مالی، ص ۷۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۹۲.

۲. صفوریه نام بخش و شهرکی از اردن و نزدیک طبریه شام است. (معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۶۹).

امام آن گاه روبه برادر معاویه، عتبه نمودند و فرمودند:

ای عتبه! تو نه مرد صاحب رأی و نظری که مستحق جواب باشی و نه از اهل خردی که بتوانم با تو خردمندانه گفت‌وگو کنم تا بتوانی حقایق را درک کنی. نه شخصیت سودمندی داری که کس به سود تو چشم طمع بدوزد و نه اقتدار و کفایتی داری که دیگران از تو بترسند. با وجود این، به امام علی (علیه السلام) دشنام می‌دهی و شرم نمی‌کنی که مردم بدانند که غلام امام علی (علیه السلام) از تو شریف‌تر و گرامی‌تر و گرانمایه‌تر است؟

تو که با غلام و برده امام علی (علیه السلام) توانایی برابری نداری، با امام علی (علیه السلام) چه گفت‌وگویی داری؟ من به تو پاسخ نخواهم گفت. اما باید بدانی که خداوند تعالی، تو و پدر و مادرت را به مجازات و سزایتان خواهد رسانید. تو از نسل قومی هستی که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: (عَامِلَةٌ نَاصِيَةٌ تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آيَةٍ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ لَا يَسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ).^۲ "آن‌هایی که پیوسته عمل کرده‌اند - و شرارت را دنبال نموده‌اند - در آتش سوزان وارد می‌گردانند؛ از چشمه‌های بسیار داغ به آنان می‌نوشانند؛ غذایی جز ضریع خار خشک تلخ و بدبو) ندارند؛ غذایی که نه آنان را فربه می‌کند و نه از گرسنگی نجات می‌دهد."

ای عتبه! تو مرا به قتل تهدید می‌کنی و می‌خواهی به بهانه خون عثمان از دم شمشیر بگذرانی؟ آیا شرم نمی‌کنی؟ اگر مرد شمشیر و جنگ بودی، چرا آن مرد را که در رختخواب همسرت یافتی، از دم شمشیر نگذرانیدی؟

۱. جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۱۱.

۲. سوره غاشیه، آیه ۷-۳.

تو را بر سبّ امام علی علیه السلام سرزنش نمی‌کنم؛ زیرا امام علی علیه السلام آن کسی است که برادرت حنظله را در جنگ احد کشت و جدت عتبه را با مشارکت حمزه در جنگ بدر از میان برداشت و عمویت را با فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه اخراج کرد.

اما این که گفتی من در طلب خلافتم، درحالی که لیاقت ندارم به خلافت فکر کنم، باید بدانی که به خدا قسم من از همه مردم به این مقام شایسته‌تر و لایق‌ترم! اما از همه بیش‌تر به خاطر امت محمد می‌توانم گذشت و فداکاری کنم. اما برادر تو معاویه) خون انسان‌ها را از آب‌های دجله و فرات بی‌مقدارتر شمرد و متمرّدانه از فرصت استفاده کرد و سریر سلطنت را غصب نمود. او مردی حيله‌باز است که نسبت به مردم نیرنگ ورزیده و بالاخره روزی هم به جزای فریض خواهد رسید. اما این که گفتی امام علی علیه السلام برای قریش شر است، همه می‌دانند که امام علی علیه السلام در حکومت خود عدالت داشت. انسانی را که سزاوار رحمت و مرحمت بود، تحقیر نمی‌کرد و ستم‌دیدگان را نمی‌کشت.»

امام رو به مغیره بن شعبه کردند و فرمودند: «با خدای تعالی دشمنی کردن و قرآن کریم را ناچیز شمردن و پیامبرش را به دروغ نسبت دادن و زنا کردن و از کیفر رجم گریختن. گمان مدارای پسر شعبه که از حیطة قدرت الهی می‌توان گریخت. تو کسی هستی که بر درب خانه فاطمه هجوم آوردی و مادرم را آزردی. این کار تو اهانت به پیامبر صلی الله علیه و آله خدا و مخالفت با او و شکستن حریم قدس و نبوتش بود. رسول اکرم مادرم را سیده زنان اهل بهشت نامید.^۱

تو امام علی علیه السلام را به قتل عثمان متهم ساختی، در عین این که امام علی علیه السلام پرهیزگارتر، شریف‌تر و پاک‌تر از این گونه تهمت‌ها و آلودگی‌هاست.

۱. مستدرک الصحیحین، معروف به حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۱؛ مسند حنبل، ج ۵، ص ۳۹۱؛ حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۱۹۰.

تو که امروز به نام عثمان گریبان پاره می کنی، به من بگو در حق عثمان چه خدمتی کردی و به او چه کمکی نمودی؟ در طایف در منزل خویش خیانت و جنایت انجام دادی و به احیای مجدد قوانین جاهلیت پرداختی و برای نابودی اسلام و محو آن از هیچ توطئه ای کوتاهی نکردی.

از ابوبکر و عمر یاد کردی و مسرورانه به ذکر غلبه و قدرتشان پرداختی و ندانستی که این چیرگی ها و سلطنت ها، ملاک حق و حقیقت نیست. فرعون چهارصد سال بر مصر حکومت کرد و در آن وقت موسی و هارون، دو پیامبر بزرگ الهی، همواره در غم و اندوه و زحمت بودند. پس این دنیا در ملک مطلق الهی است. اوست که به مشیت خود، یکی را در دنیا کامیاب و دیگری را ناکام می گذارد. کامیابان نمی توانند خویشتن را به دلیل این کامیابی، به خدا نزدیک بشمارند و ناکام ها نیز به نام این که ناکام مانده اند، از رحمت و مرحمت ذات الهی دور نخواهند بود. گاهی مصیبت و ناکامی را به رسم امتحان به انسان های نیکوکار می دهند و گاهی زمام سلطنت و قدرت را در مشت مردم فاجر و فاسق می گذارد: (و ان ادري لعله فتنة لكم و متاع الی حین)^۱ و نمی دانم شاید این آزمایشی برای شماس و مایه بهره گیری تا مدتی معین. "تو گمان مبر ای مغیره که شکست امام علی (علیه السلام) بر شکست راه و حقیقت او گواه است. نه این طور نیست! آن مردم طاغی و عاصی که بر اقوام و ملل غلبه کرده و قدرت یافته اند، چندی کام رانده اند. اما این کامرانی به فنا و دمارشان خاتمه یافت و همین کامرانی برای آنان ناکامی ابدی و حرمان از رحمت الهی را به بار آورد."^۲

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۱.

۲. (ولا تحسبن الذين كفروا انما نملي لهم خيرا لانفسهم انما نملي لهم ليزدادوا اثما و له معذاب الیم). مطرف بن مغیره می گوید: «ما میهمان معاویه در شام بودیم. پدرم هرشب به میهمانی می رفت و آخر شب بر می گشت و معاویه را

امام آن‌گاه رو به مروان بن حکم نمودند و فرمودند:

«این تویی که خویشان را شریف می‌خوانی؟ تو اگر عثمان را نفریفته بودی و مظالم خویش را به حساب او، بر ملت اسلام تحمیل نکرده بودی، روزگارش تباه نشده بود!

قاتل عثمان در حقیقت آن‌کس است که به خاطر او این فتنه‌ها برپا شد و تو آن وزیر نابخردی بودی که طغیان شهوات خویش را ابتدا با خون مردم و سپس با خون عثمان، تسکین بخشیده‌ای.

درست است که امروز زمام قدرت را به دست گرفته‌اید، ولی ذاتاً مردمی پست و دون‌صفت هستید که حشمت سلطنت بر چهره شما دیده نمی‌شود و عظمت ملوک از شما انتظار نمی‌رود.»

امام که از نظر روحی خسته به نظر می‌رسیدند از جایشان بلند شدند و درحالی‌که آیه کریمه (الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات)^۱ را تلاوت می‌فرمودند رو به معاویه کردند و فرمودند: «ای معاویه! سوگند به خدا! شما که همگی از خبیثان هستید، با هم سنخیت دارید و تجمع می‌کنید؛ اما ما که از طیبین و طیبات هستیم، با شما قرین و دمساز نیستیم.»

سپس از مجلس خارج شدند، درحالی‌که رسوایی عجیبی برای آنان به بار آوردند و آنان در بهت و حیرت قرار داشتند. در این هنگام معاویه، به نکوهش

تعریف می‌کرد. یک شب آمد خیلی ناراحت بود. گفت: "نمی‌دانستم معاویه این قدر بدجنس و بدذات است. او را نصیحت کردم بیا در اواخر عمر عدالت کن تا اسمت در تاریخ بماند؛ گفت: هیئات! خلیفه اول عدالت کرد، نامش محو شد؛ دومی هم کشته شد ولی هرچه آن‌ها خدمت و عدالت کردند، به سود پسر عبدالله تمام شد. می‌بینی پیوسته بالای مأذنه‌ها می‌گویند: اشهد ان محمداً رسول الله ﷺ فأتی عمل بیقی بعد ذلک الا دفناء فنا! مغیره پس از مدتی هم‌رنگ معاویه شد.

۱. سوره نور، آیه ۲۶.

آنان پرداخت و گفت: «من اخطار کردم که شما توان معارضه با حسن بن علی (ع) را ندارید. هرگز مایل نبودم که چنین جریانی در حضورم اتفاق بیفتد. شما وادارم کردید تا موجبات سرشکستگی خود و خاندانم را فراهم سازم.»^۱

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۷۰-۸۶/عیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۵؛ تذکرة الخواص، ص ۱۸۲؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۱۰-۴۱۶؛ الحسن بن علی، دراسة و تحلیل، ص ۱۵۳؛ نک: جلوہ تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۴-۳۱۳. این روایت را ابومخنف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم ازدی و یزید بن ابی حبیب (سویدازدی) نقل کرده است.

فصل ششم

امام حسن مجتبی علیه السلام

از نگاه اهل سنت و مستشرقان

امام حسن علیه السلام از دیدگاه اهل سنت

قاسم خانجانی^۱

چکیده

از آن جا که امام حسن علیه السلام سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است از دیدگاه اهل سنت نیز جایگاه برجسته و ممتازی دارند. به همین سبب در منابع اهل سنت به شکل گسترده‌ای به فضایل و مناقب ایشان پرداخته شده است. روایت متواتر سرور جوانان اهل بهشت بودن امام حسن علیه السلام، توجه و محبت بسیار پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت، اهمیت دوست داشتن ایشان، ملاک قرار گرفتن دوستی و دشمنی با آن حضرت برای دوستی و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله و خداوند متعالی و برخی فضایل اخلاقی امام حسن علیه السلام همچون سخاوت، عبادت و شکیبایی، از جمله فضایل و مناقبی است که با نگاه اهل سنت در این نوشته بازگو می‌شود.

واژگان کلیدی: پیامبر صلی الله علیه و آله، امام حسین علیه السلام، فضایل، اهل سنت.

مقدمه

موضوع فضایل و مناقب امام حسن علیه السلام، از مباحثی است که از دیرباز به آن توجه شده و درباره آن آثار بسیاری نگاشته‌اند. هم‌چنان که در این باره، سخنان

۱. استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

فراوانی نیز مطرح شده است. با نگاهی سطحی و بدون بررسی، ممکن است به نظر آید این آثار تنها در میان شیعیان پدید آمده و اهل سنت با این مباحث میانه‌ای ندارند. اما با یک بررسی مختصر، به آسانی می‌توان دریافت که اتفاقاً نخستین آثاری که به این موضوع پرداخته‌اند، آثار روایی و منابع حدیثی اهل سنت است. مانند صحیح بخاری، مسند احمد بن حنبل، سنن ترمذی و مستدرک حاکم نیشابوری. البته باید توجه داشت که بخش مهمی از فضایل در سایر آثار اهل سنت مانند منابع تاریخی نیز منعکس شده که به تناسب موضوع این نوشتار، کم‌تر بدان پرداخته می‌شود.

یادآوری این نکته ضروری است که حوادث مربوط به ولادت و نام‌گذاری آن حضرت پس از تولد، عقیقه کردن برای ایشان، ویژگی‌های فردی، شمایل و ویژگی‌های جسمی، حوادث تاریخی و مواردی که حوادث عادی زندگی آن حضرت تلقی می‌شود و تنها حادثه‌ای تاریخی به شمار می‌رود، از مباحثی است که این نوشتار درصدد مطرح کردن آن‌ها نیست. هم‌چنین با آن‌که پیامبر (ص) از ابتدای تولد و حتی پیش از میلاد امام حسن (ع) به ولادت آن حضرت بشارت دادند بود و پس از ولادت نیز در رشد و پرورش آن حضرت نظارت داشتند، این نوشتار تنها بر آن است تا به شکلی هرچند کوتاه و گذرا، به جایگاه امام حسن (ع) در منابع روایی اهل سنت بپردازد. از این رو، چون بیان تمام فضایل امام حسن (ع) در این نوشته ممکن نیست و نیز آوردن همه منابع موجب اطاله نوشته خواهد شد، به ناچار به حداقل ارجاع به منابع بسنده کرده تنها به نقل گزیده‌ای از این فضایل در پاره‌ای از مهم‌ترین منابع روایی اهل سنت اکتفا می‌شود.

۱. امام حسن (ع) در نگاه پیامبر (ص)

امام حسن (ع) در نظر پیامبر (ص)، از جایگاه ویژه و ممتازی برخوردار بودند تا

جایی که بر اساس منابع اهل سنت، فرمود: «آگاه باشید که به حسن بن علی آن قدر فضل و برتری عطا شده که به هیچ یک از فرزندان آدم به جز یوسف به مانند آن عطا نشده است.»^۱ بخشی از اخبار مربوط به فضایل امام حسن علیه السلام روایاتی است که به تواتر (از طریق شیعه و اهل سنت) از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است. البته بخشی از این اخبار، درباره امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام مشترک اند که در این نوشتار، به بخش مربوط به امام حسن علیه السلام اشاره می شود.

۱-۱- توجه پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام در کودکی

بر پایه روایتی از ترمذی، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام خردسال را روی دوش خود حمل می کردند. مردی به امام حسن گفت: «روی خوب مرکبی سوار شده ای ای پسر!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «او خوب سواره ای است!»^۲ از روایات مشهور است که راوی گوید:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله برای اقامه نماز ظهر یا عصر یا مغرب یا عشا تشریف آوردند درحالی که امام حسن علیه السلام یا امام حسین علیه السلام (تردید از راوی است) را در بغل داشتند و ایشان را روی زمین گذاشتند و شروع به نماز کردند. چون آن حضرت به سجده رفتند، سجده ایشان طول کشید. سرم را بلند کردم، دیدم آن کودک بر پشت آن حضرت سوار شده است. بلافاصله به سجده برگشتم و چون نماز تمام شد. مردم پرسیدند: «ای رسول خدا، گمان کردیم حادثه ای رخ داده یا وحی نازل شده که سجده شما طولانی شد.» آن حضرت فرمود: «هیچ کدام نبود، بلکه این پسر مرا رحل خود قرار داده بود و من دوست نداشتم عجله کنم تا او کارش را تمام کند.»^۳ روایتی دیگر به همین

۱. ابونعیم اصفهانی، اخبار اصبهان، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۷؛ مستدرک، ج ۳، ص ۱۷۰؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۱۷.

۳. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۴۹۴؛ ج ۶، ص ۴۶۷ و ۴۹۴؛ نسائی، سنن، ج ۲، ص ۲۳۰؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۶ و ۶۲۷؛ بیهقی، سنن، ج ۲، ص ۲۶۳.

مضمون نقل شده که روزی پیامبر (ص) نماز می خواندند که امام حسن (ع) هنگامی که ایشان به سجده می رفت، روی پشت و گردن آن حضرت می پرید و پیامبر (ص) به آرامی برمی خاستند تا ایشان روی زمین نیفتد. این کار چند بار تکرار شد (و پیامبر (ص) با او مدارا کردند). چون نماز آن حضرت تمام شد، مردم به ایشان گفتند: «شما با حسن به گونه ای رفتار می کنید که با دیگران ندیده ایم» راوی گوید: آن حضرت از مطلبی یاد کردند (در روایت، مطلب نیامده است) یا بنابر روایتی دیگر فرمودند: «او ریحانه من است از دنیا»، سپس فرمود: «این پسر من سرور است و خداوند به دست او میان دو گروه از مسلمانان صلح برقرار خواهد کرد».^۱

بر اساس روایتی دیگر، یکی از اصحاب پیامبر (ص) به نام زر بن حبیش گوید: روزی پیامبر (ص) در حال اقامه نماز بودند که امام حسن (ع) و امام حسین (ع) خردسال آمدند و در حال سجده بر پشت آن حضرت سوار شدند. مردم که چنین دیدند، آن دو را از این کار نهی کردند، اما پیامبر (ص) فرمودند: «آن دو را رها کنید، پدر و مادرم به فدای آن دو! کسی که مرا دوست دارد باید آن دو را نیز دوست داشته باشد».^۲

۱-۲- امام حسن (ع) ریحانه پیامبر (ص)

امام حسن (ع) در روایات بسیاری ریحانه و گل خوش بوی پیامبر (ص) معرفی شده اند.^۳ در روایت گذشته، هنگامی که مردم از مدارا و رفتار پیامبر (ص) با امام حسن (ع) پرسیدند، آن حضرت وی را ریحانه ای از دنیا دانستند.^۴ بر پایه روایتی دیگر، انس بن مالک گوید:

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۴۴ و ۵۱.

۲. بیهقی، سنن، ج ۲، ص ۲۶۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۰۲.

۳. بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۲۱۷ و ج ۷، ص ۷۴؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۲.

۴. احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۴۴ و ۵۱.

بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم، دیدم که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام روی شکم پیامبر صلی الله علیه و آله بالا و پایین می‌روند و آن حضرت می‌فرماید: «آن دو ریحانه‌های من از این دنیا هستند.»^۱

۱-۳- امام حسن علیه السلام سرور جوانان اهل بهشت

از روایات مشهور، متواتر و بسیار مهمی که عظمت و جایگاه رفیع امام حسن علیه السلام را بازگو می‌کند، روایتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله با عبارت‌های مختلف و در مکان و زمان‌های مختلف امام حسن علیه السلام را در کنار برادر بزرگوارشان، از سروران جوانان اهل بهشت دانسته‌اند.^۲ جالب است که بر اساس برخی روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله این خبر را تنها نظر خود ندانستند، بلکه آن را بشارتی الهی می‌دانستند که جرئیل به آن حضرت ابلاغ کرده بود.^۳

۱-۴- امام حسن علیه السلام محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات بسیاری، شدت محبت خود را به امام حسن علیه السلام اعلام کرده، دیگران را نیز به دوست داشتن ایشان سفارش می‌فرمودند. حتی در برخی از روایات، دوست داشتن و محبت به آن حضرت امری واجب دانسته شده و پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به محبت به ایشان آشکارا دستور داده‌اند. ابوه‌ریره می‌گوید:

هرگز حسن علیه السلام را ندیدم مگر آن‌که از چشمانم اشک جاری شد، به سبب آن‌که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله مرا در مسجد دید، دست مرا گرفت و باهم به بازار

۱. نسائی، سنن، ج ۵، ص ۱۵۰.

۱۰. ابن ابی شیبیه، المصنف، ج ۷، ص ۵۱۲؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۳، ۶۲، ۶۴، ۸۲ و ج ۵، ص ۳۹۱، ۳۹۲؛

ابن ماجه، سنن، ج ۱، ص ۴۴؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۱؛ ابویعلی موصلی، مسند، ج ۲، ص ۲۹۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۳۶؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۱۱. ابن ابی شیبیه، المصنف، ج ۷، ص ۵۱۲؛ نسائی، فضایل الصحابه، ص ۲۰ و ۵۸؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۳۸؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۸۱.

بنی قینقاع رفتیم. آن حضرت با من سخنی نگفت و در بازار دور زد. سپس بازگشت و وارد مسجد شدیم. آن حضرت نشست و فرمود: کودک خردسال (امام حسن (ع)) را بخوانید؛ چون حسن (ع) آمد و در دامن پیامبر (ص) قرار گرفت، دست خود را در محاسن پیامبر (ص) می‌برد و آن حضرت نیز دهان خود را در دهان او می‌گذاشت و می‌فرمود: «خداوندا من او را دوست دارم تو هم او را دوست بدار و هر کس که او را دوست دارد نیز دوست بدار».^۱

هم‌چنین از «زهیر بن اقرم چنین نقل شده است:

پس از شهادت امام علی (ع)، امام حسن (ع) خطبه می‌خواند که مردی از قبیله ازد برخاست و گفت: من دیدم که پیامبر (ص) درحالی که در جای خود (در مسجد) نشسته بود می‌فرمود: «هر کس مرا دوست دارد باید او (حسن) را هم دوست داشته باشد و باید این مطلب را حاضران به غایبان اطلاع دهند. «اگر این تصمیم پیامبر (ص) نبود، هرگز با شما در این باره سخن نمی‌گفتم».^۲

هم‌چنین امیرمؤمنان علی (ع) فرمودند: روزی پیامبر (ص) بر ما وارد شدند و پرسیدند: کودک خردسال (امام حسن (ع)) کجاست؟ پس حسن خدمت ایشان آمد، درحالی که دست خود را دراز کرده بود. پس پیامبر (ص) دست او را گرفت و به خود نزدیک کرد و فرمود: «پدر و مادرم فدای تو، هر کس مرا دوست دارد باید وی را نیز دوست داشته باشد».^۳ در روایتی دیگر، براء بن عازب، از اصحاب پیامبر (ص)، می‌گوید:

پیامبر (ص) را دیدم که امام حسن (ع) را بر دوش خود گذاشته بودند و فرمودند: «هر کس مرا دوست دارد باید وی را نیز دوست داشته باشد».^۴

۱. ابن سعد، طبقات الکبری، ترجمه الامام الحسن، ص ۴۰؛ بخاری، ادب المفرد، ص ۲۵۲.

۲. ابن ابی شیبہ، المصنف، ج ۷، ص ۱۲؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۳۶۶؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۷۴.

۳. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۱۹۵.

۴. طیالسی، مسند، ص ۹۹.

شدت علاقه و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام، به گونه‌ای بود که بعضی از اعضای بدن او را می‌بوسیدند و این کار چنان رایج بود و شهرت داشت که در زمان‌های بعد، برخی از صحابه که این رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بودند، آن را یادآوری و بیان می‌کردند. برای نمونه، روزی ابوهریره امام حسن علیه السلام را دید و عرض کرد: «من دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله شکم تو را بوسید پس جایی را که پیامبر صلی الله علیه و آله بوسیده است بازکن تا من هم ببوسم». امام حسن علیه السلام لباس خود را کنار زد و ابوهریره آن جا را بوسید.^۱

۱-۵- دوستی با امام حسن علیه السلام ملاک دوستی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله

روایات بسیاری به تواتر نقل شده، که نشان می‌دهند هرکس امام حسن علیه السلام را دوست بدارد، پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست داشته و هر کس با آن حضرت دشمن باشد یا نسبت به ایشان کینه داشته باشد، دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله است. البته بیش‌تر این روایات، به صورت مشترک درباره امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نقل شده‌اند. ابوهریره می‌گوید:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه خارج شدند درحالی‌که امام حسن علیه السلام روی یک دوش و امام حسین علیه السلام روی دوش دیگرشان بود. آن حضرت یک‌بار امام حسن علیه السلام را و یک‌بار امام حسین علیه السلام را می‌بوسیدند تا آن‌که نزد ما آمدند؛ مردی از ایشان پرسید: «ای پیامبر صلی الله علیه و آله تو آنان را دوست داری؟» فرمود: «بله؛ هر کس آن دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هرکس با آنان دشمن باشد، دشمن من است».^۲

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۸.

۲. ابن سعد، طبقات الکبری، ترجمه الامام الحسن، ص ۵۱؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۴۴۰؛ حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۳، ص ۱۶۶.

نیز روایات بسیاری به این مضمون نقل شده که «هرکس امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هرکس با آن دو دشمن باشد دشمن من است.»^۱ از آن جا که ممکن است برخی در اسناد یا رجال این گونه روایات ایجاد تردید نمایند، برخی منابع در مواضع متعدد بر درستی این روایات از نظر سند و رجال تأکید کرده‌اند.^۲

مکارم و فضایل اخلاقی امام حسن (ع)

ممکن است در نگاه نخست، به نظر آید برخی فضایل و مکارم اخلاقی امام حسن (ع) تنها در آثار شیعیان منعکس شده، در حالی که بسیاری از این موارد به آسانی در منابع اهل سنت نیز یافت می‌شود. فضایی چون سخاوت و بخشندگی، زهد و عبادت، حلم و صبر، شجاعت و شهامت و مواردی از این دست، از ویژگی‌هایی است که بخش زیادی از آن، در منابع اهل سنت نیز آمده است. در این جا به نمونه‌هایی از این فضایل اشاره می‌شود:

۲-۱- سخاوت و بخشندگی

جود و سخاوت امام حسن (ع) چنان بود که با اندک بهانه‌ای اموال بسیاری می‌بخشیدند. گفته‌اند مردی خدمت آن حضرت آمد و حاجتی داشت. امام فرمود: «برو حاجت خود را روی کاغذی بنویس و بیاور تا آن را برآورده کنیم! آن مرد حاجت خود را تقدیم امام کرد و آن حضرت بیش از آنچه خواسته بود عطا

۱. نک: عبدالرزاق، المصنف، ج ۳، ص ۴۷۲؛ ابن راهویه، مسند، ج ۱، ص ۲۴۸؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۵۳۱؛ ابن ماجه، سنن، ج ۱، ص ۵۱؛ ابویعلی، مسند، ج ۱۱، ص ۷۹؛ نسائی، سنن، ج ۵، ص ۴۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۸؛ بیهقی، سنن، ج ۴، ص ۲۹.

۲. ابن ماجه، سنن، ج ۱، ص ۵۱؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۶ و ۱۷۱.

فرمود: همراهان امام اظهار تعجب کردند و امام دلیل کار خود را برای آنان بیان کرد.^۱ یکی از کنیزان امام حسن علیه السلام خدمت ایشان آمد و گلی به آن حضرت تقدیم کرد؛ آن حضرت فرمود: «تو در راه خدا آزادی!» به ایشان گفتند: «این کنیز یک گل برای شما آورد و شما او را آزاد کردید!»^۲ فرمود: «خداوند متعالی می‌فرماید: «هرگاه به شما تحیت گفتند شما به بهتر از آن تحیت بگویید.»^۳

امام حسن علیه السلام روزی در یکی از باغ‌های مدینه می‌رفتند، غلامی را دیدند که در خوردن غذا با سگش مواسات می‌کند؛ آن حضرت از مولای او جویا شدند سپس نزد ارباب آن غلام رفته آن باغ و غلام را از اربابش خریدند سپس به غلام فرمودند: «من این باغ و تو را خریده‌ام؛ تو را در راه خدا آزاد می‌کنم و این باغ نیز هدیه من به تو باشد؛ غلام گفت: «من نیز باغ را هدیه کردم به کسی که تو مرا برای او آزاد کردی.»^۴

بنابر روایات مشهور و متواتر امام حسن علیه السلام دو بار تمام اموال خود را در راه خدا بخشیدند و سه بار بخشی از آن را در راه خدا تقسیم کردند تا جایی که یک کفش را برای خود نگه می‌داشتند و کفش دیگر را می‌بخشیدند.^۵

۲-۲- زهد و عبادت

امام حسن علیه السلام در عبادت چنان بودند که گفته‌اند: «وقتی نماز صبح را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواندند، در جای نماز خود به ذکر گفتن می‌پرداختند تا

۱. بیهقی، المحاسن، ص ۵۵.

۲. صفوری شافعی، نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۰۸.

۳. سوره نساء، آیه ۸۶.

۴. خطیب بغدادی، ج ۶، ص ۳۳؛ ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۲۴۶.

۵. ابن سعد، طبقات الکبری، ترجمه الامام الحسن، ص ۶۸؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۴۳.

آن که خورشید طلوع می کرد.^۱ درباره حج آن حضرت مشهور است که ایشان پانزده مرتبه^۲ و بنا بر نقلی بیست مرتبه^۳ یا بیست و پنج مرتبه^۴ با پای پیاده از مدینه به حج رفتند. آن حضرت برای این عبادت خود چنین استدلال می کردند و می فرمودند: «من از پروردگارم حیا می کنم که او را ملاقات کنم درحالی که با پای پیاده به خانه اش نرفته باشم.»^۵

۲-۳- حلم و صبر

حلم و بردباری امام حسن (ع) چنان شهرت دارد که برخی از منابع اهل سنت، آن حضرت را در کنار ویژگی های ممتاز دیگر، به این خصیصه نیز معرفی کرده اند. سیوطی در این باره گوید:

(امام) حسن، سرور، بردبار، دارای آرامش، بزرگی و وقار بود هم چنان که بخشنده و مورد ستایش بود و از فتنه و شمشیر کراحت داشت.^۶

بر پایه روایتی مشهور، روزی مردی از اهل شام به مدینه آمد و چون با امام حسن (ع) روبه رو شد و ایشان را شناخت، به سبب کینه ای که از امیرمؤمنان علی (ع) داشت به آن حضرت و پدر بزرگوارشان، انواع دشنام و سخنان ناشایست را نثار کرد. اما آن حضرت نه تنها شکیبایی نشان دادند بلکه به او فرمودند: «گمان می کنم غریب هستی!» و به گرمی از او پذیرایی کردند تا جایی که آن مرد گفت:

۱. زمخشری، الفائق، ج ۱، ص ۲۴.

۲. طبقات الکبری، ترجمه الامام الحسن، ص ۶۸.

۳. اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۴۴.

۴. المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۹.

۵. اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۴۴.

۶. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۷۳.

«در حالی از نزد امام حسن علیه السلام بازگشتم که در روی زمین هیچ کس برایم از ایشان دوست داشتنی تر نبود.»^۱

نتیجه

فضایل و مناقب مطرح شده درباره امام حسن علیه السلام، منحصر در منابع شیعی نیست و بسیاری از منابع اهل سنت نیز این فضایل را بیان کرده‌اند که نشان از اهمیت این فضایل دارد. برخی فضایل که در این نوشته بیان شد، به آسانی می‌تواند ما را به این حقیقت رهنمون سازد که با وجود تمام دشمنی‌ها و با آن‌که از قرن‌های نخستین اسلامی و ابتدای نگارش تاریخ اسلام، عوامل متعددی به کار گرفته شد تا فضایل اهل بیت، به‌ویژه امام حسن علیه السلام انعکاس نیابد یا به شکلی تحریف گردد و نادرست بیان شود، کثرت این فضایل و شهرت بسیاری از آن‌ها، سبب شد تا این تلاش شوم به نتیجه نرسد و پس از گذشت قرن‌ها از تدوین منابع روایی اهل سنت و باوجود تحریف‌های بسیار، این منابع هم‌چنان می‌توانند از مهم‌ترین و کهن‌ترین منابع مربوط به فضایل و مناقب اهل بیت و امام حسن علیه السلام باشند.

منابع

۱. ابن ابی شیبیه، عبدالله بن احمد (م ۲۳۵)، **المصنف**، تحقیق سعید محمد لحام، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹.
۲. ابن راهویه، اسحاق بن ابراهیم بن مخلد (م ۲۳۸)، **مسند ابن راهویه**، تحقیق عبدالغفور عبدالحق حسین برد بلوسی، مدینه: مکتبه الایمان، ۱۴۱۲.

۱. ابن عساکر، ترجمه الامام الحسن، ص ۱۴۹.

٣. ابن سعد، محمد (م ٢٣٠)، الطبقات الكبرى، ترجمه الامام الحسن، تحقیق سید عبدالعزیز طباطبائی، قم: ١٤١٣.
٤. ابن عساکر، علی بن الحسن (م. ٥٧١)، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیر، بیروت: دارالفکر، ١٤١٥.
٥. ابن عساکر، علی بن الحسن (م. ٥٧١)، ترجمه الامام الحسن، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت: مؤسسه محمودی، ١٤٠٠.
٦. ابن ماجه، محمد بن یزید (م ٢٧٥)، سنن، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر.
٧. ابوداود، سلیمان بن اشعث (م ٢٧٥)، سنن، تحقیق سعید محمد لحام، بیروت: دارالفکر، ١٤١٠.
٨. ابوداود طیالسی (م ٢٠٤)، مسند، بیروت: دارالمعرفه.
٩. ابونعیم اصفهانی (م ٤٣٠)، اخبار اصبهان، لیدن، ١٩٣١.
١٠. ابویعلی موصلی، احمد بن علی بن مثنی (م ٧٠٣)، مسند، تحقیق حسین سلیم اسد، دارالمأمون للتراث.
١١. احمد بن حنبل (م ٢٤١)، مسند احمد، بیروت: دارصادر.
١٢. بخاری، محمد بن اسماعیل (م ٢٥٦)، صحیح بخاری، بیروت: دارالفکر، ١٤١٢.
١٣. بخاری، محمد بن اسماعیل (م ٢٥٦)، الادب المفرد، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، مؤسسه الکتب الثقافیه، ١٤٠٩.
١٤. بیهقی، احمد بن الحسین (م ٤٥٨)، السنن الكبرى، بیروت: دارالفکر، ١٤٠٩.
١٥. بیهقی، احمد بن الحسین (م ٤٥٨)، محاسن، بیروت: ١٣٨٠.

۱۶. ترمذی، محمد بن عیسی (م. ۲۷۹)، سنن، تحقیق عبدالوهاب عبد اللطیف، بیروت: دارالفکر ۱۴۰۳.
۱۷. حاکم، محمد بن عبدالله (م. ۴۰۵)، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق یوسف المرعشلی، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۶.
۱۸. خطیب بغدادی، احمد بن علی، (م ۴۶۲)، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷.
۱۹. زمخشری، محمود بن عمر (م ۵۳۸)، الفائق فی غریب الحدیث، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷.
۲۰. سیوطی، عبدالرحمان (م ۹۱۱)، تاریخ الخلفاء، مصر، ۱۳۰۵.
۲۱. صفوری شافعی، نزهه المجالس، مصر، ۱۳۲۲.
۲۲. صنعانی، عبدالرزاق بن همام (م ۲۱۱)، المصنف، تحقیق حبیب الرحمان الاعظمی، المجلس العلمی.
۲۳. طبرانی، سلیمان بن احمد (م. ۳۶۰)، المعجم الکبیر، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، قاهره: مکتبه ابن تیمیة.
۲۴. نسائی، احمد بن شعیب (م ۳۰۳)، سنن، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸.
۲۵. نسائی، احمد بن شعیب (م ۳۰۳)، فضایل الصحابه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹.

فضایل و مناقب امام حسن مجتبیٰ (ع) از دیدگاه علمای اهل سنت

فاطمه سیفی^۱

چکیده

زندگی اهل بیت (ع) اسوه حیات طیبه و برتر است و هرکدام به تنهایی در اسوه بودن، کاملند. امام حسن (ع) نیز در مقام اهل بیت دارای عصمت، بزرگی و عظمت والایی هستند و شخصیت ایشان در امامت و جانشینی پدر ترسیم می‌شود. روح بلند ایشان در زمان کودکی همانند آینه‌ای صاف، رفتار جدش پیامبر (ص) و پدرش علی (ع) و مادرش فاطمه زهرا (ع) را در خود منعکس می‌کرد و در بزرگسالی، آینه تمام‌نمای سیره آن بزرگوار بود. درباره فضایل و مناقب امام حسن (ع) روایات فراوانی از معصومان (ع) در منابع شیعی موجود است. برخی از علمای سنی‌مذهب نیز فضایل و مناقب آن را در آثار خود آورده‌اند. هدف پژوهش حاضر، بررسی فضایل و مناقب امام حسن مجتبیٰ (ع) از دیدگاه علمای اهل سنت است. پژوهش به شیوه توصیفی و از نوع تحلیل اسنادی انجام گردیده است، بدین ترتیب که همه اسناد و مدارک مربوط به موضوع، گردآوری شده و به شیوه کیفی، به ارائه یافته‌های پژوهش پرداخته شده است. در این پژوهش، فضایل و مناقب آن حضرت در ابعاد دینی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، علمی و فرهنگی بررسی گردیده و برای هر کدام از این ابعاد، شاخص‌هایی آورده شده است.

واژگان کلیدی: امام مجتبیٰ (ع)، فضایل، مناقب، اهل سنت.

۱. کارشناس ارشد مدیریت فرهنگی.

مقدمه

تعالی شخصیت معنوی انسان، از والاترین و مقدس‌ترین اهداف پیشوایان دین بوده است. آنان با تحمل مشقت‌های بسیار در این مسیر، تمامی هم‌خویش را بر آن گذاشتند تا اخلاق نیک را با شیوه‌های رفتاری و گفتاری خویش به مردم بیاموزند و آن‌ها را از زشتی‌ها به دور داشته، متوجه حقیقت والای انسانی و ارزش سترگشان کنند.

چهارده معصوم (علیهم السلام) همه از یک نور واحد خلق شده‌اند و از جهت وجودی و مقام ولایت یکسان هستند و امامت هر یک از امامان (علیهم السلام) به امر الهی بوده است. اگر امتیازی برای امامی نسبت به امام دیگر در احادیث یافت می‌شود، به این جهت بوده که هر کدام طبق اوضاع خاص زمانه، بهترین رفتار و روش را در معرض دید انسان‌ها قرار می‌دادند و جلوه‌ای از اسما و صفات الهی را به فعلیت می‌رساندند. امام علی (علیه السلام) طبق شرایط خود مأمور به یک الگوی رفتاری ظهور جلوه خاص اسما و صفات الهی بودند و دیگر ائمه نیز همین‌طور.^۱ در این میان نقش برجسته امام مجتبیٰ (علیه السلام) بسیار چشم‌گیر جلوه می‌نماید.

بیان مسأله

امامان معصوم، جلوه کاملی از صفات و اسمای الهی بوده‌اند. اوضاع خاص و ویژگی‌های زمانه، باعث می‌گردید که جنبه‌ای از شخصیت روحانی آن‌ها تجلی یابد و به فعلیت برسد و آنان مظهر یک اسم از اسمای الهی گردند و در هر زمان، یک بعد از ابعاد وجودی آنان بروز و جلوه خاصی داشته باشد.^۲

۱. قاسم ترخان، نگرشی عرفانی، فلسفی و کلامی به شخصیت و قیام امام حسین ۷، ص ۱۰۶-۱۳۲، قم: چاپ الهادی، ۱۳۸۸.

۲. ترخان، همان، ۱۰۶.

علمای اهل سنت درباره امام مجتبیٰ (ع) معتقدند که تلاش‌های بسیار برای ترور سبط اکبر پیامبر از نقش مثبت ایشان حکایت می‌کند و باید به سیره ایشان توجه بیش‌تری شود.

مسئله اصلی پژوهش، پاسخ به این سؤال است که فضایل و مناقب امام مجتبیٰ (ع) از دیدگاه علمای اهل سنت چیست؟ برای رسیدن به پاسخ، سعی شده تا آن‌جا که ممکن است بر اساس منابع و دیدگاه‌های علمای اهل سنت بدان پاسخ داده شود.

روش پژوهش

با عنایت به عنوان و مسئله اساسی، پژوهش حاضر به شیوه توصیفی و از نوع تحلیل اسنادی انجام شده است. همه منابع و مطالعات مرتبط با مسئله اساسی پژوهش، با استفاده از فرم‌های فیش‌برداری، گردآوری شده و به شیوه کیفی، به ارائه یافته‌های پژوهش پرداخته شده است.

جامعه و نمونه و ابزار پژوهش

جامعه پژوهش شامل متون اسلامی (قرآن کریم و کتب روایی) و نظریات اهل تسنن است که در نشریات، پژوهش‌ها و پژوهشات مرتبط با موضوع پژوهش موجود است. نمونه‌گیری به شیوه هدفمند انجام شده و بر این اساس، ابتدا منابع دست اول انتخاب گردیده و سپس به سایر منابع مرتبط با موضوع، توجه و از آن‌ها استفاده شده است. ابزار مورد استفاده نیز در این پژوهش برای گردآوری داده‌ها، فیش‌برداری است.

سؤالات پژوهش

سؤالاتی که در این پژوهش به دنبال پاسخ‌گویی به آن‌ها هستیم، عبارتند از:

۱. شاخص‌های دینی فضایل و مناقب امام مجتبیٰ (علیه السلام) از دیدگاه علمای اهل سنت کدامند؟
۲. شاخص‌های اخلاقی فضایل و مناقب آن حضرت از دیدگاه این علما چیست؟
۳. شاخص‌های اجتماعی فضایل و مناقب امام از دیدگاه علمای اهل سنت کدامند؟
۴. شاخص‌های اقتصادی فضایل و مناقب ایشان از دیدگاه علمای فوق کدامند؟
۵. شاخص‌های سیاسی فضایل و مناقب امام مجتبیٰ (علیه السلام) از دیدگاه آنان چیست؟
۶. شاخص‌های علمی - فرهنگی فضایل و مناقب حضرت از دیدگاه عالمان اهل سنت کدامند؟

الف) شاخص‌های دینی فضایل و مناقب امام مجتبیٰ (علیه السلام) از دیدگاه علمای اهل سنت

۱. انتخاب اسم امام از سوی خداوند

جابر بن عبدالله می‌گوید:

هنگامی که حضرت زهرا (علیها السلام) امام حسن (علیه السلام) را به دنیا آوردند، به امام علی (علیه السلام) گفتند: «برایش نام انتخاب کن.» علی (علیه السلام) فرمود: «من در نام‌گذاری این فرزند بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیشی نمی‌گیرم.» فداقه امام حسن (علیه السلام) را خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند و گفتند: «یا رسول الله، برایش نام انتخاب کن.» پیامبر فرمود: «در این نام‌گذاری بر خدای متعالی سبقت نمی‌گیرم.» پس خدا به جبرئیل وحی فرستاد که «محمد (صلی الله علیه و آله) صاحب فرزند شد، به جانب وی برو، تبریک گو، و به او بگو که علی نسبت به تو مثل هارون است نسبت به موسی، پس نام فرزند هارون را بر وی بگذار.» جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرود

آمد و تولد فرزند را از جانب خداوند بر وی تبریک گفت و عرض کرد: خدای متعالی فرمود: «نام مولود فاطمه را به اسم پسر هارون بگذار.» پیامبر فرمود: «نام پسر هارون چیست؟» جبرئیل گفت: «شبر.» پیامبر (ع) فرمود: «زبان ما عربی است!» پس جبرئیل در جواب گفت: «او را حسن نام بگذار» و پیامبر نام حسن را برایش برگزید.^۱

۲. نزول آیات آسمانی در شأن امام حسن (ع)

از برجسته‌ترین فضایل امام مجتبیٰ (ع) این است که او جزو اصحاب کسا و آل عبا و از اهل بیت (ع) بودند؛ اهل بیتی که آیات فراوانی در شأن ایشان نازل شده است، از جمله آیه تطهیر:

(أَتَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)^۲ خداوند اراده کرده است که از شما اهل بیت، پلیدی را بزداید و پاکیزگی تان بخشد.

عمر بن ابی سلمه (پسر همسر رسول خدا (ص)) می‌گوید: «پیامبر در خانه ام- سلمه حضور داشت که این آیه نازل شد. در این هنگام حضرت، دخترش فاطمه و پسرانش حسن و حسین را فراخواند و عبایی را بر سر آنها افکند و در حالی- که علی (ع) پشت سر او ایستاده بود، فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا»؛ پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از آنان دور فرما و آنان را پاکیزه گردان.

ام سلمه از آن حضرت پرسید: «آیا من نیز جزو آنان هستم؟» رسول خدا (ص) پاسخ دادند: «تو در جایگاه خود هستی؛ جایگاه تو بسیار نیکو است».^۳

۱. شیخ طبرسی، اعلام/الوری، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۳ق.

۲. سوره احزاب، آیه ۱۳۳.

۳. مهدی اکبرنژاد، امام حسن و امام حسین ۷ در روایات اهل سنت، ص ۳۴-۳۵، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۹۰.

۳. محبوب پیامبر (علیه السلام)

روایات حکایت از آن دارد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علاقه وافری به امام حسن (علیه السلام) داشتند و به طور علنی محبت خویش را به ایشان ابراز می کردند.^۱

ابن کثیر از جابر بن عبداللّه نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

هر کس دوست دارد تا به آقای جوانان اهل بهشت نظر کند، باید به حسن بن علی نظر نماید.^۲

ابوهریره می گوید:

کسی نزد من محبوب تر از حسن بن علی نبود بعد از آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حق او فرمود: «اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَحِبُّهُ فَاحِبِّهِ وَ اَحِبِّ مَنْ یَّحِبُّهُ»^۳ خدایا! من او را دوست دارم پس تو نیز او را و هرکس که او را دوست دارد دوست بدار.

انس بن مالک می گوید:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره امام حسن (علیه السلام) به من فرمود:

ای انس! حسن فرزند و میوه دل من است: اگر کسی او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هر کس مرا بیازارد، خدا را اذیت کرده است.^۴

۴. شباهت به پیامبر

ابن علی رافعی از پدرش، از جداهش زینب دختر ابی رافع، نقل می کند:

حضرت فاطمه با دو پسرش حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید ... و ایشان فرمودند: «این دو پسرانت هستند، پس چیزی به ارث و یادگار

۱. ابن سعد، ترجمه الامام الحسن (علیه السلام) من کتاب الطبقات، تحقیق سید عبدالعزیز طباطبایی، ص ۱۳۴، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۸ ق.

۲. ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۵، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.

۳. ابن حنبل، مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳۱، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۹ ق.

۴. متقی هندی، کنز العمال، ص ۲۲۲، بیروت: الرساله، ۱۴۰۱ ق.

آن دو را بیاموز.» پیامبر (ص) درباره آن‌ها فرمود: «حسن هیبت و ابهت مرا دارد و حسین دارای جود و بخشش و شجاعت من است.»

روایت محمد بن اسحاق، مؤید این روایت است. به گفته وی، «کسی در شرافت بعد از رسول خدا (ص) به حسن بن علی (ع) نرسیده است.» وی می‌گوید: «در مسیر مکه خود شاهد بودم که امام حسن (ع) از مرکبش پایین آمد و پیاده می‌رفت. از همراهانش کسی نماند، مگر این‌که او نیز از مرکبش پیاده شد، حتی سعد بن ابی وقاص هم پیاده شد و در کنار حضرت راه می‌رفت.»^۱

انس بن مالک می‌گوید: «حسن بن علی شبیه‌ترین مردم از حیث صورت به رسول خدا (ص) بود.»^۲

۵. عبادت و خوف از خدا

امام حسن مجتبیٰ (ع) از مصادیق کامل بندگان مقرب الهی بودند که در تمام حالات رو به سوی خدا داشتند، خود را در محضر او می‌دیدند و خوف عظمت الهی سراسر وجودشان را پر کرده، و تمام هستی‌شان را فرا گرفته بود.

امام مجتبیٰ (ع) هرگاه وضو می‌گرفتند، بندهای بدنشان می‌لرزید و رنگ مبارکشان زرد می‌گشت. سبب این حال را از آن حضرت پرسیدند و ایشان فرمودند:

سزاوار است بر کسی که می‌خواهد نزد رب‌العرش به بندگی بایستد، رنگش زرد شود و بدنش بلرزد.

آن حضرت هنگام رفتن به مسجد، سرشان را بلند می‌کردند و رو به آسمان می‌گفتند:

۱. ابن کثیر، همان، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ص ۵، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.

الهی ضیفک ببابک، یا محسن قد اُتیک المسی فتجاوز عن قبیح ما عندی
بجمیل ما عندک یا کریم؛
ای خدای من، این مهمان توست که به درگاه تو ایستاده. ای خداوند
نیکوکار، به نزد تو آمده بنده تبه‌کار، پس درگذر از کارهای زشت و ناستوده
من به نیکی‌های خودت ای کریم.^۱

۶. زهد

در اثبات زهد امام حسن (علیه السلام) همین مقدار بس که برای حفظ خون مسلمانان،
از زمام‌داری و حکومت که حق مسلم ایشان بود، چشم پوشی نموده، آن را
واگذار کردند. نویسندگان و ارباب تراجم اجماع دارند که ایشان پس از رسول
خدا (صلی الله علیه و آله) و امام علی (علیه السلام) از همه مردم زاهدتر بودند.^۲

نیز شخصی به نام مدرک بن زیاد می‌گوید:

وقتی امام حسن (علیه السلام) به مهمانی دعوت شده بودند، از نان و نمک استفاده
می‌کردند و غذای خوب را در اختیار غلامان قرار دادند و غذای ساده (نان و
نمک) را بهتر دانستند.^۳

۷. نماز

امام حسن (علیه السلام) با آمدن به مسجدالنبی و گرد آمدن افرادی در اطرافش، به
تدریس و تربیت آنان می‌پرداختند. ابن عساکر نقل می‌کند:

روزی معاویه از افرادی که از مدینه به شام رفته بودند، پرسید: «حسن بن
علی (علیه السلام) چه می‌کند؟» مردی از قریش که ساکن مدینه بود گفت: «نماز صبح
را در مسجد جدش برگزار می‌کند و تا طلوع آفتاب می‌نشیند و سپس تا

۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۴، ۱۳۷۹ق.

۲. باقر شریف قرشی، حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۱ ص ۳۲۹-۳۳۰، نجف: مطبعة الآداب، ۱۳۸۵ق.

۳. ابن عساکر، همان، ج ۴، ص ۲۱۲.

نزدیک ظهر، به بیان احکام الهی و تعلیم و آموزش افراد مشغول است. سپس نماز می‌خواند و به همین گونه، زنان از احادیث و روایات و گفته‌هایش بعد از ظهر استفاده می‌کنند و این برنامه کار هر روز اوست».^۱

در روایتی از آن حضرت آمده است:

مَنْ صَلَّى، فَجَلَسَ فِي مُصَلَّاهٍ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ كَانَ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ^۲
هر که نماز صبح را بخواند و در جایگاه خود بنشیند تا خورشید طلوع کند، برایش پوششی از آتش خواهد بود.

۸. انس با قرآن

کتاب سیر/اعلام النبلاء ذهبی از ام موسی روایت کرده که گفت:

رسم امام حسن بن علی (ع) آن بود که چون به بستر خواب می‌رفت، سوره کهف را می‌خواند و می‌خوابید^۳

شیخ ابوالفتوح می‌گوید:

حسن بن علی (ع) در هفت سالگی، در مجلس پیامبر (ص) حاضر می‌شد. وحی را می‌شنید و آن را حفظ می‌کرد. آن‌گاه به خانه برمی‌گشت و برای مادرش باز می‌گفت. از این روی هر وقت علی (ع) به خانه برمی‌گشت، متوجه می‌شد که همسرش فاطمه (ع) هم از آنچه نازل شده، مطلع است. یک روز که در این باره پرسید، فاطمه (ع) فرمود: «از فرزندت حسن شنیدم.» بعد از آن، روزی علی (ع) در خانه پنهان شد و حسن (ع) طبق معمول به خانه آمد و خواست آنچه را شنیده بود، بازگوید، اما زبانش بند آمد. حضرت فاطمه (ع) شگفت‌زده شد و حسن گفت: «مادر جان! تعجب نکن؛ زیرا بزرگواری سخن مرا می‌شنود و شنیدن او مرا (از سخن گفتن) بازداشته است.»^۴

۱. همان، ج ۸، ص ۱۳۹.

۲. حسین بن سید احمد وافی، تاریخ الکوفه، ج ۴، ص ۱۵۵۳، نجف: مکتب المرتضویه، ۱۳۵۶ ق.

۳. آیت‌الله مرعشی نجفی، ملحقات الحقائق الحق، ج ۱۱، ص ۱۱۴، ۱۴۰۹ ق.

۴. شیخ عباس قمی، انوار البهیة، ص ۷۶، قم: ناصر، ۱۳۷۲.

۹. تقوا

ابن عبدالبرّ درباره تقوای امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) می‌گوید: «وكان ورعاً فاضلاً»^۱ او مردی با ورع و فاضل بود.

۱۰. حضور همیشگی در مسجد

امام مجتبیٰ (علیه السلام) درباره حضور در مسجد فرموده‌اند:
من أدام الاختلاف إلى المسجد أصاب إحدى ثمان: آية محكمة، إخاء مستفاداً
و علماً مستطرفاً و رحمه منتظرة، و كلمه تدلّه على الهدى، او ترده عن
الردى، و ترك الذنوب حياء او خشية.^۱
هر کس جایگاه [عبادات] خود را در مسجد قرار دهد، یکی از هشت فایده
شاملش می‌شود: برهان و نشانه‌ای برای معرفت، دوست و برادری سودمند،
دانش و اطلاعاتی جامع، رحمت و محبت عمومی، سخن و مطلبی که او را
هدایت‌گر باشد [توفیق اجباری] در ترک گناه به جهت شرم از مردم یا به
جهت ترس از عقاب.

۱۱. خدامحوری

امام مجتبیٰ (علیه السلام) که خود خدامحور و سراپا اخلاص بودند، از امت اسلامی و
شیعیان خویش انتظار داشتند که رضایت الهی را محور فعالیت خویش قرار دهند.
این توقع را گاه با بیان زیان مردم‌محوری و خارج شدن از محور رضایت الهی
ابراز می‌داشتند؛ از جمله:
من طلب رضى الله بسخط الناس كفاه الله امور الناس و من طلب رضى
الناس بسخط الله و كله الله الى الناس^۱

۱. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۵۹، ح ۳۷۷۸، چاپ اول، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ ق.

هر کس رضایت خدا را بخواهد هرچند با خشم مردم همراه شود؛ خداوند او را از امور مردم کفایت می‌کند و هر کس که با به خشم آوردن خداوند، دنبال رضایت مردم باشد، خدا او را به مردم وامی‌گذارد.

۱۲. تهیه توشه برای آخرت

امام حسن (ع) می‌فرماید:

یابن آدم! لم تزل فی هدم عمرک منذ سقطت من بطن امک فخذ مما فی یدیک لما بین یدیک، فان المؤمن بتزود و الکافر یتمتع^۱؛
ای فرزند آدم، از موقعی که به دنیا آمده‌ای، در حال گذراندن عمرت هستی، پس از آنچه داری برای آینده‌ات [قبر و قیامت] ذخیره نما، همانا مؤمن در حال تهیه زاد و توشه است ولی کافر در فکر لذت و آسایش.

۱۳. زیارت خانه خدا با پای پیاده

حاکم نیشابوری، از دانشمندان اهل سنت، به سند خود از عبدالله بن عبید روایت کرده که می‌گوید:

لقد حج الحسن بن علی خمسا و عشرين حجة ماشيا و ان النجائب لتقاد معه^۲،
براستی که حسن بن علی ۲۵ سفر پیاده به حج رفت و مرکب‌های راهوار او را بدون سوار همراهش می‌کشیدند.

و نظیر این روایت را بیهقی در سنن کبری و بیش از ده نفر دیگر از دانشمندان اهل سنت از عبد الله بن عبید روایت کرده‌اند.^۴

۱. محمدی ری شهری، همان، ج ۴، ص ۱۵۳.

۲. ابن ابی فراس ورام و مایکل اشتري، مجموعه ورام / تنبيه الخواطر و نزهه النواظر، ص ۷۹. تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸.

۳. ابو عبیدالله نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، تحقیق یوسف عبدالرحمان مرعشلی، ج ۳، ص ۱۶۹، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.

۴. مرعشی نجفی، همان، ج ۱۱، ص ۱۲۳.

ب) شاخص‌های اجتماعی فضایل و مناقب امام مجتبیٰ (علیه السلام) از دیدگاه علمای اهل سنت

۱. اعتبار زیاد در نزد مردم

قدرت امام حسن (علیه السلام) در برانگیختن مردم کوفه در جریان شورش ناکثین از اهمیت و اعتبار حضرت در نزد مردم آن شهر حکایت می‌کند.^۱

مسلمانان با توجه به احادیث فراوانی که در مناقب و فضایل آمده، فرزندان حضرت زهرا (علیها السلام) را فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دانسته‌اند و علی‌رغم انکار بنی‌امیه و بعدها بنی‌عباس، کوچک‌ترین تردیدی برای مسلمانان به وجود نیامد.^۲

۲. مهربانی با یتیمان

محبت و عطابخشی اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه امام مجتبیٰ (علیه السلام)، زبانزد عام و خاص گردیده بود. ایشان که قلبی پاک و پرمهر نسبت به دردمندان و تیره‌بختان جامعه داشتند، همانند پدر بزرگوارشان با خرابه‌نشینان دردمند، مستضعفان و کم‌درآمدها همراه و هم‌نشین می‌شدند، درد دل آنان را با جان و دل می‌شنیدند و به آن، ترتیب اثر می‌دادند و در این حرکت انسان‌دوستانه جز خدا را نمی‌دیدند و اجرش را جز از او نمی‌طلبید حضرت بارزترین مصداق این آیه شریفه بودند:

(الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَموالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)^۳

۱. ابن سعد، همان، ص ۴۹.

۲. سیدجعفر مرتضی حسینی عاملی، الحیاه السیاسیه للامام الحسن فی عهد الرسول والخلفاء الثلاثه بعده، ص ۲۷، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۴.

۳. سوره بقره، آیه ۲۷۴.

آنانی که اموال خود را شب و روز، پنهانی و آشکارا انفاق می کنند، مزدشان در نزد پروردگارشان خواهد بود، نه ترسی بر دل آن‌ها راه پیدا خواهد کرد و نه غم و اندوهی.

۳. عفو و گذشت

امام حسن (ع) رفتاری برگرفته از آموزه‌های قرآنی داشتند و در عفو کردن دیگران نیز الگو بودند.

موفق بن احمد خوارزمی در کتاب *مقتل الحسین (ع)* روایت کرده که امام حسن (ع) در جواب غلامش که پای گوسفند را به عمد شکسته بود، نه تنها از تقصیرش گذشتند بلکه او را آزاد کردند.^۱

۴. ایثارگری

امام حسن (ع) ملجأ درماندگان، آرام‌بخش دل‌های دردمندان و امید تهی‌دستان بودند. هیچ‌گاه نشد که فقری به حضور آن بزرگوار برسد و دست‌خالی برگردد. در همین مورد نقل کرده‌اند: مردی به حضور امام حسن (ع) آمد و اظهار فقر و حاجت کرد. حضرت دستور دادند تا پنجاه هزار درهم، به اضافه پانصد دینار به او بدهند. مرد سائل حمالی را صدا زد که پول‌هایش را برایش ببرد. امام مجتبیٰ (ع) پوستین خود را هم به آن مرد دادند و فرمودند: این را هم به جای کرایه به آن مرد بده.^۲

۵. وفای به عهد

امام مجتبیٰ (ع) فرمود:

۱. قرشی، همان، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲. ابن سعد، همان، ص ۱۸۲.

المسؤول حر حتی یعد، و مسترق المسؤول حتی ینجز؛^۱
انسان تا وعده نداده، آزاد است، اما وقتی وعده می‌دهد، زیر بار مسئولیت
می‌رود و تا به وعده‌هایش عمل نکند، رها نخواهد شد.

۶. برآوردن حاجت مردم

امام مجتبیٰ (علیه السلام) فرمود:

لقضاء حاجه أخ لی فی الله أحبّ من اعتکاف شهر^۲
برآوردن حاجت و رفع مشکل دوست و برادرم، از یک ماه اعتکاف در
مسجد، بهتر و محبوب‌تر است.

۷. اجتناب از شوخی بی‌جا

امام مجتبیٰ (علیه السلام) فرمودند:

المزاح یاکل الهیبه، و قد اکثر من الهیبه الصّائم^۳
مزاح و شوخی‌های زیاد و بی‌جا، شخصیت و وقار انسان را از بین می‌برد و
چه بسا افراد ساکت دارای شخصیت و وقار عظیمی هستند.

۸. مشورت

امام حسن (علیه السلام) می‌فرماید:

ما تشاور قوم الا هدوا الی رشدهم^۴
هیچ گروهی در کارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و...، با یک-
دیگر مشورت نکرده‌اند، مگر آنکه به رشد فکری و عملی و...، رسیده‌اند.

۹. دقت در دوست‌یابی و گرامی داشتن دوستان

۱. مجلسی، همان، ج ۷۸، ص ۱۱۳.

۲. سیدحسین حسینی شیرازی، کلمه‌الامام/الحسن، ص ۱۳۹، چاپ چهارم، بیروت، مؤسسه‌الوفاء.

۳. حسینی شیرازی، همان، ص ۱۳۹.

۴. سیدمحسن امین، همان، ج ۱، ص ۵۷۷.

پیشوایان معصوم ما ضمن بیان اثرهای مثبت و منفی رفاقت و هم‌نشینی، پیروان خود را به مصاحبت با افراد شایسته سوق داده‌اند. حضرت مجتبیٰ (ع) در این باره به فرزندش می‌فرماید:

یا بنی لا تواخ احدا حتی تعرف موارد و مصادره فاذا استنبطت الخبرة و رضیت العشرة فأخه علی اقاله العثرة و المواساة فی العسرة^۱
فرزندم! با هیچ کس دوستی نکن مگر این‌که از رفت و آمد (و خصوصیات روحی و اخلاقی) او آگاه گردی، هنگامی که دقیقاً بررسی نمودی و معاشرت با او را برگزیدی، آن‌گاه با او براساس گذشت و چشم‌پوشی از لغزش‌ها و یاری کردن در سختی‌ها دوستی کن.

امام مجتبیٰ (ع) مردم را به اجتناب از سبک شمردن دوستان سفارش می‌کردند. آن حضرت می‌فرماید:

من استخف باخوانه فسدت مروته^۲
کسی که دوستان و برادرانش را سبک شمارد و نسبت به آن‌ها بی‌اعتنا باشد، مروت و جوان‌مردیش فاسد گشته است.

۱۰. شجاعت و شهامت

آن حضرت پیش از شروع جنگ جمل به دستور پدر، همراه عمار یاسر و تنی چند از یاران، وارد کوفه شدند و مردم کوفه را برای شرکت در این جهاد دعوت کردند.^۳ ایشان وقتی وارد کوفه شدند که هنوز ابوموسی اشعری، یکی از مهره‌های حکومت عثمان بر سر کار بود و با حکومت عادلانه امیرمؤمنان (ع) مخالفت نموده، از جنبش و حرکت مسلمانان در جهت پشتیبانی از مبارزه آن حضرت با

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۳۳، تهران: مکتبه‌الصدوق، ۱۳۷۶.

۲. حسینی شیرازی، همان، ص ۱۳۹.

۳. ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۴ق.

پیمان شکنان جلوگیری می کرد. با این حال حسن بن علی (علیه السلام) بیش از نه هزار نفر را از شهر کوفه به میدان جنگ گسیل داشتند.^۱

آن حضرت در جنگ صفین نیز در بسیج عمومی نیروها و گسیل داشتن ارتش امیرمؤمنان (علیه السلام) برای جنگ با معاویه، نقش مهمی به عهده داشتند و با سخنان پرشور و مهیج خویش، مردم کوفه را به جهاد در رکاب حضرت علی (علیه السلام) و سرکوبی خائن و دشمنان اسلام دعوت نمودند.^۲

ابونعیم اصفهانی می نویسد:

امام حسن (علیه السلام) در فتوحات ایران شرکت داشت و در اصفهان و گرگان، کنار رزمندگان اسلام بود.^۳

۱۱. پرهیز از سهل انگاری

امام مجتبیٰ (علیه السلام) می فرمایند:

ان الله جعل شهر رمضان مضمراً لخلقه فيستبقون فيه بطاعته الى مرضاته، فسبق قوم ففازوا، و قصر آخرون فخابوا.^۴
خداوند متعالی ماه رمضان را برای بندگان خود میدان مسابقه قرار داد. پس عده ای در آن ماه با اطاعت و عبادت به سعادت و خشنودی الهی از یک-دیگر سبقت خواهند گرفت و گروهی از روی بی توجهی و سهل انگاری خسارت و ضرر می بینند.

۱۲. آزاد کردن بردگان

زمخشری در کتاب ربیع الابرار از انس بن مالک روایت کرده که گوید:

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۲۳۱، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵ق.

۲. ابن مزاحم، واقعه صفین، ص ۱۱۳، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۸۲ق.

۳. علی لباف، حقایق پنهان، ص ۱۱۷، چاپ دوم، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۵.

۴. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۴۷۹، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.

من در خدمت حسن بن علی (ع) بودم که کنیزکی آمد و شاخه گلی را به آن حضرت هدیه کرد. حسن بن علی به او گفت: «انت حره لوجه الله» تو در راه خدا آزادی! من که آن ماجرا را دیدم به آن حضرت عرض کردم: «کنیزکی شاخه گل بی ارزشی به شما هدیه کرد و شما او را آزاد کردید؟» در پاسخ فرمودند: «هكذا ادبنا الله تعالى (اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها) و کان احسن منها اعتاقها»^۱

اینگونه خدای تعالی ما را ادب کرده که فرمود: «وقتی تحیتی به شما دادند، تحیتی بهتر دهید» و آزادی او بهتر از آن است.

۱۳. توجه به روح و روان

امام مجتبیٰ (ع) در زمینه ضرورت تربیت روحی و معنوی انسان و تغذیه روان او می فرماید:

عجبت لمن یتفکر فی ماکوله کیف لا یتفکر فی معقوله، فیجنب بطنه ما یؤذیه و یودع صدره ما یردیه؛
تعجب می کنم از فردی که در غذای جسمانی خود فکر می کند (که سالم و بهداشتی باشد) اما در غذای روح و جان خویش نمی اندیشد، در نتیجه شکم خود را از غذاهای زیان بخش حفظ می کند ولی سینه اش را در مقابل آنچه آن را پست می گرداند، رها می کند.

ج) شاخص های اخلاقی فضایل و مناقب امام مجتبیٰ (ع) از دیدگاه علمای اهل سنت

اخلاق از مسائل مهمی است که دانشمندان اسلامی و غیراسلامی درباره آن کتاب ها نوشته و قلم فرسایی ها کرده اند تا جایی که برخی از علمای علم الاجتماع آن را هدف خلقت و آخرین مرحله کمال انسانیت دانسته اند.
آنان درباره امام مجتبیٰ (ع) نیز به فضایل اخلاقی ایشان اشاره کرده اند؛ از جمله:

۱. مرعشی نجفی، همان، ج ۱۱، ص ۱۴۹.

سیوطی می‌نویسد:

حسن [ابن علی] دارای امتیازات اخلاقی و فضایل انسانی فراوان بود. او [شخصیتی] بزرگواری، بردبار، باوقار، متین، سخاوتمند، و مورد ستایش بود.^۱
ابن حجر هیثمی نیز در بیان فضایل و مناقب امام حسن (علیه السلام) می‌نویسد:
حسن رضی الله عنه آقایی کریم، بردبار، زاهد، دارای سکینه و وقار و حشمت، اهل جود و مورد ستایش بود.^۲

ذهبی یکی دیگر از علمای اهل سنت در این باره می‌نویسد:

حسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، امام سید، دسته گل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سبط او، و بزرگ جوانان بهشت، ابومحمد، قرشی، هاشمی، مدنی، شهید بود. این امام، بزرگواری بود تنومند، اهل خیر، بسیار دین‌دار، با ورع، دارای حشمت و جاه، و شأنی بزرگ.^۳
در ادامه به اختصار برخی از شاخص‌های بعد اخلاقی فضایل و مناقب امام حسن (علیه السلام) را ذکر می‌کنیم:

۱. بردباری و متانت

امام، مالک نفس خود بودند و خشنودی و خشمش برای خدا بود و برای رضای خدا بر خشم درونی خود غلبه می‌کردند و با حوادث و ماجراها با کرامت برخورد می‌نمودند. در روایات آمده:
انه سئل عن الحلم، فقال: هو كظم الغيظ و ملك النفس؛^۴

۱. جلال‌الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۹، بغداد: مکتبه المثنی، ۱۳۸۳ق.

۲. ابوالعباس هیشمی، صواعق المحرقة، تحقیق عبدالرحمان ترکی و کامل محمد، ص ۱۸۹، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۹۹۷م.

۳. ابوعبدالله ذهبی، سیرالاعلام النبلاء، تحقیق شعیب ارنأووط و محمد نعیم عرقسوسی، ج ۳، ص ۲۵۴، چاپ نهم، بیروت: مؤسسه رسالت، ۱۴۱۳ق.

۴. قرشی، همان، ج ۱، ص ۳۱۹.

از امام از معنای حلم پرسیدند، فرمود: بردباری، فرو بردن خشم است و حکومت بر نفس.

سیوطی گزارش کرده است:

پس از رحلت حسن بن علی (ع) مروان در تشییع جنازه امام می‌گریست. [امام] حسین (ع) به او فرمود: «آیا بر او می‌گریی؟ در حالی که دل او را خون کردی و چه بسیار جرعه‌های غصه و اندوه به او چشاندی!» مروان گفت: «من این کارها را با کسی می‌کردم که از این کوه بردبارتر بود.»^۱

۲. سخاوت

آن حضرت دوبار، تمامی دارایی خویش را در راه خدا دادند و سه بار، تمام اموال خود را با خدا تقسیم کردند و نصف اموال را به مستمندان بخشیدند.^۲ ابن صباغ مالکی در این باره می‌نویسد: «الکرم والجود عزیزه مغروسه فیه»^۳ کرم و جود غریزه‌ای بود که در آن حضرت کاشته شده بود.

ابن عساکر به سندش از عامر چنین نقل می‌کند:

ان الحسن بن علی قاسم الله تعالی ماله مرتین حتی تصدق بفرد نعله»^۴
حسن بن علی (ع) با خدا اموالش را دو بار تقسیم نمود، حتی این که به یک عدد از نعلینش صدقه داد.

پرهیز از بخل

از امام حسن مجتبیٰ (ع) درباره بخل سؤال شد؟ در جواب فرمود: «هو ان یری الرجل ما انفقہ تلفاً و ما أمسکه شرفاً»^۱ معنای آن چنین است که انسان آنچه را به

۱. عسقلانی، تهذیب/تهذیب، ج ۲، ص ۲۷۶، بیروت، دارالفکر، ۱۳۲۵ق.

۲. ابن واضح، همان، ج ۲، ص ۲۱۵.

۳. ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ص ۱۵۷، چاپ اول، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۸ق.

۴. ابن عساکر، همان، ص ۱۴۳.

دیگری کمک و انفاق کرد، تصور کند که از دست داده و تلف شده است و آنچه را ذخیره کرده و نگه داشته است، خیال کند برایش می ماند و موجب شخصیت و شرافت او خواهد بود.

۴. پرهیز از تکبر، حرص و حسد

امام مجتبیٰ (علیه السلام) در این باره فرمودند:

هلاک المرء فی ثلاث: الکبر و الحرص و الحسد؛ فالکبر هلاک الدین، و به لعن ابلیس. و الحرص عدو النفس، و به خرج آدم من الجنة. و الحسد رائد السوء، و منه قتل قایل هابیل^۲

نابودی دین و ایمان هر شخص در سه چیز است: تکبر، حرص و حسد. تکبر، سبب نابودی دین و ایمان شخص است و شیطان با آن همه عبادت به وسیله تکبر، ملعون شد. حرص و طمع، دشمن شخصیت انسان است، همان طوری که حضرت آدم (علیه السلام) به وسیله آن از بهشت خارج شد. حسد سبب همه خلاف ها و زشتی هاست و به همین جهت، قایل برادر خود هابیل را به قتل رساند.

۵. پرهیز از خشم

امام حسن (علیه السلام) فرمود: «لا يعرف الرأى الا عند الغضب»؛ قدرت اندیشه و خصلت های درونی انسان هنگام خشم، شناخته و آشکار می شود^۳

از امام حسن (علیه السلام) سؤال کردند: «عظمت و بزرگی در چیست؟» فرمودند: «در هنگام خشم عطا کند و از جرم و خطا درگذرد»^۴

۱. سید محسن امین، همان، ج ۱ ص ۵۷۷.

۲. همان.

۳. محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام)، ص ۱۵، قم: مؤسسه امیرالمؤمنین ۷، ۱۳۸۲.

۴. حرانی، همان، ص ۲۲۵.

دلیل ظهور خصلت‌های درونی انسان هنگام خشم، این است که شخص در این حالت نمی‌داند چه می‌گوید و چه می‌کند و نیز در روایات آمده که خشم و غضب نوعی جنون است.

۶. محبت

امام مجتبیٰ (ع) در این باره فرمود:

ای فرزند آدم! نسبت به محرمات الهی عفیف و پاک‌دامن باش تا عابد و بنده خدا باشی. بر آنچه خداوند سبحان برایت تقسیم و مقدر نموده است راضی باش، تا همیشه بی‌نیاز باشی. به همسایگان، دوستان و هم‌نشینان خود نیکی و احسان نما تا مسلمان محسوب شوی. با افراد [مختلف] آن‌چنان برخورد کن که انتظار داری دیگران همان گونه با تو برخورد کنند.^۱

۷. هم‌نشینی با فقرا

سیوطی در کتاب *تاریخ الخلفاء* روایت کرده که هنگامی امام حسن (ع) در مکانی نشسته بودند و چون خواستند از آن‌جا بروند، فقیری وارد شد. امام به آن مرد فقیر خوشامد گفته، با او ملاطفت کردند و سپس به او فرمودند:

انک جلست علی حین قیام منا افتاذن بالانصراف؟

ای مرد تو وقتی نشستی که ما برای رفتن برخاستیم، آیا اجازه رفتن به من می‌دهی؟ مرد فقیر عرض کرد: «نعم یابن رسول الله»^۲ آری ای پسر رسول خدا.

رفع حاجت نیازمندان

ابراهیم بیهقی، از دانشمندان اهل سنت، در کتاب *المحاسن و المساوی* روایت

۱. ورام، همان، ص ۷۹، ح ۳۳.

۲. سیوطی، همان، ص ۷۳.

کرده که مردی نزد امام حسن (علیه السلام) آمد و اظهار نیاز کرد. امام بدو فرمود: «اذهب فاکتب حاجتک فی رقعة و ارفعها الینا نقضیها لک»؛ برو و حاجت خود را در نامه‌ای بنویس و برای ما بفرست؛ ما حاجتت را برمی‌آوریم!

آن مرد رفت و حاجت خود را در نامه‌ای نوشته، برای امام ارسال داشت و آن حضرت دو برابر آنچه را خواسته بود به او عنایت فرمود. شخصی که در آنجا نشسته بود عرض کرد: «ما کان اعظم برکة الرقعة علیه یابن رسول الله!»؛ به راستی چه پر برکت بود این نامه برای این مرد ای پسر رسول خدا! امام فرمود:

برکتها علینا اعظم حین جعلنا للمعروف اهلا، اما علمت ان المعروف ما کان ابتداء من غیر مسئلة، فاما من اعطیته بعد مسئلة فانما اعطیته بما بذل لک من وجهه؛^۱

برکت او زیادت‌تر بود که ما را شایسته این کار خیر و بذل و بخشش قرار داد، مگر ندانسته‌ای که بخشش و خیر واقعی، آن است که بدون سؤال و درخواست باشد، و اما آنچه را پس از درخواست و مسئلت بدهی، آن را در برابر آبرویش پرداخته‌ای!

د) شاخص‌های اقتصادی فضایل و مناقب امام مجتبیٰ (علیه السلام) از دیدگاه علمای اهل سنت

۱. پرهیز از اسراف

امام حسن (علیه السلام) می‌فرماید:

سمعت جدی (علیه السلام) یقول: من وجد لقمه ملقاه فمسحها او غسلها ثم اکلها اعتقه الله تعالی من النار»^۲

۱. ابراهیم بیهقی، المحاسن، ص ۵۵، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۱۵۳.

۲. مرعشی نجفی، همان، ج ۱۱، ص ۱۵۲.

از جدم پیامبر (ص) شنیدم که فرمودند: «هر کس یک لقمه نان را که روی زمین افتاده [است]، بردارد و آن را پاک کند و یا بشوید و سپس آن را بخورد، خداوند تعالی او را از آتش جهنم نجات خواهد داد.»

۲. انفاق

انفاق و بخشش بی سابقه یکی دیگر از صفات برجسته امام مجتبیٰ (ع) بود. ابوهشام قنّاد می گوید:

من از بصره برای حسن بن علی (ع) کالا می بردم. هنگام خرید با من چانه می زد و متاع را خریداری می کرد ولی گاه من هنوز نشسته بودم که تمام آن را در راه خدا می بخشید و می گفت: پدرم از رسول خدا (ص) نقل کرده است که فرمود: «المغبون لا محمود و لا مأجور»^۱ فریب خورده نه ستوده است و نه دارای اجر و پاداش.

انفاق به مادیات محدود نمی شود، بلکه هر چیزی را در بر می گیرد که بتواند برای دیگران سودمند باشد. امام مجتبیٰ (ع) در روایتی به انفاق دانش تأکید می فرمایند:

دانش خویش را به مردم بیاموز و علم دیگران را یاد بگیر؛ زیرا در این صورت، دانش خود را پایدار کرده ای و آنچه را نمی دانستی، فراگرفته ای.^۲

۳. برنامه ریزی

امام حسن (ع) می فرماید:

واعمل لدنیاک کأنک تعیش ابدًا و اعمل لآخرتک کأنک تموت غدًا^۳
در دنیا [از نظر اقتصاد و صرفه جویی و...] چنان برنامه ریزی کن، مثل آن که می خواهی همیشه بادوام باشی و نسبت به آخرت به نوعی حرکت و کار کن مثل این که فردا خواهی مرد.

۱. محمود شریفی و همکاران، فرهنگ جامع سخنان امام حسن (ع)، ص ۲۶۲، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۵.

۲. مجلسی، همان، ج ۷۵، ص ۱۱۱.

۳. مرعشی نجفی، همان، ج ۱۱، ص ۲۰.

ه) شاخص‌های سیاسی فضایل و مناقب امام حسن (علیه السلام) از دیدگاه علمای اهل سنت
در این جا تنها به یک مورد اشاره می‌کنیم که شاید بتوان آنرا مهم‌ترین
شاخص در زندگی آن حضرت بیان نمود:

صلح برای پاسداری از کرامت مؤمنان

صلح آن حضرت مهم‌ترین بعد سیاسی فضایل و مناقب امام مجتبیٰ (علیه السلام) است.
صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه، برای حراست از کرامت، عزت و حرمت خون
مؤمنان بود نه تسلیم و سازش و زبون کردن آنان.
مورخان نوشته‌اند که روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ضمن اظهار محبت به امام
مجتبیٰ (علیه السلام) فرمود:

انّ هذا ریحانتي و انّ ابني هذا سيد، سیصلح الله به بین فئتين من المسلمین^۱
همانا حسن ریحانه من است و این فرزندم سید و بزرگ است و به زودی
خداوند به دست او بین دو گروه مسلمان، صلح برقرار خواهد کرد.
این سخن، یک پیش‌گویی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که در آینده بین دو گروه از
مسلمانان جنگ و خون‌ریزی خواهد شد و امام حسن (علیه السلام) بین آن دو، صلح و
دوستی برقرار خواهد کرد.

علامه قندوزی در کتاب ینابیع الموده آورده که آن حضرت درباره علت صلح
با معاویه چنین فرمود:

ای مردم، به خوبی دانسته‌اید که خدای بزرگ شما را به وسیله جد من
هدایت فرمود، و از گمراهی نجات داد، و از نادانی رهانید، و پس از خواری
عزیزتان کرد و بعد از کمی عدوتان بسیار کرد. معاویه درباره حقی که

۱. عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق علی محمد الجبای، ج ۲، ص ۱۲، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۲ق.

مخصوص به من است، با من به منازعه برخاسته و من صلاح امت و قطع فتنه را در نظر گرفتم و شما هم با من بیعت کردید تا با هر کس که من مسالمت کردم مسالمت کنید، و با هر کس جنگیدم بجنگید. و من چنان دیدم که با معاویه به مسالمت رفتار کنم و آتش بس برقرار سازم و با او مصالحه کنم، و چنان دیدم که جلوگیری از خونریزی بهتر است، و منظوری از این کار جز خیرخواهی و بقای شما ندارم و اگر چه می دانم شاید برای شما آزمایش و بهره ای است تا مدتی معین.^۱

شاخص های علمی و فرهنگی جنبه های فضایل و مناقب امام مجتبیٰ (ع) از دیدگاه علمای اهل سنت ۱. بلاغت

محب الدین طبری به سندش نقل کرده که معاویه به حضرت امام حسن (ع) عرض کرد: «بلند شو و برای مردم خطبه بخوان.» ابوسعید می گوید: امام در بین خطبه اش فرمود:

ای مردم! هر کس مرا شناخت که شناخته و هر کس مرا شناخت، من حسن بن علی بن ابی طالب هستم؛ من فرزند رسول خدایم؛ من فرزند بشارت- دهنده ام؛ من فرزند بیم دهنده ام؛ من فرزند چراغ نورافشانم؛ من فرزند زینت آسمانم؛ من فرزند کسی هستم که به عنوان رحمت عالمیان مبعوث شد؛ من پسر کسی هستم که به سوی جن و انس مبعوث گشت؛ من فرزند کسی هستم که زمین برای او محل سجده و طهارت قرار داده شد؛ من فرزند کسی هستم که خداوند پلیدی را از آنان دور کرده و کاملاً پاکشان نموده^۲

۲. تفکر و اندیشه کردن

امام مجتبیٰ (ع) می فرماید:

۱. قندوزی، ینابیع الموده، ص ۲۹۳، چاپ اول، قم: دار اسوه، ۱۴۱۶ق.
۲. محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ص ۱۴۰، قاهره، مکتبه القدسی، ۱۳۵۶ق.

اوصیکم بتقوی الله و ادامه التفکر، فان التّفکر ابوکل خیر و امّه^۱
شما [شیعیانم] را به پروا پیشگی و اندیشیدن دایم سفارش می‌کنم؛ زیرا
تفکر، پدر و مادر [و ریشه و اساس] تمام خوبی‌هاست.
در جای دیگری اظهار می‌دارد:
عجبت لمن یتفکر فی مأکوله کیف لا یتفکر فی معقوله فیجنب بطنه ما یؤذیه
و یودع صدره ما یردیه^۲
در شگفتم از کسی که در [چگونگی استفاده از] خوراکی‌های خود اندیشه
می‌کند، ولی درباره معقولات خویش اندیشه نمی‌کند. پس از آنچه معده‌اش
را آزار می‌دهد، دوری می‌کند، در حالی که سینه [و روح] خود را از پست-
ترین چیز پر می‌کند.

۳. هم‌نشینی زیاد با علما

امام مجتبیٰ (علیه السلام) فرمود:

من اکثر مجالسه العلما اطلق عقال لسانه، و فتق مراتق ذهنه، و سرّ ما وجد
من الزّیاده فی نفسه، و کانت له ولایه، لما یعلم، و افاده لما تعلّم^۳
هر کس با علما بسیار مجالست نماید، سخنش و بیانش در بیان حقایق آزاد
و روشن و ذهن و اندیشه‌اش باز خواهد شد، و توسعه می‌یابد و بر
معلوماتش افزوده می‌گردد و به سادگی می‌تواند دیگران را هدایت نماید.

۴. هم‌نشینی با منتقدان جهت آگاه سازی

امام حسن (علیه السلام) می‌فرماید:

انّ من خوفک حتی تبلغ الامن، خیر ممن یومنک حتی تلتقی الخوف^۴

۱. ورام، همان، ج ۱، ص ۵۳.

۲. مجلسی، همان، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳. مرعشی نجفی، همان، ج ۱، ص ۲۳۸.

۴. همان، ص ۲۴۲.

همانا کسی که (تو را در برابر عیب‌ها و کمبودها) هشدار دهد تا آگاه و بیدار شوی، بهتر از آن کسی است که فقط تو را تعریف و تمجید کند تا بر عیب- هایت افزوده گردد.

۵. فراگیری دانش

امام حسن (ع) می فرماید

تَعْلَمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ لَمْ تَسْتَطِيعُوا حِفْظَهُ فَارْتَبُواهُ وَ ضَعُوهُ فِي بَيْوتِكُمْ^۱
دانش را (از هر طریقی) فرا گیرید و چنانچه نتوانستید آن را در حافظه خود نگه دارید، ثبت کنید و بنویسید و در منازل خود در جای مطمئن قرار دهید.

۶. برخورداری از علم الهی

عثمان بن عفان درباره علم امام حسن (ع) خطاب به شخصی که در نزد او حاضر بود می گوید:
وَمَنْ لَكَ بِمِثْلِ هَؤُلَاءِ الْفَتَيَّةِ أَوْ لَيْكَ فُطِمُوا الْعِلْمَ فَطِمُوا وَحَازُوا الْخَيْرَ وَالْحِكْمَةَ^۲
کجا می توانی مثل این جوان‌ها را پیدا کنی؟ آنان [از خاندانی هستند] که کانون علم و حکمت و سرچشمه نیکی و فضیلتند.

نتیجه

پیشوای دوم شیعیان، نه تنها از نظر علم، تقوا، زهد و عبادت، مقامی برگزیده و ممتاز داشتند، بلکه از لحاظ بذل و بخشش و دست‌گیری از بیچارگان و درماندگان نیز در عصر خود زبانزد خاص و عام بودند. وجود گرامی آن حضرت، آرام‌بخش دل‌های دردمند، پناهگاه مستمندان و تهی‌دستان، و نقطه امید درماندگان

۱. همان، ص ۲۳۵.

۲. مجلسی، همان، ج ۴، ص ۲۳۲-۲۳۳، روایت ۴.

بود. هیچ فقیری از در خانه آن حضرت دست خالی برنمی گشت. هیچ آزرده دلی شرح پریشانی خود را نزد آن بزرگوار بازگو نمی کرد، جز آن که مرهمی بر دل آزرده او نهاده می شد.

دامنه شخصیت بی مانند سبط اکبر پیامبر (علیه السلام) امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) آن قدر گسترده است که نشانه های آن در تمام کتاب های حدیث، تراجم، سیره، تاریخ و مناقب فراوان به چشم می خورد. فروتنی، خداترسی، روابط حسنه، احترام متقابل و کمک به بینوایان، از ابعاد برجسته زندگی آن سرور جوانان بهشتی است. آن بزرگوار بازویی علمی، قضایی و نیرویی بسیار کارآمد برای حکومت علوی و شخص امیرمؤمنان (علیه السلام) بودند.

ابعاد مختلف مناقب و فضیلت های ایشان بر همگان روشن است و همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی بر آن صحه گذاشته اند. شاخص های ابعاد مختلفی که در این پژوهش آورده شد، بسیار زیاد است ولی در نوشتار حاضر به برخی از آنها به اختصار اشاره شد.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن اثیر، عزالدین علی بن ابی الکرم، **الکامل فی التاریخ**، بیروت: دارصادر، ۱۳۸۵ق.

۲. ابن حنبل، احمد، **مسند احمد**، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۹ق.

۳. ابن سعد، محمد، ترجمه الامام الحسن (ع) من کتاب الطبقات، پژوهش سید عبدالعزیز طباطبائی معروف به «محقق طباطبائی»، تراثنا. شماره ۱۱، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۸ق.
۴. ابن شهر آشوب مازندرانی، ابو عبدالله محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب (ع). ج ۲، قم: مؤسسه علامه للنشر، ۱۳۷۹ق.
۵. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه. بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
۷. ابن مزاحم، نصر، واقعه صفین، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۸۲ق.
۸. ابن واضح، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۴ق.
۹. اکبرنژاد، مهدی، امام حسن و امام حسین (ع) در روایات اهل سنت، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۹۰.
۱۰. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.
۱۱. بیهقی، ابراهیم بن محمد، المحاسن و المساوی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
۱۲. ترخان، قاسم، نگرشی عرفانی، فلسفی و کلامی به شخصیت و قیام امام حسین (ع)، قم: چاپ الهادی، ۱۳۸۸.
۱۳. حرانی، حسن بن علی بن الحسن بن شعبه، تحف العقول، تهران: مکتب الصدوق، ۱۳۷۶ق.
۱۴. حسینی شیرازی، شهید سید حسن، کلمه الامام الحسن، چاپ چهارم، بیروت: مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳ق.

۱۵. حسینی عاملی، سیدجعفر مرتضی، الحیاه السیاسیه للامام الحسن فی عهد الرسول و الخلفاء الثلاثه بعده، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۴.
۱۶. دشتی، محمد، فرهنگ سخنان امام حسن مجتبی (علیه السلام)، قم: مؤسسه امیرمؤمنان (علیه السلام)، ۱۳۸۲.
۱۷. ذهبی، ابی عبدالله محمدبن احمد بن عثمان، سیراعلام النبلاء، پژوهش شعیب ارناووط و محمد نعیم عرقسوسی، چاپ نهم، بیروت: مؤسسه رسالت، ۱۴۱۳ق.
۱۸. سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، بغداد: مکتبه المثنی، ۱۳۸۳ق.
۱۹. شریفی، محمود و همکاران، فرهنگ جامع سخنان امام حسن (علیه السلام) [ترجمه کتاب موسوعه کلمات الامام الحسن (علیه السلام)]، مترجم: علی مویدی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۵.
۲۰. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی، من لا یحضره الفقیه، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
۲۱. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، خصال، ترجمه محمدباقر کوه کمره‌ای، چاپ نهم. تهران: کتابچی، ۱۳۷۴.
۲۲. طبرسی، حسن بن فضل، اعلام الوری بالاعلام الهدی، قم: مؤسسه آل‌البت (علیه السلام) لاحیاء التراث، ۱۴۱۳ق.
۲۳. .
۲۴. طبری، محب‌الدین، ذخائر العقبی، القاهره: مکتبه القدسی، ۱۳۵۶ق.
۲۵. طوسی، محمد، تهذیب‌الاحکام، ج ۹، چاپ سوم، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۵ق.
۲۶. عسقلانی شافعی، احمد بن علی بن حجر أبوالفضل شهاب‌الدین، تهذیب- التهذیب. بیروت: دارالفکر، ۱۳۲۵ق.

۲۷. عسقلانی شافعی، احمد بن علی بن حجر ابوالفضل شهاب‌الدین، **الاصابه فی تمییز الصحابه**، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: الطبعه الاولى، ۱۴۱۲ق.
۲۸. قرشی، باقرشریف، **حياه الامام الحسن بن علی**، نجف: مطبعه الآداب، ۱۳۸۵ق.
۲۹. قمی، عباس، **انوار البهیة فی تواریخ الحجج الالهیه (نگاهی بر زندگی چهارده معصوم)**، قم: ناصر، ۱۳۷۲.
۳۰. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم حنفی، **ینایع الموده**. چاپ اول. قم: داراسوه، ۱۴۱۶ق.
۳۱. لباف، علی، **حقایق پنهان**، چاپ دوم، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۵.
۳۲. مالکی، علی بن محمد بن احمد (معروف به ابن الصباغ)، **الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه**، چاپ اول، بیروت: مؤسسه العلمی، ۱۴۰۸ق.
۳۳. متقی هندی، حسام‌الدین، **کنز العمال**، بیروت: الرساله، ۱۴۰۱ق.
۳۴. مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، چاپ سوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۵. محمدی ری‌شهری، محمد، **میزان‌الحکمه**، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۲.
۳۶. مرعشی نجفی، شهاب‌الدین، **ملحقات احقاق الحق**، قم: مکتبه آیه‌الله المرعشی، ۱۴۰۹ق.
۳۷. نوری، میرزا حسین (محدث)، **مستدرک الوسائل**، چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ق.
۳۸. نیشابوری، ابوعبدالله محمد بن محمد، **المستدرک علی الصحیحین**، پژوهش یوسف عبدالرحمان مرعشلی. بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.

۳۹. هیشمی، ابی العباس احمد بن محمد بن محمد بن علی ابن حجر، **الصواعق المحرقة على اهل الرفض والضلال والزندقه**، الطبعة الاولى، تحقیق: عبدالرحمان بن عبدالله التركي وکامل محمد الخراط، بیروت: مؤسسه الرساله. ۱۹۹۷م.
۴۰. وافی، حسین بن السید احمد، **تاریخ الکوفه**. نجف: المکتبه المرتضویه، ۱۳۵۶ق.
۴۱. ورام، ابن ابی فراس و مایکل اشتري، **مجموعه ورام** (تنبيه الخواطر و نزهه النواظ)، تهران: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۶۸.

امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

دکتر نعمت‌الله صفری فروشانی

سیده معصومه اخلاقی

چکیده

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید به لحاظ مباحث تاریخی، از کتاب‌های تاریخی محسوب می‌شود که پژوهش‌گران تاریخ به آن توجه دارند. شرح حال امام حسن (علیه السلام) یکی از موضوعاتی است که ابن ابی الحدید ذیل نامه ۳۱ نهج البلاغه به آن پرداخته است. این بخش دربردارنده موضوعات متنوعی از زندگی و شرح حال امام مجتبیٰ (علیه السلام) است. ابن ابی الحدید در شرح خود، تلاش کرده دیدگاهی منصفانه نسبت به وقایع و شخصیت‌های تاریخی داشته باشد، با این حال از دیدگاه‌های کلامی و عقیدتی خود چشم‌پوشی نکرده و به نظر می‌رسد در انتخاب داده‌ها و قضاوت‌های خود، سعی کرده به معتقداتش آسیبی وارد نیاید. گزینش روایات با رعایت مسأله فوق و نیز تحلیل آن‌ها در بخش زندگانی امام حسن (علیه السلام) آشکارا به چشم می‌خورد، به گونه‌ای که گاه قضاوت را دشوار دیده و از آن دست برداشته است، از جمله واقعه صلح امام حسن (علیه السلام). با وجودی که این موضوع از بحث‌برانگیزترین بخش‌های زندگی امام به شمار می‌آید، مبهم و نارسا رها شده است.

واژگان کلیدی: امام حسن (علیه السلام)، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

مقدمه

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، یکی از منابع مهم تاریخ اسلام محسوب می‌گردد که اطلاعات مهمی درباره وقایع تاریخی در اختیار قرار می‌دهد. نویسنده سعی کرده با نگاهی عقل‌گرایانه با گزارش‌های تاریخی مواجه گردد، با این حال این اثر مانند هر منبع دیگر قابل نقد و کاوش است. زندگی امام حسن (علیه السلام) از جمله مباحثی است که در این اثر به آن توجه شده و نویسنده نسبتاً مفصل به آن پرداخته است. گزارش‌ها در موضوعات مختلف و متنوع بیان شده که به تبیین بخش‌هایی از زندگی امام کمک می‌کند؛ اما با وجود این، بررسی گزارش‌ها و پیراستن آن‌ها تا حد توان، راه را برای نشان دادن تاریخ واقعی هموارتر می‌کند. این نوشته، ضمن معرفی و تحلیل زندگی امام حسن (علیه السلام) در نهج البلاغه ابن ابی الحدید، در پی بررسی گزارش‌ها و نقد نمونه‌هایی از آن‌هاست.

معرفی ابن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۶ ق)

عزالدین عبدالحمید بن داوود بن هبه الله بن محمد بن حسین بن عزالدین بن اثیر مدائنی معتزلی که از بزرگان قرن هفتم هجری و از سرشناسان است، به نقلی در سال ۵۸۶ در مدائن به دنیا آمد و در همان‌جا رشد کرد.^۱ به گفته یاقوت حموی، در مدائن متولد و در کرخ بزرگ شد. مردم کرخ و مدائن در این دوره شیعه امامیه بودند.^۲ از کودکی و دوران تحصیل او چندان اطلاعی در دست نیست هرچند او خود در شرح نهج البلاغه تصریح نموده که در مدارس نظامیه تحصیل کرده است.^۳

۱. ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱۳، ص ۱۸۱.

۲. حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۴۸ و ج ۵، ص ۷۵.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۸۰.

او در دستگاه حکومتی مستنصر بالله، خلیفه عباسی، به کتابت و دبیری اشتغال داشت.^۱ اشتغالات سیاسی دیگری نیز دارا بود.^۲ او را ادیب و از عالمان بزرگ عصر خویش^۳ توصیف کرده‌اند که اطلاعات وسیعی در زمینه تاریخ داشت.^۴ او شرح نهج البلاغه را برای کتابخانه وزیر مؤیدالدین محمد بن علقمی نوشت.^۵ درباره مذهب ابن ابی الحدید نظرهای مختلفی بیان شده است. برخی از اظهارنظر صریح درباره مذهب او خودداری کرده‌اند، اما معتقدند وی در راه مذهب غالب اهل مداین گام نهاد که در آن دوران تشیع و غلو بود و به مذهبشان شباهت یافت. هم‌چنین قصاید معروف به علویات سبع را به روش آنان به نظم درآورد و در آن غلو و زیاده روی نمود و در بسیاری از ابیات آن در بیان مذهب زیاده‌روی کرد.^۶ دیدگاه عالمان شیعه درباره او یکسان نیست؛ برخی چون نویسنده روضات الجنات او را قطعاً شیعه می‌دانند.^۷ وی تحت تأثیر نزدیکی برخی عقاید ابن ابی الحدید و دفاعیات او از امام علی (ع) و به‌ویژه سرودن قصاید علویات سبع است.

اما باز بنابر آنچه در شرح نهج البلاغه آمده، با توجه به عقایدی چون انکار نص بر امامت امام علی (ع) و پذیرفتن درستی خلافت ابوبکر و توجیه وصیت

۱. سیوطی، حسن، المحاضرہ فی تاریخ مصر و القاهرہ، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲. ربیع، العذیق، التضید بمصادر ابن ابی الحدید فی شرح نهج البلاغه، ص ۸۳ - ۸۴.

۳. الیان سرکیس، معجم المطبوعات العربیہ، ج ۱، ص ۲۹.

۴. زرکلی، الاعلام، ج ۳، ص ۲۸۹.

۵. ابن طقطقی، الفخری، ص ۳۲۱.

۶. ابن کثیر، البدایہ و النہایہ، ج ۱۳، ص ۱۵.

۷. نک: محمود دزفولی و محمد زارع، شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه (معرفی و نقد)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، پاییز ۱۳۸۶، شماره ۱۸۳.

۹. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۳۰۱.

پیامبر (ص) و عدم ارتباط آن با وصایت امام علی (ع)^۱ و مجاز شمردن تقدم مفضل بر فاضل،^۲ در شیعه بودن ابن ابی الحدید تردید وجود دارد. او در سرتاسر کتابش به معتزلی بودن خود و اعتقاداتش و درستی خلافت خلفای سه‌گانه پیش از امیرمؤمنان (ع) اقرار می‌کند و بزرگان معتزله را شیوخ خود می‌خواند.^۳ وی در تحلیل برخی وقایع، آشکارا با دیدگاه‌های شیعه مخالفت کرده است.^۴ می‌توان گفت عقاید معتزلی او و هم‌نشینی با دانشمندان شیعه چون ابن‌علقمی و نیز به گفته برخی نقل مکان او به بغداد و آشنایی با دانشمندان آن‌جا که سبب تعدیل اعتقادات او شد،^۵ باعث گردید که مطالبی هم‌راستا با عقاید شیعه بنگارد.

شرح نهج البلاغه و جایگاه علمی آن

ابن ابی الحدید کتاب را به درخواست ابن‌علقمی اسدی وزیر شیعی آخرین خلیفه عباسی المستعصم بالله نوشت. و وی را در مقدمه خود، ستوده است.^۶ به عقیده برخی، گویی در این نگارش چشمی به خلیفه شافعی و چشمی به وزیر شیعی او داشت.^۷ شاید مسامحه‌های او در نقل وقایع و نیابردن موضعی روشن در برخی موارد نیز به این سبب بود تا موجبات رنجیدن خاطر هیچ‌کدام را فراهم نکند. دخالت دادن عقل در تحلیل گزارش‌ها، از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ابن ابی

۱. همان، ج ۱، ص ۷؛ ج ۲، ص ۲۹۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۰؛ ج ۴، ص ۶۳؛ ج ۱، ص ۱۸۶.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱ و ص ۶۰؛ هم‌چنین نک: محمود مهدوی دامغانی، نکته‌هایی درباره ابن ابی الحدید و شرح نهج البلاغه، مجله میراث جاویدان، سال هفتم، شماره ۱ و ۲.

۵. آل. ویکا واگلیری، ابن ابی الحدید، تاریخ اسلام، سال ۱۳۸۴، شماره ۲۲.

۶. مقدمه شرح نهج البلاغه، تصحیح ابوالفضل ابراهیم، ص ۴.

۷. واسعی، جانشینان پیامبر (ص) در پرتو نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۷۴.

الحدید است. وی با استفاده از عقل، برخی وقایع را تحلیل می‌کند. برای مثال، وی در شرح خطبه ۹۲ امام^۱، نظر غالیان مبنی بر علم غیب امام را رد می‌کند و آگاه بودن فردی را تمام امور غیبیه ناممکن می‌داند.^۲

نگاه نسبتاً منصفانه ابن ابی الحدید به تاریخ نیز از ویژگی‌های این اثر است. او کوشیده تا منصفانه به تاریخ بنگرد و آن را تحلیل کند. وی در موارد زیادی نظرهای و گزارش‌های منابع شیعی را آورده^۳ و گاه با آن همراه شده است. اما با این حال، در بسیاری موارد، نتوانسته اعتقادات کلامی خود را نادیده بگیرد. این حقیقت در جایی که خواسته است درباره عمر و ابوبکر و عایشه به قضاوت بنشیند و یا سخنان امام را درباره ایشان تحلیل کند، کاملاً مشهود است.^۴ ابن ابی الحدید کوشیده خطبه شقشقیه امام را نیز توجیه کند که در تقبیح عمل ابوبکر و غصب خلافت بیان شده است. او سخنان امام را گله‌ای می‌داند که از ابوبکر برای ترک اولاد داشت. در واقع سعی کرده سخنان امام را به گونه‌ای تعبیر و تفسیر کند تا نه به اعتقادات کلامی وی آسیبی رسد و نه شبهه‌ای در ارادت او به امام وارد آید.^۵

یکی از نکات جالب توجه در شرح نهج البلاغه منابع آن است. این کتاب به لحاظ گستردگی و اعتبار منابع مورد استفاده و نیز تقدم این منابع اهمیت فراوان دارد. نویسنده به دلیل دست‌رسی به کتابخانه‌های عظیم آن دوره، از منابع بسیاری بهره برده است که برخی از آنها در حملات مغولان از بین رفت و این کتاب تنها یا یکی از معدود واسطه‌های انتقال مطالب آنها به ادوار بعدی است. به

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۴۴.

۲. محمود، حیدری آقایی، روش‌شناسی تاریخی/ ابن ابی الحدید، پژوهش و حوزه، ش ۱۳، ص ۶۶.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۵۱؛ ج ۱، ص ۲۱۹.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۸۳، ج ۲، ص ۶۰؛ ج ۱۲، ص ۳-۴.

۵. همان، ج ۲، ص ۵۱.

همین دلیل، اعتبار تاریخی ویژه‌ای دارد. وی که مدت‌ها سرپرست کتابخانه‌های بغداد بوده و کتابخانه ده هزارجلدی ابن‌علقمی را در اختیار داشته، به کتاب‌های فراوانی مراجعه کرده که بیش‌تر آن‌ها پیش از تاریخ طبری نگاشته شده‌اند. این کتاب به دلیل مطالب ارزشمند سیره‌ای و تاریخی‌اش، به‌عنوان یکی از منابع مطالعاتی این رشته به شمار می‌آید. ابن ابی الحدید درباره حوادث تاریخ صدر اسلام اطلاعات مفصل و مفیدی نقل می‌کند. حجم بالای اطلاعات موجود در این کتاب، در کنار منابع معتبری که از آن‌ها اخذ شده، آن را در زمره منابع تاریخی مهم قرار داده است.

امام حسن (علیه السلام) در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید ذیل نامه ۳۱ امام علی (علیه السلام) که آن را در بازگشت از صفین برای فرزندش امام حسن (علیه السلام) نگاشت، شرحی نسبتاً مفصل درباره زندگی امام حسن (علیه السلام) آورده است. ۷۲ روایت این بخش از راویان مختلف نقل شده که بر اساس تعداد روایات می‌توان آن‌ها را به این ترتیب آورد: مدائنی (م ۲۲۸)،^۱ ابوالفرج اصفهانی (م ۲۵۶)،^۲ محمد بن حبیب (م ۲۴۵)،^۳ زبیر بن بکار (م ۲۵۶)،^۱ ابواسحاق سیسی

۱. علی بن محمد مدائنی از تاریخ‌نگاران مشهور قرون دو و سه هجری و اهل بصره بود. برخی وی را در حدیث چندان قوی ندانسته‌اند. (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۵۳) اما برخی دیگر او را ثقة خوانده‌اند. وی در اخبار، مغازی و انساب عالم بود. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱۶، ص ۲۹۱)

۲. ابوالفرج علی بن حسین از نوادگان مروان حکم و زیدی مذهب بود. نسب مروانی و مذهب شیعی و باعث تعجب برخی شده است. نزد بویه‌یان و عباسیان به خصوص وزیر مهلبی ارج و قرب زیادی داشت و مدتی در دستگاه حکومتی به کتابت اشتغال داشت. (نک: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۴ (مقدمه).)

۳. ابوجعفر محمد بن حبیب مورخ، لغوی، نحوی و عالم به علم تاریخ بود. وی را عالم به اخبار و انساب و ثقة خوانده‌اند. (ذهبی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۷۶) مذهب او معلوم نیست. اما برخی به استناد این که وی عایشه، ابوبکر و عمر را با عبارت رحمه الله و نام خدیجه و امام علی (علیه السلام) را با رضی الله عنه همراه می‌کند و گاه خطاهایی را به عمر نسبت داده است، وی را شیعه می‌شمارند. (دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۹۹).

(م ۱۲۷) و شعبی (م ۱۰۵)^۱. روایات دیگری نیز به شکل پراکنده در لابه‌لای مطالب کتاب درباره امام حسن (ع) وجود دارد.

موضوعاتی که در شرح نامه ۳۱ جای گرفته، به ترتیب تعداد روایاتی که به هر کدام اختصاص یافته است عبارت‌اند از: وقایع جنگ و صلح و پس از آن (۲۲ روایت)، درگذشت امام در اثر سم و جریان به خاک سپاری ایشان (۱۹ روایت)، جهت‌گیری‌های سیاسی امام پس از صلح (۸ روایت)، مناقب امام (۸ روایت)، ازدواج‌ها و طلاق‌های امام (۷ روایت). موضوعات دیگر که کم‌تر به آن‌ها پرداخته عبارتند از: تولد و نام‌گذاری امام، فتنه‌انگیزی معاویه و عدم وفاداری نسبت به شروط قرار داد. مباحث پراکنده‌ای که در ذیل شرح دیگر وقایع می‌توان یافت نیز گاه مطالب مهمی را شامل می‌گردد؛ مباحثی چون دفاع امام حسن (ع) از عثمان، مناظرات امام با مخالفان و رابطه امام و معاویه پس از صلح. در هر حال، در نگاهی کلی، می‌توان دریافت که آنچه بخش اعظم این شرح را تشکیل می‌دهد، روایات درباره جنگ و صلح امام با معاویه است. این روایات علاوه بر این‌که طولانی‌ترین روایات را تشکیل می‌دهند، از دو راوی مدائنی و ابوالفرج اصفهانی نقل شده‌اند.

تولد و نام‌گذاری امام مجتبیٰ (ع)

ابن ابی الحدید سه روایت درباره تولد و نام‌گذاری ایشان آورده که هر سه از کتاب *نسب قریش* زبیر بن بکار نقل شده است: «حسن بن علی (ع) در نیمه رمضان سال سوم هجری متولد شد و پیامبر (ص) او را حسن (ع) نام نهاد.» در روایت دیگر آمده است: «پیامبر (ص) حسن و حسین (ع) را - که خداوند از ایشان

۱. از اولاد عبدالله بن زبیر و از اعیان علما و نسب‌شناس بود. (حاجی خلیفه، *کشف الظنون*، ج ۱، ص ۱۷۹).

۲. عامر بن سراحیل شعبی از فقها و عالمان کوفی زمان خود بود. (ذهبی، *تاریخ بغداد*، ج ۱۱۲، ص ۲۲۲).

خشنود باد- به روز هفتم تولدشان نام نهاد و نام حسین مشتق از حسن است.» سپس روایتی درباره تراشیده شدن موهای سرشان و این که حضرت فاطمه (علیها السلام) به وزن آن نقره صدقه دادند، آورده است.^۱ درباره نام گذاری امام حسن (علیه السلام) روایات فراوانی وجود دارد که وی تنها بر این تعداد محدود تکیه نموده و به دیگر روایات اشاره ای نکرده است. این روایات را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱. روایاتی که در آنها امام علی (علیه السلام) نام امام حسن (علیه السلام) را حرب گذاشته بودند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را به حسن تغییر دادند.^۲
۲. روایاتی که در آنها گفته شده امام علی (علیه السلام) نام امام حسن (علیه السلام) را حمزه و نام امام حسین (علیه السلام) را جعفر نهاد، اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را به حسن و حسین تغییر دادند.^۳
۳. در برخی گزارش ها آمده که امام در نام گذاری فرزندان خود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیشی نگرفتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نام آنها را حسن و حسین نهادند.^۴
۴. گزارش هایی که چون دسته سوم تنها به نام گذاری آنها توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده اند: اما تفاوت این دسته با گزارش های پیشین در این است که در آنها به این نکته اشاره نشده که حسن و حسین معرب شبر و شبیر فرزندان هارون بوده اند. اما در سه دسته پیشین گفته شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) نام آنان را از شبر و شبیر گرفتند.^۵

۱. ابن ابی الحدید، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۳.

۲. بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۰۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۱۶۹؛ ابن صباغ، الفصول المهمه، ج ۲، ص ۶۹۰.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۹۷؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۸۸؛ ابن صباغ، الفصول المهمه، ج ۲، ص ۶۹۰.

۴. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۱۶۹؛ ابن صباغ، الفصول المهمه، ج ۲، ص ۶۹۰.

۵. روایات مربوط به نام گذاری امام حسن (علیه السلام) متنوع و متناقض است که به بررسی و نقد نیاز دارد.

مناقب امام مجتبیٰ (ع)

ابن ابی الحدید در هشت روایت، مناقب امام حسن (ع) را در یک جا و چند روایت دیگر از مناقب امام را به شکل پراکنده در لابه لای دیگر بخش های کتاب گنجانده است. او در این مورد، روایاتی از محمد بن حبیب، مدائنی و زبیر بن بکار نقل کرده است. شارح در روایتی از زبیر بن بکار، از زینب بنت ابورافع آورده است:

فاطمه (ع) در بیماری پیامبر (ص) که در آن رحلت فرمود، دو پسرش را به حضور آن حضرت آورد و عرض کرد: یا رسول الله، این دو پسران تو هستند چیزی به آن ها ارزانی فرمای! پیامبر (ص) فرمود: «هیبت و سروریم از آن حسن (ع) و جرأت و بخشندگی ام از آن حسین خواهد بود.»^۱

در این قسمت هم چنین روایاتی درباره تقوا و سخاوت و امام حسن (ع) وجود دارد.^۲

مدائنی درباره سخاوت امام به نقل از محمد بن حبیب در /مالی می گوید:

امام پانزده بار پیاده حج گزاردند، در حالی که اسب های یدک همراه ایشان برده می شد. دوبار همه مال خود را بخشیدند و سه بار دیگر مال خود را با خدای تعالی قسمت فرمودند و چنان بود که کفش خود را هم یک لنگه را می بخشیدند و یکی را نگاه می داشتند.^۳

۱. این روایت در برخی منابع اهل سنت هم چون ابن ابی عاصم، /الآحاد و المثنی، ج ۵، ص ۳۷۰؛ طبرانی، /المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۲۲۲ (در منبع اخیر از ابی رافع نقل شده مه ظاهراً اشتباه شده است) هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۵ و برخی منابع شیعه مثل صدوق، /الخصال، ص ۷۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۶۵ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۱۵۶؛ روایت شده است. که از زینب بنت ابی رافع نقل شده است.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۰.

۳. همان، ج ۱۶، ص ۱۰. شاید عبارت آخر کنایه از شدت سخاوت و بخشندگی امام باشد.

ازدواج‌های امام

ازدواج‌های امام از جمله موضوعاتی است که ابن ابی الحدید به آن توجه خاصی مبذول داشته و در این باره پنج روایت از مدائنی و دو روایت از محمد بن حبیب آورده که در میان آن‌ها پنج روایت، امام را به مزواج و طلاق بودن متهم کرده است.^۱ دو روایت از ازدواج امام با هند دختر سهیل بن عمرو^۲ و حفصه دختر عبدالرحمان بن ابوبکر^۳ آورده است. او به نقل از محمد بن حبیب می‌گوید: علی (علیه السلام) فرمودند «حسن (علیه السلام) چندان ازدواج کرده و طلاق داده است که می‌ترسم دشمنی برانگیزد» و باز به نقل از وی گفته شده است: هرگاه حسن (علیه السلام) می‌خواست یکی از زنانش را طلاق دهد، کنار او می‌نشست و می‌فرمود: «آیا اگر چنین و چنان چیزی به تو بدهم خشنود می‌شوی؟» آن زن می‌گفت: «چیزی نمی‌خواهم.» یا می‌گفت: «آری» و امام حسن (علیه السلام) می‌گفت: «آن برایت فراهم است.» و چون از کنار او برمی‌خاست و می‌رفت آن‌چه را که نام برده بود، همراه طلاق نامه برای او می‌فرستاد.

در روایتی دیگر، به گفته مدائنی آمده: «امام حسن (علیه السلام) بسیار ازدواج کرد». سپس همسران او را نام برده که البته تنها ده نفر را آورده است، درحالی‌که چند سطر پایین‌تر به نقل از وی گفته شده: «زنان حسن بن علی (علیه السلام) را شمردم، هفتاد زن بود. در روایتی دیگر از مدائنی آمده که: «امام دختر مردی را خواستگاری کرد. آن مرد گفت: "با آن که می‌دانم تنگدست و بسیار طلاق‌دهنده زن‌ها و سخت‌گیر و دل‌تنگ هستی، به تو دختر می‌دهم که از همه مردم والاگه‌تری و

۱. همان، ج ۱۶، ص ۱۲-۱۳ و ۲۰.

۲. همان، ص ۱۲.

۳. همان، ص ۱۳.

پدر و نی‌ای تو از همگان برترند." ^۱

ابن ابی الحدید این روایت را نقد کرده، البته گویا روایات دیگر در این مورد را پذیرفته است. در هر حال نقد او نیز چندان جامع و کامل نمی‌نماید. وی می‌گوید:

سخن آن مرد در مورد تنگ‌دستی و بسیار طلاق دادن امام حسن (ع) درست است ولی در مورد سخت‌گیری و دل‌تنگی درست نیست؛ زیرا امام حسن (ع) از همه مردم خوش‌خوی‌تر و سینه‌گشاده‌تر بودند. ^۲

امام حسن (ع) و دفاع از عثمان

از مباحثی که ابن ابی الحدید به آن پرداخته، جریان محاصره خانه عثمان و شرکت امام حسن (ع) در دفاع از اوست. در این روایات که عمدتاً از ابوجعفر طبری نقل شده، امام حسن (ع) حضور فعالی در دفاع از عثمان ایفا کرده‌اند. گفته شده وقتی عثمان از افرادی که برای دفاع از در خانه‌اش گرد آمده بودند، خواست بازگردند، ایشان بازگشتند جز چند نفر که از جمله ایشان امام حسن (ع)، محمد بن طلحه و عبدالله بن زبیر بود. ^۳ طبری در ادامه گزارش محاصره خانه عثمان، به هجوم محاصره‌کنندگان به سوی خانه و جلوگیری از ورود آنها توسط امام حسن (ع) و تعدادی دیگر می‌پردازد. عثمان از آنها خواست که دست از یاری او بردارند و بازگردند اما ایشان به دفاع از او ادامه دادند. عثمان خطاب به امام

۱. همان، ص ۲۰.

۲. برای مطالعه نقد روایات تعدد زوجات امام حسن نک: وسام برهان البلداوی، *القول الحسن فی عدد زوجات الامام الحسن*، ویلفرد مادلونگ، *جانشینی حضرت محمد (ص)*. فضل‌الله کمپانی، حسن کیست، ص ۲۸۹-۲۹۷؛ پژوهشی *پیرامون فرزندان و همسران امام حسن*، حسین ایمانی، مجله کوثر، ش ۵۵، ۱۳۸۲، ص ۱۰۶-۱۱۹؛ نعمت‌الله صفری و معصومه اخلاقی، نقد و بررسی زندگی امام حسن / از دیدگاه دونالدسن، مجله طلوع، مجتمع آموزش عالی امام خمینی، بهار ۹۱، ش ۳۹، ص ۳۱-۳۳.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵۲-۱۵۳.

حسن (علیه السلام) گفت: «اکنون پدرت از بابت تو نگران است؛ برو نزد او.» اما امام از این کار خودداری کردند.^۱

دفاع امام حسن و نیز امام حسین (علیه السلام) از عثمان در جریان محاصره خانه او در منابع تاریخی زیادی گفته شده است. برخی منابع اشاره کرده‌اند که پس از قتل عثمان، امام علی (علیه السلام) به نشانه تأثر و اعتراض به کوتاهی حسنین (علیه السلام) در دفاع از عثمان آنان را سرزنش کرد و حتی ضربه‌ای به امام حسن (علیه السلام) وارد ساخت.^۲ منابع هم‌چنین به فداکاری امام و مبارزه مسلحانه با کسانی پرداخته‌اند که قصد کشتن عثمان را داشتند.^۳ تا جایی که امام در این مبارزات زخمی شدند.^۴

در ادامه این جریان، به دفن عثمان در املاک خودش به نام «حش کوب» پرداخته که حسن بن علی (علیه السلام) نیز در مراسم خاک‌سپاری شرکت داشتند.^۵ برخی از دیگر نیز منابع به آن اشاره کرده‌اند.^۶

دفاع امام حسن (علیه السلام) از عثمان پس از مرگ او نیز ادامه داشت. ابن ابی الحدید گزارشی را نقل کرده که روزی امام حسن (علیه السلام) و عمار بر سر عثمان به نزاع پرداختند. عمار معتقد بود که عثمان در حالی از دنیا رفت که کافر بود و امام حسن (علیه السلام) اعتقاد داشت عثمان در حال ایمان به قتل رسید. منازعه ادامه داشت تا این‌که امام علی (علیه السلام) با تأیید امام حسن (علیه السلام) به آن پایان دادند.^۷

۱. همان، ص ۱۵۵-۱۵۶.

۲. نک: دینوری، الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۵۶-۶۴.

۳. الفخری، همان، ۱۰۲-۱۰۴.

۴. الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۵۶-۶۴.

۵. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵۸.

۶. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۸۰.

۷. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۸.

قصاص ابن ملجم

از جمله گزارش‌هایی که ابن ابی الحدید آورده مربوط به قصاص ابن ملجم است. این گزارش در ضمن گزارش ابوالعباس مبرد از جنگ نهروان آمده است. وی بیان کرده است امام حسن (ع) پس از شهادت پدر، ابن ملجم را قصاص کرد. او ابتدا دست‌ها و پاهای وی را قطع کرد و چون ابن ملجم ذکر خدا را می‌گفت، زبان او را نیز قطع کرد.^۱

صلح امام مجتبیٰ (ع)

ابن ابی الحدید مفصل‌ترین بخش شرح خود را به موضوع جنگ و صلح امام با معاویه به نقل از دو منبع مدائنی و ابوالفرج اصفهانی تخصیص داده است. وی ابتدا روایات مربوطه را از مدائنی نقل کرده که بسیار پراکنده مطرح شده و تقدم و تأخر وقایع در نظر گرفته نشده است. مدائنی پس از آوردن گزارش‌هایی از خلافت، صلح، درگذشت امام و غیره، نامه ابن عباس به امام و پس از آن نامه‌نگاری امام و معاویه را آورده است.

در این گزارش، امام تنها یک نامه به معاویه فرستاده و معاویه در پاسخ، نامه‌ای برای امام ارسال کرده است. وی ادامه می‌دهد: معاویه با شصت هزار سپاهی عازم عراق شد و امام حسن (ع) هم‌چنان در کوفه مقیم بود و از آن‌جا بیرون نیامد تا هنگامی که به او خبر رسید معاویه از پل منبج^۲ گذشته است. در این هنگام حجر بن عدی را گسیل فرمود تا کارگزاران را به پاسداری وادارد و مردم را فراخواند که شتابان جمع شدند. از این عبارات، به روشنی تلاش او برای

۱. همان، ج ۵، ص ۹۶.

۲. منبج شهر بزرگی در شام بود. (قزوینی، آثارالعباد و اخبارالعباد) که آن را از توابع حلب دانسته‌اند. (مقدسی، حسن‌التقاسیم، ص ۱۵۴).

محکوم کردن امام به سستی و اهمال هویداست..

مدائینی به سرعت پس از این که از حرکت سپاه دوازده هزار نفری به مسکن و رسیدن امام به مدائن سخن گفته، خطبه امام را آورده است که به آشوب در سپاه انجامید. امام در این خطبه از مردم خواسته تا فرمان‌روایی معاویه را ناخوش ندارند و از او اطاعت کنند.^۱ مدائینی تنها فردی است که خواسته امام از مردم مبنی بر فرمان‌بری از معاویه را نقل کرده است.

وی درباره شورش در سپاه امام می‌گوید: «گروهی طرفدار [امام] بودند و گروه بیش‌تری بر ضد او بودند.»^۲ در حالی که به نظر می‌رسد برپاکنندگان این شورش خوارجی بودند که در سپاه امام حضور داشتند. بقیه سپاه اگر به طرف‌داری از امام برنخواستند، دست‌کم علیه او نیز نبودند. شیخ مفید سپاه امام را در چند گروه جای داده است: شیعیان امام حسن (علیه السلام) و امام علی (علیه السلام)، خوارج، شکاکان و کسانی که به طمع غنائم همراه امام شده بودند.^۳

مدائینی پس از این دوباره به پراکنده‌گویی روی کرده تا این که دوباره به موضوع صلح بازگشته و خطبه امام را آورده که بعد از انعقاد قرارداد ایراد فرمودند.

ابن ابی الحدید پیش از بیان گزارش صلح از مدائینی، به تسلیم شدن عبیدالله بن عباس به معاویه و دیگر بزرگان سپاه وی اشاره می‌کند که برای رعایت ترتیب زمانی وقایع در آخر بیان می‌شود. به گفته مدائینی، وقتی این خبر به امام رسید، طی خطبه‌ای تصمیم خود مبنی بر پذیرش صلح را اعلام کردند.^۴

گزارش بعدی از ابوالفرج است که با چینش منطقی‌تری روایات را آورده

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۶؛ این روایت در منابع شیعه یافت نشد.

۲. همان، ص ۲۶.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲.

است. وی با بیان به دام افتادن جاسوسان معاویه در بصره و کوفه، وارد قضایای جنگ معاویه با امام شده و اندکی بعد تصریح کرده که امام در آغاز، حقوق جنگجویان را دو برابر کردند.^۱

او به شکل مفصل‌تری نامه‌های امام و معاویه را نقل کرده است. هم‌چنین متن نامه‌ای را آورده که معاویه پیش از جنگ برای امام ارسال و امام را به کشته شدن تهدید کرده و از ایشان خواسته تا با او بیعت کند.^۲ این نامه را ظاهراً تنها ابوالفرج نقل کرده که علاوه بر این که به آغاز فعالیت‌های مخفیانه معاویه برای ترور قبل از شروع جنگ اشاره دارد، آشکارا معاویه را آغازگر صلح و دادن وعده‌هایی چون واگذاری خلافت پس از خود به امام، معرفی می‌کند. شاید بتوان به گونه‌ای مغشوش بودن مفاد صلح‌نامه را به این دلیل دانست که تعدادی راویان، برخی پیشنهادهای معاویه را با این تصور آورده‌اند که پیشنهادهای امام بوده و یا مورد پذیرش ایشان واقع شده است.

ابوالفرج سپس نامه امام را آورده که در آن پیشنهادهای معاویه را رد نموده و او را به پیروی از حق فراخوانده‌اند.^۳

ابوالفرج در ادامه، خطبه امام را آورده است که در آن مردم را برای جنگ با معاویه دعوت فرمودند و آن را جهادی دشوار دانستند که برای رسیدن به خیر باید با شکیبایی انجام گیرد. اما کوفیان اشتیاقی نشان ندادند. امام نیز با بیان این عبارت که «به لشکرگاه خود بروید تا چاره‌اندیشی کنیم و شما هم چاره‌اندیشی کنید.» تردید خود را از همراهی مردم ابراز داشتند و تصمیم خود را به آینده موکول کردند. مردم تنها زمانی به امام پیوستند که بزرگان ایشان چون عدی بن

۱. همان، ص ۲۷.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۳۶.

۳. همان، ص ۳۶.

حاتم، قیس بن سعد و تنی دیگر، زبان به سرزنش آنها گشودند و مردم را به همراهی با امام فراخواندند و خود نیز به امام پیوستند.^۱

ابوالفرج نیز چون مدائنی، به سرعت و بدون مقدمه به سراغ خطبه امام رفته است که به شورش سپاه انجامید. البته آن گونه که مدائنی ادعا کرده در این خطبه هیچ اشاره مستقیمی به صلح با معاویه و یا حتی صلح نشده بلکه امام تنها مردم را به اتحاد فراخوانده و خود را خیرخواه‌ترین فرد به مردم و مصالح ایشان معرفی فرموده‌اند اما برخی این سخنان را دلیلی بر تمایل امام به صلح دانستند و به ایشان حمله‌ور شدند. ابوالفرج جزئیات چگونگی صلح امام را بیان نکرده است. اما از گزارش او چنین برمی‌آید که پیش از صلح، بسر بن ارطاه، شایعه صلح امام را در سپاه قیس بن سعد، منتشر کرد.^۲

ابوالفرج شرایط صلح‌نامه را بدین قرار ذکر کرده است: «هیچ کس برای کارهای گذشته تعقیب نشود و علیه هیچ کدام از شیعیان امام علی (علیه السلام) عمل ناخوشایندی انجام نگیرد. از امام علی (علیه السلام) جز به نیکی یاد نشود.» سپس می‌افزاید: به امام حسن (علیه السلام) رساندند که معاویه دیگر شرط‌های او را پذیرفته است و امام پیشنهاد صلح را پذیرفتند. اما اشاره نکرده است که منظور از دیگر شرط‌ها کدام است. در ادامه واکنش اعتراض گونه برخی شیعیان نسبت به صلح آمده است.^۳

او خطبه‌ای از معاویه را آورده که پس از انعقاد صلح ایراد کرد که در آن معاویه آشکارا ادعا کرده که تمام شرایط صلح را زیر پا گذاشته است. نیز به خطبه معاویه اشاره کرده که در آن گفته برای برپایی نماز و روزه جنگ

۱. همان، ص ۳۸.

۲. همان، ص ۴۲.

۳. همان، ص ۳۴.

نکرده بلکه برای به دست آوردن فرمانروایی جنگ کرده است.^۱

امام مجتبیٰ (ع) و سیاست پس از صلح

ابن ابی الحدید روایاتی مربوط به موضع گیری های امام پس از صلح با معاویه از ابوالفرج، مدائنی و محمد بن حبیب آورده است. اگر آن را بر اساس تقدم و تأخر زمانی مرتب نماییم و نه مکان قرار گرفتن آن در کتاب، باید از خطبه امام درست پس از انعقاد صلح آغاز کرد. این روایت را ابوالفرج در ادامه جریان صلح نقل کرده که معاویه از امام خواست سخن رانی کند، چون می پنداشت امام حسن (ع) قادر به انجام دادن آن نخواهد بود. امام در این خطبه، خلیفه را کسی دانستند که مجری احکام خدا و سنت پیامبر (ص) باشد؛ در غیر این صورت وی را پادشاهی دانستند که اندکی بهره مند خواهد شد و سپس لذت آن قطع می شود.^۲

مدائنی موضع گیری امام در مقابل درخواست معاویه مبنی بر جنگ با خوارج را نقل کرده است. او می گوید:

پس از صلح، گروهی از خوارج بر معاویه خروج کردند. معاویه به امام پیام فرستاد و تقاضا کرد که به جنگ خوارج برود. امام با این بیان که «سبحان الله» من جنگ با تو را که برای من حلال است، برای صلاح حال امت و الفت میان ایشان رها کرده ام، اینک می پنداری که حاضرم با تو و برای خاطر تو با کسی جنگ کنم؟^۳

ابن ابی الحدید در گزارشی آورده که معاویه، هاشمی را به سخاوت، اموی را به حلم، عوامی را به شجاعت و مخزومی را به کبر توصیف کرده بود. وقتی این سخن به گوش امام حسن (ع) رسید، فرمودند:

۱. همان، ص ۴۶.

۲. همان، ص ۴۹.

۳. همان، ج ۵، ص ۹۸؛ ج ۱۶، ص ۱۴؛ نک: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۶.

معاویه می‌خواهد بنی‌هاشم با بخشش اموال خود به دیگران، بی‌چیز و محتاج گردند؛ بنی‌عوام با شجاعت‌ورزی خود را به هلاکت اندازند؛ بنی‌مخزوم با کبر، گردنشان را بشکنند و بنی‌امیه با حلم و بردباری خود، در میان مردم محبوب شوند.^۱

پاسخ‌های امام به شیعیان معترض به صلح را نیز می‌توان در این بخش جای داد. امام در پاسخ این افراد، نه تنها مشروعیت حکومت معاویه را تأیید نکردند بلکه با بیان معذوریت‌های خویش و دلایلی که برای اتخاذ این سیاست داشتند، خود را در موضع مخالف حزب اموی نشان دادند. برای مثال، پاسخ امام به مسیب بن نجبه را می‌توان بیان کرد. به گفته مدائنی، امام خطاب به وی فرمودند: ای مسیب، من این کار را برای دنیا نکردم. معاویه به هنگام جنگ و رویارویی پایدارتر و شکیاتر از من نیست، بلکه مصلحت شما را اراده کردم. اینک از ریختن خون یک‌دیگر دست بردارید.

و یا پاسخی که به حجر دادند و در آن انگیزه خود از پذیرش صلح را باقی ماندن شیعیان مخلصی چون خود وی دانستند.^۲

در روایتی از مدائنی، امام روزی معاویه بن خدیج^۳ را دیدند و به او فرمودند: تو هستی که پیش پسر[هند] جگرخواره، علی (علیه السلام) را دشنام می‌دهی؟ به خدا سوگند اگر کنار حوض کوثر برسی که نخواهی رسید، علی (ع) را خواهی دید که دامن بر کمر زده و آستین‌هایش را بالا زده و منافقان را از کنار

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۳۵۴.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۹.

۳. معاویه بن خدیج یا خدیج بن جفنه بن قنبر، ابونعیم کندی سکونی (م ۵۳ ق). معاویه بن خدیج نخستین کسی بود که در اسلام شمشیر کشید و به خون‌خواهی عثمان تظاهر کرد و باعث خون‌ریزی میان مسلمانان گردید (ابن اثیر، الکامل فی تاریخ، ج ۴، ص ۳۶۴) او از رهبران و طرفداران تفکر عثمانی و خواهان خون‌خواهی عثمان از امام علی بود. در مصر نیز با امیرمؤمنان بیعت نکرد و با دستورات والی امام علی (علیه السلام)، محمد بن ابی بکر، در مصر مخالفت می‌کرد. (ابن کثیر، البدایه و النهایه، بیروت: ج ۷، ص ۳۱۳). وی در دوره حکومت امویان از فرماندهان فتوحات مسلمین بود. (عسقلانی، الاصابه، ج ۸، ص ۸۷)

حوض بیرون می‌راند.^۱

مدائینی نقل کرده که سلیمان بن ایوب از اسود بن قیس عبدی برای ما نقل کرد که امام روزی حبیب بن مسلمه^۲ را دید و فرمود:

ای حبیب، چه راه‌های بسیاری که در غیر اطاعت خدا پیموده‌ای. حبیب گفت: «ولی راهی را که به‌سوی پدرت بود پیموده‌ام، این چنین نبود؟» فرمود: آری به خدا سوگند ولی تو برای نعمت اندک و نابود شونده این جهانی، از معاویه پیروی کردی و هرچند او کارهای این جهانی تو را برپای داشت، تو را از جهان دیگر فرونشاند. بفرض که کار بد انجام می‌دهی، اگر سخن نیکو بگویی، شاید در زمره آنان باشی که خداوند فرموده: «کاری پسندیده و کاری ناپسند را در هم آمیختند.»^۳ ولی تو چنانی که خداوند فرموده است: «نه چنان است، بلکه آنچه کسب کردند، چرک گرفته و بر دل‌های آن‌ها غالب شده است.»^۴

در گزارشی از ابوعثمان جاحظ آورده است:

حسن بن علی (ع) بر معاویه وارد شد درحالی که عبدالله بن زبیر در مجلس بود. معاویه از امام پرسید: «علی (ع) مسن‌تر بود یا زبیر؟ ایشان علی (ع) را مسن‌تر دانستند و به دنبال نام امام «رحم‌الله علیا» را آوردند. عبدالله بن زبیر نیز بلافاصله گفت: «رحم‌الله زبیرا». ابوسعید بن عقیل در مجلس حاضر بود،

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۸. این روایت از داوود بن ابی عوف با کمی تفاوت نقل شده است (الغارات، ج ۱، ص ۲۸۵؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۳۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۶۲).

۲. وی در شام در خدمت معاویه بود. پس از مرگ عثمان در جبهه مخالف علی ایفای نقش نمود. مؤلف الغارات وی را از کارگزاران و مشاوران معاویه معرفی کرده است که معاویه هرگاه می‌خواست کار بزرگی انجام دهد، او را هم دعوت می‌کرد تا در مجلس مشاوره شرکت کند. (ثقی، الغارات، ج ۱، ص ۲۷۲).

۳. خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیناً. سوره توبه، آیه ۱۰۲.

۴. کلاً بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون سوره مطففین، آیه ۱۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۸ و نیز نک: ابن عبدآلبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۲۱؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۹۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۲.

از علت هیجان زده شدن عبدالله پرسید و پدر او و پدر حسن (علیه السلام) را در یک مرتبه ندانست و احتجاجاتی در برتری امام علی (علیه السلام) بر زبیر بیان کرد.^۱

ابن ابی الحدید از شرقی بن قطامی نقل می‌کند:

امام در اعتراض به آزار زیاد بن ابیه نسبت به برخی از شیعیان، به او نامه نوشت و خواستار توقف آن شد. زیاد در جواب، پاسخ گستاخانه‌ای به امام داد. امام نیز در نامه‌ای به معاویه، جریان را بازگو کردند و نامه زیاد را برای او فرستادند. معاویه ضمن سرزنش زیاد، برتری امام و خاندانش را به او یادآور شد و دستور داد اموال و خانواده سعید بن سرح را که مورد آزار قرار گرفته بود، به او بازگرداند و خواسته امام را عملی کند.^۲

باز در روایتی از مدائنی آمده است:

عمرو عاص امام حسن (علیه السلام) را در طواف دید و با سخنان درشتی امام را به قتل عثمان متهم نمود. امام در پاسخ، ستیز با دوستان خدا را از نشانه‌های دوزخیان دانستند و به این شکل او را با کنایه اهل دوزخ شمردند و ضمن بیان فضایل خود و امام علی (علیه السلام) وی را حرام‌زاده و ناپاک خواندند.^۳

از دیگر مناظرات بین امام حسن (علیه السلام) و مخالفان او که ابن ابی الحدید از آن یاد کرده، ذیل خطبه ۸۳ است. این خطبه امام علی (علیه السلام) در سرزنش عمرو عاص بیان شده و ابن ابی الحدید نیز ذیل شرح حال عمرو عاص، بابی را با عنوان «مفاخره بین حسن (علیه السلام) و رجالات من قریش» آورده است.^۴

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۹-۲۰؛ در جست‌جویی که انجام شد این گزارش در منابع دیگر یافت نشد و دیگران عمدتاً از ابن ابی الحدید نقل کرده‌اند.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۱۹۵.

۳. همان، ص ۲۷. این گزارش در منابع دیگر یافت نشد.

۴. همان، ج ۶، ص ۲۹۰-۲۹۴؛ فخرالدین رازی این گزارش را به شکل مختصر در، المحصول، ج ۴، ص ۳۴۰ آورده است.

نقد و بررسی

در نقد و بررسی کتاب ابن ابی‌الحدید، به نکاتی باید توجه کرد و آن‌ها را در نظر داشت؛ از جمله:

۱. استفاده از منابع محدود

ابن ابی‌الحدید در تصویر قضایای امام حسن (ع) و معاویه، از منابع محدودی استفاده کرده، درحالی‌که به علت دسترسی او به کتابخانه ده هزار جلدی ابن علقمی و سایر کتابخانه‌های بغداد، منابع فراوانی در اختیار داشته است. در شرح حال امام حسن (ع)، به مدائنی تکیه زیادی شده و پس از او عمده مطالب از مقاتل‌الطالیین، تاریخ طبری، الامالی ابن حبیب و کتاب الشوری و اقلدی استفاده شده است؛ درحالی‌که کتاب طبقات الکبری ابن سعد، انساب الاشراف بلاذری، ارشاد شیخ مفید، الفتوح ابن اعثم و تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر مطالب مفید و مفصلی درباره زندگی امام حسن (ع) آورده‌اند که می‌توانست در روشن شدن وقایع به ویژه صلح امام از آن‌ها کمک گیرد.

۲. قضاوت‌های ارزشی

ابن ابی‌الحدید ظاهراً تنها در جاهایی دست به تحلیل زده که به مبانی ایدئولوژیک و کلامی او خدشه وارد نسازد و یا در جهت دفاع از آن باشد. در انتخاب داده‌ها نیز ظاهراً همین موضع را رعایت کرده است. وی هنگام ذکر مناقب امام مجتبی (ع)، به نظر می‌رسد موضعی جانب‌دارانه گرفته، اما زمانی که از جنگ و صلح امام سخن می‌گوید، سعی کرده خود را بی‌طرف نشان دهد. او با آوردن دو گزارش، یکی به نقل از راوی سنی (ابوالحسن مدائنی) و یکی به نقل از راوی شیعی (ابوالفرج اصفهانی) خود را از موضع قضاوت کنار کشیده است.

ابن ابی الحدید دو گزارش از صلح امام آورده، در حالی که همسو نیستند و پی‌گیری هر یک از این گزارش‌ها، خواننده را به دو جهت تقریباً مخالف رهنمون می‌شود. وی بدون آن‌که نظر خود را بیاورد و یکی را بر دیگری ترجیح دهد، تنها به نقل آن‌ها اکتفا کرده است.

در جریان صلح امام حسن (علیه السلام) علی‌رغم شباهت‌های گزارش ابوالفرج و مدائنی از صلح، اختلافات اساسی در آن‌ها می‌توان یافت.

مدائنی از همان ابتدا، قصد دارد امام را به اهمال‌کاری متهم کند، نه سپاه امام را؛ زیرا وی عبارت «ایشان شتابان جمع شدند» را آورده، سپس بعد از چند جمله، بدون آن‌که به جریان جنگ اشاره کند، سراغ خطبه امام در مداین می‌رود که طی آن امام خود را به صلاح مردم آگاه‌تر و مخالف ناامنی، کینه‌توزی و تفرقه دانستند.^۱

مدائنی نامه‌نگاری‌های امام با معاویه را به شکل کامل نیاورده است تا به این شکل تلاش‌های امام و معاویه و پافشاری هرکدام بر موضع خود روشن شود. گزارش مدائنی به‌گونه‌ای از ابتدا امام را به مسالمت‌جویی و تصمیم بر صلح متهم کرده و به‌روشنی فعالیت‌های امام و کارشکنی‌های همراهان او را بیان نکرده است. گزارش دوم از ابوالفرج اصفهانی^۲ است. وی با ضبط کامل نامه‌نگاری‌های امام و معاویه و نکاتی که هر یک از طرفین در آن نامه‌ها بیان کرده‌اند و نیز پافشاری امام در جنگ با معاویه، تا حدودی امام را از افتراء «صلح‌طلبی با معاویه» و سستی در جنگ دور می‌کند.^۳

ابن ابی الحدید این دو گزارش را آورده، بدون این‌که در آخر نتیجه بگیرد

^۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۹.

^۲. برای اطلاع بیش‌تر در مورد مذهب ابوالفرج نک: دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۱۶.

^۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۴۵.

کدام یک را به حقیقت نزدیک‌تر می‌داند. وی مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین مرحله زندگی تاریخی امام را به این شکل مبهم و متناقض رها کرده است. گویا موضع مذنبی درباره امام حسن (ع) داشته و قضاوت قاطعانه‌ای نکرده است.

ابن ابی الحدید در جریان خاک‌سپاری امام در گزارش ابوالفرج از زبیر بن بکار روایتی را آورده که در آن گفته شده عایشه با دفن امام در کنار قبر پیامبر (ص) موافق بود ولی بنی‌امیه از این کار جلوگیری کردند. در ادامه روایتی دیگر از ابوالفرج به نقل از یحیی بن حسن (م ۲۷۷ ق) نویسنده کتاب النسب آورده است که در آن روز عایشه سوار بر استری شد و بنی‌امیه، مروان بن حکم و دیگر وابستگان خود را برای جنگ فراخواند.^۱ ابن ابی الحدید سپس در مقام دفاع از عایشه برآمده، جلوگیری او از خاک‌سپاری امام را برای آرام شدن فتنه خوانده و آن‌را از مناقب عایشه دانسته است.^۲

۳. نقد نکردن روایات

می‌توان در درستی برخی از گزارش‌های کتاب تردید کرد، اما ابن ابی الحدید بدون نقد، آن‌ها را آورده و گاه نیز نظر خود را مبنی بر درستی آن‌ها بیان کرده است. وی گزارشی را از طارق بن شهاب آورده که امام حسن (ع) به برخی اعمال پدرش اعتراض کرده است. ایشان از این‌که امام علی (ع) در جریان قتل عثمان در مدینه ماندند و با خروج از مدینه خود را از اتهام قتل عثمان میرا نساختند و نیز

۱. در برخی منابع دیگر نیز به اجازه اولیه عایشه برای دفن امام حسن (ع) در کنار پیامبر (ص) گزارش شده است (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ۶۰؛ ابن عبدآلبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۲؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ۴۴؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۸۲).

۲. برای اطلاع بیش‌تر نک: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵؛ مستوفی، تاریخ‌گزیده، ص ۱۹۴؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۰۲-۳۰۳؛ خصیبی، الهدایه الکبری، ص ۱۸۶.

خلافت پس از عثمان را پذیرفتند، درحالی که هنوز همه بر خلافت حضرت توافق نکرده بودند، بر ایشان خرده گرفته است. امام در پاسخ رضایت مکه و مدینه را برای بیعت کافی دانستند و به پیروی دیگر مناطق، پس از بیعت اشاره کردند. و این که در هنگام محاصره عثمان، امکان خارج شدن از مدینه برای امام فراهم نبود. سپس افزودند ای پسر من از اعتراض در مواردی که به آن از تو داناتر خودداری کن.^۱ این گزارش در دیگر منابع هم از عکرمه از ابن عباس آمده است.^۲ همان گونه که در پاسخ امام علی (علیه السلام) آمده، بیعت با خلفا در حجاز انجام می شد و دیگر مناطق به تبعیت آن درمی آمدند. در مورد خلفای پیشین نیز چنین بود. و حتی در مقایسه با خلفای پیشین، بیعت با امام علی (علیه السلام) پشتوانه مردمی محکم تری داشت. بیعت با ابوبکر در سقیفه انجام شد و تعداد زیادی از صحابه برجسته پیامبر (صلی الله علیه و آله) حضور نداشتند. عمر تنها به اعتبار وصیت ابوبکر خلیفه شد و البته برخی بر این تصمیم ابوبکر نیز اعتراض کردند.^۳ حتی طبق گفته ابن ابی الحدید، ابوبکر هنگام وصیت به اغما رفت و عمر نام خود را به عنوان خلیفه جانشین نگاشت.^۴ عثمان نیز در شورای شش نفره به خلافت رسید؛ شورایی که رأی نهایی را عبدالرحمان به عوف در اختیار داشت. حال آنکه بیعت با امام علی (علیه السلام) به شکل خودجوش از سوی مردم انجام شد. به گفته امام، با وجودی که ایشان بی - رغبتی خود را ابراز داشتند، مردم به سوی ایشان هجوم آوردند و با حضرت بیعت کردند.^۵

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۱۷.

۳. همان، ج ۱، ص ۸۹.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۳.

۵. همان، ج ۲، ص ۵۱.

منابع نیز در نقش مهم امام علی (ع) در دفاع از عثمان و تلاش برای حفظ جان او تصریح کرده‌اند. عثمان هنگام شورش، خود از امام علی (ع) خواست از مدینه خارج شود تا شورشیانی که به طرفداری امام علی (ع) شعار می‌دهند ساکت شوند. امام نیز به ینبع رفت، اما باز عثمان از امام خواست برای وساطت میان او و شورشیان به مدینه بازگردد. امام در طول مدت محاصره عثمان، کوشیدند تا از قتل وی و بالا گرفتن شورش جلوگیری کنند. اما عثمان دوباره ابن عباس را نزد امام فرستاد و از امام خواست از مدینه خارج شود. امام ناراحت شده، فرمودند:

عثمان جز این نمی‌خواهد که مرا چون شتر آب‌کش سرگردان نگاه دارد؛ گاهی بروم و گاهی برگردم. یک‌بار پیغام فرستاد از مدینه خارج شوم، دوباره خبر داد که بازگردم، هم‌اکنون تو را فرستاده که از شهر خارج شوم؛ به خدا سوگند! آن‌قدر از او دفاع کردم که ترسیدم گناهکار باشم^۱

در وضعیتی که امام ماندن یا خارج شدنش از مدینه تحت اختیار خودشان نبود و سعی داشتند با اطاعت از عثمان خود را از شرکت در شورش مبرا سازند، نمی‌توان انتساب این سخن را به امام حسن (ع) پذیرفت. امام حسن (ع) خود در متن حوادث بودند و از اتفاقات و رویدادها نبودند تا چنین سخنانی را بگویند. ضمن این‌که کشته شدن عثمان، اتفاقی غیرمنتظره بود و به‌سادگی نمی‌شد قتل او را به دست شورشیان پیش‌بینی کرد.

ابن ابی الحدید از حضور امام حسن (ع) در مجلس معاویه و بخشش‌ها و هدایای هنگفتی که معاویه برای امام قرار می‌داد، سخن گفته است. در یکی از روایات آمده که او مبالغه زیادی را به امام داد تا قرض خود را بپردازد و نفقه خانواده‌شان را تأمین کنند.^۲ ظاهراً این‌گونه روایات، ساخته ذهن کسانی‌ست که

۱. همان، ص ۲۳۳.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۱۲.

خواسته‌اند به نوعی به تحقیر شخصیت امام در مقابل معاویه پردازند؛ خصوصاً این‌که در ادامه روایت آمده که در طول تاریخ به ویژه در زمان امویان و عباسیان، امام در معرض هجمه تهمت‌های ایشان بودند و همواره سعی شده تا کناره‌گیری امام از حکومت به نوعی برای آسایش طلبی و به طمع مال و ثروت معرفی شود. از این‌روی، روایاتی که از آن تخریب چهره امام حسن (علیه السلام) و در مقابل بالا بردن مقام معاویه به دست می‌آید، پذیرفتنی نیست.

پس از صلح و بازگشت امام به مدینه، در هیچ منبع تاریخی از سفر امام به عراق و شام سخنی گفته نشده است. امام پس از بازگشت به مدینه تا آخر عمر در همان‌جا سکونت داشتند. ضمن این‌که گزارشی در دست نیست که فقیر بودن امام حسن (علیه السلام) را تأیید کند؛ زیرا اموال امام علی (علیه السلام) و املاک و زمین‌های کشاورزی ایشان در یثعب^۱، بود که حضرت آن را جزو صدقات قرار دادند.^۲ به گفته خود امام، درآمد موقوفاتشان بالغ بر چهار هزار و به روایتی چهل هزار دینار (در سال) می‌شد.^۳ نیز آن‌چه امام در اذینه، فقیرین و بدعه (برعه) داشتند، جزو اموال صدقه قرار دادند.^۴ منابع، صدقات دیگری نیز برای امام علی (علیه السلام) برشمرده‌اند.^۵ که امور مربوط به آن را به امام حسن (علیه السلام) و پس از او به امام حسین (علیه السلام) واگذار نمودند.^۶ امام حسن (علیه السلام) پس از صلح، برخی از این اموال را به

۱. منطقه‌ای بین مکه و مدینه، که دارای نخلستان، زراعت و چشمه آب بوده و بیش‌تر موقوفات امام علی در آن قرار داشته است. (یاقوت حموی، معجم‌البلدان، ج ۵، ص ۴۵۰؛ ابن شیه، نمیری، تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۲۲۱).

۲. المصنف، ص ۲۲۱.

۳. ابن اثیر، أسد الغابه ج ۳، ص ۵۹۹.

۴. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۴۶.

۵. ابن شیه، همان، ص ۲۲۴ - ۲۲۵؛ احمد زمانی، حقایق پنهان، ص ۱۳۴ - ۱۳۵.

۶. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۴۵ - ۱۴۸.

شیعیان صدقه می دادند.^۱ امام علی (ع) در وادی القری، املاکی داشتند که به فرزندان حضرت زهرا (ع) هبه کردند.^۲

در روایتی، از محمد بن حبيب از قول مسیب بن نجبه نقل کرده که امام علی (ع)، امام حسن (ع) را اهل بخشش معرفی کردند که در جنگ‌ها و کاری از پیش نمی‌برد و در ادامه فرمود: «اما من و حسین از شما ایم و شما از ما هستید.»^۳ با وجود دشمنی‌های اموی و عباسی، بسیار محتمل است که آنان سعی کرده‌اند به انحاء مختلف صلح با معاویه را خواست قلبی امام معرفی کنند و دلیل آن را به تن‌آسایی و روی‌گردان بودن ایشان از جنگ نسبت بدهند؛ درحالی‌که با پی‌گیری گزارش‌های تاریخی به‌جای مانده از خلافت و صلح امام حسن (ع) مشخص می‌شود که امام تمام نیروی خود را برای شکست دادن معاویه به کار گرفتند.^۴

روایاتی که درباره ازدواج‌ها و طلاق‌های مکرر امام حسن (ع) در این بخش آمده نیز درخور توجه است. همان‌گونه که گفته شد، در این‌باره پنج روایت از مدائنی و دو روایت از محمد بن حبيب آورده که در میان آن‌ها پنج روایت، امام را به مزواج و مطلاق بودن متهم کرده است. ابوالحسن مدائنی که به هفتصد همسر برای امام معتقد بوده، درحالی‌که از نسب‌شناسان مشهور دانسته شده^۵، تنها توانسته یازده نفر را به عنوان همسر امام نام ببرد.^۶

۱. اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۴۵-۱۴۸؛ کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۴۹.

۳. این روایت در طبقات الکبری ج ۵، ص ۲۵ نیز به نقل از مسیب بن نجبه آمده است مصحح در پاورقی نقدهایی بر آن وارد کرده است.

۴. نک: «نقد و بررسی زندگی امام حسن از دیدگاه دونالدسن»، مجله طلوع، همان.

۵. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۰۰-۴۰۱.

۶. بلدای، القول الحسن فی عدد زوجات الامام الحسن، ص ۲۸۰-۲۸۸.

اگر ازدواج‌های خارج از چارچوب آن عصر، برای امام وجود داشت، آیا از چشمان تیزبین معاویه و امثال او پنهان می‌ماند و در دست‌وپا زدن‌هایشان برای کسب قدرت و برای اثبات بی‌کفایتی امام به آن‌ها تمسک نمی‌کردند. در تمام روایات تاریخی که از گفت‌گوها و نامه‌های متقابل امام و معاویه باقی مانده، هیچ سخنی از بی‌کفایتی امام در خلافت مسلمانان وجود ندارد بلکه حضرت را ستوده است.^۱ نهایت ادعای معاویه در شایسته‌تر بودن خود، مسن‌تر و با تجربه‌تر بودن در حکومت بود؛ در حالی که طلاق در سخن و سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) مذمت گردیده و زشت‌ترین حلال‌ها معرفی شده است.^۲ و مطلق بودن امام، مخالفت آشکار با سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. ابن ابی الحدید نه تنها این روایات را رد نکرده، بلکه آن را تأیید کرده و مطلق بودن امام را پذیرفته است.^۳

ابن ابی الحدید در روایتی از حارث آورده که پیش از وقوع جنگ با معاویه، هنگامی که امام حسن (علیه السلام) با سپاهشان به مداین رسیدند، طی سخنانی آنان را به اتحاد فراخواندند. که سپاه امام از این سخنان، چنین برداشت کردند که امام قصد صلح با معاویه را دارد.^۴ ابن ابی الحدید در نقل جریان صلح امام، این خطبه را از مدائنی آورده که امام مردم را به فرمان‌برداری معاویه فراخوانده.^۵ دیگر منابع این سخن را از امام حسن (علیه السلام) نیامورده‌اند.^۶ اگر امام حسن (علیه السلام) خود و دیگران را واجب‌الاطاعه معاویه می‌دانستند، خود نیز می‌بایست با درخواست معاویه پس از

۱. بلاذری، انساب‌الاشراف، ج ۳، ص ۵۳.

۲. سجستانی، سنن ابی داود، ج ۱، ص ۶۵۰؛ ابن طقطقی، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۸۴.

۳. واسعی، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۱۵.

۴. این خطبه امام، جگونگی آن و نیز زمان ایراد آن در منابع مختلف متفاوت بیان شده است. که ابهامات آن نیاز به بررسی و روشن شدن دارد.

۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۶.

۶. ابن اعثم، الفتوح، ج ۴، ص ۲۸۷؛ بلاذری، انساب‌الاشراف، ج ۳، ص ۳۴؛ اربلی، کشف الغمه، ص ۱۶۳.

صلح مبنی بر جنگ با خوارج پاسخ مثبت می‌دادند. ایشان در خطبه‌ای پس از صلح فرمودند: «إن معاویة نازعنی حقاً هو لی فترکته لصلاح الأمۃ و حقن دماءها».^۱ امام در این خطبه، معاویه را غاصب معرفی فرمودند و او را به خشم آورده، سرافکنده کردند. ضمناً در صورت پذیرش این سخن از امام حسن (ع)، مخالفت امام حسین (ع) با ولایت‌عهدی و خلافت یزید به گونه‌ای نافرمانی از معاویه و بر خلاف خواست امام حسن (ع) محسوب می‌شد. برخی منابع این سخن را به امام علی (ع) منسوب کرده‌اند هنگامی که از جنگ صفین باز می‌گشتند.^۲ برخی دیگر گفته‌اند هنگام بازگشت از جنگ نهروان، در خطبه‌ای چنین ابراز داشتند.^۳

ابن ابی الحدید درباره قصاص ابن ملجم توسط امام حسن (ع) گزارش کرده که ایشان اعضای بدن او را قطع کردند و چون او ذکر خدا می‌گفت، زبان او را نیز قطع کردند.^۴ گزارش مثله شدن ابن ملجم توسط امام حسن (ع) در منابع دیگری نیز ذکر شده است.^۵ اما این گزارش در مقابل گزارشی قرار دارد که امام علی (ع) در روزهای پایانی عمر خویش توصیه کردند تا با ابن ملجم با مدارا رفتار شود و

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۳.

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۹، ص ۱۵۲؛ ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ۳، ص ۱۴۴؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۴۰؛ ابن ابی شیبه، المصنف، ج ۸، ص ۷۲۴.

۳. دینوری، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۲۹. پذیرش درستی انتساب این سخنان به امام علی مشکل به نظر می‌رسد. اگر امام علی مردم را به فرمان‌برداری معاویه فرا می‌خواند و از آنان می‌خواست تا از آن کراهت نداشته باشند در حالی که امام علی تا آخرین روزهای عمر خویش مردم کوفه را برای جنگ با معاویه فرا می‌خواند و آنان را به سبب کوتاهی‌شان در جهاد با معاویه سرزنش می‌کرد. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۹) پس از حکمیت نیز آن را نپذیرفت و هم‌چنان مردم را به جهاد با معاویه فرا می‌خواند. (دینوری، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۲۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰۴).

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۹۶.

۵. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۵۰۴؛ دینوری، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۸۱؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۰.

از مثله کردن وی پرهیز کنند.^۱ حتی آنان را به بخشش او تشویق کردند.^۲ در منابع آمده که امام طبق وصیت پدر، ابن ملجم را با ضربتی به قتل رساندند.^۳ ابن ابی الحدید در جای دیگر آورده است که ایشان پس از شهادت امام علی (علیه السلام)، دستور دادند ابن ملجم را گردن بزنند.^۴

نتیجه

ابن ابی الحدید معتزلی به دستور ابن علقمی، وزیر شیعی عباسیان، به شرح نهج البلاغه پرداخت و یکی از مهم ترین منابع تاریخ نگاری تاریخ اسلام را پدید آورد. این کتاب به سبب گزارش های تاریخی که ضمن شرح سخنان امام آورده، یک منبع تاریخی ارزشمند محسوب می گردد.

ابن ابی الحدید شرح حال امام را ذیل نامه سی و یک نهج البلاغه آورده که امام علی (علیه السلام) آن را خطاب به امام حسن (علیه السلام) نگاشتند. گزارش ها وقایع مختلفی چون تولد و نام گذاری، ازدواج ها و طلاق های امام، مناظرات امام با مخالفان، جنگ و صلح امام با معاویه و غیره را دربر گرفته است. شارح با دیدی که عقل را حاکم بر تحلیل وقایع تاریخی قرار داده، به بررسی گزارش ها پرداخته است. وی سعی کرده تا جایی که بر اعتقادات کلامی اش خدشه وارد نشود، از قضاوت های ارزشی پرهیزد. با این حال، در مواردی دچار این گونه داوری ها شده است. نقد نکردن برخی گزارش هایی که درستی آنها مشکوک است، از مواردی است که در این شرح به چشم می خورد. از جمله مطلق بودن امام. شارح گاه

۱. ابن طقطقی، الفخری، ص ۱۰۶؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۴۳.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴۲.

۳. طبری، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۲۵.

نتوانسته از گزارش‌ها نتیجه مناسبی بگیرد؛ چنان‌که در صلح امام حسن (علیه السلام) گزارش‌های متناقضی از ابوالفرج و مدائنی آورده است که گاه پذیرش یکی، مستلزم رد دیگری است، اما ابن ابی الحدید نظری درباره آن‌ها ابراز نمی‌کند. نویسندگان در پرداختن به بعد شخصیتی امام، جسارت بیش‌تری داشته و سخاوتمندانه به بیان فضایل حضرت و خاندانش پرداخته اما در بیان بعد سیاسی زندگی امام، خود را به آرامی از قضاوت در این باره کنار کشیده است.

منابع

۱. ابن ابی الحدید معتزلی، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد ابراهیم ابوالفضل، چاپ اول، بی جا: دار احیاء الکتب العربی، ۱۳۷۸ ق.
۲. _____، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشرنی، ۱۳۷۵.
۳. ابن ابی شیبہ کوفی، المصنف، تحقیق سعید اللحام، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
۴. ابن ابی عاصم، الأحاد و المثانی، تحقیق دکتر فیصل احمد الجوابراه، ریاض: دارالدرايه للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۴۱۱ ق.
۵. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
۶. ابن اعثم کوفی، أبو محمد أحمد، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، چاپ اول، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۱.
۷. ابن الطقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، بیروت: دارالقلم العربی، ۱۴۱۸.
۸. ابن شاذان، فضل، الايضاح، تحقیق جلال الدین ارموی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.
۹. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبی طالب (علیه السلام) (لابن شهر آشوب)، چاپ اول، قم: علامه، ۱۳۷۹ ق.
۱۰. ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، الفصول المهمه فی معرفه ائمه، قم: دارالحديث، ۱۴۲۲ ق.
۱۱. ابن طقطقی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، تصحیح محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت: دارالفکر، بی تا.

۱۲. ابن عبدآلبر، أبو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجليل، ۱۴۱۲.
۱۳. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیرى، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
۱۴. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، البدایه و النهایه، تصحیح علی شیرى، بیروت: داراحیاء تراث العربی.
۱۵. ابن مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۹.
۱۶. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارالصادر، ۱۳۸۵.
۱۷. ابن الجوزی، أبو الفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوك، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲.
۱۸. ابن سعد، محمد بن سعد هاشمی بصری، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ قمری.
۱۹. ابوحنیفه احمد بن داود، الأخبار الطوال، دینوری، تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸.
۲۰. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، تبریز: چاپ مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق.
۲۱. الاصابه، بیروت: دارکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۹۹۵.
۲۲. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، تحقیق کاظم المظفر، نجف: منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵.
۲۳. ایمانی، حسین، «پژوهشی درباره فرزندان و همسران امام حسن (ع)»، مجله

- کوثر، شماره ۵۵، ۱۳۸۲.
۲۴. برهان البلداوی، وسام، القول الحسن فی عدد زوجات الامام الحسن (علیه السلام)، کربلا: عتبه الحسینیة المقدسة، ۲۰۰۸ م.
۲۵. بسوی، أبویوسف یعقوب بن سفیان، کتاب المعرفة و التاريخ، تحقیق اکرم ضیاء العمری، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۱.
۲۶. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، تحقیق محمد حمیدالله، مصر: دارالمعارف، ۱۹۵۹.
۲۷. تمیمی رازی، عبدالرحمان بن ابی حاتم، الجرح و التعديل، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۱ ق.
۲۸. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق جلال الدین حسینی، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۹. جعفری، سیدحسینی، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سیدمحمدتقی آیت الله، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹.
۳۰. حاجی خلیفه، کشف الظنون، تصحیح محمد شرف الدین یالتقیا و رفعت بیلگه الکیسی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۳۱. حافظ العجلی، احمد بن عبدالله، معرفة الثقات، مدینه: مکتبه الدار، ۱۴۰۵ ق.
۳۲. حموی (م ۶۲۶)، شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، چاپ دوم، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵.
۳۳. حیدری آقایی، محمود، «روش شناسی تاریخی ابن ابی الحدید»، پژوهش و حوزه، ش ۱۳.
۳۴. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، بیروت: البلاغ، ۱۴۱۹ ق.
۳۵. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، چاپ اول، بیروت:

دارالکتب العلمیه العلمیه، ۱۴۱۷ ق.

۳۶. دزفولی، محمود و محمد زارع، شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه (معرفی و نقد)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۸۳، پاییز ۱۳۸۶.

۳۷. دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، تحقیق طه محمد زین، بی جا، مؤسسه الحلبي و شرکا، بی تا.

۳۸. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، تصحیح عمر عبدالسلام التدمری، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷.

۳۹. _____، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب ارنؤوط، حسین اسد، چاپ نهم، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ ق.

۴۰. _____، میزان الاعتدال، تحقیق محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۸۲ ق.

۴۱. رازی، فخرالدین، المحصول فی علم اصول فقه، تحقیق طه جابر فیاض العلوانی، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۲ ق.

۴۲. الربیع، احمد، العذیق النضید بمصادر ابن ابی الحدید فی شرح نهج البلاغه، بغداد: مطبعه العانی، ۱۴۰۷.

۴۳. زرکلی، خیر الدین، الاعلام، چاپ پنجم، بیروت: دارالملايينف ۱۹۸۰.

۴۴. زمانی، احمد، حقایق پنهان، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ ش.

۴۵. سجستانی، سلیمان بن احمد، سنن ابی داود، تصحیح سعید محمد اللحام، بیروت: دارالفکر.

۴۶. سرکیس، الیان، معجم المطبوعات العربیه، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ق.

۴۷. سیوطی، جلال الدین، حسن المحاضره فی اخبار مصر و القاهره، بیروت:

دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.

۴۸. صدوق، محمد بن علی بن حسین، **الخصال**، قم: انتشارات جامعه مدرسینف ۱۴۰۳ق.

۴۹. صفری، نعمت الله و معصومه اخلاقی، «نقد و بررسی زندگی اما حسن (علیه السلام) از دیدگاه دونالدسن»، **مجله طلوع**، مجتمع آموزش عالی امام خمینی، بهار ۹۱، ش ۳۹.

۵۰. طبرانی، سلیمان بن احمد، **المعجم الاوسط**، بی جا، دارالحرمین للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۲۵.

۵۱. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، **تاریخ الامم و الملوک** (تاریخ طبری)، بیروت: موسسه الاعلمی، ۱۴۰۳ق.

۵۲. طوسی، محمد بن حسن، **تهذیب الاحکام**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.

۵۳. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، **الاصابه فی تمییز الصحابه**، چاپ اول، بیروت: دارکتب العلمیه، ۱۹۹۵.

۵۴. **الغارات و شرح حال اعلام آن**، ترجمه عزیز الله عطاردی، انتشارات عطارد، ۱۳۷۳.

۵۵. فتال نیشابوری، محمد بن حسن، **روضه الواعظین**، قم: انتشارات رضی، بی تا.

۵۶. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، **آثار البلا و اخبار العباد**، چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.

۵۷. قزوینی، محمد بن یزید، **سنن ابن ماجه**، تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دارالفکر.

۵۸. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، **الكافی**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۵۹. کمپانی، فضل الله، **حسن کیست**، بی جا، فراهانی، ۱۳۵۴.
۶۰. مادلونگ، ویلفرد، **جانشینی حضرت محمد (ص)**، ترجمه احمد نمایی، جواد قاسمی، محمدجواد مهدوی، حمیدرضا ضابط، آستان قدس رضوی: ۱۳۸۵.
۶۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ: دوم، ۱۴۰۴ق.
۶۲. مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد، **تاریخ گزیده**، تحقیق عبدالحسین نوایی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۶۳. مسعودی، حسن بن علی، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، جلد ۳، چاپ دوم، تحقیق اسعد داغر، قم: دارالهجره، ۱۴۰۹.
۶۴. مفتخری، حسین و فاطمه سرخیل، «تاریخ نگاری ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه»، **مجله شیعه شناسی**، شماره ۲.
۶۵. مفید، محمد بن محمد، **الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، چاپ اول، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۶۶. مقدسی، مطهر بن طاهر، **البدء و التاریخ**، بور سعید، **مکتبه الثقافه الدینیة**، بی تا.
۶۷. منقری، نصر بن مزاحم، **وقعة صفین**، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، القاهرة: المؤسسة العربیة الحدیثه، چاپ دوم، قم: منشورات مکتبه المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۶۸. مهدوی دامغانی، محمود، «نکته های درباره ابن ابی الحدید و شرح نهج البلاغه»، **مجله میراث جاویدان**، سال هفتم، شماره ۱.

۶۹. نمیری، ابن شبه، تاریخ مدینه، قم: دارالفکر، ۱۳۶۸.
۷۰. نویسندگان، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۷۱. نویسندگان، فلسفه تاریخ، تدوین و ترجمه حسینعلی نودری، تهران: طرح نو، ۱۳۷۹.
۷۲. نیلی احمد ابادی، احمد، «نگاهی به تفسیرهای کلامی ابن ابی الحدید»، مجله نهج البلاغه، ۱۳۸۰، شماره ۱.
۷۳. واسعی، علی رضا، جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.
۷۴. واگلیری، آل. ویکا، «ابن ابی الحدید»، تاریخ اسلام، سال ۱۳۸۴، شماره ۲۲.
۷۵. هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.
۷۶. یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت: دارصادر، بی تا.

امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) در کتاب طبقات الکبری

دکتر نعمت‌الله صفری فروشانی

سپیده معصومه اخلاقی

چکیده

کتاب طبقات الکبری نوشته محمد بن سعد از منابع مهم تاریخی محسوب می‌گردد. بخشی از آن، دربردارنده موضوعات متنوعی از زندگی و شرح حال امام مجتبیٰ (علیه السلام) است. به جهت قرار گرفتن آن حضرت در میان صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ایشان در طبقه‌ای از اصحاب جای داده شده‌اند و به شرح حال امام ذیل طبقه پنجم پرداخته شده است نویسنده در ۱۸۶ روایت، شرح حال مفصلی از زندگی امام مجتبیٰ (علیه السلام) آورده که می‌توان به شکل کلی آن‌ها را در سه دسته جای داد: ۱. امام پیش از خلافت؛ ۲. امام در دوران خلافت؛ ۳. امام پس از صلح معاویه با ایشان.

توجه به حیات اجتماعی امام، از نکات مثبتی است که ابن سعد توجه زیادی به آن دارد. غلبه گزارش‌های مناقبی، از ویژگی‌های شرح حال امام حسن (علیه السلام) در این کتاب است. اما نقدهایی نیز بر کتاب وارد است که می‌توان از جمله آن‌ها انتخاب ارزش‌مدارانه گزارش‌ها، وجود روایات متناقض و توجه ناکافی به واقعه جنگ و صلح معاویه با امام دانست.

واژگان کلیدی: امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام)، طبقات الکبری، ابن سعد.

مقدمه

تبیین زندگانی امامان شیعه، یکی از نیازهای جامعه علمی خصوصاً جوامع شیعی است؛ زیرا لازمه قرار دادن امامان به عنوان الگو، آشنایی با سیره و سنت آنان است. گام اول در انجام دادن پژوهش علمی، بررسی و شناخت منابعی است که اطلاعات و آگاهی‌هایی درست در زمینه موضوع مورد بررسی ارائه می‌کند. *طبقات الکبری* نوشته ابن سعد کاتب واقدی، از جمله منابع مهم تاریخی محسوب می‌گردد که زندگی صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تابعین را تا عصر نویسنده بررسی کرده است. قدمت کتاب، روش تاریخ‌نگاری نویسنده و حجم زیاد اطلاعات، از مواردی است که کتاب را در جایگاه علمی مناسبی قرار می‌دهد. زندگانی امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) حجم زیادی از این اثر را به خود اختصاص داده است. زندگی امام در طبقه پنجم صحابه قرار دارد؛ کسانی که در دوران پیامبر (صلی الله علیه و آله) خردسال بودند.

مطالعه این بخش، علاوه بر آن‌که اطلاعات فراوانی از زندگی و سیره امام حسن (علیه السلام) در اختیار قرار می‌دهد، بررسی و نقد آن به روشن شدن دیدگاه نویسنده و افزایش بینش پژوهش‌گران در پذیرش یا نپذیرفتن برخی گزارش‌های تاریخی و پیراستن گزارش‌های موجود یاری می‌رساند.

معرفی محمد بن سعد (۱۶۸ - ۲۳۰ ق)

ابوعبدالله محمد بن سعد بن منیع زهری بصری، مشهور به کاتب واقدی، تاریخ‌نگار و سیره‌نویس مشهور بغداد بود. وی در بصره متولد شد و از این‌روی وی را بصری لقب داده‌اند. وی را از موالی حسین بن عبدالله نواده عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوانده‌اند.^۱ او از اولین سیره‌نویسانی بود که در خارج از مدینه نشأت

۱. ذهبی، سیره/علام النبلا، ج ۱۰، ص ۶۶۶.

یافت. غالب سیره‌نویسان پیش از او چون ابن اسحاق و واقدی مدنی بودند. ابن سعد در عراق متولد شد اما پیش از سال ۲۰۰ قمری به حجاز سفر کرد. به گفته خودش، در سال ۱۸۹ قمری در مدینه بوده و استادانی را در آن جا ملاقات کرد و پیش از سال ۲۱۰ قمری به عراق بازگشته است.^۱

وی در بغداد، در زمره شاگردان واقدی در آمد و از آنجایی که کتاب‌های وی را کتابت می‌کرد، به کاتب واقدی مشهور شد. وی جزو چهار نفری بود که کتاب‌های واقدی را در اختیار داشت.^۲ او در مسافرت‌های خود به مدینه و کوفه، به دیدار شیوخ و محدثان می‌رفت و به کتابت حدیث و جمع‌آوری کتب و روایت از آن‌ها می‌پرداخت و در نگارش کتب خود نیز از آن‌ها بهره می‌برد.

برخی وی را به کذب متهم کرده‌اند، اما تاریخ‌نگاران در ثقه دانستن او اتفاق دارند،^۳ زیرا وی روایات مختلف را جمع‌آوری می‌نمود و قبل از آوردن روایات، آن‌ها را بررسی می‌کرد.^۴ وی را عالم، دارای روایات و تصانیف فراوان خوانده‌اند^۵ اما در منابع، به جز طبقات الکبری تنها به سه اثر دیگر او با نام‌های طبقات الصغیر که از طبقات الکبری استخراج شده، اخبار النبی و الحیل اشاره کرده‌اند.^۶ به گفته برخی، وی آثاری در فقه و حدیث هم داشته است.^۷ ابن سعد را در علم نسب‌شناسی نیز توانا خوانده‌اند.^۸ او گاهی سلسله نسب شخصی را تا ده‌ها نسل

۱. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۷، ق ۲، ص ۹۹.

۲. ذهبی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۶۹.

۳. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۶۰.

۴. ذهبی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۷۹.

۵. ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ۱۰، ص ۶۶۴؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۷۰.

۶. ابن ندیم، فهرست، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۷. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۷۰.

۸. جلالی، فهرس التراث، ج ۱، ص ۲۳۴.

دنبال کرده است. از این روی برخی این کتاب را اثری مهم در نسب‌شناسی هم به شمار می‌آورند.^۱

برخی رجالیان شیعه، با استناد به برخی مطالب طبقات، ابن‌سعد را شدیداً ناصبی دانسته‌اند. از جمله این که وی مدعی شده است پیامبر (صلی الله علیه و آله) تمام درها را به سوی مسجدالنبی سد کرد؛^۲ مگر درب خانه ابوبکر درحالی که وی درب خانه امام علی (علیه السلام) را به درب خانه ابوبکر تغییر داده است.^۳

هنگامی که مأمون در سال ۲۱۸ قمری خواست هفت نفر از سرشناسان و فقهای مشهور در دربار او حاضر شوند و به خلق قرآن شهادت دهند، ابن‌سعد یکی از آنان بود.^۴ این را می‌توان دلیلی بر شهرت علمی و فقهی وی در میان علمای زمانش دانست. او در سال ۲۳۰ قمری در ۶۳ سالگی در بغداد درگذشت.^۵

کتاب طبقات الکبری و جایگاه علمی آن

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، تاریخ‌نگاران توانایی وی را تأیید کرده و با صفاتی چون عالم، ثقه و امام‌الحبر توصیف کرده‌اند.^۶

ابن ابی الدنیا (م ۲۸۱ ق)، احمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۹ ق) نویسنده انساب‌الاشراف، حارث بن ابی اسامه و حسین بن فهم را می‌توان از شاگردان به

۱. نویسندگان، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۴۲۸.

۲. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲۷.

۳. تستری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۸۵.

۴. طبری، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۱۹۷.

۵. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۷۰.

۶. ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۱، ص ۱۶۲؛ یافعی، مرآة الجنان، ج ۲، ص ۷۶؛ کتبی، الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۷۵.

نام او دانست.^۱ کتاب طبقات الکبری را ابن ابی الدنیا، حارث بن ابی اسامه و حسین بن فهم نقل کرده‌اند.^۲

این کتاب با سیره پیامبر ﷺ آغاز می‌شود و با شرح احوال صحابه، عالمان مدینه، مکه، طائف، یمن، یمامه، بحرین، کوفه، بصره، جزیره، اندلس، واسط، مداین، بغداد، خراسان، ری، همدان، قم و انبار ادامه می‌یابد. جلد پایانی آن به زنان اختصاص دارد.^۳ ابن سعد شرح حال افراد را مفصل و تقریباً کامل آورده است که این نکته و نیز اتصال مصادر روایات، از مزایای کتاب محسوب می‌گردد.

ابن ندیم کتاب‌های واقدی (م ۲۰۷ ق)، هشام کلبی (م ۲۰۴ ق)، هیشم بن عدی (م ۲۰۷ ق) و مدائنی (م ۲۳۵ ق) منابع مورد استفاده ابن سعد در این اثر را دانسته است.^۴ در هر حال، او بیش از همه از واقدی استفاده کرده است. آثار موسی بن عقبه، ابو معشر عبد الرحمان بن نجیح (م ۱۷۰ ق)، ولید بن مسلم اموی (م ۱۹۵ ق) و فضل بن دکین از دیگر آثار مکتوبی که وی از آنها بهره برده است.

این کتاب در میان آثاری که بعدها نگاشته شد، از جایگاه ارزشمندی برخوردار است که تاریخ‌نگاران اسلامی به ویژه رجالیان به آن مراجعه می‌کردند؛ گسترده‌ترین نقل روایات ابن سعد را شاگردش بلاذری (م ۲۷۹ ق) انجام داده باشد. وی در کتاب انساب/الاشراف بیش از هفتصد بار عبارات «حدثنی، قال، حدثنا یا اخبرنا محمد بن سعد»، را به کار برده است و ظاهراً پس از او ابن کثیر در البدایه و النهایه، طبری در تاریخ خود، ابن عبدالبر (م ۴۶۳ ق) در استیعاب (مقدمه) و سمعانی (م ۵۶۲) در الانساب از او روایت نقل کرده‌اند. نیز المنتظم، الغارات،

۱. عسقلانی، تهذیب/التهذیب، ج ۹، ص ۱۶۰.

۲. همان.

۳. ابن ندیم، فهرست، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۴. همان.

تاریخ اسلام ذهبی، سیر اعلام النبلا، الاصابه، تهذیب التهذیب، تاریخ دمشق، النجوم الزاهره و امتاع الاسماع، از جمله دیگر منابعی هستند که از طبقات استفاده کرده. از ابن سعد در کتاب‌های روایی سنی مانند المجموع محیی الدین النووی (م ۶۷۶ ق)، سنن الکبری بیهقی، الجوهر النقی ماردینی و حتی کتاب‌های روایی شیعه مثل کفایه الاثر خراز قمی، مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ ق) و الغدیر علامه امینی (م ۱۳۹۰ ق) روایاتی را آورده‌اند.

این کتاب در سال ۱۹۰۴-۱۹۱۸ میلادی به کوشش ادوارد زاخائو و شرق-شناسان دیگر در هشت جلد در لیدن به چاپ رسید اما نسبت به نسخ موجود از آن در کتابخانه استانبول، افتادگی‌هایی در طبقات صحابه و تابعین اهل مدینه داشت. بخش مربوط به زندگانی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) از آن جمله بود که عبدالعزیز طباطبایی در سال ۱۴۰۸ قمری در شماره‌های ده و یازده مجله تراثا آن را منتشر کرد.

امام حسن (ع) در طبقات ابن سعد

به جهت قرار گرفتن امام حسن (ع) در میان صحابه پیامبر (ص)، ابن سعد شرح حال ایشان را ذیل طبقه پنجم آورده است. وی در این طبقه، کسانی را ذکر کرده که در زمان رحلت پیامبر (ص) خردسال بودند و در هیچ‌یک از غزوات شرکت نداشتند. شرح زندگی امام حسن (ع) در جزء هشتم کتاب قرار دارد.

ابن سعد در ۱۸۶ روایت، شرح حال مفصلی را از زندگی امام حسن (ع) نقل کرده است. عنوان‌بندی آن عبارتند از: ذکر اذان در گوش حسنین (ع) (دو روایت)؛ عقیقه امام (چهار روایت)؛ تراشیدن موی سر حسنین (ع) (چهارده روایت)؛ نام‌گذاری حسنین (ع) (ده روایت)؛ شباهت امام حسن (ع) به پیامبر (ص) (شش روایت)؛ مهرورزی پیامبر (ص) نسبت به امام و سخنان آن

حضرت درباره امام مجتبیٰ (ع) (۲۶ روایت در این بخش و چهار روایت در ضمن دیگر بخش‌های کتاب)؛ دعا‌هایی که پیامبر (ص) به امام آموختند (پنج روایت) و انگشتر و خضاب امام (ع) (هفت روایت). بقیه مطالب بدون عنوان‌بندی به شکل پراکنده آمده است. عموماً گزارش‌ها حول یک موضوع در کنار هم بیان شده که می‌توان آن‌ها را ذیل این عناوین به عنوان‌های مذکور افزود: شرکت امام در جنگ‌های دوره امام علی (ع) (پنج روایت)؛ رابطه امام با معاویه و امویان پس از صلح (شش روایت)؛ حیات اقتصادی امام (پنج روایت)؛ بیعت با امام حسن (ع) (چهار روایت)؛ جنگ معاویه با امام از آغاز تا برقراری صلح (هجده روایت)؛ ازدواج‌های امام (سیزده روایت)؛ علت درگذشت امام و وصیت و مراسم دفن (سی و هفت روایت)؛ امام در مدینه (پنج روایت) و روایاتی در موضوعات متفرقه.

وی این بخش را با ده روایت، درباره فرزندان امام و مادران ایشان آغاز کرده است. فرزندانی که از یک مادر بوده‌اند به صورت جدا به همراه نام مادرشان آورده که به این ترتیب زنانی که از امام حسن (ع) فرزند داشته‌اند، مشخص شده‌اند. این ده روایت بر خلاف روش معمول ابن‌سعد، بدون سند آمده است. بنابراین گزارش‌ها، تعداد همسران و کنیزان صاحب فرزند امام شامل ده تن و فرزندان امام ۲۵ تن، هفده نفر از زنان آزاد و هشت نفر از کنیزان بوده‌اند.^۱ جالب است در صفحات بعد، هنگامی که خواسته گزارش‌های مربوط به ازدواج‌های امام را ذکر کند، روایات مبنی بر طلاق و مزواج بودن امام را جمع‌آوری و بیان کرده است.^۲ برخی از موضوعات کتاب درباره امام مجتبیٰ (ع) عبارتند از:

۱. طبقات الکبری، الخامسة ۱، ص ۲۲۵ - ۲۲۶.

۲. در ادامه خواهد آمد.

۱. نام‌گذاری امام حسن (علیه السلام)

ابن سعد ده گزارش درباره نام‌گذاری امام مجتبیٰ (علیه السلام) آورده است. سند روایت از میان آن به شیعه و روایت دیگر به غیرشیعیان می‌رسد. این گزارش‌ها را در چند دسته می‌توان قرار داد:

۱. سه روایت از میان این روایات با طرق مختلف از زبان امام صادق (علیه السلام) از پدرش امام باقر (علیه السلام) نقل شده که نام حسنین (علیه السلام) توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) گذارده شد و نام حسین از حسن مشتق گشت.^۱ این گزارش‌ها به نام‌گذاری حسنین توسط امام علی (علیه السلام) اشاره نکرده‌اند.

۲. روایتی دیگر از عبدالله بن محمد بن عقیل نقل شده که امام علی (علیه السلام) پس از تولد حسنین (علیه السلام) نام امام حسن (علیه السلام) را حمزه و نام امام حسین (علیه السلام) را جعفر نهاد اما با دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن‌ها را به حسن و حسین تغییر داد.^۲

۳. دو روایت دیگر که هر دو به طرق مختلف به ابی اسحاق می‌رسد که در ادامه، سند یکی از آن‌ها به هانی بن هانی سپس به امام علی (علیه السلام) پایان یافته، این مضمون را بیان کرده‌اند که امام علی (علیه السلام) نام حسن (علیه السلام) را حرب نهاده بود، اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را به حسن

۱. این روایت با سند کامل‌تر در منابع معتبر شیعی نیز ذکر شده است. شیخ صدوق این گزارش را از حسن بن محمد بن یحیی علوی از جد شیخ صدوق از داوود بن قاسم از عیسی از یوسف بن یعقوب از ابن عیینة از عمرو بن دینار از عکرمه نقل کرده است: «لما ولدت فاطمة (علیه السلام) الحسن جاءت به إلى النبی فسماه حسنا فلما ولدت الحسین جاءت به إليه فقالت یا رسول الله هذا أحسن من هذا فسماه حسینا.» روایت با تفاوت اندک و با اشتراک سه راوی اول با منابع سنی مشترک است. (صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۳۹؛ صدوق، معانی الاخبار، ص ۵۸).

۲. این گزارش در منابع شیعی هم آمده است. ابن شهر آشوب و علامه مجلسی روایت را از مسند ابن حنبل و ابی یعلی ذکر کرده‌اند. (ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۹۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۱) اربلی نیز این گزارش را بدون سند از جناب‌دی نقل کرده است. (اربلی، کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۸۸) اما در منابع معتبر شیعه این گزارش یافت نشد.

تغییر داد. سپس این اتفاق در نام‌گذاری امام حسین (ع) نیز تکرار شد.^۱

۴. روایتی دیگر نیز که از ابن ابی الجعد به نقل از امام علی (ع) بیان شده، اظهار می‌دارد که امام علی (ع) دوست داشت نام حسن (ع) را حرب بگذارد که با مخالفت پیامبر (ص) روبه‌رو شد و ایشان نام حسنین و نیز محسن را برگزیدند. در این گزارش‌ها آمده، پیامبر (ص) می‌خواستند که فرزندان هم نام فرزندان هارون (شبر و شبیر و مشبر) باشد.^۲

۵. روایتی نیز نقل شده که نام حسنین (ع) پیش‌ازاین و در زمان جاهلیت وجود نداشت.^۳

چهار دسته اول، بیان‌گر چگونگی نام‌گذاری حسنین (ع) است. گزارش‌های نام‌گذاری امام حسن (ع) در منابع، به اشکال مختلف آمده که ابن‌سعد این گزارش‌ها را تقریباً کامل بیان کرده است.

روایتی در منابع شیعه وجود دارد که نام‌گذاری حسنین (ع) توسط امام علی (ع) و حتی تمایل امام به نامی خاص را بیان نکرده و گفته است زمانی که پیامبر نام نوزاد را سؤال کردند، امام علی (ع) فرموده که در این زمینه از پیامبر (ص) بپرسید.

۱. این گزارش از اسرائیل از ابی‌اسحاق از هانی در برخی منابع شیعی نیز وارد شده است. (نک: مناقب امام / میرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۲۱).

۲. گزارش دوست داشتن نام حرب از سوی امام علی (ع) در منابع روایی شیعی نیز آمده است. شیخ صدوق از امام رضا (ع) از امام موسی بن جعفر (ع) از امام صادق (ع) از امام باقر (ع) از امام زین‌العابدین (ع) از اسماء بنت عمیس از فاطمه زهرا (ع) چنین روایتی را آورده است (صدوق، عیون الاخبار/الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۵) فتال نیشابوری نیز این روایت را بدون ذکر سند از اسماء بنت عمیس آورده است. (نیشابوری، روضه الواعظین، ج ۱، ص ۳۵۲) ابن شهر آشوب این گزارش را از هانی بن هانی از امام علی (ع) و نیز از امام سجاد (ع) از اسماء بنت عمیس نقل کرده است. (ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۹)؛ اما این گزارش خالی از نقد نیست و مردود است.

۳. طبقات الکبری، الخامسة ۱، ص ۲۴۳.

پیشی نگرفته و نام نهادن فرزندان را به عهده ایشان گذاشته است.^۱

۲. شباهت امام حسن (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه و آله)

موضوع بعدی ابن سعد، ذکر گزارش‌هایی است که شباهت امام حسن (علیه السلام) را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) با اسناد مختلف بیان کرده‌اند. در میان شش روایت، یک روایت از امام علی (علیه السلام) نقل شده که امام حسن (علیه السلام) از سینه تا سر و امام حسین (علیه السلام) از آن به پایین شبیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند. گویا کتاب مسند احمد بن حنبل، اولین سند مدون از این روایت است که از ابی اسحاق از هانی بن هانی از امام علی (علیه السلام) نقل کرده^۲ و سپس دیگر نویسندگان سنی مثل ترمذی^۳ و ابن عبدالبر^۴ آن را آورده‌اند و البته از جمله روایات ضعیف شمرده شده است.^۵ گرچه این روایت در منابع مناقبی و دلایل-نگاری شیعه نفوذ نموده،^۶ در منابع معتبر شیعه یافت نشد و منابع معتبر تنها به شباهت امام به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده‌اند.^۷

دیگر گزارش‌های این بخش سند شیعی نداشته و در برخی منابع شیعی با همین اسناد روایت شده است.^۸

۳. محبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امام حسن (علیه السلام)

۱. شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۹۷؛ صدوق، معانی الاخبار، ص ۵۷.
۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۹۹.
۳. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۵.
۴. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۴.
۵. البانی، ضعیف سنن ترمذی، ص ۵۰۸.
۶. نک: کوفی، مناقب الامام الامیر المومنین، ص ۲۵۵؛ مغربی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۹۷؛ طبری، دلائل الامامه، ص ۱۵۹؛ بحرانی، مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۲۲۸.
۷. مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۵.
۸. اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۵۰.

عنوان بعدی ابن سعد، سخنان پیامبر (ص) درباره امام مجتبی (ع) و بیان مهرورزی حضرت رسول (ص) نسبت به ایشان است. ابن سعد ۲۷ روایت در این قسمت آورده است. دوازده روایتی را که درباره سخنان پیامبر (ص) است، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: پنج روایت درباره این سخن پیامبر (ص) است که امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را سید جوانان بهشت خوانده‌اند. دسته‌ای دیگر که گزارش داده‌اند: روزی طبقی از خرمای زکات نزد پیامبر (ص) آوردند و اما حسن (ع) که کودک بود از میان آن خرما برداشت و در دهان گذاشت. در این هنگام پیامبر (ص) خرما را از دهان امام خارج ساختند و فرمودند: «زکات بر آل محمد (ص) حرام است».^۱

دسته دیگر پنج روایت است که پیامبر (ص) درباره امام حسن (ع) فرموده‌اند: «ان ابنی هذا سید و ان الله سیصلح به بین فئتين من المسلمین».^۲ این گزارش که با تفاوت‌های اندک در منابع معتبر اهل سنت وارد شده،^۳ با اسناد مختلف در طبقات الکبری آمده است. همه سلسله اسناد به پیامبر (ص) ختم شده اما درباره موضع و مکان‌هایی که پیامبر (ص) این سخن را فرمودند، اتحاد ندارند و به نظر می‌رسد پیامبر (ص) بارها در مکان‌های مختلف این سخن را تکرار کرده‌اند. گویا ابن سعد کوشیده این حدیث را به هر شکلی که نقل شده جمع‌آوری کند. اما با رجوع به منابع معتبر شیعه، در می‌یابیم چنین حدیثی نقل نشده و تنها در منابع نامعتبر و مناقبی شیعه با سلسله سند غیرشیعی نقل شده است. به نظر می‌رسد برخی منابع برای آن‌که به زعم خود برای صلح امام حسن (ع) توجیه قابل قبولی

۱. طبقات الکبری، الخامسة ۱، ص ۳۶۸.

۲. همان، ص ۲۵۶؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۴؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۱۹؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۹۵.

۳. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۶۹ و ج ۴، ص ۱۸۴؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸؛ ابن ابی شیبه، المصنف، ص ۵۱۶؛ الاستیعاب، ص ۳۸۶.

بیاورند و آن را موجب خرسندی خدا و رسولش نشان دهند، این روایت را از منابع سنی گرفته‌اند؛^۱ درحالی‌که به نظر می‌رسد این روایت، ساخته امویان باشد تا به نوعی صلح امام حسن علی‌ه‌السلام را تقدیر الهی و عملی مورد رضای پیامبر ﷺ نشان دهند به ویژه این‌که در این گزارش، پیامبر ﷺ را از این موضوع با رضایت یاد کرده‌اند و با پذیرش آن، معاویه و همراهان او، گروهی از مسلمانان و هم‌ردیف امام حسن علی‌ه‌السلام و یارانش محسوب می‌گردند، نه گروهی که به شکل نامشروع خلافت را از فرزند پیامبر ﷺ گرفتند. در برخی منابع تاریخی نیز این موضوع آمده که معاویه پس از صلح با شادمانی این سخن را نقل کرد و آن را به پیامبر ﷺ منتسب ساخت.^۲

پانزده روایت درباره مهرورزی و شدت محبت پیامبر ﷺ به امام حسن علی‌ه‌السلام است. این روایات از ابوهریره، براء بن عازب، ابوسعید خدری، زهیر بن اقم، عمیر بن اسحاق، ابوسلمه بن عبدالرحمان، ابن عباس، علی بن یزید و زید بن ارقم نقل شده است. برخی از این روایات، با همان اسناد در منابع شیعه موجود است^۳ و در برخی موارد، علاوه بر سند، در محتوا نیز با گزارش‌های ابن سعد اختلافاتی دارد.^۴

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۴۰ و ج ۴، ص ۲۰؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۱۹، ۵۲۰ و ۵۲۸؛ مجلسی، مرآة

العقول، ج ۱۲، ص ۲۴۳؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۱، ص ۴۱۲؛ صالحی شامی، سبیل‌الهدی، ج ۱۱، ص ۶۷.

۲. الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۶؛ ابن اثیر، اسد‌الغابه، ج ۱، ص ۴۹۱؛ مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۴۳۰.

۳. برای نمونه نک: طوسی، امالی، ص ۲۴۹؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۲۰ و ۵۴۹.

۴. برای نمونه، یکی از احادیث این بخش درباره کشتی گرفتن امام حسن علی‌ه‌السلام و امام حسین علی‌ه‌السلام در نزد پیامبر ﷺ است که ایشان حسن علی‌ه‌السلام را تشویق می‌کردند. در این هنگام عایشه از ایشان پرسید: «چرا کودک بزرگ‌تر را در مقابل کودک خردسال‌تر تشویق می‌کنید.» پیامبر ﷺ در جواب فرمود: «حسین علی‌ه‌السلام را جبرئیل تشویق می‌کند.» در برخی منابع شیعه این گزارش با تفاوت در سند از امام علی علی‌ه‌السلام نقل شده و در آن به جای عایشه از حضرت فاطمه علی‌ه‌السلام نام برده شده است. (ابن طاووس، الطرائف، ج ۲، ص ۴۱۴؛ حمیری، قرب‌الاسناد، ص ۱۰۱).

۴. ازدواج‌های امام

ابن سعد زندگی امام را با ده روایت درباره فرزندان امام و مادران ایشان آغاز کرده است. بنابراین گزارش‌ها، تعداد فرزندان امام ۲۵ تن و همسران و کنیزان صاحب فرزند امام شامل ده تن بوده‌اند.^۱ با این حال، دوازده روایت دیگر درباره ازدواج‌های امام است.^۲ حجم این روایات، نشان می‌دهد این موضوع، از جمله موضوعاتی بوده که نویسنده برای جمع‌آوری روایات آن تلاش زیادی انجام داده است. او در هشت روایت، امام را تلویحاً یا آشکارا مطلق دانسته و روایات دیگر نیز مربوط به ازدواج‌های امام است. از این میان، سند شش روایت شیعی و بقیه غیر شیعی است. از جمله روایتی منسوب به امام علی (ع) است که از ازدواج‌ها و طلاق‌های پی‌درپی امام حسن (ع) ابراز نگرانی کرده که مبدا قبایل را با او دشمن کند.^۳ در روایتی دیگر از امام باقر (ع) نقل شده امام علی (ع) مردم را از این که زنان را به عقد امام حسن (ع) در آورند منع فرمودند و او را مطلق خواندند.^۴

۵. صلح امام حسن (ع)

ابن سعد ذیل عنوان «مبايعه اهل العراق للحسن و مايشترط عليهم» و عنوان بعدی «تنازل الحسن و الصلح بين المسلمين» به وقایع سیاسی این دوره و صلح امام با معاویه پرداخته است. به نظر می‌رسد ابن اسعد با انتخاب این دو عنوان، بر نکاتی تأکید داشته است. او در عنوان اول در کنار عبارت «بیعت اهل عراق با امام حسن (ع)» عبارت «و آنچه با آن‌ها شرط کرد»، خواسته در همان ابتدا توجه

۱. الطبیقات الکبری، الخامسة ۱، ص ۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴ و ۳۳۴.

۳. همان، ص ۳۰۱؛ این گزارش در منابع روایی شیعه یافت نشد.

۴. همان، ص ۳۰۲؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۵۶.

را به شرط امام حسن (علیه السلام) مبنی بر «جنگ آن‌ها با کسی که امام با او در جنگ باشد و صلح با کسی که امام با او صلح کند» معطوف سازد و تصمیم امام بر صلح را از همان ابتدا یادآور شود. ضمن این‌که ظاهراً با قید بیعت اهل عراق، خواسته بیعت با امام را به عراق محدود نماید. در عنوان دوم «کناره‌گیری امام حسن (علیه السلام) و صلح بین مسلمانان»، معاویه و شامیان و امام حسن (علیه السلام) را در کنار یک‌دیگر قرار می‌دهد و به شکلی حسن رضایت خود را از کناره‌گیری امام نمایان می‌سازد. او با روایتی از خطبه‌های امام پس از شهادت امام علی (علیه السلام) و بیعت او با مردم آغاز کرده است.

در روایتی از قول ریاح بن حارث می‌گوید: امام حسن (علیه السلام) پس از درگذشت پدر، خطبه‌ای خواندند که در آن فرمان خدا را آمدنی دانستند گرچه مردم از آن ناخشنود باشند. سپس عدم تمایل خود را با ریخته شدن خون مسلمانان برای رسیدن به حکومت ابراز کردند. وی از همان ابتدا، خواسته بی میلی امام به جنگ را نشان دهد، درحالی‌که طبق گفته منابع دیگر، امام این خطبه را پس از درگیر شدن با معاویه و دلسرد شدن از سپاه خود بیان کردند و تعدادی از سپاه امام و خوارج موجود در سپاه، این سخنان را حمل بر تصمیم امام بر صلح دانستند و شورش کردند.^۱ سپس اشاره کرده که مردم و کسانی که با امام بیعت کرده بودند، از ایشان خواستند تا به جنگ معاویه بروند و امام را به این کار تحریک کردند. به نظر می‌رسد ابن سعد مایل بوده امام را خواهان صلح با معاویه معرفی کند، نه به سبب سستی سپاهیان و همراهان ایشان. پس از این به شورش سپاه امام می‌پردازند که به سبب شایعه‌پراکنی دشمن و پراکندن خبر مرگ قیس ایجاد شده بود. او

۱. دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۱۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۴؛ جلوه تاریخ در نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۳۸.

سپس به زخمی شدن امام و رفتن حضرت به کاخ مداین پرداخته است. امام طی خطبه‌ای ناراحتی خود را از سپاه خویش و کوفیان ابراز داشتند و عمر بن سلمه ارحبی را فراخواندند و او را همراه نامه‌ای پیش معاویه فرستادند و از او تقاضای صلح کردند که با سه شرط حکومت را به او واگذارند.

تمام شرح او از جنگ امام همین است، اما روایات زیادی درباره حواشی این اتفاق آورده است. سپس روایات نسبتاً طولی درباره وقایع پس از صلح مانند اعتراض شیعیان به صلح، خطبه‌های امام پس از صلح و مفاد صلح‌نامه بیان کرده است. او قرار گرفتن بیت‌المال کوفه در اختیار امام حسن (ع)، تعلق خراج دارابگرد و فسا به امام و ترک لعن امام علی (ع) در حضور ایشان را به عنوان مفاد معاهده ذکر کرده است. ابن سعد به جز دادن خراج دارابگرد و فسا به امام، روایاتی در انجام شدن دیگر تعهدات توسط معاویه آورده.^۱ که البته برخی منابع معتقدند معاویه به هیچ یک از تعهدات خود عمل نکرد.^۲

۶. درگذشت امام مجتبیٰ (ع)

ابن سعد حجم زیاد ۳۵ صفحه‌ای از این بخش را به روایات مربوط به وفات امام اختصاص داده که می‌توان آن‌ها را به دو دسته تقسیم نمود: گزارش‌های مربوط به چگونگی و علت درگذشت امام و گزارش‌های مربوط به مراسم تدفین و کم و کیف آن.

ابن سعد هفت گزارش درباره مسمومیت امام آورده و علت درگذشت امام را مسموم شدن ایشان می‌داند؛ اما درباره این که چه کسی امام را مسموم ساخت، در

۱. طبقات کبری، ج الخامسة ۱، ص ۳۲۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴؛ جلوه تاریخ در نهج البلاغه/ ابن ابی الحدید، ص ۸.

روایتی آن را به جعده نسبت داده است.^۱ درجایی دیگر با تردید می‌گوید: «شنیدم برخی می‌گویند معاویه دستور داد تا به او سم بخوراند».^۲

نویسنده موضوع تدفین امام و جلوگیری امویان از دفن ایشان در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مفصل در چند روایت طولانی بیان کرده است. در این بخش درگیری‌های لفظی میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه که نزدیک بود به درگیری نظامی بینجامد با جزییات بیان شده است. منابع دیگر معمولاً این بخش را در این حد مفصل بیان نکرده‌اند. بر اساس این گزارش‌ها مروان کسی بود که نقش اصلی در جلوگیری از دفن امام در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را داشت. او بنی‌امیه را به این کار تحریک کرد. ابن سعد نقش عایشه را با عباراتی کوتاه بیان کرده و تنها این نکته را آورده که او گفته بود این کار عملی نخواهد شد و امام علی (علیه السلام) و خانواده‌اش نزد او پسندیده نیستند.^۳ سپس سخنانی در تأیید کار مروان آورده است. او می‌گوید: «مردم کار مروان را تأیید کردند و این که کس دیگری در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خلیفه اول دفن شود، خطایی بزرگ می‌دانستند و به مروان می‌گفتند: "کار خوبی کردی، نباید هرگز نفر چهارمی با آنان باشد"».^۴ او با این سخنان، به ذهن خواننده این مطلب را متبادر می‌کند که برای تأیید کار مروان و عایشه تلاش کرده است.

۱. طبقات الکبری، الخامسة، ص ۳۳۴.

۲. همان، ص ۳۳۵؛ برخی منابع دیگر آشکارا به دستور معاویه در مسموم ساختن امام پرداخته‌اند. (برای نمونه نک: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۶۰؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۵).

۳. طبقات الکبری، ص ۳۵۶؛ یعقوبی در تاریخ خود به جلوگیری امویان و نقش عایشه در جلوگیری از دفن امام در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرداخته، می‌گوید: «عایشه سوار بر شتری بود و می‌گفت اجازه دفن در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نخواهم داد». قاسم بن محمد بن ابی بکر نزد او آمد و ماجرای جنگ جمل و این که آنان هنوز از بابت آن شرمسار هستند را به عمه‌اش یادآور شد و از این روی، عایشه بازگشت. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵؛ مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۱۹۴).

۴. همان، ص ۳۵۶.

بررسی و نقد

در بررسی حیات امام حسن (ع) در کتاب *الطبقات الکبری* به نکاتی توجه کرد که به اختصار به آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) توجه به حیات اجتماعی امام

اهمیت کتاب *طبقات الکبری* در شناخت وقایع زندگی امام حسن (ع) خصوصاً زندگی اجتماعی امام انکارشدنی نیست. روایات ابن سعد در این زمینه با حجم نسبتاً زیاد جمع‌آوری شده است که یکی از مزایای کتاب محسوب می‌گردد. وی به نکاتی از زندگی امام اشاره کرده که در دیگر منابع تاریخی کم‌تر می‌توان به آن‌ها دست یافت. از جمله گزارش‌های او درباره عقیقه امام، نام‌گذاری، تراشیدن سر ایشان، رفتار پیامبر (ص) با امام و سخنان ایشان درباره او، دعاهایی که پیامبر (ص) به امام آموخته بودند، انگشتر امام و نقش نگین آن و ازدواج‌های امام. ورود ابن سعد که با گزارش فرزندان امام و مادرانشان است، به شکلی از نگاه اجتماعی ابن سعد به تاریخ گواهی می‌دهد.

برای نمونه، ابن سعد ده گزارش درباره نام‌گذاری امام حسن (ع) آورده است. سند برخی به راویان شیعه و برخی به غیرشیعیان می‌رسد. این ده گزارش تقریباً تمام گزارش‌هایی را شامل می‌شود که در این موضوع وجود دارد و می‌توان گفت جامع و کامل بیان شده است.

ب) غلبه گزارش‌های مناقبی

مناقب امام بخش عمده‌ای از شرح حال امام حسن (ع) در *طبقات الکبری* را تشکیل می‌دهد. ابن سعد فضایل امام را در دو بعد دیده است: فضایی که به سبب قربت امام با پیامبر (ص) در ایشان موجودیت یافته و فضایی که مستقلاً در امام وجود داشته است. البته در بعد اول، بسیار برجسته‌تر به آن‌ها نگریسته شده و گزارش‌های مربوط به این فضایل با دقت بسیار جمع‌آوری گردیده. به گونه‌ای که

کتاب در ابتدا، مناقب نگاری به نظر می‌رسد.

مواردی چون نام‌گذاری امام و عقیقه ایشان توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ذکر شباهت امام به پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مهرورزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به امام و سخنانی که در این مورد فرموده و آن‌چه به او آموخته‌اند، از جمله مناقبی است که ابن‌سعد برای امام در سایه قربت او با پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورده است. مواردی چون زهد و سخاوت امام که به شکل پراکنده در شرح زندگی امام وجود دارد و بخش محدودی از روایات را در بر گرفته، فضایی است که ابن‌سعد برای امام حسن (علیه السلام) به عنوان یک انسان عادی قائل است.

انتخاب ارزش‌مدارانه گزارش‌ها

به نظر می‌رسد ابن‌سعد گاه در گزینش روایات، در برخی موضوعات دچار انتخاب‌های ارزشی شده است. برای مثال، در ابتدای شرح زندگانی امام به تفصیل، فرزندان امام را همراه مادرانشان یاد کرده و از ۲۵ فرزند و ده همسر اعم از زنان آزاد و کنیزان امام نام برده است. سپس در لابه‌لای شرح زندگانی امام، دوازده گزارش درباره ازدواج‌های امام جمع‌آوری و بیان کرده که از میان این تعداد، هشت روایت به صراحت و یا تلویحاً امام را به مزواج و طلاق بودن متهم نموده به تناقض گزارش‌های ابتدای بخش اعتنا نکرده است. نامعلوم بودن نسب و قبیله همسران امام و زنان مطلقه ایشان و نام برده نشدن آن‌ها در منابع تاریخی، درستی این روایات را زیر سؤال می‌برد. ابوالحسن مدائنی که قائل به هفتصد همسر برای امام بوده، درحالی‌که از نسب‌شناسان مشهور دانسته شده،^۱ توانسته تنها یازده نفر را به عنوان همسر امام نام ببرد.^۲ تعداد همسران امام در این گزارش‌ها از پنجاه نفر تا

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۰۰-۴۰۱.

۲. البلدای، القول الحسن فی عدد زوجات الامام الحسن (علیه السلام)، ص ۲۸۰-۲۸۸.

نهصد نفر در نوسان است. وجود چنین اختلافی در تعداد، طبیعی به نظر نمی‌رسد. تعداد فرزندان امام حسن (ع) بین هفت نفر^۱ تا ۲۵ نفر گفته شده^۲ و مادران آنها هم با نام و نسب، امولد بودن یا آزاد بودن آنها ثبت شده است. در این میان نیز خبری از زنان دیگری که برای امام ادعا شده نیست. تعداد فرزندان امام حسن (ع) شاهی بر تعداد اندک همسران ایشان است.^۳

نمونه دیگر، وی در میان روایاتی که سخنان پیامبر (ص) را درباره امام آورده، ذینج روایت را جمع‌آوری کرده که ایشان درباره امام حسن (ع) فرموده‌اند: «ان ابني هذا سيد و ان الله سيصلح به بين فئتين من المسلمين.»^۴ این گزارش که با تفاوت‌های اندک در منابع معتبر اهل سنت وارد شده،^۵ با اسناد مختلف در طبقات الکبری آمده است. همه سلسله اسناد به پیامبر (ص) ختم شده اما درباره موضع و مکانی که پیامبر (ص) این سخن را فرموده، اتفاق ندارند و گویا پیامبر (ص) بارها در مکان‌هایی مختلف این سخن را تکرار فرموده‌اند و یا ابن سعد کوشیده این حدیث را به هر شکلی که نقل شده جمع کند. این حدیث در منابع معتبر شیعه نقل نشده است و تنها در منابع نامعتبر و مناقبی شیعه با سلسله سند غیرشیعی آمده^۶ که به نظر می‌رسد این منابع، برای آن‌که به زعم خود برای صلح

۱. مقدسی، آفرینش و تاریخ، ج ۲، ص ۷۷۴.

۲. طبقات الکبری، الطبقة الخامسة، الجزء الاول، ص ۲۲۵-۲۲۶.

۳. برای اطلاع بیش‌تر از تقدیهایی که بر اتهام ازدواج‌های مکرر امام وارد شده است نک: بسطام البلداوی، القول الحسن فی عدد زوجات الامام الحسن (ع)؛ نعمت‌الله صفری، و معصومه اخلاقی، «نقد و بررسی زندگی/اما حسن (ع) از دیدگاه دونالدسن»، مجله طلوع، مجتمع آموزش عالی امام خمینی، بهار ۹۱، ش ۳۹؛ احمد زمانی، حقایق پنهان، ص ۳۴۰-۳۵۴؛ فضل‌الله کمپانی، حسن کیست، ص ۲۸۹-۲۹۶.

۴. طبقات الکبری، الخامسة ۱، ص ۲۵۶؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۴؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۱۹؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۹۵.

۵. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۶۹ و ج ۴، ص ۱۸۴؛ ابن حنبل، مسند/احمد، ج ۵، ص ۳۸؛ ابن ابی شیبّه، المصنف، ص ۵۱۶؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۶.

۶. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۴۰ و ج ۴، ص ۲۰؛ کشف الغمه، ج ۵، ص ۱۹، ۲۰ و ۲۸؛ مجلسی، مرآة

امام حسن (علیه السلام) توجیه قابل قبولی بیاورند و آن را موجب خرسندی خدا و رسولش نشان دهند، این روایت را از منابع سنی گرفته‌اند. درحالی که به نظر می‌رسد این روایت ساخته امویان است تا به نوعی صلح امام حسن (علیه السلام) را تقدیر الهی و عملی مورد رضای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشان دهند به‌ویژه این که در این گزارش، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این جریان با رضایت یاد کرده و با پذیرش آن، معاویه و همراهان او گروهی از مسلمانان و همدیف امام حسن (علیه السلام) و یارانش محسوب می‌گردد نه گروهی که به شکل نامشروع خلافت را غصب کردند: این مطلب نیز در برخی منابع تاریخی ذکر شده است که معاویه پس از صلح، با شادمانی این سخن را نقل کرد و آن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) منتسب ساخت.^۱

نگاه ارزشی ابن سعد و موضع‌گیری جانب‌دارانه او درباره جریان جنگ امام با معاویه و صلح نیز جالب توجه است که پیش از این گفته شد.

د) روایات متناقض

از جمله اشکالاتی که بر ابن سعد می‌توان وارد دانست، آوردن روایات متناقض است. گویا وی گاهی در انتخاب روایات و گزارش‌ها، منفعلانه برخورد کرده و هیچ موضعی نداشته است. از جمله روایتی که در آن به مشاجره امام علی (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) اشاره می‌کند. طبق این روایت، امام مجتبی (علیه السلام) در راه رفتن به سوی لشکر جمل، با لحنی سرزنش‌آمیز به پدر یادآوری کرد که پیش از این نیز او را از جنگ جمل بازداشته بود و اکنون نیز از او می‌خواهد تا بازگردد. امام علی (علیه السلام) نیز او را ناسزا گفت و سرزنش کرد.^۲ ابن سعد در حالی این گزارش را آورده که خود از تلاش امام حسن (علیه السلام) برای بسیج مردم کوفه برای شرکت در جنگ جمل خبر

العقول، ج ۱۲، ص ۲۴۳؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۱، ص ۱۲؛ صالحی شامی، سیل‌الهدی، ج ۱۱، ص ۶۷.

۱. مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۴۳۰؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۶؛ ابن‌اثیر، اسد‌الغابه، ج ۱، ص ۴۹۱.

۲. طبقات‌الکبری، الخامسة، ص ۲۷۴.

می‌دهد.^۱ نیز روایتی آورده است که می‌گوید: روزی امام علی علیه السلام از امام حسن علیه السلام خواست تا سخن‌رانی کند اما امام حسن علیه السلام از این که در حضور پدر سخن بگوید خودداری کرد تا این که امام علی علیه السلام خود را از دید فرزند مخفی نمود. در ادامه آورده که امام علی علیه السلام پس از اتمام سخنان امام مجتبیٰ علیه السلام، وارد مجلس شدند و با قرائت آیه «ذریه بعض‌ها من بعض و الله سمیع علیم»^۲ بر او مباحثات کردند.^۳ نیز طبق روایتی دیگر، امام حسن علیه السلام به جهت حلم و ادب ستوده شده^۴ پس چگونه چنین جسارتی بر پدر روا دارد که او را جانشین پیامبر ﷺ می‌داند.

وی چند روایت مبنی بر سخن‌دانی امام حسن علیه السلام آورده و به ستایش حضرت علی علیه السلام از امام مجتبیٰ اشاره کرده، باین حال روایاتی آورده است که در آن از سخن گفتن امام به نیکی یاد نشده و گفته امام علی علیه السلام سخن گفتن او را مانند آرد کردن به وسیله شتری تشبیه کرد که این کار را نیاموخته و او را حجاب اهل بیت دانست.^۵

ه) بی‌توجهی به وقایع مهم زندگی امام مجتبیٰ علیه السلام

درحالی که به نظر می‌رسد روش ابن سعد گردآوری تمام گزارش‌های موجود در یک موضوع بوده، نه گزینش برخی از آن‌ها، به بعضی وقایع اساسی دوران امام بسیار گذرا و ناقص پرداخته است. درحالی که ۲۷ روایت درباره مهرورزی پیامبر ﷺ نسبت به امام، و دوازده روایت درباره ازدواج‌های ایشان، چهارده روایت درباره تراشیدن موی سر ایشان و یازده روایت درباره درگذشت امام آورده، تمام گزارش‌های مربوط به جنگ امام با معاویه و وقایع صلح به نه روایت

۱. همان، ص ۲۷۵.

۲. «فرزندانی که برخی از برخی‌اند و خدای شنوای داناست» (سوره آل عمران، ص ۳۴).

۳. طبقات الکبری، الخامسة ۱، ص ۲۷۶-۲۷۸.

۴. همان، ص ۲۸۰ و ۳۵۴.

۵. ابن اعثم، الفتوح، ج ۴، ص ۲۸۴-۲۸۵.

۶. همان، ص ۲۷۷-۲۷۸.

محدود می‌شود که اگر روایاتی را که ارتباط مستقیم با واقعه نداشته و بیش‌تر خطبه‌های امام و وقایع پس از صلح را شامل می‌شود، نادیده بگیریم، تنها یک روایت باقی می‌ماند که به اتفاقات جنگ و جریان صلح می‌پردازد و به هیچ‌وجه تصویر گویایی به دست نمی‌دهد. ابن سعد به این موضوع و به مقطعی که امام خلافت را در دست داشتند، به شکل شایسته نپرداخته است.

نتیجه

طبقات الکبری نوشته ابن سعد مشهور به کاتب واقدی تاریخ‌نگار و سیره‌نویس مشهور بغداد است. به جهت قرار گرفتن امام حسن (ع) در میان صحابه پیامبر (ص)، ابن سعد ایشان را در طبقه پنجم از اصحاب جای‌داده و به شرح حال ایشان پرداخته است. او در این طبقه، کسانی را ذکر کرده که در زمان رحلت پیامبر (ص) خردسال بودند و در هیچ‌یک از غزوات شرکت نداشتند.

ابن سعد در ۱۸۶ روایت، شرح حال مفصلی را از زندگی امام حسن (ع) ارائه کرده و به موضوعات متنوعی از زندگی امام پرداخته است. در مجموع، مطالب گنجانده شده در این بخش را می‌توان در سه دسته جای داد: ۱. امام حسن (ع) پیش از خلافت؛ ۲. امام در دوران خلافت؛ ۳. امام پس از صلح با معاویه. دسته اول بیش‌ترین حجم روایات را دربر دارد و بیش‌تر شامل گزارش‌هایی از دوران کودکی امام و تعداد محدودی نیز درباره رابطه امام حسن (ع) با امام علی (ع) است.

دسته دوم، کم‌ترین حجم را دارد. این قسمت از زندگی امام بسیار کم‌رنگ و به شکل گذرا بیان شده است اشاره می‌کند. تعداد اندکی از روایات به بیعت مردم با امام و جنگ معاویه با امام اشاره می‌کند.

دسته سوم نیز گزارش صلح معاویه با امام، خطبه‌های امام، خرده‌گیری شیعیان امام بر ایشان به دلیل پذیرش صلح، رابطه ایشان با امویان و مخالفان و درگذشت امام را شامل می‌گردد.

توجه به حیات اجتماعی امام از نکات مثبتی است که ابن سعد توجه زیادی به

آن نموده است. غلبه گزارش‌های مناقبی درباره امام حسن (ع) مشهود است. نقدهایی نیز بر کتاب وارد است که می‌توان از جمله آن‌ها انتخاب ارزش‌مدارانه گزارش‌ها، وجود روایات متناقض و توجه ناکافی به واقعه جنگ معاویه و صلح او با امام دانست.

منابع

۱. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد ابراهیم ابوالفضل، چاپ اول، بی‌جا: دار احیاء الکتب العربی، ۱۳۷۸ ق.
۲. ابن ابی شیبہ کوفی، المصنف، تحقیق سعید اللحام، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
۳. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
۴. _____، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارالصادر، ۱۳۸۵ ش.
۵. ابن اعثم کوفی، ابومحمد أحمد، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۶. ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق.
۷. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، چاپ اول، قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵ ش.
۸. ابن بطریق، یحیی بن حسن، عمدہ عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۷ ق.
۹. ابن حنبل، احمد، مسند، بیروت، دار صادر، بی‌تا.

۱۰. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، شرح الأخبار فی فضائل الأئمه الأطهار (علیهم السلام)، چاپ اول، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ ق.
۱۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبی طالب (علیهم السلام)، چاپ اول، قم: علامه، ۱۳۷۹ ق.
۱۲. ابن طاووس، علی بن موسی، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، چاپ اول، قم: خیام، ۱۴۰۰ ق.
۱۳. ابن عبدالبر، ابوعمریوسف بن عبدالله بن محمد، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، چاپ اول، بیروت: دارالجلیل، ۱۴۱۲ ق.
۱۴. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، فهرست ابن النذیم، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۵. ابن سعد، محمد بن سعد هاشمی بصری، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ق.
۱۶. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
۱۷. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، البدایه و النهایه، تصحیح علی شیری، بیروت: داراحیاء تراث العربی.
۱۸. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، تبریز: چاپ مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق.
۱۹. الاصابه، بیروت: دارکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۹۹۵ م.
۲۰. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، تحقیق کاظم المظفر، نجف: منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵.
۲۱. الالبانی، محمد ناصر، سنن ترمذی، زیر نظر زهیر الشاویش، بیروت: المکتب الاسلامی، بی تا.
۲۲. ایمانی، حسین، «پژوهشی پیرامون فرزندان و همسران امام حسن (علیه السلام)»، مجله

کوثر، شماره ٥٥، ١٣٨٢

٢٣. بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان، مدینه معاجز الأئمه الإثنی عشر، چاپ اول، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ١٤١٣ق.

٢٤. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت: دارالفکر، ١٤٠١ق.

٢٥. برهان البلداوی، وسام، القول الحسن فی عدد زوجات الامام الحسن (ع)، کربلا: عتبه الحسینیة المقدسه، ٢٠٠٨م.

٢٦. بسوی، ابویوسف یعقوب بن سفیان، کتاب المعرفه و التاریخ، تحقیق اکرم ضیاء العمری، بیروت: مؤسسه الرساله، ١٤٠١ق.

٢٧. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت: دارالفکر، ١٤٠٣ق.

٢٨. تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ١٤١٩ق.

٢٩. جلالی، محمدحسین الحسینی، فهرس التراث، قم: دلیل ما، ١٣٨٠ش.

٣٠. حسن بن علی مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ٣، تحقیق اسعد داغر، چاپ دوم، قم: دارالهجره، ١٤٠٩.

٣١. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ١٤١٣ق.

٣٢. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه العلمیه، ١٤١٧ق.

٣٣. دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، تحقیق طه محمد زین، بی جا، مؤسسه الحلبي و شرکاه، بی تا.

٣٤. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، تصحیح عمر عبدالسلام

- التدمری، چاپ اول، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷.
۳۵. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، **سیر اعلام النبلاء**، تحقیق شعیب ارنؤوط، حسین اسد، بیروت: مؤسسه الرساله، چاپ نهم، ۱۴۱۳ق.
۳۶. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، **میزان الاعتدال**، تحقیق محمدالبجاوی، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۸۲ق.
۳۷. رازی، ابوعلی مسکویه، **تجارب الامم**، تحقیق ابوالقاسم امامی، چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۹ق.
۳۸. زرکلی، خیرالدین، **الاعلام**، چاپ پنجم، بیروت: دارالملايينف ۱۹۸۰م.
۳۹. زمانی، احمد، **حقایق پنهان**، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ش.
۴۰. صالحی شامی، **سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد**، محمد بن یوسف، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
۴۱. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، **معانی الأخبار**، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۳ق.
۴۲. _____، **عیون أخبار الرضا (علیه السلام)**، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ق.
۴۳. _____، **الأمالی**، چاپ ششم، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ش.
۴۴. صفدی، خلیل بن ایبک، **الوافی بالوفیات**، تحقیق احمد الارناؤوط و ترکی مصطفی، بیروت: داراحیاء التراث، ۱۴۲۰ق.
۴۵. صفری، نعمت الله و معصومه اخلاقی، «نقد و بررسی زندگی اما حسن (علیه السلام) از دیدگاه دونالدسن»، **مجله طلوع**، مجتمع آموزش عالی امام خمینی، بهار ۹۱، ش ۳۹.

۴۶. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ق.
۴۷. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامه، چاپ اول، قم: بعثت، ۱۴۱۳ق.
۴۸. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوك (تاریخ طبری)، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۳ق.
۴۹. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، چاپ اول، قم: دارالثقافه، ۱۴۱۴ق.
۵۰. _____، تهذیب الاحکام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۵۱. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۵۲. فتال نیشابوری، محمد بن حسن، روضه الواعظین، قم: انتشارات رضی، بی تا.
۵۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۵۴. کمپانی، فضل الله، حسن کیست، بی جا: فراهانی، ۱۳۵۴ش.
۵۵. کوفی، محمد بن سلیمان، مناقب امام امیرالمؤمنین، تحقیق محمدباقر محمودی، قم: مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه.
۵۶. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، چاپ دوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۵۷. محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، چاپ دوم، بیروت: داراحیاء التراث

العربی، ۱۴۰۳ ق.

۵۸. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، چاپ اول،

قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۵۹. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، بورسعید، مکتبه الثقافه الدینیّه، بی تا.

۶۰. نویسندگان، دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی،

تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴ ش.

۶۱. یافعی، عبدالله بن اسعد، مرآه الجنان و عبره الیقظان، تحقیق خلیل منصور،

بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.

۶۲. یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت: دارصادر، بی تا.

سیره اخلاقی و اجتماعی امام حسن علیه السلام از نگاه مستشرقان

محمد رضا احمدی ندوشن

چکیده

در میان امامان بزرگوار علیهم السلام بیشترین انتقادهای و تهاجم از جانب شرق شناسان متوجه امام مجتبی علیه السلام شده است. نوشتار حاضر، به بررسی سیره اخلاقی - اجتماعی امام از دیدگاه شرق شناسان با رویکردی توصیفی - تحلیلی می پردازد و ضمن ارزیابی دیدگاه ایشان، آراء نادرست را نقد می کند. شرق شناسان پس از بعد سیاسی، به بعد اجتماعی زندگی ایشان بیش تر توجه داشته اند. با بررسی دیدگاه های شرق شناسان، مشخص شد که در بعد اجتماعی، تعداد زیادی از آنها، با بهره گیری از منابع اهل سنت و بدون بررسی مستندات آن، به مذمت آن حضرت پرداخته و امام را شخصیتی منزوی، شهوت ران! و مطلق معرفی نموده اند؛ در حالی که منشأ بسیاری از این اتهامات مغرضانه و فاقد اتقان لازم است. اما با وجود این، برخی از شرق شناسان نیز با دقت در منابع و تحلیل جامع، چنین مسأله ای را مردود دانسته اند. در بعد اخلاقی نیز تعداد زیادی از ایشان، با نگاهی واقع گرایانه، فضایل اخلاقی امام را تبیین نموده اند.

واژگان کلیدی: امام حسن علیه السلام، شرق شناسان، فضائل اخلاقی، رفتار اجتماعی، ازدواج، طلاق، خوش گذرانی.

مقدمه

اهل بیت (علیهم السلام) دارای فضایل و ویژگی‌های برجسته‌ای هستند که توجه بسیاری را به خود جلب نموده‌اند. در میان ایشان، سبط اکبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مظهر کمالات و فضایل اخلاقی بودند، و برتری آشکاری بر همه مردم داشتند. فضایی همچون زهد، تقوا، بندگی، وقار، فروتنی، فصاحت کلام، پایداری پارسایی، بخشندگی، ادب و اخلاق، زیبایی صورت و سیرت و... آن حضرت با توجه به نامشان واقعاً حسن بودند.

امام صادق (علیه السلام) آن بزرگوار را این‌گونه توصیف می‌فرمایند:

حسن بن علی (علیه السلام) عابدترین مردم زمان خود و زاهدترین و برترین آنها بود؛ چنان که وقتی حج به جای می‌آورد، پیاده به حج می‌رفت و گاهی نیز پای‌برهنه راه می‌رفت... از همه مردم راست‌گوتر، و در نطق و بیان از همه کس فصیح‌تر بود.^۱

از آن‌جا که مکتب اهل بیت (علیهم السلام) به سرعت در حال گسترش است، بسیاری از متفکران، شرق‌شناسان و حتی استعمارگران را بر آن داشته تا به بررسی بیش‌تر هویت تشیع و عوامل جذابیت و کام‌یابی آن پردازند و پژوهش‌های اسلام‌شناسی و شیعه‌شناسی را افزایش دهند. در میان عوامل گوناگون تأثیرگذار در درخشندگی تشیع، موضوع شخصیت عالی امامان، برجستگی بیش‌تری دارد، و اهتمام بیش‌تری در بررسی زندگی و ویژگی‌های حیات آنان و نیز تحریف و نقد و اشکال در زندگی‌نامه آنان یافت می‌شود.

در این نوشتار، سعی شده ضمن بررسی دیدگاه‌های شرق‌شناسان، سیره اخلاقی و اجتماعی امام حسن (علیه السلام) با بهره‌گیری از متون معتبر تبیین گردد. تاکنون آثار شرق‌شناسان مورد با امامان و جایگاه ایشان کم‌تر نقد و بررسی شده است.

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱.

تنها منبع باارزشی که به شکلی خاص، به موضوع امامان از دیدگاه شرق‌شناسان و به تبع آن به موضوع امام حسن (ع) پرداخته کتاب تصویر امامان شیعه در دایره المعارف اسلام است که مؤسسه شیعه‌شناسی آن را ترجمه و نقد و بررسی کرده است. مقاله‌ای نیز با عنوان «بررسی دیدگاه دونالدسون درباره زندگی امام حسن (ع)» توسط آقای نعمت‌الله صفری و خانم معصومه اخلاقی نگاشته شده که بخشی از دیدگاه‌های دونالدسون در مورد امام حسن (ع) را واکاوی و نقد می‌کند. این نوشتار، ضمن آوردن دیدگاه‌های همسوی شرق‌شناسان، شبّهات و اتهامات وارده را به طور مستند و مستدل پاسخ می‌دهد.

دیدگاه همسوی شرق‌شناسان

نه تنها بسیاری از پژوهش‌گران اهل سنت به ویژگی‌های ممتاز اخلاقی امام حسن (ع) اشاره کرده‌اند، بلکه دانشمندان غیرمسلمان و از جمله شرق‌شناسان نیز بدین ویژگی‌ها عنایت داشته‌اند. برخی از موضوعاتی که به آن پرداخته‌اند عبارتند از:

۱. توجه ویژه پیامبر (ص) به نوادگان

هالیستر^۱ به توجه خاص پیامبر (ص) به نواده گرامی‌اش اشاره کرده می‌نویسد: حسن و برادرش، بسیار مورد محبت جد خود پیامبر (ص) بودند و آن حضرت که پسری نداشت، در وجود نوه‌های خود تسلی فراوان می‌یافت. می‌گویند: حسن به پیامبر (ص) شباهت داشت. حدیثی که بسیار مورد توجه شیعیان است آمده که پیامبر (ص) پسران علی (ع) را بر زانوهای خویش نشاند و فرمود: «بارالها، به راستی من آن‌ها را بسیار دوست می‌دارم؛ پس تو نیز دوست بدار،

۱. John norman Hollister

هرکس که آن‌ها را دوست می‌دارد!» روزی پیامبر صلی الله علیه و آله حسن علیه السلام را بر دوش گرفته، با او بازی می‌کرد. مردی رسید و گفت: «ای پسر بر مرکبی عالی نشسته‌ای!» و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او نیز سواری بسیار نیکوست.»^۱

۲. سجایای والای اخلاقی

پطروشفسکی^۲ (۱۸۹۸ - ۱۹۷۷)، ویژگی‌های اخلاقی امام حسن علیه السلام را این گونه وصف می‌نماید:

حسن مردی سلیم‌النفس بود. وی موافقت‌نامه‌ای با معاویه منعقد کرد و از حقوق خویش استنکاف نمود...^۳

وی هم‌چنین می‌نویسد:

روایت شده که [امام] حسن از جمله سجایای پدر خود، پرهیزکاری و رأفت را به ارث برده بود. چون امام حسین را از مسمومیت برادرش مطلع ساختند، او از [امام] حسن خواست تا نام قاتل خود را فاش سازد و [امام] حسن در دم مرگ چنین پاسخ داد: «ای برادر، زندگی دنیا شب‌هایی است که از نظر (روشنایی) نیست و ناپدید می‌گردد. کشنده مرا به حال خود بگذارید تا هر دو در برابر کرسی داوری خداوند به یک‌دیگر برسیم که آن‌جا محکمه عدالت است.» [امام] حسن مکارم بسیار داشت: امیری لطیف و باوقار و خوددار و بسیار بخشنده و ستوده بود؛ اهل نزاع و جدال نبود. به مردی صد هزار درهم عطا بخشید... ۲۵ بار پیاده درحالی‌که اسب او را در کنارش راه می‌بردند، به زیارت کعبه رفت... ادله و معجزات امام حسن علیه السلام به اندازه معجزات سایر امامان نیست، ولی دومین امام شیعیان این حجت مهم امامت را فاقد نبوده است.^۴

۱. تشیع در هند، ص ۶۴.

۲. I. P. Petroushevsky.

۳. اسلام در ایران، ص ۵۴.

۴. همان، ص ۶۸ و ۶۷.

فیلیپ حتی^۱ (۱۸۸۶ - ۱۹۷۸) می‌نویسد:

...[امام] حسن که بیش‌تر اهتمام در حل مسائل دینی مردم داشت، همتش صرف اموری غیر از اداره امپراتوری می‌شد و زمان چندانی نگذشت که خلافت را به رقیب نیرومندش وا گذاشت و به مدینه بازگشت تا در آن‌جا مسلمین را ارشاد کند. معاویه پیشنهاد کرده بود که مال فراوانی یک‌جا به مبلغ پنج میلیون درهم از خزانه کوفه یک‌باره پرداخت شود و نیز مقرری معتبری که درآمد یکی از ولایات فارس بود نیز در همه مدت عمر مخصوص ایشان باشد؛ ولی امام حسن از قبول آن‌ها خودداری فرمود.^۲

واگلیری^۳ (۱۸۹۳ - ۱۹۸۹) نیز می‌نویسد:

می‌گویند او حاکمی نرم‌خو بود که هرگز آرامش و متانت خویش را از دست نمی‌داد (حلیم بود)؛ شخصی سخاوتمند و باتقوا بود (به سبب همین تقوا، بارها با پای پیاده به زیارت مکه رفت).^۴

دیدگاه غیرهمسوی شرق‌شناسان

همان‌طور که اشاره شد، دیدگاه غیرهمسوی شرق‌شناسان نسبت به امامان بزرگوار، ناشی از ناآشنایی با جایگاه واقعی آنان و نگاه مادی‌گرایانه به مسائل اعتقادی مسلمانان و به ویژه شیعیان و هم‌چنین بهره‌گیری از منابع غیرشیعی در معرفی امامان شیعه است. در مورد امام حسن (ع) نیز شرق‌شناسان بر اساس همین دو دلیل، به تبیین جایگاه اجتماعی و ویژگی‌های اخلاقی ایشان پرداخته و تصویری نادرست و غیرمنصفانه از آن بزرگوار نشان داده‌اند؛ از جمله:

۱. Philip Khuri Hitti

۲. تاریخ عرب، ص ۲۴۶.

۳. Laura Veccia Vaglieri.

۴. دایرةالمعارف الاسلامیة، ج ۷، ص ۳۸۱۰ و ۳۸۱۱؛ تصویر امامان شیعه در دایرةالمعارف اسلام، ص ۱۰۶.

۱. زیاده‌روی در ازدواج و طلاق

یکی از شدیدترین اتهامات و اشکالی که شرق‌شناسان بر امام حسن (علیه السلام) وارد کرده‌اند، اتهام توجه زیاد امام به زنان و دارا بودن تعداد بسیار همسر و طلاق‌های بیش‌ازحد است. فیلیپ حتی در این باره می‌نویسد:

حسن بن علی بیش از آن‌که در منصب و کار حکومت باشد، در خانه و در میان زنان بود!^۱

لامنس^۲ (۱۸۶۲ - ۱۹۳۷) نیز ضمن اهانت و اتهام‌زنی به امام حسن (علیه السلام)

می‌نویسد:

حسن دارای صفات جوهری میل به شهوت و احتیاج به نشاط و پرخوری بوده است... او بهترین دوران جوانی‌اش را در ازدواج، و طلاق بسیار گذراند؛ به طوری‌که در حدود یکصد ازدواج برای او شمرده‌اند. این اخلاق آزاد او و عدم تعهدش در ازدواج باعث گردید که به «مطلق» متصف گردد و با پدرش خصومت‌های شدیدی پیدا نماید. او اثبات کرد که بسیار اسراف‌کننده است، به نحوی‌که برای هریک از زنانش خانه‌ای همراه با خدم و حشم اختصاص داده بود و در روزگار خلافت پدرش که فقر همه‌جا را فرا گرفته بود، ثروت زیادی در این راه خرج می‌کرد.^۳

هاینز هالم^۴ (معاصر) نیز این‌گونه می‌نویسد:

وی تا زمان وفاتش، همچون مالکی بزرگ و ثروتمند مشهور، در مدینه زندگی کرد و بیش از همه به دلیل ازدواج‌های متعددش که او را به مطلق ملقب کرد، به کثرت فرزندان شهرت یافت.^۵

۱. تاریخ عرب، ص ۲۴۶

۲. Hanri Lammens

۳. دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۷، ص ۴۰۰ - ۴۰۱.

۴. Heinz halm

۵. تشیع، ص ۳۹.

هم چنین پطروشفسکی می نویسد:

امام حسن از عهد جوانی دائماً با زنان ازدواج می کرد و پس از آن طلاقشان می داد به طوری که بر روی هم ۷۵ زن گرفت.^۱

واگیری نیز می نویسد:

حسن (ع) پس از استقرار در مدینه - حداقل در ظاهر - در آرامش زیست و در سیاست دخالت نکرد. او هم چون گذشته، بارها همسران خویش را طلاق داد و مجدداً ازدواج کرد؛ به گونه ای که لقب مطلق یعنی طلاق دهنده به خود گرفت. وی شصت، هفتاد، یا نود زن و نیز سیصد یا چهارصد متعه داشت. اما این زندگی توأم با لذایذ شهوی، ظاهراً سرزنش چندانی را در پی نداشت.^۲ دونالدسون^۳ (۱۸۸۴ - ۱۹۷۶) نیز می نویسد:

شیعه به ذات خود اعتراف دارند که امام مجتبی شصت زن داشته.... بیش تر زنان را طلاق داد و به همین خاطر مطلق نام گرفت.^۴

علل نادرستی این اتهام

داستان تعدد بیش از حد همسران و طلاق های متعدد، افسانه ای بیش نیست که افرادی مغرض و یا غافل مطرح ساخته اند. چگونه می توان این داستان سرایی را با حضور امام در جنگ ها و توجه او به عبادت، دعا، مسجد، تعلیم و تدریس و مسافرت های مکرر ایشان، مطابقت داد؟ ناسازگاری این سخن، با اخلاق، تعهد، تعبد و تهجد امام کاملاً آشکار است.

شرق شناسان چنین افسانه ای را از امثال مدائنی نقل کرده اند که این اخبار را برای جلب رضایت قدرت های حاکم می نوشتند نه برای تاریخ. شرق شناسان در

۱. اسلام در ایران، ص ۹۳.

۲. دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۷، ص ۳۸۰۹ و ۳۸۱۰؛ تصویر امامان شیعه در دائرة المعارف اسلام، ص ۱۰۵.

۳. Dwight Martin, Donaldson, ۳.

۴. عقیده الشیعة، ص ۹۰.

بحث‌های تاریخی خود بیش‌تر از گفته‌های همین تاریخ‌نگاران استفاده کرده‌اند. روایاتی که هفتاد و نود و... زن را برای امام حسن (علیه السلام) ذکر می‌کنند و هم‌چنین روایاتی که او را زن‌باره! وصف کرده‌اند و این‌که پدر بزرگوارش می‌فرمود: به فرزندم حسن زن ندهید که او بسیار طلاق‌دهنده است! آن‌گونه که از اسناد این روایات برمی‌آید، منبعی جز مدائنی و امثال او ندارند. مادلونگ^۱ (معاصر) که خود یک شرق‌شناس است و نسبتاً منصفانه حوادث آن دوران را تحلیل نموده، در این‌باره می‌نویسد:

آمادگی او (امام حسن (علیه السلام)) برای طلاق گفتن، نشانه میل شدید و غیرعادی او برای کام‌جویی از زنان نیست... به‌رغم این روایت‌های نسبتاً صحیح، گروهی از راویان دیگر چهره کاملاً متفاوتی از سبط پیامبر ارائه می‌دهند. بیش‌ترین بخش‌های این وصف‌ها و روایت‌ها مبهم است و نام راویان یا جزئیات عینی و واقعی حذف شده است. آنان شهرت [امام] حسن (علیه السلام) به «مطلاق» را به غلط تعبیر کرده و با سوءنیتی افتراآمیز او را به صورتی چشم‌گیر معتاد به طلاق معرفی کرده‌اند. بیش‌تر این روایات از مدائنی نقل شده است.^۲

مدائنی منبع سند اغلب این روایات است که در سال ۲۵۵ هجری از دنیا رفته و روایات او سند درستی نداشته^۳ و نوشته‌هایش به ضعف سند متهم است. هم‌چنین نوشته‌اند او درگذشته غلام عبدالرحمان بن سمره اموی بوده است. وی اخبار خود را از عوانه‌بن حکم (م. ۱۵۸ق) گرفته که عثمانی بود و اخباری به سود بنی‌امیه جعل نمود.^۴

۱. Wilferd Madelung.

۲. جانشینی محمد، ص ۵۱۲.

۳. لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۵۳.

۴. همان، ج ۴، ص ۳۸۶؛ معجم الادباء، ج ۲، ص ۹.

هم چنین مسلم بن حجاج نویسنده صحیح مسلم، از نقل مطالب و روایات مدائنی خودداری کرده. و ابن عدی در مورد نقل حدیث از وی گفته است: احادیث مدائنی از قوت و اعتبار برخوردار نیست و کم‌تر روایتی را ذکر می‌کند که مستند باشد.^۱

برخی از اسناد این روایات ساختگی، به ابوطالب مکی می‌رسد که درباره او نیز گفته‌اند: فردی داستان‌سرا و سخن‌باف بوده است. در شرح حالش نوشته‌اند که دچار اختلال روانی بوده و وقتی به بغداد رفت، اهل بغداد در سخنانش هذیان و عدم تعادل روانی را مشاهده کردند.^۲

خطیب بغدادی در مورد وی می‌نویسد:

در کتاب قوت‌القلوب او مطالب شنیع و زشتی وجود دارد و از هذیان‌های اوست که گفته: «لیس علی المخلوقین اضر من الخالق»؛ «برای مخلوقین کسی زیان‌بارتر از خالق نیست».^۳

مدائنی و برخی تاریخ‌نگاران پیشین، تاریخ را در سایه حکومت‌هایی نوشته‌اند که با اهل بیت دشمنی داشتند و از هر وسیله‌ای برای خدشه‌دار کردن واقعیت‌های آن‌ها و ضربه زدن به ایشان فروگذار نمی‌کردند. حاکمان دولت عباسی نیز در تعصب و دشمنی، دست کمی از حکام اموی نداشتند؛ به ویژه نسبت به حسنی‌ها کینه خاصی می‌ورزیدند؛ چون بیش‌تر آن‌هایی که علیه ستم بنی‌عباس سر به شورش برمی‌داشتند، از فرزندان و نوادگان امام حسن (ع) بودند.

وقتی عبدالله بن حسن علیه بنی‌عباس قیام کرد، او را دستگیر کردند. منصور دوانیقی در برابر انبوه بسیاری از جمعیت به سخن‌رانی پرداخت و به علی بن ابی طالب (ع)، امام حسن (ع) و همه فرزندان ابوطالب دشنام داد؛ و از جمله

۱. الکامل، ج ۵، ص ۲۱۳.

۲. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۸۹؛ لسان‌المیزان، ج ۵، ص ۳۰۰؛ الکنی والألقاب، ج ۱، ص ۱۱۱.

۳. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۰۳.

گفت: «به خدایی که جز او نیست، فرزندان ابی طالب را در خلافت تنها گذاشتیم و هیچ کاری به کارشان نداشتیم؛ در آغاز علی بن ابی طالب علیه السلام بدان پرداخت و موفق نگردید و به داوری حکمین رضایت داد و امت در این مورد اختلاف پیدا کردند و پراکنده گردیدند. آن گاه شیعیان و یاران و افراد مورد اعتمادش، بر وی یورش آوردند و او را کشتند. پس از وی حسن بن علی علیه السلام برخاست. به خدا که او مرد نبود! وقتی اموال به او عرضه شد آن ها را پذیرفت. معاویه با نیرنگ به او وعده داد تا ولی عهدش کند و بدین ترتیب او را برکنار ساخت و همه چیز وی را گرفت و (امام حسن) همه کارها را به وی واگذارد و به زنان روی آورد. او امروز با یکی ازدواج می کرد و فردا دیگری را طلاق می داد و هم چنان بدین کار مشغول بود تا این که در بسترش مرد.^۱

این مسأله تا قبل از روی کار آمدن منصور عباسی مطرح نبود؛ حتی معاویه با آن دشمنی سرسختانه خود، هرگز برای تضعیف و تحقیر امام حسن علیه السلام از چنین حربه ای استفاده نکرد. اگر چنین مسأله ای وجود داشت، بی تردید معاویه و عمرو عاص و دیگر جیره خواران آنان نخستین کسانی بودند که از این وسیله بهره می بردند.

یکی از پژوهش گران برجسته معاصر، ضمن ذکر اسامی همسران امام می نویسد:

همسران او (امام حسن علیه السلام) عبارت اند از: «ام الحق» دختر طلحه بن عبیدالله؛ «حفصه» دختر عبدالرحمان بن ابی بکر؛ «هند» دختر سهیل بن عمرو و «جعده» دختر اشعث بن قیس... و این آخرین، همان است که به اغوای معاویه او را مسموم و شهید کرد. به یاد نداریم که تعداد همسران او در طول زندگی اش، از هشت یا ده - به اختلاف دو روایت - تجاوز کرده باشد؛ با این توجه که

۱. تاریخ الامم والملوک، ج ۸، ص ۹۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰.

«ام ولد» هایش هم داخل در همین عددند. مردم به او ازدواج‌های زیادی نسبت داده و در تعیین عدد آن به میل خود راه مبالغه پیموده‌اند. بر ایشان پوشیده مانده که ازدواج‌های زیادی که با این اعداد بدان اشاره کرده‌اند و بعضی‌ها هم آن را وسیله عیب‌جویی قرار داده‌اند، اگر هم بوده، به معنای ازدواج برای شرکت در زندگی نبوده، بلکه حوادثی بوده که اوضاع و احوال قانونی و شرعی آن را ایجاب می‌کرده و قهراً در این موارد ازدواج و طلاق از هم جدا نیست و این خود دلیل وضع و موقعیت مخصوص این ازدواج‌هاست. یقیناً ازدواج زیاد، در صورتی که شرایط و اوضاع قانونی و شرعی آن را ایجاب کند، درخور ملامت نخواهد بود... ولی عیب‌جویان شتاب‌زده، نه حقیقت را دانسته‌اند و نه نادانی خود را و اگر پاسخ امام حسن^۱ را به «عبدالله بن عامر بن کریم» که آن حضرت با زن قبلی او ازدواج کرده بود، می‌شنیدند زبان انتقاد، در کام می‌بردند.^۲

هم‌چنین نکته مهمی که می‌تواند نادرستی این اتهام را تأیید کند، بررسی مناظرات و مجادلاتی است که امام با مخالفان و دشمنان خود داشتند. و از آن-جا که آن‌ها با تمام توان می‌کوشیدند تا در زندگی خصوصی امام جست‌وجو کنند و نقطه‌ضعفی برای حضرتش پیدا کنند و امام را در آن مناظرات بکوبند، هرگز نتوانستند عیب و نقصی برای امام بیابند.^۳

مادلونگ نیز اتهام شهوت‌رانی و خوش‌گذرانی نسبت امام را رد نموده،

می‌نویسد:

روایات مغرضانه‌ای نیز از حسن (ع) چهره‌ای شهوت‌ران ساخت که تمام

۱. «وقتی عبدالله بن عامر پس از طلاق همسرش به مدینه آمد و به امام حسن (ع) گفت: «مرا پیش هند امانتی است» امام حسن (ع) او را همراه خود به خانه برد. هند آمد و مقابل عبدالله نشست. عبدالله بن عامر به حال خود و جدایی از هند سخت متأثر شد. امام حسن (ع) فرمود: «اگر می‌خواهی از او برای تو جدا شوم که خیال نمی‌کنم برای خودتان محلی بهتر از من بیابید!» (تذکره الخواص، ص ۱۹۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۲).

۲. صلح امام حسن (ع)، ص ۳۹ و ۳۸.

۳. برای آگاهی بیش‌تر نک: حیات‌الامام/الحسن بن علی (ع)، ج ۲، ص ۴۴۹.

ثروت و عمر خود را صرف ازدواج و طلاق زنانی بی‌شمار و تشکیل حرم‌سرایی وسیع کرد. روایات افسانه‌ای و خصمانه‌ای که این انگاره را تأیید می‌کند، هیچ‌یک اعتبار چندانی ندارد. تعداد زنان او که روایات معتبر آن را تأیید می‌کند، از تعداد زنان عثمان اموی کم‌تر بود... علاقه او به زنان نیز بیش‌تر از هم‌ردیفان خود و کم‌تر از اغلب مردم عادی نبود.^۱

وی هم‌چنین دلیل مخدوش بودن گزارش مدائنی را این‌گونه توضیح می‌دهد: شایسته است بپذیریم که مدائنی نتوانست حتی نام یک زن بیش از همان یازده زنی را که اسم برده است، بیاورد و آن تعدادی را هم که نام برده است، ازدواج پنج‌تن از آنان با حسن (علیه السلام) نامعلوم یا کاملاً مشکوک است.^۲

اگر امام حسن (علیه السلام) «مطلق» بودند و همسران خود را با وجودی که آن‌ها به امام علاقه‌مند بودند، طلاق می‌دادند چرا جعده را طلاق نداد؟ درحالی‌که دونالدسون معترف است که امام از او آزارهای زیادی دیدند؛ به‌گونه‌ای که مجبور شدند برای آسوده شدن از او به بصره سفر کنند.^۳ این مسأله نشان می‌دهد که امام نه‌تنها مطلق نبودند، بلکه حتی در سخت‌ترین وضعیت حاضر نبودند همسرشان را طلاق دهند؛ در غیر این صورت، شایسته بود امام جعده را پیش از هرکس طلاق دهد.^۴

باید توجه داشت که تاریخ‌نگاران و محدثان تعداد فرزندان آن حضرت را بین ۱۱ تا ۲۳ نفر ذکر کرده‌اند.^۵ بنابراین ازدواج‌های ادعایی با این تعداد فرزندان هم‌خوانی ندارد.

۱. جانشینی محمد، ص ۴۵۲.

۲. همان، ص ۵۱۵.

۳. عقیده‌الشیعة، ص ۳۰۲.

۲۵. برای آگاهی بیش‌تر نک: «نقد و بررسی دیدگاه دونالدسون درباره زندگی امام حسن (علیه السلام)»، طلوع، شماره ۳۹، ص ۵۶-۲۷.

۵. الفصول المهمة، ج ۲، ص ۷۴؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۴۳؛ تذکرةالخواص، ص ۱۹۴؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۲۰؛ إعلام-الوری، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲. میل به خوش گذرانی

لامنس در ادامه اتهام زنی به امام حسن (ع) می نویسد:

حسن دارای صفات جوهری میل به شهوت و احتیاج به نشاط و پرخوری بوده است... (وی پس از برقراری صلح) به مدینه رفت و تا آخر عمر به لهو و لعب و لذت جویی مشغول شد.^۱

سایکس^۲ (۱۸۶۷ - ۱۹۴۵) نیز به امام حسن (ع) اتهام خوش گذرانی وارد نموده

و می نویسد:

این خلیفه جدید، به جای زحمت اداره امور لشکری و یا مخاطره میدان جنگ، بیش تر در حرم به فراغت می گذراند و تنها به ارسال دوازده هزار تن به عنوان پیش قراولان لشکرش، بسنده کرد و بقیه را پشت سر در مداین نگاه داشت و خود در همان جا توقف کرد و اوقات فراغتش را در باغ ها می گذراند.^۳

زهد و عبادت امام حسن (ع)

امام مجتبیٰ (ع) در زهد و دوری گزینی از زخارف دنیا، سرآمد عصر خویش بودند و در هیچ کجای زندگی ایشان، آثاری از رفاه طلبی و خوش گذرانی دیده نمی شود.

امام زین العابدین (ع) فرمودند:

امام حسن (ع) عابدترین و زاهدترین و برترین مردم زمان خود بود.^۴

در شعری منسوب به امام مجتبیٰ (ع)، پارسایی و زهد خود را این گونه وصف

می فرماید:

۱. دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۷، ص ۴۰۱ و ۴۰۰.

۲. Percy Molesworth Sykes.

۳. اسلام در ایران، ص ۷۴.

۴. «ان الحسن بن علی بن ابی طالب (ع) کان اعبد الناس فی زمانه ازهدهم و افضلهم» (الامالی، ص ۱۷۸).

تکه نانی خشک مرا سیر می‌کند؛ با جرعه آبی تشنگی‌ام را فرومی‌نشانم و قطعه پارچه‌ای کم‌بها مرا می‌پوشاند. اگر زنده باشم، آن پارچه لباس من است و اگر بمیرم، آن کفن من است.^۱

امام صادق (علیه السلام) نیز زهد ایشان را این‌گونه وصف می‌فرماید:

حسن بن علی (علیه السلام) عابدترین مردم زمان خود و زاهدترین و برترین آن‌ها بود. وقتی یاد مرگ می‌کرد، می‌گریست، و چون یاد قبر می‌نمود، می‌گریست و چون از قیامت و بعث و نشور یاد می‌کرد، می‌گریست و چون متذکر عبور و گذشت از صراط می‌شد می‌گریست و هرگاه به یاد توقف در پیشگاه خدای تعالی در محشر می‌افتاد، فریادی می‌زد و روی زمین می‌افتاد. و چون به نماز می‌ایستاد، بندهای بدنش می‌لرزید.^۲

ابن شهر آشوب از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود:

امام حسن (علیه السلام) ۲۵ مرتبه پیاده به حج رفت و بنا به خبری، سه مرتبه مال خود را با خدا قسمت کرد نصف آن را خودش برداشت و نصف دیگر را به فقرا داد.^۳ و بنا به خبری دیگر، آن حضرت دو بار تمامی دارایی خویش را در راه خدا دادند و نصف اموال را به مستمندان بخشیدند.^۴

راوی می‌گوید:

آن حضرت را در راه مکه پیاده دیدم و هیچ‌یک از خلق خدا نبود که او را مشاهده کند جز آن‌که از مرکب پیاده می‌شد و پیاده می‌رفت تا آنجا که سعدبن ابی وقاص را دیدم که [به احترام آن حضرت] پیاده می‌رفت.^۵

این خود نشانه‌ای است بر رفتار زاهدانه امام که با رفاه‌طلبی و تجمل‌گرایی و

^۱ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵.

^۲ الامالی، ص ۱۷۸ و ۱۷۸؛ بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳۱.

^۳ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۴۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۴.

^۴ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۶؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۳۷؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۴؛ بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳۹.

^۵ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷؛ بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳۸.

خوش گذرانی سازگار نیست. آن حضرت ۲۵ بار پیاده حج گزاردند. درحالی که شترانش از پیش روی آن حضرت حرکت می کردند.^۱ هرگاه گروهی از مردم از کنار آن حضرت عبور می کردند، برای احترام به ایشان از مرکب های خود فرود می آمدند تا آنجا که امام مجبور شدند، مسیر خود را از جاده اصلی تغییر دهند و از بی راهه بروند تا در مقابل خداوند کاملاً فروتنی پیشه کنند.^۲

مسعودی می نویسد:

یکی از سال ها که امام حسن (ع) به جانب مکه حرکت نمود، پای مبارکش ورم کرد. یکی از غلام های آن حضرت عرض کرد: «اگر سوار شوید ورم پای شما تسکین پیدا می کند.»^۳

ارباب تراجم اجماع دارند که امام حسن (ع) پس از جدش رسول خدا (ص) و پدرش امام علی (ع) از همه مردم زاهدتر بوده اند.^۴

در حالات عبادی آن حضرت نوشته اند:

امام حسن (ع) همواره وقتی از نماز صبح فارغ می شدند، بر سجاده خویش می نشستند و عبادت می کردند و با هیچ کس (در آن حال) سخن نمی گفتند تا آنگاه که خورشید طلوع می کرد.^۵

حال با توجه به این شواهد، چگونه می توان مدعی شد امام اهل خوش گذرانی بودند و تن به لذت های دنیوی می دادند!

۱. المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۹؛ قرب الاسناد، ص ۱۷۰.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۳. اثبات الوصیة، ص ۱۵۰ و ۱۶۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷.

۴. حیاة الامام الحسن بن علی (ع)، ج ۱، ص ۳۰۷.

۵. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۴؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۳۹.

۳. تشکیک در فضایل

واگیری در مقاله‌ای که در ذیل مدخل «امام حسن (علیه السلام) نوشته درباره فضایل امام حسن (علیه السلام) می‌نویسد:

نمونه‌ای دیگر که برای شیعیان اهمیت بیش‌تری دارد- چراکه از آن استنباط‌هایی می‌کنند- تعبیر خاصی است که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت داده‌اند؛ مثلاً این‌که «آنان (حسن و حسین [علیهما السلام]) سرور جوانان اهل بهشت خواهند بود»؛ حدیثی که مروان بن حکم درستی آن را زیر سؤال برد و مهم‌تر از همه این‌که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آن دو را همراه پدر و مادرشان زیر عباي خود قرار دادند و اعلام کردند که آنان اهل بیت هستند و از هرگونه پلیدی مبرايند.^۱

لامنس نیز می‌نویسد:

آنچه از سیره جدش و روایات موجود برمی‌آید، این است که حسن در نزد جدش مقام بس والایی داشته است. اما به نظر می‌رسد بسیاری از روایات موجود در این باره مشکوک هستند.^۲

فضایل امام حسن (علیه السلام)

فضایل و مناقب ایشان آن‌قدر زیاد است که در این پژوهش محدود گنجانده نمی‌شود، اما برای روشن شدن مطلب و آشکار شدن نادرستی و غرض‌ورزی برخی از شرق‌شناسان، به چند روایت اشاره می‌کنیم که در منابع روایی و به‌ویژه در کتب مهم اهل سنت آمده است:

احمد بن حنبل از ابوبکره چنین روایت می‌کند:

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با مردم نماز (جماعت) می‌خواندند. موقعی که آن حضرت به سجده می‌رفتند امام حسن (علیه السلام) چند مرتبه بالای دوش آن بزرگوار می‌رفت.

۱. دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۷، ص ۲۸۰۴؛ تصویر امامان شیعه در دائرة المعارف اسلام، ص ۹۸.

۲. دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۷، ص ۴۰۰.

مردم گفتند: «یا رسول! این عملی را که تو با امام حسن (ع) انجام می‌دهی ما ندیدیم که با کسی انجام دهی؟!» رسول اکرم (ص) در جواب فرمود: «این پسر من سید و بزرگ است و طولی نمی‌کشد که خدا به وسیله این فرزندم، بین دو طایفه از مسلمانان اصلاح خواهد کرد.^۱

ابوهریره می‌گفت:

از رسول معظم اسلام شنیدم که درباره حسنین (ع) می‌فرمود: «کسی که حسن و حسین را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته و کسی که بغض ایشان را داشته باشد، مرا مبغوض داشته است.^۲

ابوبریده می‌گوید:

در یکی از روزها که پیغمبر اکرم (ص) برای ما سخن‌رانی می‌کردند امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در حالی آمدند که هرکدام پیراهن قرمزی پوشیده بودند و دامن آن‌ها به پاهای آنان می‌پیچید و به زمین می‌خوردند. پیامبر معظم اسلام از منبر به زیر آمدند، حسنین (ع) را برداشتند و در جلو خود نشانند، آن‌گاه فرمودند: «خداوند راست می‌گوید که می‌فرماید: (انما اموالکم و اولادکم فتنه).^۳ همین که من به این دو کودک نظر کردم و دیدم راه می‌روند و زمین می‌خورند، نتوانستم صبر کنم تا این که سخن خود را قطع کردم و ایشان را برداشتم.^۴

پیامبر (ص) امام حسن (ع) را روی شانه راست و امام حسین (ع) را روی شانه چپ خود سوار کردند و فرمودند: «مرکب حسنین خوب مرکبی است و ایشان هم خوب سوارانی هستند و پدر حسنین از خود آنان بهتر است.» با همان حال

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۴۴.

۲. طبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۲۶۶؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۵۳۱؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۵۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۲؛ تاریخ الإسلام و وفیات الاعیان و المشاهیر و الأعلام، ج ۵، ص ۹۵.

۳. سوره انفال، آیه ۲۸.

۴. مطالب السؤل، ص ۲۲۹؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۸، ص ۲۱۸؛ الجوهرة فی نسب الإمام علی و آله، ص ۲۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۱۵؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۳۵.

وارد مسجد شدند و خطاب به مردم فرمودند: «ای گروه مسلمانان! آیا خبر ندهم شما را از کسی که جد و جده او از همه مردم بهترند؟» گفتند: «چرا یا رسول الله؟» فرمود: «حسن و حسین؛ زیرا جد ایشان پیامبر اسلام، خاتم پیغمبران است؛ جده ایشان خدیجه بنت خویلد بزرگ زنان بهشت است؛ عمو و عمه آن دو بهترین مردم هستند؛ زیرا عموی ایشان جعفر بن ابی طالب و عمه ایشان ام هانی دختر ابی طالب است؛ و دایی و خاله ایشان بهترین مردمند؛ زیرا دایی ایشان قاسم پسر رسول خدا و خاله ایشان زینب دختر پیغمبر اسلام است.» آن گاه فرمود: «بار خدایا! تو می دانی که عمو و عمه حسنین اهل بهشتند و کسی که حسنین را دوست داشته باشد اهل بهشت و کسی که بغض ایشان را داشته باشد اهل جهنم خواهد بود.»^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به انس بن مالک فرمود: «وای بر تو! ای انس فرزند و میوه دل مرا رها کن! زیرا کسی که این (حسن را) اذیت کند، مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت نموده است!»^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول نماز بودند که حسنین علیه السلام آمدند و بر پشت آن حضرت سوار شدند. چون سر از سجده برداشتند، با مدارا آن دو را بر زمین گذاشتند. چون باز به سجده رفتند، دیگر بار ایشان سوار شدند؛ چون از نماز فارغ گردیدند، هر کدام را بر یکی از ران های خود نشانیدند و فرمودند: «هر کس مرا دوست بدارد باید که این دو فرزند مرا دوست بدارد.»^۳

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام سخت علاقه داشتند و این علاقه و دوستی را

۱. المناقب، ص ۲۸۸؛ مناقب ابن المغازلی، ص ۲۱۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۷. فضائل الثقلین، ص ۲۳۸؛

روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۸۲؛ تسلیة المجالس، ج ۱، ص ۳۶۸ و ۳۶۷.

۲. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۸۴؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۲۵.

۳. الإرشاد، ج ۲، ص ۲۹؛ فضائل الصحابة، ص ۲۰.

در گفتار و کردار خویش ابراز می فرمودند: ابابکره می گوید: «پیامبر اکرم (ص) بر فراز منبر بودند، و حسن بن علی هم با او بود. ایشان گاهی به مردم رو می کردند و گاهی به حسن و می فرمودند: «این فرزند من آقاست».^۱

معاویه نیز علی رغم دشمنی با امام مجتبیٰ (ع) اقرار نمود که: «حسن (ع) کسی نیست که بتوان او را دست کم گرفت».^۲

ابن ابی الحدید به نقل از مدائنی می نویسد:

حسن بن علی بزرگ ترین فرزند علی بن ابی طالب بود. او سرور سخاوتمندان، حلیم و بردبار و گوینده ای توانا بود. پیامبر اکرم (ص) بسیار دوستش می داشت.^۳

ابن عبدالبر درباره امام مجتبیٰ (ع) می نویسد:

امام حسن (ع) حلیم، پرهیزکار و فاضل بود. فضل و پرهیزکاریش او را به رها نمودن حکومت، ترک دنیا و روی آوردن به [عبودیت] پروردگار واداشت.^۴

ابوالفدا حافظ بن کثیر حدیثی از براء بن عازب، بدین مضمون نقل می کند:

پیامبر (ص) را دیدم که حسن بن علی را بر شانه خود قرار داده بود و می فرمود: «خدایا من او را دوست دارم پس او را دوست بدار». آن گاه چند صفحه را به نقل اخبار در فضیلت امام حسن (ع) اختصاص داده است.^۵

سیوطی می نویسد:

حسن بن علی دارای امتیازات اخلاقی و فضایل انسانی فراوان بود. او [شخصیتی] بزرگوار، بردبار، باوقار، متین، سخاوتمند، و ستوده بود.^۶

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۱؛ السنن الکبری، ج ۶، ص ۷۱.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۹۵.

۳. همان، ج ۱۶، ص ۲۶.

۴. الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۱، ص ۳۸۴.

۵. البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۳۴.

۶. «كان الحسن رضي الله عنه له مناقب كثيرة، سيدة حلیم، ذا سكينة و وقار و حشمة، جواد، ممدوحا» (تاریخ الخلفاء، ص ۹۵)

ابن شهر آشوب درباره شخصیت والای امام حسن علیه السلام می نویسد:

احدی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شرافت مقام، به حسن بن علی علیه السلام نرسید. رسم چنان بود که برای آن حضرت بر در خانه اش فرش می گستراندند و چون امام می آمد و روی فرش می نشست، راه بسته می شد؛ زیرا کسی از آن-جا نمی گذشت جز آن که به خاطر جلالت مقام آن حضرت می ایستاد و جلو نمی رفت. و هنگامی که امام از ماجرا مطلع می شد، برمی خاست و داخل خانه می شد و مردم هم می رفتند و راه باز می شد. آن حضرت را در راه مکه پیاده دیدم و هیچ یک از خلق خدا نبود که او را ببیند مگر پیاده می شد تا آن-جا که سعد بن ابی وقاص را دیدم [به احترام آن حضرت] پیاده می رفت.^۱

ابن کثیر می نویسد:

امیرمؤمنان علیه السلام فرزند خود امام حسن علیه السلام را بسیار احترام و تعظیم می کردند در حین طواف، مردم برای اظهار ارادت به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام آن چنان به یکدیگر فشار می آوردند که گاه ممکن بود به زیردست و پا بروند.^۲

مهربانی با بندگان خدا از ویژگی های بارز امام مجتبی علیه السلام بود. داستان مشهوری درباره گذشت امام از بی ادبی مردی شامی است که با دیدن آن همه گذشت و مهربانی، از کرده خود پشیمان شد، و از بهترین دوست داران آن خاندان گردید.^۳

حال با توجه به این روایات و دیدگاه ها در مورد امام حسن علیه السلام، با کدام توجیه در مورد برخی روایات تشکیک شده است؟

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷.

۲. البداية و النهایة، ج ۱، ص ۳۷.

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۹.

نتیجه

دیدگاه شرق‌شناسان درباره امام حسن (ع) متفاوت و برگرفته از اهداف و منابع مطالعاتی ایشان است. عده‌ای با انگیزه آشنایی و شناخت درست از جایگاه و فعالیت‌های این بزرگوار و بدون غرض‌ورزی و پیش‌داوری، به تحقیق و بررسی جایگاه ایشان پرداخته و با مراجعه به منابع معتبر، فعالیت‌های ایشان را تحلیل و بررسی کرده و تحقیقات قابل قبولی عرضه نموده‌اند. و عده‌ای از شرق‌شناسان، در تبیین بعد اجتماعی زندگی امام حسن (ع) ایشان را به شهوت‌رانی متهم نموده‌اند که این اتهامات، متأثر از رویکرد مخالفان و دشمنان خاندان حسنی است که بر امام وارد کرده‌اند و این تأثیرپذیری به دلیل بهره‌گیری این عده از شرق‌شناسان از منابع اهل سنت و عدم بررسی مستندات آن و تحلیل درست وقایع است. با وجود این برخی از شرق‌شناسان با دقت در منابع و تحلیلی جامع، چنین مسأله‌ای را مردود دانسته و در بعد اخلاقی، تعداد زیادی از ایشان، با دیدگاهی همسو و واقع‌گرایانه، امام را شناسانده‌اند.

منابع

۱. امینی، عبدالحسین، *الغدير فی الکتاب و السنه و الأدب*، قم: مرکز الغدير للدراسات الاسلاميه، ۱۴۱۶ق.
۲. آل یاسین، شیخ راضی *صلح الحسن (ع)*، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۲ق.
۳. آل یاسین، شیخ راضی، *صلح امام حسن (ع)*، مترجم سیدعلی خامنه‌ای، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی‌تا.
۴. ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، قم: مکتبه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۸.
۵. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، دار احیاء التراث العربی، بیروت: ۱۴۰۸ق.
۶. ابن جوزی، سبط، *تذکره الخواص*، قم: منشورات الشریف رضی، ۱۴۱۸ق.

۷. ابن حجر هیثمی، أبو العباس أحمد بن محمد بن علی، بیروت: مجمع الزوائد، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.
۸. ابن شبه، عمر، تاریخ المدينه المنوره، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.
۹. ابن شهر آشوب، ابو جعفر محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ق.
۱۰. ابن عبد آلبر، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، بیروت: دارالجلیل، ۱۴۱۲ ق.
۱۱. ابن مغازلی، ابوالحسن علی بن محمد، مناقب ابن مغازلی، ترجمه سید جواد مرعشی نجفی، قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۵۶ ش.
۱۲. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق.
۱۳. ابن سعد، محمد، طبقات الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
۱۴. ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه فی معرفه الأئمه (علیهم السلام)، قم: دارالحديث، ۱۴۲۲ ق.
۱۵. ابن عساکر، تاریخ مدينه دمشق، بیروت: دارالفکر للطباعه والنشر والتوزيع، ۱۴۱۵ ق.
۱۶. ابن کثیر دمشقی، البدایه والنهایه، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.
۱۷. احمد بن حنبل، مسند احمد، دارصادر، بیروت: بی تا.
۱۸. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۱۹. پطروشفسکی، ایلایا ولویچ، اسلام در ایران، مترجم کریم کشاورز، تهران: پیام، ۱۳۵۴.
۲۰. تقی زاده داورى، محمود، تصویر امامان شیعه در دائره المعارف اسلام، قم: مؤسسه شیعه شناسی، ۱۳۸۵.

٢١. تلمسانی، محمد بن ابی بکر، الجوهره فی نسب الإمام علی و آله، قم: انصاریان، بی تا.
٢٢. حاکم نیشابوری، ابی عبدالله، المستدرک، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
٢٣. حمیری قمی، قرب الاسناد، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث، ١٤١٣ق.
٢٤. خطیب بغدادی، أحمد بن علی، تاریخ بغداد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٧ق.
٢٥. خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، قم: انتشارات جامعه مدرسين، ١٤١١ق.
٢٦. دونالدسون، دوايت، عقیده الشيعه، بیروت: مؤسسه المفید، ١٤١٠ق.
٢٧. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، بیروت: دارالکتب العربی، ١٣٦٤.
٢٨. سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر، تاریخ الخلفاء، بیروت: دارصادر، بی تا.
٢٩. شافعی ایجی، احمد بن جلال الدین، فضائل الثقلین من کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل، تهران: المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الإسلامیه، ١٤٢٨ق.
٣٠. شافعی، محمد بن طلحه، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، بیروت: البلاغ، ١٤١٩ق.
٣١. شریف قرشی، باقر، حياه الإمام الحسن بن علی (ع)، بیروت: دارالبلاغه، ١٤١٣ق.
٣٢. شعيب نسایی، ابو عبدالرحمان احمد، السنن الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١١ق.
٣٣. شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، الامالی، تهران: کتابچی، ١٣٧٦.
٣٤. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد، بیروت: دارالمفید للطباعه والنشر والتوزيع، بی تا.

۳۵. شیخ عباس قمی، **الکنى والألقاب**، تهران: مکتبه الصدر، بی تا.
۳۶. صالحی دمشقی، محمد بن یوسف، **سبل الهدى و الرشاد فى سیره خیر العباد**، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
۳۷. طبرسی، احمد بن علی، **الإحتجاج على أهل اللجاج**، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۳۸. طبری، محب الدین، **ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربى (علیهم السلام)** قم: مؤسسه دارالکتاب الإسلامی، بی تا.
۳۹. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الأمم و الملوك**، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷.
۴۰. عبدالله ابن عدی، **الکامل**، بیروت: دارالفکر للطباعه والنشر والتوزیع، ۱۴۰۹ق.
۴۱. فتال نیشابوری، **روضه الواعظین و بصیره المتعظمین**، قم: دلیل، ۱۴۲۳ق.
۴۲. فیلیپ حتی، **تاریخ عرب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۳.
۴۳. کرکی حائری، سید محمد، **تسلية المجالس و زينه المجالس**، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۸ق.
۴۴. مادلونگ، ویلفرد، **جانشینی محمد**، مترجم قاسمی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱.
۴۵. مجلسی، محمدباقر، **بحار الأنوار**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۴۶. مسعودی، علی بن حسین، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، قم: دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
۴۷. مغربی، نعمان بن محمد بن حیون، **شرح الأخبار فی فضائل الأئمه الأطهار (علیهم السلام)**، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ق.
۴۸. نسائی، ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب، **فضائل الصحابه**، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.

۴۹. ولهاوزن، یولیوس، **تاریخ سیاسی صدر اسلام**، مترجم محمودرضا افتخارزاده، قم: نشر معارف اسلامی، ۱۳۷۵.
۵۰. هالم، هاینس، **تشیع**، مترجم محمدتقی اکبری، قم: نشر ادیان، ۱۳۸۵.
۵۱. هالیستر، جان نورمن، **تشیع در هند**، مترجم آرمیدخت مشایخ فریدنی، تهران: مرکز نشر فرهنگ دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۵۲. یاقوت الحموی، **معجم الادباء**، مترجم عبدالمحمد آیتی، تهران: سروش، ۱۴۲۳ق.
۵۳. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، **تاریخ یعقوبی**، بیروت: دارصادر، بی تا.
۵۴. ۱. THE ENCYCLOPAEDIA OF ISLAM, PREPARED BY NUMBER OF LEADING ORIENTALISTS, LEIDEN E.I. BRILL, ۱۹۸۶
۵۵. Vagliery. "HASAN. B. Ali ", Encyclopedia of Islam, v.۳

خاورشناسان و جایگاه اجتماعی و سیاسی امام حسن علیه السلام

سید قاسم رزاقی موسوی^۱

چکیده

با وجود آن که مطالعات شیعی در غرب پیشینه چندانی ندارد، گسترش این مطالعات در دهه‌های اخیر شایسته توجه و بررسی است. امام‌پژوهی غربیان در مقایسه با سایر حوزه‌های مطالعات شیعی، پیشرفت چشم‌گیر نداشته، اما اهمیت این مطالعات و آشنایی با نظرگاه خاورشناسان درباره امامان، نگارنده را بر آن داشت که به بررسی آن بپردازد. مطالعات خاورشناسان درباره امامان شیعه را باید در مقالات دایره‌المعارف‌ها یا در لایه‌های کتاب‌های مربوط به تاریخ و عقاید شیعه یافت. این نوشتار، جایگاه اجتماعی- سیاسی امام حسن علیه السلام را در *دایره‌المعارف اسلام* (EL۲) و *دایره‌المعارف امریکانا* و کتاب مستقل مذهب شیعه از دونالدسون کاوش کرده تا دیدگاه سه خاورشناس در این باره را بررسی نماید. واژگان کلیدی: امام حسن علیه السلام، شیعه، خاورشناسان، خلافت، رهبری.

مقدمه

اهمیت جایگاه خاورشناسان در مراکز علمی - فرهنگی، مرجعیت علمی و تأثیرگذاری آنان در فضاهاى علمی و فرهنگی، امری است که بررسی آثار آنان را

۱. استادیار گروه تاریخ تشیع پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی - razzaghi۸۳۸@gmail.com

ضروری می‌سازد. مطالعات خاورشناسان درباره شیعه و امامان شیعه، پیشینه چندانی ندارد، اما در دهه‌های اخیر از رشد چشم‌گیری برخوردار بوده است. آثار علمی خاورشناسان درباره ائمه برای شیعیان به‌ویژه شیعه امامیه، اهمیت خاصی دارد تا ضمن آشنایی با نظرگاه آنان، به نقد و بررسی آن‌ها همت گمارند. این نوشتار، به بررسی سه اثر درباره جایگاه اجتماعی - سیاسی امام حسن (ع) می‌پردازد که عبارت‌اند از: عقیده الشیعه دونالدسون، مدخل امام حسن (ع) دائرةالمعارف اسلام (EL۲) از لورا اچ والیری و مدخل حسن و حسین (ع) دائرةالمعارف امریکانا از مونتگمری وات.

الف) عقیده الشیعه دونالدسون

۱. روی کار آمدن امام حسن (ع)

بررسی دیدگاه دونالدسون درباره امام حسن (ع) در کتاب مذهب شیعه را با عنوان انتخابی وی آغاز می‌کنیم. عنوانی که وی آورده: «Hasan the caliph who Abdicated»^۱ به معنای «حسن (ع)، خلیفه‌ای که خلافت را واگذار کرد» است. این که امام حسن (ع) در اولین جمله این‌گونه عنوان داده شود، پیشاپیش ذهنیت نویسنده به خوانندگان منتقل شده و به نوعی گویای ابعاد از شخصیت اجتماعی - سیاسی امام است. وی در ابتدا به نقل از مسعودی، بیعت مردم با امام را بیان نموده که دو روز بعد از شهادت پدرش در ماه رمضان سال چهارم هجری در کوفه صورت گرفت. امام در ابتدا عبدالرحمان بن ملجم (قاتل امیرمؤمنان (ع)) را به قتل رساند.

وی خطبه امام در ابتدای خلافتش را به نقل از احمدبن حنبل آورده است که

۱. Dwight M. Donaldson, The Shii Religion; A History of Islam in Persia And Iran; London: ۱۹۳۳.

امام در آن بیش‌تر به توصیف امیرمؤمنان و حق الهی خلافت پرداختند؛ آن‌جا که فرمود: «در این شب مردی از دنیا رفت که نه قبل از این زمان کسی در عمل مانند او بود و نه در آینده کسی توان درک او را خواهد داشت. کسی که پیامبر (ص) او را [به جانشینی خود] نصب کرده بود»^۱ نویسنده در تبیین و توضیح بیش‌تر، به مناقشه این بخش از خطبه امام برآمده و با طرح عادت عربی بر تعیین خلیفه توسط مردم بدون انتخاب از سوی خلیفه پیشین، درصدد ایجاد مناقشه در حق الهی خلافت برآمده است. البته وی در ادامه، به روایت انتخاب امام حسن (ع) توسط امیرمؤمنان (ع) به جانشینی اشاره می‌کند.^۲ اشاره به محتوای خطبه امام و انتخاب او توسط امام علی (ع) از سوی دونالدسون را می‌توان غیرمستقیم نشان از اهمیت شخصیت امام حسن (ع) و جایگاه اجتماعی ایشان دانست. جایگاهی که حضرت را در حد خلافت و رهبری حکومت جامعه اسلامی قرار می‌دهد. و این مسأله صرفاً یک اعتقاد شیعی نیست، بلکه حتی منابع اهل سنت نیز آن‌گونه که دونالدسون و دیگران به آن اشاره کرده‌اند، بیعت همه مسلمانان با آن حضرت به عنوان خلیفه را مطرح ساختند. این‌ها جایگاه بالای اجتماعی - سیاسی آن حضرت را نشان می‌دهد، حتی اگر دونالدسون و دیگر خاورشناسان به آن تصریح نکرده باشند.

دفن شبانه امام علی (ع) و مخفی بودن قبر آن حضرت نیز از نکاتی است که دونالدسون آن را آورده ولی هیچ اشاره‌ای به علت مخفی بودن و دیدگاه شیعه در این زمینه نکرده است. با وجود آن‌که وی بخش کوتاهی از خطبه آن حضرت در توصیف امیرمؤمنان (ع) را آورده^۳ هیچ تحلیل و بررسی درباره محتوا و گوینده

۱. مسند/احمد بن حنبل، ج ۱ ص ۱۹۹.

۲. Dwight M. Donaldson, ۱۹۹۳: ۶۷.

۳. Dwight M. Donaldson, ۱۹۹۳: ۶۸.

خطبه در آن وضعیت ندارد، درحالی که انتظار می‌رفت این مسأله، بی‌طرفانه پژوهش می‌شد.

۲. اقدامات متقابل امام و معاویه

نویسنده سپس به اقدامات معاویه پس از شنیدن خبر شهادت امام علی (ع) اشاره می‌کند که عبیدالله بن عامر بن کریز را همراه لشکری به «عین‌التمر» با هدف تصرف منطقه انبار فرستاد. وقتی این خبر به امام رسید، به همراه لشکری به سوی مداین آمدند و در آن‌جا وقتی امام با اختلافات در لشکر خود مواجه می‌شوند، در منطقه ساباط توقف نموده، خطبه می‌خوانند. بیان مطلب به این شکل بدون بررسی و پرداختن به چرایی گسست در لشکر امام، اگر نگوییم جهت‌دار بودن نظر نویسنده را نشان می‌دهد، می‌توان گفت از تحلیل جامع علمی به دور است. وی بدون اشاره به نقش جاسوسان معاویه و طراحی پیشین از سوی وی و هم‌راهی برخی از لشکریان امام با معاویه، فقط به گسستگی در لشکر امام اشاره می‌کند. جالب‌تر آن‌که بخش‌هایی از خطبه امام پس از رویارویی با این موقعیت را انتخاب و نقل کرده تا خواننده را در تأیید پیش‌داوری خود درباره شخصیت امام همراه سازد. وی این قسمت از خطبه امام را آورده که خطاب به مردم فرمودند: «نظر شما را مانند نظر خود می‌دانم و کراهت دارم از این‌که نظری که جماعت طالب آن نیستند، برای آنان در نظر بگیرم و گمان می‌کنم بیش‌تر شما از جنگ در این میدان گریزانید و دوست ندارم آن را بر شما تحمیل کنم.»^۱ سپس به عکس‌العمل خوارج اشاره می‌کند که بعد از ایراد خطبه، علیه امام سخن گفتند و ایشان را کافر شمردند؛ همان‌گونه که امیرمؤمنان علی (ع) را بعد از صلح با معاویه

در صفین کافر دانستند. خوارج به مخالفت خود ادامه داده، با حمله به امام و مضروب ساختن وی، از لشکر امام جدا شدند و امام در مداین استقرار یافت. لشکر اعزامی معاویه به فرماندهی عبیدالله بن عامر به پیش روی خود ادامه دادند تا به لشکر امام در انبار رسیدند و مسأله صلح را مطرح ساختند و امام شرایطی برای صلح طرح نمود.^۱

۳. شرایط صلح امام

شرایط امام برای صلح، آن گونه که دونالدسون مطرح نموده، با آنچه در منابع شیعی آمده متفاوت به نظر می رسد. وی بدون اشاره به منبعی خاص، به برخی شروط امام اشاره می کند؛ از جمله:

۱. بر مردم عراق سخت گیری نکند؛
 ۲. همه مردم در امنیت باشند؛
 ۳. خراج اهواز را به امام واگذار کند؛
 ۴. برای برادرش حسین بن علی علیه السلام نیز یک میلیون درهم در نظر بگیرد؛
 ۵. بنی هاشم را در عطا و پرداخت صله بر بنی عبدالشمس مقدم بدارد.
- این شرایط با آنچه در منابع شیعی یافت می شود هم گون نیست و نشان از تعمد نویسنده در انتخاب موارد و نکاتی دارد که او را در هدف و پیش داوری اش از شخصیت امام و جایگاه اجتماعی - سیاسی ایشان کمک کند و گرنه انصاف علمی و پژوهش منصفانه، می طلبد که وی به شروط مطرح شده در منابع مختلف اشاره می کرد. واکاوی این شروط با این مقدمه دونالدسون، از امام شخصی صلح طلب و جنگ گریز تصور می کند که منافع مالی و شخصی را در این مواقع،

بر دیگر موارد ترجیح می‌دهد. همان نظری که بسیاری از علمای اهل سنت و به تبع آنان خاورشناسان مطرح نمودند، بدون این که اشاره‌ای به دیدگاه شیعه و تحلیل علمای شیعه داشته باشند.^۱

وی با اشاره به نامه امام به قیس بن سعد مبنی بر پذیرش صلح و تسلیم خلافت به معاویه و بازگشت به مداین، به عکس العمل قیس می‌پردازد که مردم را بین جنگ با معاویه بدون امام و تسلیم معاویه شدن، منخیر می‌سازد که مردم دومی را اختیار نموده، به مداین بازگشتند و امام نیز در کوفه در ملاقاتی با معاویه بر شروط خود تأکید نمودند و به مدینه برگشتند.^۲ البته دونالدسون در پایان این بخش، برای اطمینان بخشی به خواننده، به روایت یعقوبی از این واقعه و مشابهت آن با روایت دینوری اشاره می‌کند، در حالی که تاریخ یعقوبی نتیجه دیگری را نشان می‌دهد. یعقوبی به دسیسه‌های معاویه در لشکر امام تصریح دارد: «و کان معاویه یدس إلی عسکر الحسن من یتحدث أن قیس بن سعد قد صالح معاویه و صار معه، و یوجه إلی عسکر قیس من یتحدث أن الحسن قد صالح معاویه، و أجابه.»^۳ حال آن که دونالدسون هیچ اشاره‌ای به این دسیسه‌ها نمی‌کند. اما با توجه به اثربخشی دسیسه‌های معاویه و ایجاد سستی در لشکر، صلح را می‌پذیرند نه آن گونه که دونالدسون و دیگر خاورشناسان تصور نموده و درصدد القاء این نکته‌اند که امام با توجه به ویژگی‌ها و صفات شخصیتی، از ابتدا طالب صلح بودند.

دونالدسون در ادامه بر پایه گزارشی از سیوطی، اشاره می‌کند که امام در نامه‌ای به معاویه، اعلام کردند که حاضرند خلافت را به معاویه واگذارند به این

۱. برای آشنایی با دیدگاه شیعه نک: ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۷۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۱۴؛ مروج الذهب، ج ۲ ص ۴۳۱؛ مقاتل الطالبیین، ص ۸۴-۶۱.

۲. همان، ص ۸۱.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۱۴.

شرط که بعد از او خلافت به امام منتقل شود. وی برای تردید در این امر، از قول مترجم کتاب نقل می‌کند که این خبر را به جز در کتاب سیوطی، در جای دیگری ندیده است.^۱

از نکات قابل تأمل در کتاب دونالدسون، معرفی دو کتاب *جنت الخلود* و *روضة الشهداء* به عنوان مهم‌ترین کتاب‌ها درباره زندگانی ائمه (علیهم السلام) در ایران است که به تفصیل درباره زندگانی امامان بحث می‌کنند. اگرچه وی این مسأله را با عبارت «شاید» و در زمان تألیف کتاب بیان نموده، به نحو کلی نمی‌توان این مطلب را پذیرفت. شاید علمای ایران، در برهه‌ای از زمان به این کتاب‌ها توجه داشته‌اند، اما نمی‌توان آن‌ها را مهم‌ترین کتاب درباره زندگانی ائمه در ایران دانست.

۴. مدت خلافت امام

دونالدسون به نقل از مسعودی، مدت خلافت امام را شش ماه و سه روز دانسته و گفته که امام اولین خلیفه‌ای است که خود را از خلافت عزل کرد و آن را به دیگری واگذار نمود.^۲ وی در ادامه، آورده که شیعیان مدت خلافت امام حسن (علیه السلام) را ده سال و شش ماه می‌دانند که چهارده ماه آن را خود خلافت نمود و نه سال و چهار ماه را با هدف حفظ اموال، آبرو و جان شیعیان از تعرض معاویه، به وی واگذار کرد.^۳

اثبات حقانیت خلافت امام حسن (علیه السلام) و مطابقت مدت زمان آن با روایات، توسط سیوطی بنابه نقل خبری از مسعودی، از نکات جالب‌توجه است که دونالدسون به آن اشاره می‌کند. در این روایت، مسعودی بیان می‌دارد که از منابع

۱. دونالدسون، عقیده/الشیعه، ص ۸۷.

۲. همو، مذهب الشیعه، ص ۸۷.

۳. همان، ص ۸۸.

متعدد از پیامبر (ص) نقل شده که فرمودند: «الخلافه من بعدی ثلاثین سنه»^۱ سیوطی نتیجه گرفته که چون سال رحلت پیامبر اکرم (ص) در یازده هجری و سال شهادت امام حسن (ع) چهل هجری بود، بر این اساس، خلافت امام حسن (ع) در دوره زمانی پیش‌بینی پیامبر (ص) قرار دارد. بخاری نیز با توجه به این حدیث، به صحت نبوت پیامبر (ص) و احقیقت خلافت امام حسن (ع) تصریح نموده است.^۲

وی هم‌چنین از نکات قابل‌توجه در فضایل ائمه (ع) را احادیث مربوط به ولادت آنان می‌داند. برای مثال، به ولادت حضرت علی (ع) در کعبه و ولادت امام حسن (ع) در خانه امام علی (ع) و فاطمه (ع) - تنها خانه‌ای که جبرئیل از طرف خداوند درب آن را به سوی مسجد باز گذاشت - اشاره می‌کند.^۳ دونالدسون در نگاهی به ظاهر ستایش‌گرانه به محبت سرشار پیامبر (ص) به حسنین (ع) اشاره می‌کند - فرماید ولی روایتی از پیامبر (ص) می‌آورد که نویسنده را در ارائه تصویر موردنظر وی در شخصیت اجتماعی - سیاسی امام یاری می‌کند. او از میان همه روایت‌های موجود از پیامبر (ص) درباره محبت حسنین (ع)، این روایت را نقل می‌کند: «آیا سیادت و سروری فرزندانم را انکار می‌کنید؟ کسی که به وسیله او خداوند بین دو طایفه از مسلمانان صلح برقرار می‌کند»^۴

۵. لامنس و جایگاه اجتماعی امام

دونالدسون در بخش‌های پایانی مطلب درباره امام، حرف اصلی خود را با استناد به مقاله لامنس در *دایره المعارف اسلام* (EL۱) بیان می‌کند و به برخی

۱. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۵ ص ۷.

۲. جلال‌الدین سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، ص ۱۹۱.

۳. Donaldson, ۱۹۳۳: ۷۳.

۴. دونالدسون، همان، ۸۹ نقل از سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، ص ۱۹۱؛ صحیح بخاری، ج ۹، ص ۵۳.

ویژگی‌های فردی، اجتماعی و سیاسی امام می‌پردازد که با دیدگاه‌های شیعه هم‌سوایی ندارد. وی امام را شخصی ضعیف‌النفس، باایمان و شجاعتی اندک می‌داند که صلاحیت لازم برای رهبری جامعه شیعه را نداشت. دو صفت مهم امام به نقل از مقاله لامنس، «تبعیت از هوای نفس (شهوتران بودن) و نداشتن نشاط و زکات عقلی» است که بعد از شهادت مادرش، چندان رابطه خوبی با پدر و برادرش نداشت و جوانی‌اش را در شهوترانی و ازدواج و طلاق زنان سپری نمود تا این‌که به واسطه بیماری سل درگذشت!!!^۱ بیان مطالبی این‌چنینی بدون مراجعه و استناد به منابع، خود گویای بطلان مطلب و آشکار ساختن نیت و اهداف پیدا و پنهان نویسنده است. البته باید توجه داشت که این اثر در سال ۱۹۳۳ میلادی منتشر شده و در آن دوره مطالعه علمی و آکادمیک درباره شیعه به‌ویژه ائمه شیعه در ابتدای راه خود بود و خاورشناسان شیعه‌پژوه، آشنایی چندانی با منابع شیعی نداشتند؛ موضوعی که در نسخه دوم *دیره المعارف/اسلام* (EL۲)، تا حدودی اصلاح شد. از این‌رو، تغییراتی در آثار بعدی غربیان به ویژه در دهه‌های اخیر دیده می‌شود که تصویری مناسب‌تر از ائمه را نشان داده‌اند. در این زمینه می‌توان به کتاب‌های جانشینی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) از ویلفرد مادلونگ، *امر به معروف و نهی از منکر* از مایکل کوک و *نخستین اندیشه‌های شیعی، تعالیم امام محمد باقر (علیه السلام)* اثر ارزینا لالانی اشاره کرد. دونالدسون در بخش پایانی، با اشاره به کم‌بودن کرامات امام نسبت به سایر ائمه، به چند کرامت امام پرداخته و مقاله خود را با نقل مطالبی در چگونگی رحلت امام و مسموم ساختن‌های متعدد آن حضرت در گزارش‌های متعدد به پایان می‌برد.

۶. جمع‌بندی دیدگاه دونالدسون

نویسنده با طرح مطالبی در ظاهر مستند به منابع اصلی و حتی منابع شیعی، به برخی جریان‌های مرتبط با دوران خلافت امام، اوضاع اجتماعی - سیاسی را آشفته و آن حضرت را ناتوان در دستیابی به اهدافش نشان داده و به صورت غیرمستقیم، شخصیت اجتماعی - سیاسی آن حضرت را ناتوان و نامناسب برای خلافت تصویر می‌کند؛ به ویژه با اشاره به مقاله لامنس، از قول وی نتیجه می‌گیرد که امام شخصی ضعیف‌النفس، ضعیف‌الایمان و به لحاظ جایگاه اجتماعی - سیاسی نامناسب برای خلافت و رهبری شیعیان بودند. در این باره می‌توان گفت: این گونه تصویرگری و بررسی شخصیت امام با بهره‌مندی از دیدگاه مخالفان، بدون در نظر گرفتن دیدگاه شیعه و منابع شیعی در این زمینه، هم به لحاظ روشی و هم به لحاظ محتوایی، غیرعلمی و ناقص است. مراجعه به همه منابع و دیدگاه‌های مخالف و موافق، حداقل شرایط لازم برای بررسی عالمانه و منصفانه، به شمار می‌آید که این اثر فاقد آن است.

ب) دایره المعارف اسلام (EL۲)

لورا اچ والیری^۱ (۱۸۹۳-۱۹۸۹ م) خاورشناس و اسلام‌شناس ایتالیایی مقاله «حسن بن علی بن ابی طالب» در *دایره المعارف اسلام (EL۲)* را به نگارش درآورد. تحصیلات و تخصص وی در زمینه ادبیات عرب و فلسفه بود و تحقیقات گسترده‌ای در موضوعات مختلف تاریخ اسلام، تاریخ تمدن اسلامی، شخصیت‌ها و وقایع تاریخی دارد. سی سال تدریس و حضور علمی او در دانشگاه ناپل و نگارش مقالات مختلف و شرکت در سمینارهای پرشمار داخلی و بین‌المللی، سبب شد نام وی به منزله یکی از نویسندگان پرکار ایتالیایی در کنار ناموران

۱. L. Veccia Vaglieri

عرصه اسلام‌شناسی در *دایره المعارف اسلام* ثبت گردد. آشنایی وی به چند زبان زنده دنیا، به آثار قلمی و ترجمه‌هایش تنوع فراوان بخشید. تسلط والیری به زبان عربی و اطلاع کافی او از منابع اسلامی به ویژه کتب شیعه و هم‌چنین روش علمی وی در تحقیقات تاریخی، موجب شد نگارش نزدیک به چهل مدخل از جلد‌های مختلف *دایره المعارف اسلام* را به او بسپارند.^۱ آن‌چه بر اهمیت جایگاه اسلام‌شناسی او افزود، نگارش سه مقاله اصلی مربوط به سه امام نخست شیعه در *دایره المعارف اسلام* بود.^۲

آغازین جمله والیری در مقایسه با دونالدسون، به ظاهر متفاوت است اما در باطن، همراه با نشانه‌هایی از پیش‌داوری نمود می‌یابد. وی امام را فرزند امیرمؤمنان (ع) و مدعی خلافت معرفی می‌کند که به نفع معاویه از ادعای خود صرف‌نظر کرد. هم‌چنین او را از نظر شیعیان امام دوم می‌داند.^۳ وی در معرفی اولیه امام، با ذکر سال ولادت و اختلاف در ماه ولادت، به نام آن حضرت اشاره می‌کند که پیامبر (ص) وی را حسن (ع) نامیدند در حالی که پدرش می‌خواست او را حرب بنامد.^۴ حال آن‌که بنا بر روایات صحیح، امیرمؤمنان (ع) هنگام نام‌گذاری امام فرمودند: «من در این کار از رسول خدا (ص) پیشی نمی‌گیرم».

۱. جایگاه امام نزد پیامبر (ص)

نویسنده در بیان جایگاه آن حضرت نزد پیامبر (ص)، به نقل برخی گزارش‌ها از

۱. فاطمه جان‌احمدی، تصویر پیامبر (ص) و حضرت زهرا (ع) در *دائرة المعارف اسلام* (ترجمه و نقد)، ص ۲۴۵، قم: مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۸.

۲. The Encyclopedia of Islam: Ali B. Abi Talib, vol ۲, p۳۸۱ & (AL) Hasan B. Ali B. Abi Talib, vol ۳, p.۲۴۰ & (AL) Husayn p.۶۰۷

۳. The Encyclopedia of Islam: (AL) Hasan B. Ali B. Abi Talib, vol ۳, p.۲۴۰

۴. همان.

محبت خاص پیامبر (ص) به ایشان پرداخته است؛ ازجمله پیامبر (ص) در جریان یکی از خطبه‌هایش، از منبر پایین آمدند تا حسن (ع) را که پایش به لبه لباسش گیر کرده و روی زمین افتاده بود، از روی زمین بلند کنند. یا این‌که پیامبر (ص) در حال نماز، اجازه می‌دادند نوه‌هایش بر پشت ایشان سوار شوند و نمازشان را به همین دلیل طولانی می‌کردند.^۱ وی در ادامه، به گزارش‌ها و روایاتی دیگر از زندگی آن حضرت می‌پردازد که برای شیعه اهمیت بیش‌تری دارد. او با نقل حدیث «حسن و حسین (ع) سرور جوانان اهل بهشت هستند»، با زیرکی، با استناد به سخن ابن ابی‌الحدید، می‌گوید که مروان بن حکم، درستی این حدیث را زیر سؤال برد.^۲ یا به حدیث شریف کسا اشاره داشته و آورده: «مهم‌تر آن‌که پیامبر (ص) آن دو (امام حسن و امام حسین) را همراه پدر و مادرشان زیر عبای خود قرار داد و اعلام کرد که آنان از اهل بیت بوده، از هرگونه پلیدی مبرايند.»^۳

۲. امام در دوران خلفا

والیری پس از بیان این ویژگی‌ها، جایگاه اجتماعی امام در دوران خلفا را این‌چنین ترسیم نموده که امام به همراه بردارش، هیچ نقش در وقایع مهم خلافت ابوبکر، عمر و عثمان ایفا نکردند و با استناد به منابع (البته مبهم و بدون ذکر منبع) امام را مطیع پدرش و تحرکات آنان را کاملاً منفعلانه دانسته است. وی علت این امر را جوان بودن آنان می‌داند.^۴ البته این نکته تا پایان خلافت خلیفه دوم درست است، اما در زمان خلیفه سوم، بنابر برخی روایات مورخان اهل سنت مانند طبری، ابوالشیخ انصاری و ابن‌خلدون، امام حسن (ع) همانند فرزندان دیگر

۱. EL۲; vol ۳, p. ۲۴۰.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۴ ص ۵.

۳. EL۲; vol ۳, p. ۲۴۰.

۴. EL۲; vol ۳, p. ۲۴۰.

صحابه، در فتح افریقا و خراسان شرکت داشتند.^۱

وی سپس به نقش امام در واقعه محاصره خانه عثمان پرداخته، بر اساس احادیث متعدد، حمایت آنان از خانه عثمان را به دستور امام علی (ع) می‌داند تا برای خلیفه آب برند و در صورت شدت یافتن حمله از او دفاع کنند. در ادامه با زیرکی، به صورت ضمنی، به نقش محمد بن ابی بکر در قتل عثمان اشاره می‌کند وی با استناد به طبقات ابن سعد،^۲ می‌نویسد: که امام شاهد بود که محمد بن ابی بکر در قتل عثمان دست داشته و به همین دلیل از آن پس او را فاسق خطاب می‌کرد.^۳ موضوعی که با بررسی بیش‌تر نتایج دیگری دارد و منابع، عاملان مستقیم قتل عثمان را افرادی دیگر مانند عمرو بن بدیل و سنان بن عیاض معرفی کرده‌اند.^۴ به نظر می‌رسد نتیجه‌گیری سریع والیری چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. بهتر بود وی این موضوع را به ابهام آن واگذار می‌کرد، نه اینکه تحت تأثیر برخی منابع، این احتمال را ترجیح دهد که به جهت انتساب محمد بن ابی بکر به امیرمؤمنان (ع)، به نوعی تخریب چهره اهل بیت را پی‌گیرد.^۵ ضمن این‌که ظاهراً نویسنده بین امام حسن (ع) و حسن بصری (م ۱۱۰) خلط نموده است. در روایت ابن سعد، ابوالاشهب این مطلب را از او نقل کرده است.^۶

۱. تقی‌زاده داوری، تصویر امامان شیعه در دائرةالمعارف اسلام، ص ۱۳۹، ۱۳۸۵؛ ابوالشیخ انصاری، طبقات المحدثین باصبهان، ج ۱، ص ۱۹۱؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۹؛ ابونعیم اصفهانی، ذکر اخباراصبهان، ج ۱، ص ۴۳؛ ابن خلدون، دیوان المبتدأ والخبر فی تاریخ العرب و... معروف به تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۷۳.

۲. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۵۸.

۳. EL۲, vol ۳, p. ۲۴۰.

۴. البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۲۰۷.

۵. برای مطالعه بیش‌تر نک: الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۵۳؛ البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۹۹؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۰۱؛ الفتوح، ج ۲، ص ۴۲۶.

۶. تقی‌زاده داوری، همان، ص ۹۹؛ محمدرضا هدایت پناه، «نقد مقاله امام حسن»

۳. امام در دوران خلافت امیرمؤمنان (ع)

والیری در ادامه، به نقش و جایگاه آن حضرت در دوران خلافت امیرمؤمنان (ع) پرداخته و به صورت مختصر، تنها به جمع‌آوری نیروهای کوفی پس از شورش طلحه، زبیر و عایشه اشاره نموده تا اهالی آن دیار را ترغیب کند که جانب پدرش را بگیرند و برای او نیروی کمکی بفرستند. البته وی به مشارکت امام در جنگ صفین نیز اشاره می‌کند. همین میزان اظهارنظر، نشان از جایگاه اجتماعی - سیاسی امام دارد که برای جمع‌آوری نیروهای یک شهر می‌رود، اما منحصر ساختن نقش امام تنها در همین عبارت و یا مشارکت وی در جنگ صفین بدون اشاره به نقش و جایگاه امام در این جنگ‌ها، شاید نشان از کم‌توجهی یا تعمد وی در کم‌رنگ ساختن نقش امام باشد.

۴. خلافت امام

والیری، به خلافت رسیدن امام پس از شهادت پدرش را حاصل تلاش عبیدالله بن عباس می‌داند که مردم را دعوت کرد تا امام حسن (ع) را به خلافت برگزینند. وی در جمله‌ای کوتاه درباره امیرمؤمنان (ع) بیان می‌کند که حضرت جرأت نکردند درباره جانشین خود توصیه‌ای بنمایند.^۱

در این زمینه تذکر دو نکته لازم است: اولاً بنا بر گزارش مشهور، کسی که مردم را برای بیعت با امام حسن (ع) به خلافت تشویق می‌کرد، عبدالله بن عباس بود نه عبیدالله بن عباس.^۲ به نظر می‌رسد روایاتی که عبیدالله بن عباس را نقل کرده‌اند، در پی آنند که به این نکته دامن بزنند که ابن‌عباس پس از شهادت امیرمؤمنان (ع)، اموال بصره را برداشت و از امام جدا شد و در زمان خلافت امام

۱. EL۲, ۱۳۸۶, P۲۴۱.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۳۳؛ الارشاد، ج ۲، ص ۸؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۵۶.

حسن علیه السلام حضور نداشت.^۱ ثانیاً بنا بر گزارش‌های برخی منابع تاریخی، جانشینی امام حسن علیه السلام برای مردم به ویژه شیعیان آن حضرت تا حدودی معلوم بود.^۲

۵. صلح امام

والیری در تحلیل شخصیت اجتماعی - سیاسی امام، پیش‌داورانه تمایل امام به صلح را از همان ابتدای بیعت بیان می‌کند. وی قیس بن سعد بن عبادہ انصاری را اولین بیعت‌کننده با امام را می‌داند که می‌کوشید تا شروطی را مطرح سازد مبنی بر این‌که بیعت باید «مبتنی بر کتاب خدا، سنت پیامبر و جنگ (قتال) علیه کسانی باشد که حرام خدا را حلال کرده‌اند (محلّون). البته وی یادآور می‌شود که امام موفق شدند که از این تعهد احتراز کنند و بگویند که شرط آخر در همان مورد اول گنجانده شده است.^۳

نویسنده بلافاصله از بلاذری نقل می‌کند که حاضران سوگند خوردند با کسانی که در مقابل امام حسن علیه السلام به جنگ بایستند، بجنگند و با کسانی که با او سازش کنند، از در آشتی در آیند؛ اما در ادامه برای فضا سازی بحث و انتقال ذهنیت خود به مخاطب سؤالی در قالب استفهام مطرح می‌کند مبنی بر این‌که این عبارت امام (که شرط آخر در اولی وجود دارد)، جماعت را متعجب ساخت. اگر امام حسن علیه السلام از آشتی سخن می‌گفت، آیا به این علت بود که می‌خواست با معاویه صلح کند؟ این سؤال در تصویرگری جایگاه اجتماعی - سیاسی امام مؤثر است. وی به این مقدار بسنده نکرده، در ادامه هراس از انتقام‌جویی معاویه در

۱. تقی زاده داوری، همان، ص ۱۴۰؛ محمدرضا هدایت‌پناه، همان.

۲. بلاذری، انساب/الاشراف، ج ۳، ص ۲۷۲.

۳. but al-Hasan succeeded in avoiding this commitment by saying that the last condition was included in the first (al- tabari, ii, i)

لشکر را عامل دیگری برای تمایل به صلح از سوی امام می‌داند؛ زیرا با وجود آن‌که امام می‌توانست بر چهل هزار طرف‌دار سابق امام علی (ع) تکیه کند، به دلیل این هراس، به صلح متمایل بود؛ به‌ویژه آن‌که معاویه بلافاصله مخالفت خود با انتخاب امام به خلافت را در سخنرانی‌ها و نامه‌ها به امام اعلام کرد و به سرعت آماده نبرد شد و فرماندهان خود از شام، فلسطین و اردن را فراخواند.^۱

والیری چگونگی رویارویی دو لشکر و جریان صلح را با بررسی اجمالی نامه‌های میان امام و معاویه و عبیدالله بن عباس (یا عبدالله بن عباس) و معاویه و سخنرانی‌ها آغاز می‌نماید و سپس مطرح می‌کند، زمانی که مقاصد جنگ‌طلبانه معاویه روشن‌تر شد (او تا موصل پیش رفته بود)، امام مجبور گردید خود را برای نبرد آماده کند. وی اشاره کرده که ابتدا نیروهای امام به تقاضای او پاسخی ندادند، اما بعد از اصرار عدی بن حاتم برای این کار اقدام کردند. بیان این نکته که امام مجبور به نبرد شد و نیروهایش ابتدا پاسخ ندادند و...، در ایجاد نگرش منفی نسبت به امام در ذهنیت مخاطب بر ناتوانی سیاسی امام بی‌تأثیر نیست. درحالی‌که بررسی کامل‌تر، نشان از عزم جدی امام بر مبارزه با معاویه است. امام برای جلوگیری از پیشروی معاویه، گروهی از طلایه‌داران سپاه خود مشتمل بر دوازده هزار نفر را به فرماندهی عبیدالله بن عباس به سوی معاویه فرستاد و به عبیدالله دستور داد که از «قیس بن سعد» و «سیعد بن قیس همدانی» به منزله مشاور استفاده کند. از دو احتمال موجود درباره اعزام قیس همراه عبیدالله، والیری به جنبه هم‌سو با نگرش خود یعنی آسان شدن زمینه‌های اجرای خواسته امام بر صلح توجه می‌کند. وی در این زمینه آورده که قیس نماینده گروهی بود که تا پای جان آماده جنگیدن بودند، ازاین‌رو، امام خواست او را از مواضع خود دور

۱. EL۲, ۱۳۸۶, P۲۴۱.

سازد؛ زیرا آن حضرت از پیش تصمیم گرفته بود که با دشمن مذاکره کند.^۱ احتمال دیگری که قیس از آن غافل بود یا خود را به تغافل زد این که با توجه به ویژگی جنگ‌جویی قیس که والیری به آن اشاره می‌کند، تحلیل مناسب‌تر این است که امام وی را برای جلوگیری از هرگونه سستی در نبرد با معاویه و قطعیت موفقیت در جنگ همراه عبیدالله فرستادند نه آن‌گونه که والیری گمان برده است. وی سپس در تبیین زمینه‌های مذاکرات، بیان می‌کند که امام در سبابط مداین توقف کرد و سخنانی گفت که موجب ناراحتی یارانش شد. امام بیان داشت که هیچ‌گونه احساس کینه و عداوتی درباره مسلمانی به دل ندارد و سازشی که یارانش از آن امتناع می‌ورزند، بهتر از دودستگی و انشعابی است که خواستار آن هستند.^۲ والیری با خروج از جاده انصاف، مطابق با قضاوت پیش‌داورانه خود درباره امام، به نقل بریده / *اخبار الطوال* پرداخته تا تمایل درونی امام به صلح و چهره‌ای عافیت‌طلب از امام نشان دهد؛ حال آن‌که با مراجعه به متن گزارش دینوری، تصویری دیگر از اقدام امام آشکارا می‌گردد. دینوری گزارش کرده که امام پس از مواجهه با اقدامات معاویه، به قصد جنگ به سبابط آمدند. وقتی در آن‌جا با سستی و بی‌میلی نیروهای خود مواجه شدند، بیان داشتند که چیزی برخلاف خواسته جمع بر آن‌ها تحمیل نمی‌کنند.^۳ «و بلغ ذلک الحسن بن علی، و هو بالكوفه، فسار نحو المداین لمحاربه عبدالله بن عامر بن کرز، فلما انتهی الی سبابط رأى من اصحابه فشلا و تواکلا عن الحرب، فنزل سبابط، و قام فیهم خطیبا، ثم قال: ایها الناس، انی قد اصبحت غیر محتمل علی مسلم ضغینه، و انی

۱. His aim may have been to remove from his side this Işays, who represented the party for war to the death, because he was already intending to negotiate with his adversary.

۲. دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۲۱۷.

۳. همان، ص ۲۱۷.

ناظر لکم کنظری لنفسی، و آری رایا فلا تردوا علی رأیی، ان الذی تکرهون من الجماعه افضل مما تحبون من الفرقه و آری اکثرکم قد نکل عن الحرب، و فشل عن القتال، و لست آریان احملکم علی ما تکرهون». وی سپس به عکس العمل سپاهیان و تندروی خوارج حاضر در سپاه امام اشاره می‌کند که چگونه شخصی به نام جراح بن سنان اسدی درحالی که فریاد می‌زد: «تو مانند پدرت کافر شده‌ای»، با فرو کردن خنجر در پای امام او را مجروح ساخت. در ادامه با پیشروی نیروهای معاویه به نزدیکی مداین و سستی و تفرقه در لشکر امام، مذاکرات در حالی به نتیجه رسید که لشکریان امام حسن (ع) تمایلی به جنگ نداشتند و هر روزشمار فزاینده‌ای از اهل عراق به معاویه می‌پیوستند.^۱

۶. شرایط توافقنامه

والیری در ادامه، پس از زمینه‌چینی‌های لازم و ارائه تصویری خودساخته از شخصیت اجتماعی - سیاسی امام، به شرایط توافقنامه اشاره می‌کند و با بیان ناسازگاری گزارش‌های مربوطه در منابع، به نقل گزارش‌ها و شرایط متناسب با ذهنیت و برداشت‌های خود می‌پردازد. وی ابتدا به اعطای اختیار تام از سوی معاویه به امام اشاره می‌کند (بدون اشاره به این که این اختیار تام در چه زمینه‌ای است). سپس به تأسف امام اشاره می‌نماید که چرا حق‌المصالحه بیش‌تری درخواست نکرده بود. این حق‌المصالحه عبارت بود از: یک میلیون درهم (مستمری سالانه) علاوه بر مبلغ پنج میلیون که باید از خزانه کوفه برداشت می‌شد[؟] و نیز درآمد حاصل از ناحیه‌ای در ایران (دارابجرد[؟] فسا[؟] اهواز[؟]). وی خود اذعان می‌کند که جمع‌آوری چنین وجوهاتی، به دلیل دشمنی‌هایی که

۱. EL۲, ۱۳۸۶, P۲۴۱.

اهل بصره با امام داشتند، ممکن نبود.^۱ سپس به شرایط دیگر نیز اشاره می‌کند که به گمان وی بعدها برای کاهش انتقادات بر امام حسن (علیه السلام) در آن گنجانده شده است. این شرایط عبارت بودند:

۱. پس از مرگ معاویه، قدرت به امام حسن (علیه السلام) بازگردد. وی به صورت ضمنی در رد این بند آورده که ایده از پیش تعیین کردن جانشین هنوز بروز نیافته بود و معاویه بعدها برای اعمال آن با مشکلات فراوانی مواجه شد. درحالی که پیش‌ازاین خلیفه اول، عمر را به عنوان جانشین خود معین کرده بود و خلیفه دوم انتخاب جانشین خود را به شورای شش نفره سپرد و امیرمؤمنان (علیه السلام)، امام حسن (علیه السلام) را به جانشینی خود انتخاب نمودند. بنابراین مشکل معاویه، جا انداختن این اندیشه نبود بلکه مشکل او شخصیت یزید و نالایقی او برای تصدی این مقام بود.^۲

۲. معاویه متعهد شد که برای خود جانشینی تعیین نکند و انتخاب جانشینی را به شورا واگذارد.

۳. معاویه هم‌چنین متعهد شد از کتاب خدا، سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سیره خلفای عادل و صالح پیروی کند. وی در رد این بند نیز آن را منافات با اعتقادات شیعیان و مستلزم محکومیت سیره عثمان دانست که بعید بود معاویه آن را بپذیرد و می‌دانیم که معاویه نه تنها این بند که هیچ کدام از این شروط را نپذیرفت.

۴. عفو عمومی داده شود.

۵. دو میلیون درهم به امام حسین (علیه السلام) پرداخت شود.

۶. درباره پرداخت مستمری‌ها (عطا) و پاداش‌ها، بنی‌هاشم (علویان و عباسیان) بر بنی عبدالشمس (امویان) حق تقدم داشته باشند که با استبعاد والیری مواجه می‌شود.

۱. EL۲, ۱۳۸۶, P۲۴۱.

۲. برای مطالعه بیش‌تر نک: جمعی از نویسندگان، تصویر امامان شیعه در دایره المعارف اسلام، ص ۱۲۶؛ محمدرضا هدایت پناه، همان.

۷. پس از صلح

والیری اتفاقات پس از صلح را با واکنش‌های برخی از اصحاب پی‌گیری می‌کند؛ برای مثال، حجر بن عدی خطاب به امام گفت که ترجیح می‌داد که پیش از آن روز خبر مرگش را شنیده بود. همو یا یکی دیگر از یاران، امام را متهم کرد که مسلمانان را خوار ساخته است.^۱ یا به اجتماع اعتراض‌آمیز یاران امام اشاره می‌کند که ناخشنودی خود را از این‌که امام تقاضای ضمانت کافی نکرده، ابراز داشته‌اند.^۲ به نظر می‌رسد بیان این نکته از سوی والیری در ادامه تقلیل جایگاه اجتماعی - سیاسی امام، تصمیمات نادرست و ناتوانی امام در اداره امور و هدایت شیعیانش باشد که این‌گونه با اقدامات تحقیرآمیز یارانش مواجه می‌شود. حال آن‌که اولاً باید حساب یاران واقعی و راستین امام با خوارج و کسانی را که در لشکر امام حضور داشته اما هیچ هم‌سوئی اعتقادی با امام نداشتند از هم جدا نمود. ثانیاً شرایطی را که امام با آن مواجه بودند و دسیسه‌هایی را که معاویه چید تا این شرایط را بر امام تحمیل سازد، در نظر گرفت و با وجود این شرایط نتیجه‌ای را که اقدام امام داشت و تلاشی را که در آینده برای هدایت شیعیان داشتند باهم سنجید، آن‌گاه شاید نتیجه دیگری غیر از آنچه والیری و دیگر خاورشناسان نظیر او درصدد ارائه آن هستند حاصل شود.

وی پس از بیان اقدامات معاویه پس از صلح، به عوامل و انگیزه‌های صلح از سوی امام می‌پردازد. او عوامل را در پنج مورد برمی‌شمرد:

۱. علاقه به صلح و آرامش؛

۲. بی‌میلی به سیاست و منازعات مربوط به آن؛

۱. اخبار الطوال، ص ۲۱۹؛ الامامه و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۵.

۲. EL۲, ۱۳۸۶, P۲۴۲.

۳. تمایل به اجتناب از خونریزی گسترده؛

۴. کمبود بودجه مالی و تلاش برای جبران آن که به گمان نویسنده، به سیره امیرمؤمنان علی (علیه السلام) برمی گردد که عادت داشتند هر هفته خزانه دولتی را خالی نمایند و موجودی آن را تقسیم کنند؛ در نتیجه قاعدتاً امام حسن (علیه السلام) باید با کمبود بودجه مواجه بوده باشد؛

۵. امام نمی توانستند به سربازانی تکیه کنند که تمایل چندانی به جنگیدن نداشتند.^۱ پذیرفتن این انگیزه های خودساخته که تنها بر اساس ذهنیت نویسنده مطرح شده، تا زمانی که مستند به منابع یا قرآینی نشود، منطقی به نظر نمی رسد. نویسنده مانند خاورشناسان پیشین، با کنارهم گذاشتن برخی گزارش ها و مطالب و حتی احادیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره ویژگی های شخصیتی امام - که در برخی موارد هم درستی گزارش ها و ترتیب تاریخی آن ها خدشه ناپذیر است - درصدد ارائه تصویری عافیت طلب و گریزان از سیاست از امام است تا جایگاه اجتماعی - سیاسی ایشان را نامطلوب نشان دهد و خدشه بر آن وارد سازد؛ حال آن که با مراجعه به منابع بیش تر و بررسی جامع تر گزارش های تاریخی، تصویر دیگری از امام ظاهر می گردد که پس از مواجهه با شرایطی دشوار و دسیسه های معاویه، سستی لشکر و پراکندگی افراد، برای حفظ اندک شیعیان راستین و ایجاد زمینه و بستر مناسب تر برای هدایت آن ها در آینده، با تصمیمی آگاهانه و سیاست مدارانه، صلح را پذیرفتند.

۸. پس از کناره گیری

والیری در ادامه به زندگی امام حسن (علیه السلام) پس از کناره گیری از خلافت پرداخته

و عرصه دیگری از خیال‌پردازی و منفی‌بافی از زندگی امام را نمایان ساخته و به اتهام معروف مطلق بودن امام اشاره کرده است. وی ابتدا به نامه‌ای از معاویه به امام اشاره می‌کند که امام می‌خواست در جنگ با یکی از خوارج به نام «ابن حَسَناء طایی» شرکت نماید. امام در جواب معاویه نوشتند: «من جنگ با تو را ترک کرده‌ام تا آرامش را به مردم بازگردانم و در کنار تو نخواهم جنگید.»^۱ (البته این مسأله که نویسنده از کنار آن به سادگی گذشت، خود نشان از جرأت، شجاعت و جایگاه اجتماعی - سیاسی امام دارد. هم تقاضای معاویه از امام می‌تواند جایگاه حضرت را نشان دهد و هم نوع پاسخ امام، از جرأت سیاسی حکایت می‌کند که مورد توجه و بزرگ‌نمایی نویسنده درنیامد. سپس با اشاره به نوع زندگی امام در مدینه، برخی ویژگی‌های ناهم‌سو با دیدگاه‌های شیعه را بدون استناد به منبعی معتبر مطرح می‌کند. ویژگی‌هایی مانند زندگی در آسایش و آرامش، دخالت نکردن در امور سیاسی و ازدواج و طلاق دادن بی‌شمار زن‌ها، به گونه‌ای که لقب مطلق را به او داده‌اند. بنابراین طبری و مسعودی، نخستین بار منصور عباسی برای تحقیر سادات حسنی، این تهمت را در میان مردم شایع ساخت.^۲

والیری بدون استناد به منبعی، تعداد همسران آن حضرت را شصت، هفتاد یا نود زن و نیز سیصد یا چهارصد متعه برمی‌شمارد. وی بدون بررسی درستی یا نادرستی مطالب، با پذیرش ضمنی این دیدگاه‌ها، در تفسیری به ظاهر مشفقانه ولی کنایه‌آمیز، بیان می‌کند که این زندگی توأم با لذایذ شهوی، ظاهراً سرزنش

۱. Al-Hasan replied that he had given up fighting against him in order to bring peace to the people, and that he would not fight at his side

۲. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۰.

چندانی را در پی نداشت.^۱ این بیان در واقع در تخریب شخصیت امام و کاستن جایگاه اجتماعی ایشان صورت می‌گیرد. این پردازش والیری و تصویری که از شخصیت فردی، اجتماعی و سیاسی امام عرضه نموده، غیرمستقیم چه نتیجه‌ای به مخاطب منتقل می‌سازد؟ تصویری را که والیری مانند دیگر خاورشناسان از امام نشان می‌دهد، می‌توان به صورت خلاصه این‌گونه بیان نمود: امامی ناموفق در مدیریت اجتماعی - سیاسی، ناتوان در مبارزه نظامی و عافیت‌طلب و خوش‌گذران که زندگی در آسایش و عافیت‌طلبی را بر جنگ ترجیح داده است. شاید این نتیجه‌گیری، اندکی تند به نظر برسد، اما بررسی بیش‌تر منابع تاریخی درباره زندگی امام، حتی منابع اهل سنت نتیجه دیگری در پی دارد.

ج) دایره المعارف امریکانا

دائرة المعارف امریکانا که قدیمی‌ترین دایره المعارف انگلیسی‌زبان جهان به شمار می‌رود و به لحاظ قدمت، از اعتبار و اشتهار ویژه‌ای در میان دایره‌المعارف‌های عمومی جهان برخوردار است، یک آلمانی تبعیدشده به ایالت بوستون امریکا به نام فرانسیس لیبر در سال ۱۸۲۹ پایه‌گذاری کرد.^۲ حجم مقالات شیعی این دایره‌المعارف بسیار کم بوده، تنها ۹۳ مقاله از ۴۵۰۰۰ مقاله آن، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، حاوی مباحثی در زمینه آموزه‌ها، آیین‌ها، اشخاص، حوادث، سلسله‌ها، سرزمین‌های شیعیان، گروه‌ها و فرقه‌های شیعی است. مقاله «حسن و حسین» [علیهما السلام] که ویلیام مونتگمری وات^۳ تدوین کرد، بسیار مختصر به

۱. This life of sensual pleasures does not appear, however, to have aroused much censure

۲. تصویر امامان شیعه در دائرةالمعارف اسلام، ص ۱۳.

۳. W. Montgomery Watt

زندگی این دو امام می‌پردازد. وات متولد اسکاتلند، خاورشناس معاصر و استاد مطالعات عربی و اسلامی دانشگاه ادینبورگ^۱ بود. تحصیلات خود را در دانشگاه‌های ادینبورگ، جنا، کالج بالیول^۲ و آکسفورد گذراند و به عنوان مربی ارشد در فلسفه اخلاق در ادینبورگ (۱۹۳۳ - ۱۹۳۸م)، مربی فلسفه باستان (۱۹۴۶ - ۱۹۴۷م)، مربی موفق و ارشد و دانشیار مطالعات عربی (۱۹۴۷ تا ۱۹۶۴) بود. در سال ۱۹۶۴، سمت ریاست را پذیرفت و در سال ۱۹۷۹ میلادی بازنشسته شد.^۳ وات از شرق‌شناسان برجسته‌ای بود که مقالات متعددی در دایره‌المعارف دارد. از جمله مقالات وی، مقاله «حسن و حسین» در *دائرة المعارف / امریکانا* است.

۱. معرفی اجمالی امام

وات در این مقاله، امام را فرزند حضرت علی (ع) و فاطمه (ع) و نوه پیامبر معرفی نموده که شیعیان ایشان را به عنوان امام دوم و حاکم برحق همه مسلمانان می‌دانند. توجه داشتن به این نکته که شیعیان ایشان را امام برحق همه مسلمانان می‌دانند، نشان از درک اعتقاد شیعیان دارد. وی دوره جوانی امام را آرام توصیف نموده و تنها احتمال داده که امام حسن (ع) پدرش امیرمؤمنان (ع) را در دوره خلافتش (۶۵۶-۶۶۱ق) یاری رسانده باشد.^۴

۲. خلافت امام

وی سپس به خلافت امام حسن (ع) پس از شهادت امیرمؤمنان (ع) اشاره و ادعا کرده که ایشان از همه پیروان آن حضرت بیعت گرفت. نکته قابل توجه این که وی

۱. Edinburgh University

۲. Balliol

۳. مصطفی حسینی طباطبایی، *نقد آثار خاورشناسان*.

۴. تصویر امامان شیعه در *دائرة المعارف اسلام*، ص ۲۰۹.

بدون هیچ مدرکی و بدون بررسی گزارش‌ها و چگونگی رخدادهای مربوط به آن دوره، ادعا کرده که امام به طور آشکارا قادر نبودند از عهده مشکلاتی که با آن مواجه بودند برآیند، با رقیب [حضرت] علی (ع)، معاویه، پیمان بستند و از خلافت کناره‌گیری کرد.^۱ این گونه ادعا نمودن بدون بررسی گزارش منابع، نه تنها پژوهش را به لحاظ روشی فاقد اعتبار علمی می‌نماید، بلکه به لحاظ محتوایی نیز متقن و مستند نیست و زمینه پذیرش و باور به آن را از بین می‌برد. شایسته بود وات، با بررسی گزارش‌ها از منابع شیعه و سنی، زمینه‌ها و عوامل کناره‌گیری امام و تحولات آن را بررسی می‌کرد، آن‌گاه ناتوانی امام در حل مشکلات را ادعا می‌نمود. پیش‌داوری وات و ادعاهای بی‌سند وی به این‌جا ختم نشده، در ادامه ادعا نموده است که امام مبلغ زیادی پول دریافت کردند و برای یک زندگی فارغ‌البال در مدینه عزلت گزیدند و سرانجام بین سال‌های ۶۶۸ و ۶۷۹ درگذشتند.^۲ تصویرگری جایگاه اجتماعی - سیاسی امام بدین‌گونه، با پیش‌داوری الهام‌گرفته از پژوهش‌های خاورشناسان پیشین و منابع اهل سنت، بدون بهره‌مندی از منابع شیعی و تحلیل آن‌ها، پذیرش مطالب مقاله را با مشکل مواجه می‌سازد. آنچه مایه تأسف بیشتر است، بی‌توجهی و نوعی بی‌رغبتی وات به آوردن مطالبی علمی و مستند است تا آن‌جا که تاریخ وفات امام را که در منابع اولیه آمده و اختلاف چندانی در آن نیست در یک‌فاصله زمانی یازده ساله ذکر می‌کند. البته ناگفته نماند دیگر آثار وات با رعایت مسائل روشی و بهره‌مندی از منابع اولیه و مستند، از ارزش و اعتبار بالایی برخوردار است. به‌نظر می‌رسد این مقاله در سال‌های دورتر نگاشته شده که هنوز آشنایی چندانی با منابع و شخصیت‌های شیعی در غرب حاصل نشده بود و یا نشان از نوعی تعمد و جهت‌دار بودن مقاله

۱. همان.

۲. همان.

باشد که دلیل چندانی بر آن نیست. به هر حال این نوشته، هم به لحاظ روشی غیرعلمی است و هم به لحاظ محتوایی پیش‌داورانه و غیرمستند. گزارش‌های وی بدون تحلیل گزارش‌های مربوطه در منابع و به دلیل فقدان بررسی دیدگاه‌های شیعه، غیرجامع بوده، ادعاهای آن پذیرفتنی نیست.

نتیجه

تصویری که خاورشناسان از امامان شیعه نشان دادند، حداقل باید از سه منظر روش‌شناسی، بررسی محتوایی و اعتبار سندی، بررسی گردد. این نوشتار به بررسی محتوایی آثار برخی خاورشناسان درباره جایگاه اجتماعی - سیاسی امام حسن علیه السلام پرداخت. در نگاه اولیه، قلم‌والیری در *دایره المعارف اسلام*، نسبت به دیگر خاورشناسان متقدم، اندکی ملایم‌تر به نظر می‌رسد. برخلاف مقاله لامنس که سراسر اهانت‌های آشکار و نقل مطالب نادرست و غیرمستند است، والیری درصدد است با استناد به منابع و ارائه شواهد و گزارش‌های تاریخی، مطالب را مستند نمایان سازد، اما بررسی محتوای مقالات نشان می‌دهد که خط فکری حاکم بر اندیشه‌های خاورشناسان درباره ائمه شیعه، به گونه‌ای متمایز از اعتقادات شیعه است. کم‌رنگ ساختن فضایل و جایگاه علمی آنان، برجسته‌سازی برخی نکات به ظاهر منفی، عادی نشان دادن ائمه همانند سایر مردم و در نهایت پایین نمایاندن جایگاه اجتماعی - سیاسی آن‌ها در دیدگاه‌ها و روش‌های مختلف در نوشته‌های آنان مشهود است. بررسی نظر سه خاورشناس یعنی کتاب *مذهب شیعه* دونالدسون، «مدخل امام حسن علیه السلام» در *دایره المعارف اسلام* از لورا اچ والیری و «مدخل حسن و حسین علیه السلام» در *دایره المعارف امریکانا* از مونگمری وات، نشان از وجوه اشتراک فراوان و اختلاف اندک در آن‌ها دارد. صرف‌نظر از مقاله وات که بسیار کوتاه است و ابعاد کم‌تری از زندگی امام را پوشش می‌دهد، درعین حال در بحث جایگاه اجتماعی - سیاسی امام، مانند دو خاورشناس دیگر، امام را ناموفق و ناتوان در اداره امور معرفی می‌کند. برای رسیدن به این نتیجه، با انتخاب گزارش‌های تاریخی

هم‌سو با هدفی که مدنظرشان است، امام را شخصیتی ذاتاً عافیت‌طلب، صلح‌دوست و گریزان از جنگ و درگیری معرفی نموده‌اند. برای دستیابی به این نتیجه، ابتدا با بررسی شخصیت امام و جایگاه وی در دوران خلفا و امیرمؤمنان علیه السلام، وی را فردی کم‌اثر معرفی می‌کنند که نقش چندانی در وقایع ندارد. پس از شهادت پدر و رسیدن به مقام خلافت، پس از مواجهه با مخالفت معاویه و اقدامات جدی وی در جنگ، از آن‌جا که امام از ابتدا به صلح متمایل بود، مقدمات لازم برای دستیابی به صلح را فراهم نمودند، و قیس را همراه عبیدالله به میدان فرستادند تا تحقق صلح با مانعی مواجه نشود؛ در شروط صلح رعایت حال خود و شیعیان را نمودند و شروطی را مطرح ساختند تا آینده مالی و رفاهی وی و برادرش را فراهم سازد. پس از صلح، با وجود اعتراض‌ها و اهانت‌هایی که برخی اصحاب به آن حضرت کردند، زندگی توأم با آسایش و عافیت را در مدینه در پیش گرفتند تا بر اثر بیماری یا مسمومیت از دنیا رفتند.

این نتیجه، حاصل تصویرگری خاورشناسان از جایگاه اجتماعی - سیاسی امام حسن علیه السلام است که همانند پدر بزرگوارشان با مظلومیت، استخوان در گلو و خار در چشم، عمر خود را در میان یارانی بی‌وفا و سست‌عقیده سپری نمودند تا معاویه با دسیسه و نیزنگ، به هرآنچه خواست دست‌یافت و آن‌ها با کوتاهی و سستی، زمینه انواع تهمت‌ها به امام خود را موجب شدند. امام پس از مواجهه با اوضاع نامناسب، به ویژه سستی یاران و پراکندگی لشکر، چاره را در صلح با معاویه دیدند تا با امید به آینده و تغییر اوضاع، زمینه هدایت بهتر شیعیان را فراهم ساخته، آنان را از پراکندگی به وحدت و انسجام فراخوانند، امری که با سیاست‌ها و اقدامات ائمه بعدی پی‌گیری و حاصل شد.

منابع

۱. ابن‌قتیبه دینوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم (۲۷۶)، الإمامه و السیاسة المعروف

۱. بتاريخ الخلفاء، تحقیق علی شیر، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۰ق.
۲. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، قم: شریف رضی، ۱۴۲۱ق.
۳. اصفهانی، ابوالفرج علی بن الحسین (م ۳۵۶)، مقاتل الطالبیین، تحقیق سیداحمد صقر، بیروت: دار المعرفه، بی تا.
۴. بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (م ۲۷۹)، کتاب جمل من انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۵. جان احمدی، فاطمه، تصویر پیامبر (ص) و حضرت زهرا (ع) در دائره المعارف اسلام، ترجمه و نقد، با اهتمام مؤسسه شیعه شناسی، قم: مؤسسه شیعه شناسی، ۱۳۸۸.
۶. جمعی از نویسندگان زیر نظر محمود تقی زاده داوری، تصویر امامان شیعه در دائره المعارف اسلام (EL۲)، قم: انتشارات مؤسسه شیعه شناسی، ۱۳۸۵.
۷. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸.
۸. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (م ۷۴۸)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، دوم ۱۴۱۳ق.
۹. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (م ۳۱۰)، تاریخ الأمم و الملوك، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷.
۱۰. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفه الله علی حجج العباد، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۱۳ق.

۱۱. Dwight M. Donaldson, The Shii Religion; A History of Islam in Persia And Iran; London: ۱۹۳۳.

۱۲. The Encyclopedia of Islam (EL۲), vol ۳; Edited By B. Lewis, V. L. Ménage, CH. Pellat And J. Schacht; LEIDEN LONDON E. J. BRILL ۱۹۸۶ LUZAC & CO.

فصل هفتم

نقد شبهات درباره امام مجتبی علیه السلام

پاسخ به شبهه مطلق بودن امام حسن علیه السلام

سید تقی واردی^۱

چکیده

مخالفان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام، برای دور نگه داشتن مردم از امامان و محروم نمودن مسلمانان از افکار و اعتقادات آنان، به حیل‌های مختلفی دست می‌زنند. امام مجتبی علیه السلام چه در دوران گذشته و چه در عصر حاضر، از دسیسه‌های دشمنان در امان نبوده و شبهاتی درباره ایشان منتشر کرده‌اند. از جمله، حضرت را به زیادی ازدواج و طلاق زنان متهم نموده و برای اثبات افتراءات خویش، به برخی از روایات مرسل و فاقد اسناد درست، متمسک شده‌اند. سرمنشأ تمام این افتراءات، منصور دوانقی (دومین خلیفه عباسی) است که برای خاموش نمودن قیام‌های بنی‌الحسن و پراکندن مردم از گرد اولاد و احفاد امام حسن مجتبی علیه السلام، اقدام به توطئه‌های مختلف، از جمله شبهه مرموزانه «مطلق بودن» آن حضرت کرد، در حالی که آن حضرت مورد ستایش قرآن کریم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سایر ائمه اطهار علیهم السلام قرار داشته، شخصیت ایشان عاری از چنین اتهاماتی است. علاوه بر آن، امام مجتبی علیه السلام چه در دوران پدر و چه در دوران امامت خویش، کارهای مهم دینی، سیاسی و اجتماعی بر عهده داشتند و فرصت برای چنین کارهایی نبود. شواهد و قرائن تاریخی نیز صحت چنین افتراءاتی را نفی می‌کنند. امروزه تکفیری‌ها، وهابیان، بهایی‌ها و سایر دشمنان اهل بیت علیهم السلام، این افتراءات را با هدف جلوگیری از شیعه‌گرایی مسلمانان گسترش می‌دهند.

واژگان کلیدی: امام مجتبی علیه السلام، شبهه، ازدواج، طلاق، مطلق، کثیر التزوید، کثیر الطلاق، دشمنان اهل بیت علیهم السلام.

۱. عضو هیأت علمی مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی (وابسته به پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی).

مقدمه

یکی از نسبت‌های ناروایی که به ساحت قدسی امام مجتبیٰ (ع) داده می‌شود، مطلق بودن، یعنی کثیرالطلاق بودن آن حضرت است. البته ریشه چنین شبهه‌ای در شبهه دیگری نهفته و آن این است که آن حضرت ازدواج‌های زیادی کردند و چون بیش از چهار زن نمی‌توانست پیش خود نگه دارند، ناچار زنان قبلی را طلاق می‌دادند و با زنان جدیدی ازدواج می‌کرد.

در عصر حاضر دشمنان اهل بیت (ع)، از جمله تکفیری‌ها، بهایی‌ها و صهیونیست‌ها به این شبهه دامن می‌زنند و با عبارات مختلف و در محمل‌ها و قالب‌های متنوع، در بین مردم پخش می‌کنند، تا از این شیوه برای توقف اسلام-گرایی غیرمسلمانان، ایجاد موانع برای رشد روزافزون شیعه‌گرایی و سرپوش گذاشتن بر ضعف‌های ایدئولوژی خویش استفاده نمایند. این شبهه متأسفانه ریشه تاریخی نیز دارد. در سال‌های دور، دشمنان اهل بیت (ع)، از جمله ناصبی‌ها، خوارج، حیره‌خواران بنی‌امیه و هواداران بنی‌عباس نیز چنین شبهه‌ای می‌افکندند، تا از این طریق چهره تابناک امام را مشوه جلوه دهند و خللی در ارکان اعتقادی پیروان مکتب اهل بیت (ع) به وجود آورند. آنان ازدواج‌ها و طلاق‌های خیالی زیادی به امام مجتبیٰ (ع) نسبت دادند. برخی از آنان راه افراط در پیش گرفته، برای آن حضرت ده‌ها و بلکه صدها ازدواج ذکر کرده‌اند، به گونه‌ای که شنونده تصور می‌کند آن حضرت، هیچ هم و غمی در زندگی خویش نداشته و تمام کار و زندگی‌اش بر محور ازدواج با زنان و سپس طلاق آنان و جایگزین کردن زنان دیگر، بوده است.

متأسفانه برخی از محبان و شیعیان اهل بیت (ع) نیز ناآگاهانه چنین مطالبی را مزیت و فضیلتی برای آن امام همام تصور کرده و آن را با آب و تاب نقل نموده‌اند. غافل از این که تهمت‌های این چنینی، دامی برای آسیب رساندن به

اعتقادات دینی و مذهبی مردم و دور نگاه داشتن آنان از محضر اهل بیت علیهم السلام است؛ در حالی که چنین افتراایی از اساس باطل است و ساحت امام مجتبی علیه السلام از چنین وصله‌های سخیفی مبرا است.

ریشه‌یابی تاریخی شبهه

هنگامی که از جهت تاریخی این شبهه را بررسی می‌کنیم، متوجه خواهیم شد که سه منبع و مصدر برای آن وجود دارد که بقیه نوشته‌ها و گفته‌ها به آن سه برمی‌گردد و آن‌ها عبارتند از:

۱. احادیث معصومان علیهم السلام

احادیث چندی درباره ازدواج و طلاق امام حسن علیه السلام در منابع روایی و تاریخی فریقین (شیعه و اهل سنت) نقل شده که به سخنی از امیرمؤمنان علیه السلام، بر می‌گردد که مردم کوفه را از ازدواج دختران و خواهران‌شان با امام حسن علیه السلام بر حذر داشته بودند. این دسته از احادیث - چه در منابع شیعه و چه در منابع اهل سنت - با اشکالات سندی چندی مواجه است، که آن‌ها را از اعتبار و حجیت می‌اندازند؛ لذا در بسیاری از منابع مهم و اصلی روایی شیعه و اهل سنت نقل نشده است. برای بررسی این احادیث، بهتر است هر یک از منابع شیعه و اهل سنت را جداگانه و دقیق، موشکافی کنیم:

یکم. منابع روایی شیعه

در منابع روایی شیعه، دو حدیث را ثقة الاسلام کلینی در کتاب کافی نقل کرده که تعدادی از محدثان، مانند مجلسی اول،^۱ مجلسی دوم،^۲ شیخ حر عاملی،^۱ فیض

۱. روضة المتقین، ج ۹، ص ۵.

۲. مرآة العقول، ج ۲۱، ص ۹۶.

کاشانی^۱ و محدث نوری^۲ از وی نقل قول نموده‌اند. همچنین یک حدیث مشابه از ابوحنیفه تمیمی مغربی و یک حدیث از احمد بن ابی عبدالله برقی روایت شده که در ادامه هر چهار مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ عَلِيًّا (ع) قَالَ وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ: لَا تُزَوِّجُوا الْحَسَنَ فَإِنَّهُ رَجُلٌ مِطْلَقٌ. فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ هَمْدَانَ فَقَالَ بَلَى وَاللَّهِ لَنُزَوِّجَنَّهُ وَهُوَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَابْنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَإِنْ شَاءَ أُمْسَكَ وَإِنْ شَاءَ طَلَّقْ^۳؛

امام صادق (ع) فرمود: روزی امیرمؤمنان (ع) بر فراز منبر، مردم کوفه را مخاطب قرار داده، فرمود: «به حسن زن ندهید؛ زیرا او مردی است طلاق-دهنده». در آن هنگام مردی از طایفه همدان برخاست و گفت: «آری، به خدا سوگند، دخترانمان را به ازدواج او در می‌آوریم؛ زیرا او فرزند رسول خدا (ص) و امیرمؤمنان (ع) است. پس اگر خواست، نگه دارد و اگر نخواست، طلاقشان دهد.

بررسی سندی حدیث

در سلسله راویان این حدیث، حمید بن زیاد و حسن بن محمد بن سماعه وجود دارند که هر دو از پیروان فرقه انحرافی «واقفیه» و بلکه از سران این فرقه بوده‌اند. نجاشی در رجال خود، درباره حمید بن زیاد فرمود: کان ثقۀ واقفا وجهها

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۲، ص ۹.

۲. الوافی، ج ۲۳، ص ۹۹۸.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۸۰.

۴. الکافی، ج ۶، ص ۵۶؛ کتاب الطلاق، باب تطلیق المرأة غیر الموافقة، حدیث ۴.

فیهم^۱؛ «وی ثقہ و واقفی مذهب و دارای جایگاهی بین آنان بوده است.» هم‌چنین درباره ابن سماعه فرمود: من شیوخ الواقفہ، کثیر الحدیث، فقیہ ثقہ و کان یعاندا فی الوقف و یتعصب^۲؛ «وی از شیوخ واقفیان، کثیرالحدیث و فقیہ مورد ثقہ بود و در وقف‌گرایی تعصب داشت و (با مخالفان) دشمنی می‌نمود.»

علامه حلی نیز درباره ابن سماعه فرمود: و کان من شیوخ الواقفیہ یعاندا یتعصب^۳؛ «وی از سران واقفیه بود که در وقف‌گرایی تعصب می‌ورزید و (با مخالفان خود) دشمنی می‌نمود.»

ایراد دیگر سندی آن، این است که معلوم نیست مراد از محمد بن زیاد بن عیسی، کیست؟ اگر محمد بن ابی عمیر باشد، خبرش درست خواهد بود و اگر غیر از وی باشد، همان گونه که آیت‌الله خویی در معجم رجال فرموده که وی محمد بن زیاد بیاع سابری است،^۴ موثق نبوده و خبرش نیز معتبر نخواهد بود. در نتیجه وی مجهول بوده، خبرش قابل اعتماد نیست.

۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ (ع) طَلَّقَ خَمْسِينَ امْرَأَةً فَقَامَ عَلِيُّ (ع) بِالْكُوفَةِ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَا تُنْكِحُوا الْحَسَنَ فَإِنَّهُ رَجُلٌ مُطْلَقٌ. فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ بَلَى وَاللَّهِ لَنُنْكِحَنَّهَ فَإِنَّهُ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَابْنُ فَاطِمَةَ (ع) فَإِنْ أُعْجِبْتَهُ أُمْسَكَ وَإِنْ كَرِهَ طَلَّقْ؛^۵

امام صادق (ع) فرمود: حسن بن علی (ع) پنجاه زن را طلاق داد، پس امام

۱. رجال/النجاشی، ص ۱۳۲.

۲. همان، ص ۴۰.

۳. الخلاصة، ص ۲۱۲.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۹۴.

۵. الکافی، ج ۶، ص ۵۶؛ کتاب الطلاق، باب تطليق المرأة غير الموافقة، حدیث ۵.

علی (ع) در کوفه برخاست و فرمود: «ای مردم کوفه، حسن را زن ندهید، زیرا او مردی است طلاق‌دهنده.» در آن هنگام مردی به جانب آن حضرت برخاست و گفت: «آری، به خدا سوگند، دخترانمان را به ازدواج او در می‌آوریم؛ زیرا او فرزند رسول خدا (ص) و فاطمه زهرا (ع) است، پس اگر خوشش آمد، نگه دارد و اگر خوشش نیامد، طلاقشان دهد.

بررسی سندی حدیث

در این حدیث یحیی بن ابی العلاء مجهول است و معلوم نیست کدام یحیی بن ابی العلاء بوده^۱ لذا موثق نیست. علامه مجلسی به همین علت آن را مجهول دانست.^۲

یادآوری می‌شود که این دو حدیث را ثقة الاسلام کلینی و کسانی آورده‌اند که به مانند وی محدث بوده و ذائقه حدیثی داشته‌اند، اما مرحوم شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه و همچنین شیخ طوسی در دو کتاب روایی خویش (استبصار و تهذیب) آن دو را نقل نکرده و از آن‌ها اعراض نموده‌اند؛ زیرا آنان علاوه بر مهارت در نقل حدیث، علم درایت حدیث نیز داشتند و هر خبری را منتشر نمی‌کردند.

مناسب است به این نکته اشاره کنم که محدثان پُرتلاش، تمام همشان بر این مطلب استوار بوده که اخبار منقول از معصومان (ع) را گردآوری و در اختیار آیندگان قرار دهند و چیزی را از قلم نیندازند. و به همین جهت، به صحت و ضعف آن‌ها کاری نداشته‌اند، ولیکن فقها و علمای حدیث شناس، در بین روایات موجود، گلچین کرده، اخباری را ذکر می‌کردند که به صحت و وثاقت آن‌ها

۱. معجم رجال‌الحديث، ج ۲۰، ص ۲۵.

۲. مرآة العقول، ج ۲۱، ص ۹۶.

اطمینان داشته باشند. آنان هر خبری را ذکر نمی‌کنند و به فرموده معصومان علیهم السلام مبنی بر «رعایت درایت در روایت» عمل می‌کنند. همان‌گونه که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «خَبَرٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفٍ تَرَوِيهِ؛^۱ «خبری که با درایت بیان شود، بهتر است از هزار خبری که روایت گردد.» در جای دیگر فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالرَّايَاتِ لَا بِالرَّوَايَاتِ؛^۲ «بر شما باد به درایت‌ها، نه صرف روایات!» هم‌چنین در جای دیگر فرمود: «رُؤَاةُ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَرِعَاةُهُ قَلِيلٌ؛^۳ «روایت‌کنندگان کتاب فراوانند، ولی رعایت‌کنندگان آن اندکند!»

درباره امام مجتبی علیه السلام نیز اگر محدثان شیعه درایت در روایت را مراعات می‌کردند، بی‌تردید اخباری مثل این دو خبر و دو روایت بعدی نقل نمی‌گردید. به هر روی، بیش‌تر علما و فقهای شیعه از این دو حدیث اعراض کرده‌اند و به صرف نقل در کتاب شریف کافی نمی‌توانند معتبر شوند.

۳. ابوحنیفه تمیمی مغربی، نویسنده دعائم/الاسلام نیز در این باره می‌گوید: وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ كَثِيرًا وَ يُطَلِّقُهُنَّ إِذَا رَغِبَ فِي وَاحِدَةٍ وَ كُنَّ عِنْدَهُ أَرْبَعًا طَلَّقَ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ وَ تَزَوَّجَ الَّتِي رَغِبَ فِيهَا فَأُحْصِنَ كَثِيرًا مِنَ النِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ هَذَا قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام: قَالَ عَلِيُّ علیه السلام لِأَهْلِ الْكُوفَةِ: لَا تُزَوِّجُوا حَسَنًا فَإِنَّهُ رَجُلٌ مُطَلَّقٌ؛^۴

حسن بن علی با زنان بسیاری ازدواج می‌کرد و هرگاه به زنی رغبت می‌نمود و چهار زن در عقد او بودند، یکی را طلاق می‌داد و با این یکی ازدواج می‌کرد. او از این راه زنان زیادی جمع کرده بود. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: حضرت علی علیه السلام به

۱. //السرائر، ج ۳، ص ۶۴۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. دعائم/الاسلام، ج ۲، ص ۲۵۷، شماره مسلسل حدیث: ۹۸۰، کتاب/الطلاق، فصل ۱.

مردم کوفه فرمودند: «به حسن زن ندهید، زیرا او مردی است طلاق‌دهنده.»

بررسی سندی حدیث

بخش اول این روایت، نظر خود ابوحنیفه مغربی است که ظاهراً تحت تأثیر اقوال مورخان مغرض قرار گرفته و پیش خود تصور نموده که ازدواج و طلاق زیاد مزیت و نشانه بزرگی شخص است و بدین لحاظ، بدون هیچ پرده‌پوشی و آشکارا آن را به آن امام همام نسبت داده. اما بخشی بعدی کلام وی که حدیث امام باقر (ع) است، اولاً مرسل بوده و ارزش سندی ندارد و ثانیاً در هیچ یک از کتب روایی اصلی شیعه نیامده و بزرگان اصحاب مانند شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی از آن اعراض کرده و در کتب خود نیآورده‌اند.

۴. احمد بن ابی عبدالله برقی نیز روایت نمود: عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ: أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا (عليه السلام)، فَقَالَ لَهُ: جِئْتُكَ مُسْتَشِيرًا أَنَّ الْحَسَنَ (ع) وَالْحُسَيْنَ (ع) وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ (ره) خَطَبُوا إِلَيَّ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): الْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ، أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّهُ مِطْلَاقٌ لِلنِّسَاءِ وَلَكِنْ زَوْجُهَا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لِبَيْتِكَ؛^۱

امام صادق (ع) فرمود: مردی به محضر امیرمؤمنان (ع) شرفیاب شد و گفت: «خدمت رسیدم که با تو مشورت کنم. حسن (ع)، حسین (ع) و عبدالله بن جعفر از دخترم خواستگاری نموده‌اند.» (من مانده‌ام به کدامشان پاسخ مثبت دهم). امیرمؤمنان (ع) فرمود: «کسی که طرف مشورت قرار می‌گیرد، امین است. بدان که حسن، زنان را بسیار طلاق می‌دهد. دختری را به حسین تزویج کن که وی برای دختری بهتر است.»

۱. /المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۱، حدیث ۲۰.

بررسی سندی حدیث

در سلسله راویان این حدیث، ایراد و اشکالی وارد نیست، ولی تنها در کتاب *محاسن برقی* (متوفای ۲۷۴ق) نقل شده و کتاب وی با این که در نزد شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی بوده، با این حال روایت وی را نقل نکرده و از آن اعراض نموده‌اند. اصولاً کتاب *محاسن* از کتب درجه اول شیعه نبوده و خود برقی نیز از محدثان طراز اول محسوب نمی‌گردد. روایتی از وی پذیرفته می‌شود که در دیگر کتب معتبر روایی آمده باشد. بدین جهت نجاشی در وصف وی فرمود: و کان ثقة فی نفسه، یروی عن الضعفاء و اعتمد المراسیل؛^۱ «او در نفس خویش ثقة بوده، ولی در روایاتش از ضعفا روایت نموده و به احادیث مرسل اعتماد کرده است.»

بنابراین هیچ یک از احادیث یادشده از جهت سند، مطمئن نیستند و هر کدام به نحوی با اشکال و ایراد روبه‌رو بوده، نمی‌توانند دلیل و حجت قرار گیرند. علاوه بر این، اگر حضرت علی علیه السلام واقعاً در کوفه چنین مطالبی فرموده بودند، بی‌تردید منصور دوانقی (که حافظه قوی داشت)، از آن‌ها آگاه بود و در سخن خود، در طعن بر امام مجتبی علیه السلام به آن اشاره می‌کرد؛ در حالی که در کلام منصور اشاره‌ای به سخن امیرمؤمنان علیه السلام نشده است.

بررسی دلالتی احادیث

بر فرض که از جهت سند، احادیث یادشده مشکلی نداشته باشند، از جهت دلالت، تنقیصی بر مقام شامخ امام مجتبی علیه السلام نیستند؛ زیرا فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام نه به خاطر اعتراض بر امام حسن علیه السلام و یا ناراحتی از کثرت ازدواج و طلاق آن حضرت بوده، بلکه سخن وی از روی شفقت و دل‌سوزی و به جهت در امان

۱. رجال نجاشی، ص ۷۶.

نگه داشتن فرزند معصوم خویش از خواسته‌های نامعقول اهالی کوفه بوده است؛ زیرا امام مجتبیٰ (ع) هم از جهت جمال، هم از جهت کمال و هم از جهت نسب در بین جوانان عرب بی‌همتا بودند و به‌همین جهات، بسیاری از مردم علاقه داشتند که دختر خود را حتی اگر به مدت کوتاهی باشد به ازدواج ایشان درآورند، و از این طریق کسب شرافت و فضیلت نموده، بگویند که آن حضرت داماد آنان است. البته عده‌ای هم دنبال منصب و حکومت بودند و می‌خواستند دخترانشان را وجه‌المصالح خویش نموده، از طریق وصلت با خاندان امیرمؤمنان (ع)، به آرزوی‌های دنیوی خویش برسند.

امیرمؤمنان (ع) به این مطلب فطانت داشته، از اهالی کوفه درخواست نمودند که برای ازدواج دخترانشان به امام مجتبیٰ (ع) فشار نیاورند؛ زیرا آن حضرت نمی‌تواند بیش از چهار زن داشته باشد و اگر بخواهد زن دیگری هم بگیرد، ناچار باید یکی از آنان را طلاق دهد.

اگر مفهوم احادیث یادشده غیر از این باشد، باید پرسید که نهی امیرمؤمنان (ع) آیا با تذکر قبلی به امام حسن (ع) و اصولاً با مقدمه بوده و یا بدون تذکر قبلی و بدون مقدمه؟ اگر با تذکر قبلی بوده که به امام حسن (ع) فرموده باشد که دیگر زن نگیر، ولی امام حسن (ع) زیر بار نرفته باشد، پاسخ داده می‌شود معاذالله که سبط رسول خدا (ص) فرمان پدر و امام مسلمانان را نادیده بگیرد و مجدداً به ازدواج طلاق اقدام کند. این، با روح قدسی و عصمت آن حضرت سازگار نیست و اگر چنین گفته شود، تهمتی است به معصوم (ع) که از گناهان کبیره است. اما اگر بدون مقدمه و بدون تذکر قبلی به امام حسن (ع) فرموده باشد، بی‌شک چنین سخنی از امام معصوم و خلیفه بادرایتی چون حضرت علی (ع) امکان‌پذیر نیست که بدون یادآوری قبلی، فرزند ارشد خویش را که بناست ردای امامت و خلافت

را بر تن کند، در میان مردم سبک نموده، آبرویش را بریزد. بدین جهت، ممکن نیست سخن امیرمؤمنان علیه السلام در جهت اعتراض و یا نقد بر رفتار و کردار امام حسن علیه السلام بوده باشد، بلکه اگر چنین موضوعی (بر فرض محال) صحت داشته باشد، بی‌تردید مشفقانه و به جهت دور کردن مزاحمت‌های مردم از آن حضرت بوده است.

دوم. منابع روایی اهل سنت

در منابع روایی عامه، از جمله صحاح سته و سنن معروف اهل سنت، حدیثی درباره کثرت ازدواج و طلاق امام مجتبی علیه السلام نقل نشده. تنها در کتب رجالی و تاریخی آنان، حدیثی به امام علی علیه السلام نسبت داده شده که مردم کوفه را از ازدواج دخترانشان با امام حسن علیه السلام منع کرده و یا احادیثی بدون ذکر سلسله اسناد به امام زین‌العابدین علیه السلام و امام محمدباقر علیه السلام نسبت داده‌اند. به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱. ابن کثیر دمشقی:

وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: قَالَ عَلِيٌّ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ لَا تُزَوِّجُوا الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ مُطْلَقٌ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ هَمْدَانَ: وَاللَّهِ لَنُزَوِّجَنَّهُ، فَمَا رَضِيَ أُمْسَكَ وَمَا كَرِهَ طَلَّقَ.^۱
وی این حدیث را در چند جای دیگر کتاب خود ذکر کرده است.

۲. ابن عساکر:

قال و أنا محمد بن عمر حدثني حاتم بن إسماعيل عن جعفر بن محمد عن أبيه قال: قال علي: يا أهل الكوفة لا تزوجوا الحسن بن علي فإنه رجل مطلق.

۱. البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۴۳.

فقال رجل من همدان: والله لنزوجنه فما رضى امسك وما كره طلق.^۱

۳. جلال‌الدین سیوطی:

وأخرج ابن سعد عن علي بن الحسين: قال: كان الحسن مطلقاً للنساء، وكان لا يفارق امرأة إلا وهي تحبه، وأحصن تسعين امرأة. وأخرج ابن سعد عن جعفر بن محمد عن أبيه، قال: كان الحسن يتزوج ويطلق، حتى خشيت أن يورثنا عداوة في القبائل. وأخرج ابن سعد عن جعفر بن محمد عن أبيه، قال: قال علي: يا أهل الكوفة، لا تزوجوا الحسن فإنه رجل مطلق، فقال رجل من همدان والله لنزوجنه، فما رضى أمسك وما كره طلق. وأخرج ابن سعد عن عبدالله بن حسن، قال: كان الحسن رجلاً كثير نكاح النساء، وكن قلما يحظين عنده، وكان قل امرأة تزوجها إلا تحبه وصبت إليه.^۲

نقد و نظر

با توجه به این که روایت کثرت ازدواج و طلاق امام حسن (ع) در منابع روایی اهل سنت، از جمله صحیح بخاری و صحیح مسلم نیامده، نقل چنین روایاتی در کتب تاریخی و رجالی نه تنها برای شیعیان، بلکه برای اهل سنت نیز ارزش سندی ندارند. علاوه بر این که همه آنها مرسل هستند و سلسله اسناد به درستی ذکر نشده است. به همین جهت، صلابی یکی از دانشمندان معاصر اهل سنت در شمال آفریقا، درباره حدیث یادشده و احادیث مشابه می گوید: وهذا الأثر مرسل ضعيف. إن الروایات التاريخية التي تشير إلى الأعداد الخيالية في زواج الحسن بن علي رضى الله عنه لا تثبت من حيث الإسناد وبالتالي لا تصلح للإعتماد عليها نظراً

۱. تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۲۴۹.

۲. تاریخ الخلفاء، ج ۱، ص ۱۴۶.

لشبهه والطعون التي حامت حولها.^۱

به هر روی، اخبار و احادیثی که سند صحیح نداشته و یا فاقد اسناد باشند، در نزد جمیع امت (اعم از شیعه و اهل سنت) اعتباری نداشته، هیچ مطلبی را نمی-توانند ثابت نمایند.

۲. اظهار نظر منصور دوانقی

منصور دوانقی، دومین حاکم عباسی، نخستین کسی بود که بحث کثرت ازدواج و طلاق امام مجتبی علیه السلام را مطرح و بر سر زبان‌ها انداخت و از آن تاریخ به بعد، افسانه ازدواج‌های فراوان امام حسن علیه السلام و به تبع آن، کثرت طلاق آن حضرت دستمایه مورخان و افسانه‌نویسان شد و به تدریج، به یک باور تاریخی و مذهبی تبدیل گردید.

اما آیا منصور واقعاً چنین مطلبی را ابراز کرده یا این که دروغ بوده و به وی نسبت داده‌اند؟ اگر ابراز نموده، به چه علتی بوده و آیا کلامش صحت داشت یا نه؟ این‌ها مطالبی است که باید مورد بررسی قرار گیرند.

صحت انتساب شبهه به منصور

بسیاری از مورخان به این مطلب اشاره کرده‌اند که منصور دوانقی در هاشمیه، در گردهمایی خراسانیانی که بنی‌عباس را به خلافت رسانده و از حامیان این طایفه بودند، ضمن خطبه‌ای به مقام شامخ امام مجتبی علیه السلام اهانت نمود و گفت:

... ثم قام بعده الحسن بن علي ... و اقبل على النساء، يتزوج اليوم واحدة و يطلق غدا اخرى، فلم يزل حتى مات علي فراشه^۲؛

بعد از او (امام علی)، حسن بن علی علیه السلام عهده‌دار خلافت شد... [وی پس از

۱. امیرالمؤمنین الحسن بن علی بن ابی طالب، شخصیت و عصره، ص ۳۰.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۱۱؛ حیات الامام الحسن بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۴۶۰.

کناره‌گیری از خلافت و بازگشت به مدینه] به زنان روی آورد، به طوری که با یکی از آنان در یک روز ازدواج می‌کرد و دیگری را فردای آن روز طلاق می‌داد. این کار را ادامه داد تا این که در بستر خویش [نه در میدان جنگ] وفات یافت.^۱

منصور دوانقی در نامه‌ای به محمد بن عبدالله بن الحسن، به مقام امیرمؤمنان (ع) و امام مجتبیٰ (ع) جسارت و اهانت کرد و چنین نوشت:

... و أفضی امر جدک - یعنی امیرالمؤمنین (ع) - الی الحسن فباعها الی معاویة بخرق و دراهم، ولحق بالحجاز، و أسلم شیعة بید معاویة و دفع الامر الی غیر أهله، و أخذ مالا من غیر ولائه، و لا حله، فان کان لکم فیها شیء فقد بعتموه، و أخذتم ثمنه^۲؛

... کار خلافت جد تو، امیرمؤمنان (ع)، به حسن رسید و او نیز آن را در برابر چند تکه پارچه و چند درهم به معاویه فروخت! و به حجاز رفت، و شیعیان خود را تسلیم معاویه کرد و کار را به ناهل و اگذار نمود و مالی را از راه نامشروع گرفت! و اگر شما در خلافت حقی داشتید، آن را فروختید و پولش را هم گرفتید.

بنا براین، انتساب این شبهه به منصور صحت دارد. وی برای اغراض خاص سیاسی چنین تهمتی را متوجه امام مجتبیٰ (ع) نموده است.

علت اظهار نظر منصور

علت رفتار خصمانه وی با اهل بیت (ع)، بدان جهت بود که بنی‌هاشم (اعم از

۱. متن سخنان وی بدین شرح است: إن ولد آل أبي طالب تركناهم والذي لا إله إلا هو والخلافة، فلم نعرض لهم لا بقليل ولا بكثير، فقام فيها علي بن أبي طالب (ع)، فما أفلح و حكم الحكمين، فاختلفت عليه الأمة، و افتقرت الكلمة، ثم وثب عليه شيعته و انصاره و ثقاته، فقتلوه، ثم قام بعده الحسن بن علي فوالله ما كان برجل، عرضت عليه الأموال فقبلها، و دس اليه معاوية أني أجعلك ولي عهدي، فخلعه، و انسلخ له مما كان فيه و سلمه اليه، و أقبل علي النساء يتزوج اليوم واحدة، و يطلق غدا أخرى، فلم يزل كذلك حتي مات علي فراشه.

۲. صبح/الاعشى، ج ۱، ص ۲۳۳.

بنی عباس و بنی الحسن) با شعار «الرضا من آل محمد علیهم السلام»، قیام بزرگ و وسیعی بر ضد بنی امیه به راه اندختند و پس از چند سال مقاومت و مبارزه، سرانجام این طایفه ظالم را شکست دادند و آنان را از صفحه روزگار محو کردند. بعد از پیروزی، بنی عباس پیش دستی کرده، حکومت را از آن خود نمودند و بنی الحسن را کنار زدند. مردم در آغاز، تصور می کردند بنی عباس نیز از آل محمد علیهم السلام هستند، بدین لحاظ روی خوش به آنان نشان داده، در تقویت حکومتشان سنگ تمام گذاشتند. اما هنگامی که بنی الحسن بر ضد منصور قیام کردند و او را مانند بنی امیه غاصب حقوق اهل بیت علیهم السلام دانستند و خواهان تحویل حکومت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شدند، وضعیت عالم اسلام دگرگون شد. محمد (نفس زکیه) و ابراهیم (باخمیری) فرزندان عبدالله بن حسن مثنی فرزند امام مجتبی علیه السلام در مدینه و بصره و برخی از نقاط مهم عالم اسلام به قیام دست زدند و از حمایت های گسترده مردم برخوردار شدند و تا نزدیکی سقوط حکومت منصور پیش رفتند. وحشت و سردرگمی، منصور را فراگرفت و برای خاموش کردن قیام های متوالی بنی الحسن، به هر کاری دست زد و چون نتیجه ای نمی گرفت و مردم را هم چنان پشتیبان بنی الحسن می دید، به توطئه شیطانی دیگری دست زد و آن عبارت بود از «ترور شخصیتی» رهبران قیام و نیاکانشان. وی نه تنها فرزندان عبدالله بن حسن مثنی را در بین مردم قدرت طلب، خون ریز و فتنه گر معرفی می نمود، ساحت مقدس جدشان امام مجتبی علیه السلام را نیز تخریب می کرد و وی را شخصی رفاه طلب، مال دوست و متمایل به زنان و غیره معرفی می نمود تا از این طریق، مردم را نسبت به رهبران قیام و جد بزرگوارشان بی اعتماد و بی اعتبار سازد و باورهای دینی و مذهبی آنان را سست نماید.

اختلاف سیاسی و عقیدتی بنی الحسن و بنی عباس که خسارت های زیادی بر

عالم اسلام، به ویژه بر خاندان عصمت و طهارت (ع) را موجب گردید، واقعیتی است انکارناپذیر که افتراء به امام مجتبیٰ (ع) یکی از این خسارت‌های بزرگ است. هارون (پنجمین خلیفه عباسی)، یکی از شخصیت‌های مطرح عالم است که به این اختلاف‌ها و نزاع‌ها تصریح کرد و آن‌ها را موجب بغض و کینه بین طرفین برشمرده است. ابوالفتح اربلی به نقل از کمال‌الدین محمد بن طلحه شافعی نوشت:

اسحاق بن سلیمان الهاشمی عن ابيه قال: کنا عند امیر المؤمنین هارون الرشید، فتذاکروا علی بن ابی طالب (ع)، فقال امیر المؤمنین هارون: تزعم العوام أنّی ابغض علیاً و ولده حسناً و حسیناً، و لا والله ما ذلک کما یظنون، و لکن ولده هؤلاء طالبنا بدم الحسین معهم فی السّهل و الجبل حتّی قتلنا قتلته، ثمّ افضی الینا هذا الامر فخالطناهم، فحسدونا و خرجوا علینا فحلّوا قطیعتهم^۱!

اسحاق بن سلیمان هاشمی از پدرش روایت کرد: ما نزد هارون الرشید بودیم. در آن مجلس صفات امیرمؤمنان (ع) به میان آمد. هارون گفت: «مردم گمان می‌کنند که من علی بن ابی طالب و فرزندانش حسن و حسین را دوست ندارم. به خدا سوگند این چنین نیست که آنان گمان می‌برند! ولی فرزندانش ما را برای بازخواست خون حسین، به معاونت خود طلبیدند و ما (اجابت نموده) با آنان در دشت و کوه بودیم تا این که قاتلان وی را در هرجایی یافتیم به سزای اعمالشان رساندیم. پس از آن، چون امر خلافت و حکومت به ما روی آورد، آنان را با خود همراه نمودیم، ولی آنان بر ما حسد ورزیده، بر ضد ما خروج کردند و از آن پس، بریده شدنشان را روا داشتند!

این گفتار هارون، اعتراف رسمی بنی‌عباس مبنی بر علت اختلاف آنان با بنی‌الحسن است و نشان می‌دهد که از هم گسستن آنان از یک‌دیگر، مسائل سیاسی و حکومتی بوده و همین مسائل موجب شد تا متولیان خلافت عباسی، دامن امام معصوم و مظلومی چون امام مجتبیٰ (ع) را به شبهاتی آلوده نمایند و

۱. کشف‌الغمة، ج ۲، ص ۹۲.

سپس قلم به دستان و جیره‌خواران آنان بین مردم نشر نمایند. البته احتمال دیگری برای علت گفتار منصور می‌توان حدس زد و آن این است که امام مجتبی علیه السلام با یکی از عموزادگان خود به نام ام‌کلثوم که از اولاد عباس بن عبدالمطلب بود، ازدواج نمودند و بعد از مدتی وی را طلاق دادند. و همین مسأله موجب کدورت خانوادگی شد و منصور بعد از هشتاد و اندی سال، تصمیم به عقده‌گشایی و متهم نمودن آن حضرت به کثرت ازدواج و طلاق گرفت، تا از این طریق گناه طلاق را بر عهده آن حضرت بیندازد و از عمه خود رفع اتهام نماید.

باطل بودن سخن منصور

بی‌تردید سخن منصور دروغ و تهمتی بیش نبوده است؛ زیرا قبل از وی کسی چنین مطلبی را ابراز نکرده و سخن وی نیز مستند به چیزی نبوده است. بنی‌عباس در سال ۱۳۲ قمری با انقلابی بزرگ، بنی‌امیه را ساقط کردند و ابوالعباس سفاح نخستین حاکم عباسی بود ولی حکومت وی بیش از چهار سال ادامه نیافت و در سال ۱۳۶ هجری وفات نمود. بعد از او، برادرش منصور به خلافت رسید. اما شهادت امام مجتبی علیه السلام در سال ۵۰ هجری واقع گردید. در زمان حیات امام حسن علیه السلام بنی‌امیه حاکم بودند و بعد از شهادت ایشان نیز تا ۸۲ سال، امویان و مروانیان و مدتی زبیریان بر جایگاه خلافت اسلامی تکیه زدند. در این مدت، هیچ خبری از کثرت ازدواج و طلاق امام حسن علیه السلام گزارش نشده بود و برای نخستین بار از زبان منصور، بعد از نزدیک به نود سال چنین مطلبی منتشر گردید و دستاویز دیگران قرار گرفت. در حالی که امویان و مروانیان، به ویژه مروان بن حکم و فرزندان وی که بیش‌ترین دشمنی با اهل بیت علیهم السلام را داشته‌اند، چنین مطلبی را بیان نکرده‌اند. هم چنین عبدالله بن زبیر و برادران وی که مدتی در

حجاز، عراق و یمن حکومت داشته‌اند و با این که رفتار نامطلوبی با وابستگان به اهل بیت (ع) و شیعیان و محبان آنان داشته‌اند، چون بنی‌الحسن را در برابر خود نمی‌دیدند، این نوع افتراءات را ابراز نکردند. در حالی که اگر چنین موضوعی واقعیت داشت، بی‌تردید امویان، مروانیان و زبیریان که پیش از عباسیان بر جهان اسلام سیطره داشتند، ابراز می‌نمودند. به علاوه، منصور سخن خود را به‌هیچ کسی مستند نکرده و همین طور از پیش خود گفته که حسن بن علی (ع) این چنین و آن چنان بوده است و بی‌تردید این کلام ارزش و اعتباری ندارد.

ج) گفتار مورخان

در دوران خلافت عباسیان، تحولی در جوامع اسلامی پدید آمد که یکی از ماندگارترین آن‌ها پدیده تاریخ‌نگاری و تألیف و تصنیف کتب تاریخی بود. تعدادی از دانشمندان مسلمان دست به قلم شده، تاریخ اسلام و مسلمانان را به رشته تحریر درآوردند. برخی نویسندگان زندگی‌نامه و تاریخ خلفای اسلامی و پیشوایان مذهبی، درباره امام مجتبیٰ (ع) راه انصاف در پیش گرفته، مطالبی درباره واقعیت‌های زندگی و شخصیت آن امام همام نگاشتند. آن‌هایی که راه افراط و یا تفریط در پیش گرفته بودند، شخصیت ایشان را دگرگون جلوه دادند، در نتیجه درباره ازدواج و طلاق آن حضرت راه اشتباه پیمودند. تعدادی از این تاریخ‌نگاران از روی دشمنی و تعدادی از روی ساده‌لوحی و خوش‌باوری، بحث کثرت ازدواج و طلاق بودن آن حضرت را مطرح و منتشر نمودند. افرادی مانند ابوعبدالله واقدی (متوفای ۲۰۷ ق)، ابوالحسن مدائنی (متوفای ۲۲۵ ق)، احمد بن یحیی بلاذری (متوفای ۲۷۹ ق) و ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۰ ق)، از مورخان عصر بنی‌عباس از آن جمله بودند که چنین مطالب سخیفی را به این امام همام نسبت دادند و مورخان بعدی، از گفتار آنان برداشت کردند و از کاه، کوه ساختند. بدین

جهت، افتراء کثرت ازدواج و طلاق امام مجتبی علیه السلام، به تدریج در کتب مورخان (اعم از اهل سنت و شیعه) راه یافت و هر یک از مورخان به حسب حال خویش، نسبت‌هایی به این امام مظلوم دادند. برخی همسران ایشان را هفتاد، برخی ۲۵۰، برخی سیصد و برخی بیش‌تر از این تعداد ذکر کرده‌اند، بدون این که دلیل و سندی برای گفتار خویش نقل نمایند.

در ادامه، به سخنان برخی از مورخان معروف اشاره می‌کنیم:
ابوعبدالله محمد بن عمر واقدی، از نخستین مورخان دستگاه خلافت عباسی بود که کثرت ازدواج و طلاق امام مجتبی علیه السلام را بر سر زبان‌ها انداخت. درباره وی می‌گویند:

وقال الواقدي حدثني علي بن عمر عن أبيه عن علي بن الحسين قال كان الحسن بن علي مطلقاً للنساء.^۱

واقدی از جمله مورخان و محدثانی است، که نه‌تنها علمای شیعه، بلکه بسیاری از رجال‌شناسان اهل سنت وی را توثیق نکرده و جزء ضعفا در نقل حدیث ذکر کرده‌اند، بدین جهت اعتبار و اعتنایی به نقل روایاتش نیست. به سخنان برخی از این رجال‌شناسان به شرح ذیل اشاره می‌گردد:

۱. ابونعیم اصفهانی: مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الْوَاقِدِيُّ قَاضِي بَغْدَاد عَنْ مَالِكٍ وَمَعْمَرٍ، مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ. قَالَ الْبُخَارِيُّ.^۲

۲. دارقطنی: محمد بن عمر الواقدي مختلف فيه. فيه ضعف بين في حديثه.^۳

۳. ابن شاهین بغدادی: محمد بن عمر الواقدي. لا يكتب حديثه. وقال مرة

۱. البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۴۳.

۲. الضعفاء، ص ۱۴۶.

۳. الضعفاء الضعفاء و المتروکون، ج ۳، ص ۱۳۰.

آخری: الواقدی لیس بشیء.^۱

گفتنی است که وی دوران حکومت خلفای نخستین عباسی تا عبدالله مأمون را درک کرد. وی از اهالی مدینه بود و در این شهر زندگی می‌کرد، ولی سختی معیشت او را وادار کرد که به دربار هارون در بغداد کشیده شود و از علم و نبوغ علمی خویش بهره‌مند گردد. ابن سعد، شاگرد واقدی در مقدمه کتاب *الردء*، درباره سختی زندگی وی در مدینه و هجرت به عراق و برخورداری از عطایای دستگاه خلافت عباسی می‌گوید:

ویروی ابن سعد أن سبب هذه الرحلة هو الدین الذی ركبہ وضیق ذات الید، فیقول علی لسان الواقدی: (ثم إن الدهر أعضنا، فقالت لی أم عبدالله: یا أبا عبدالله ما قعودک، وهذا وزیر أمير المؤمنين قد عرفک وسألك أن تسیر إليه حیث استقرت به الدار، فرحلت من المدینة)، وحين وصل إلى بغداد وجد أن الخلیفه والحاشیة قد ذهبوا إلى الرقة بالشام، فتوجه نحو الشام ولحق بهم هناك، وحين لقی یحیی البرمکی أكرمه وأغدق علیه عطایاه، كما أغدق الرشید علیه عطایاه أيضا، وعن ذلك یقول الواقدی: صار إلى من السلطان ستمائة ألف درهم، ما وجبت علی فیها الزكاة، ثم یعود إلى بغداد وكانت مكانه الواقدی لدى الخلیفه هارون الرشید طیبه عالیة مرموقة، لذلك فقد ولاءه القضاء بشرقی بغداد كما یذكر یاقوت الحموی. وفي عهد المأمون ترتفع مكانه الواقدی، فحين یعود المأمون من خراسان یعینه قاضیا لعسکرالمهدی فی الجانب الشرقی من بغداد؛^۲

ابن سعد (نویسنده *طبقات الکبری*) روایت کرد که سبب هجرت واقدی به عراق، بدهکاری زیاد و تنگ‌دستی وی بوده و از زبان واقدی چنین نقل کرد: «روزگار بر ما سخت گرفت و همسر من عبدالله به من گفت: "ای ابا عبدالله چرا در مدینه زمین‌گیر شده‌ای؟ این وزیر امیرالمؤمنین هارون (یحیی بن خالد

۱. تاریخ اسماء الضعفاء و الکذابین، ص ۱۶۷.

۲. الردء مع نبذة من فتوح العراق، ص ۱۱؛ مقدمه کتاب المغازی، ج ۱، ص ۷.

برمکی) است که تو را شناخت و از تو خواست هنگامی که به بغداد برگشت و بر امور استقرار یافت، تو نیز به عراق بروی. " از آن پس مدینه را ترک کردم و عازم عراق شدم. هنگامی که وی به بغداد رسید، متوجه شد که خلیفه و اعوان و انصار وی به رقه شام رفته‌اند. پس او نیز عازم رقه شد و به آنان ملحق گردید. یحیی برمکی وی را اکرام کرد و عطایای زیادی بخشید، کما این که هارون نیز عطایای فراوانی به وی ارزانی داشت، به گونه‌ای که خود واقدی در این باره گفت: «از جانب سلطان مبلغ ششصد هزار درهم به من رسید، به گونه‌ای که زکاتش بر من واجب شد.» وی سپس به بغداد برگشت و مقام وی در نزد هارون بسیاری عالی و دلپسند بود و به‌همین جهت، هارون وی را قاضی قسمت شرقی بغداد نمود. آن گونه که یاقوت حموی (نویسنده معجم‌الادباء ذکر کرد)، در عصر مأمون نیز موقعیت وی بسیار مستحکم بود و چون مأمون از خراسان به بغداد برگشت، وی را قاضی سپاهیان خود در قسمت شرقی بغداد نمود.

این سخنان، اعتراف خود واقدی و شاگردش محمد بن سعد زهری و دیگر کسانی است که کتاب‌های وی را ملاک قرار داده‌اند، و بر وابستگی وی به دربار عباسی صحه گذاشته‌اند. از چنین عالمی بعید نیست که به درخواست شاهانی که از مواهب آنان بهره‌مند بوده، دست به قلم شده، نسبت‌های ناروایی به امام مجتبی علیه السلام دهد که نوادگان وی، رقبای سیاسی بنی عباس بوده‌اند.

ابوالحسن علی بن محمد مدائنی نیز درباره امام مجتبی علیه السلام گفت:

كان الحسن كثير التزويج... و قال أخصي زوجات الحسن فكن سبعين امرأة؛^۱
حسن علیه السلام ازدواج زیادی نموده بود...

او گفت: «همسران حسن علیه السلام را شمردند، تعدادشان هفتاد نفر بود!»

در کلام مورخان دوره عباسی اگر واقدی گفت: «امام حسن علیه السلام، زنان را طلاق می‌داد و هیچ گونه عددی را تعیین نکرد؛ ولی زمانی که نوبت به مدائنی رسید،

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۷۳.

تعداد طلاق‌ها را به هفتاد بار ارتقا داد و وقتی نوبت به ابن عساکر رسید، آن را به نوک بار رسانید. همین طور ادامه دادند تا به سیصد و بالاتر نیز برشمردند. ابن عساکر، نویسنده کتاب ترجمه الامام الحسن (ع) این قصه را از علی بن محمد مدائنی به این نحو نقل کرد:

قال علی بن محمد: و قال قوم: ... و كان الحسن أحسن تسعين امرأة؛^۱
علی بن محمد (مدائنی) گفت: گروهی گفتند: ... حسن (ع) نود زن را برای خویش گرد آورده بود!

وی علاوه بر نقل حدیث امام علی (ع) در نهی اهالی کوفه از ازدواج دختران و خواهرانشان با امام مجتبی (ع)، پا را فراتر گذاشته، قصه دیگری را به این امام مظلوم نسبت داد. وی به نقل از محمد بن سیرین گفت:

تزوج الحسن بن علی امرأة، فبعث إليها بماء جاریه مع کل جاریه ألف درهم؛^۲

حسن بن علی (ع) زنی را به عقد ازدواج خود درآورد و برای او صد کنیز و با هر کنیزی یک هزار درهم ارسال نمود!

سیوطی نیز همین سخنان را از ابن عساکر نقل کرده و در یکی از این نقل‌ها (ظاهراً به نقل روایت امام علی (ع)) گفته:

كان الحسن يتزوج و يطلق، حتی خشیت أن یورثنا عداوة فی القبائل؛^۳
حسن (ع) ازدواج می‌کرد و طلاق می‌داد، به حدی که ترسیدم دشمنی قبایل را در پی داشته باشد.

ابن کثیر دمشقی نیز بدون این که گوینده‌ای را معین نماید، همین تهمت را به آن حضرت نسبت داد و گفت:

قالوا: و كان كثير التزوج، و كان لا يفارقه اربع حرائر، و كان مطلقاً مصداقاً،

۱. ترجمه الامام الحسن (ع)، ص ۱۵۲.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۴۹.

۳. تاریخ الخلفاء، ج ۱، ص ۱۴۶.

یقال إنه أحسن سبعين امرأة؛^۱

گفته‌اند وی زیاد ازدواج می‌نمود و هیچ‌گاه از چهار زن آزاد (غیرمملوکه) جدا نبود. او طلاق زیاد و صدق زیاد می‌داد. گفته شده که وی هفتاد زن را برای خود گرد آورده بود!

وی بعد از آن، حدیث منتسب به امیرمؤمنان (ع) را چنین نقل می‌کند:

وَقَدْ كَانَ عَلِيٌّ يَقُولُ لِأَهْلِ الْكُوفَةِ: لَا تُزَوِّجُوهُ فَإِنَّهُ مُطْلَقٌ، فَيَقُولُونَ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ خَطَبَ إِلَيْنَا كُلَّ يَوْمٍ لَزَوَّجْنَاهُ مِنَّا مَنْ شَاءَ ابْتِغَاءً فِي صَهْرٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.^۲

گفتار همه این‌ها به مدائنی برمی‌گردد. مدائنی نیز اخبار و احادیث خویش را از افرادی چون ابی‌جعده، عوانه بن حکم و سمره بن حبیب نقل می‌کند. ابی‌جعده ضعیف و کذاب بود. وی یزید بن عیاض بن جعده، مکنی به ابو حکم مدنی است که ساکن بصره بوده و مورد توثیق علمای اهل سنت نمی‌باشد. به عنوان نمونه بخاری درباره وی گفت:

يزيد بن عياض بن يزيد بن جعده الليثي حجازي هو أخو أنس بن عياض منكر الحديث.^۳

ابن حجر عسقلانی درباره وی گفت:

فقرأت في كتاب أخبار المدينة له بسند له عن يزيد بن عياض بن جعده أحد الضعفاء.^۴

ابن عدی نظریات علمای مهم اهل سنت درباره ابن‌جعده را بدین شرح بیان نمود:
يزيد بن عياض بن يزيد بن جعده الليثي يكنى أبا الحكم مدني سكن البصرة ومات بها سمعت احمد بن علي بن المثنى يقول سألت يحيى بن معين عن يزيد

۱. البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۴۲.

۲. همان، ج ۸، ص ۴۲.

۳. التاریخ الکبیر، ج ۸، ص ۳۵۱.

۴. الاصابة، ج ۴، ص ۱۰۲.

بن عیاض فقال لیس بشیء حدثنا علی بن احمد بن سلیمان ثنا احمد بن سعد بن أبی مریم قال سمعت یحیی بن معین یقول یزید بن عیاض بن جعدہ لیس بشیء ولا یکتب حدیثه حدثنا محمد بن علی ثنا عثمان بن سعید سألت یحیی بن معین عن یزید بن عیاض بن جعدہ فقال لیس بشیء حدثنا بن حماد ثنا معاویہ عن یحیی قال یزید بن عیاض بن جعدہ لیس بثقه حدثنا بن أبی بکر وابن حماد قالا حدثنا عباس عن یحیی قال یزید بن جعدہ لیس بشیء ضعیف حدثنا بن حماد قال حدثنی عمر بن عبدالله أبوحفص بن مقلاص حدثنی أبی عن أبی زید عن عبدالرحمن بن القاسم قال سألت مالک بن انس عن بن سمعان فقال کذاب فقلت فیزید بن عیاض قال اکذب واکذب حدثنا الجنیدی قال ثنا البخاری قال یزید بن عیاض بن جعدہ اللیثی حجازی وقال بعضهم یزید بن جعدہ سمع منه یحیی بن واضح وابن وهب منکر الحدیث.^۱

اما عوانه بن حکم (متوفای ۱۵۸ق)، از هواداران عثمان و از دشمنان اهل بیت (ع) بود و برای حاکمان بنی امیه حدیث می ساخت.

سمره بن حبیب نیز مولای مدائنی و از والیان عثمان بن عفان^۲ و از دشمنان اهل بیت (ع) بود. صفدی درباره وابستگی مدائنی به وی گفت:

علی بن محمد بن عبدالله بن أبی سیف المدائنی، أبو الحسن، مولی سمره بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف.^۳

یاقوت حموی نیز درباره وابستگی وی به سمره بن حبیب گفت:

علی بن محمد بن عبد الله بن أبی سیف المدائنی أبو الحسن مولی سمره بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف بصری سکن المدائن ثم انتقل عنها إلى

۱. الکامل فی ضعف الرجال، ج ۷، ص ۲۶۳.

۲. سد الغایه، ج ۱، ص ۴۷۹.

۳. الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۱۸.

بغداد فلم یزل بها إلى حين وفاته.^۱

ابن کثیر دمشقی، در روایت مدائنی تردید می‌کند. برای مثال، درباره شورای شش نفره عمر بن خطاب برای تعیین خلیفه مسلمین، روایتی از مدائنی نقل می‌کند و بعد می‌گوید: رَوَاهُ الْمَدَائِنِيُّ عَنْ مَشَائِخِهِ، وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِصِحَّتِهِ.^۲

علی بن محمد صلابی درباره وی می‌گوید:

فعلى بن محمد هو المدائنی فیہ ضعف وشيخه لوط بن يحيى، واه بمره. قال عنه يحيى بن معين: ليس بثقة، وقال أبو حاتم: متروك الحديث، وقال الدار قطنی: أخباری ضعيف و وصفه فی المیزان: أخباری تالف لا یوثق به، وعامه روايته عن الضعفاء والهلکی والمجاهیل.^۳

بدین جهت وی نه تنها مورد تأیید علما و رجال‌شناسان شیعه نیست، بلکه علمای اهل سنت نیز بر وی خدشه وارد کرده، گفتارش را معتبر نمی‌دانند. احمد بن یحیی بلاذری، مورخ و نسب‌به دیگری است که افتراء کثرت ازدواج و طلاق امام مجتبی علیه السلام را در کتاب *انساب الاشراف* نقل می‌کند. وی در این باره می‌نویسد:

أَبْنَانَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍ، أَبْنَانَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رَجُلًا كَثِيرَ النِّكَاحِ لِلنِّسَاءِ، وَكَانَ قُلُوبًا مَا يَحْظِيْنُ عِنْدَهُ وَكَانَ قُلُوبًا أَمْرًا يَتَزَوَّجُهَا إِلَّا أَحْبَبْتَهُ وَضَنْتَ بِهِ!^۴

ابوطالب مکی نیز این افتراء را به امام حسن علیه السلام نسبت داده و در کتاب *قوت القلوب* به آن تصریح نموده و مورخان بعدی اعم از مخالف و موافق، از وی نقل قول کرده‌اند. برای نمونه، در *مناقب آل ابی طالب* علیه السلام آمده:

۱. معجم‌الادباء، ج ۴، ص ۲۲۰.

۲. البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۱۴۶.

۳. الدولة الاموية عوامل الازدهار وتداعیات الانهيار، ج ۱، ص ۲۰۵.

۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۵۵.

عَنْ أَبِي طَالِبٍ فِي قُوتِ الْمُتْلُوبِ: أَنَّهُ يَعْنِي الْحَسَنَ (ع) تَزَوَّجَ مَائَتَيْنِ وَخَمْسِينَ امْرَأَةً وَقَدْ قِيلَ ثَلَاثَ مِائَةٍ وَكَانَ عَلَى (ع) يَضْجُرُ مِنْ ذَلِكَ فَكَانَ يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ إِنَّ الْحَسَنَ مُطْلَاقٌ فَلَا تُنْكِحُوهُ؛^۱

ابوطالب در قوت المتلوب گفت: وی، یعنی حسن (ع) با ۲۵۰ زن ازدواج کرده و گاهی گفته شده که با سیصد زن ازدواج نموده است، به گونه‌ای که علی (ع) وی را باز می‌داشت و در خطبه خود می‌فرمود: "حسن زیاد طلاق می‌دهد، با او وصلت نکنید!"

به تدریج مورخان راه افراط در پیش گرفتند. و هر کس می‌خواست از قافله عقب نماند و مطلب تازه‌تری را برای خوانندگان خویش ارائه دهد، بر تعداد همسران آن حضرت می‌افزود؛ از جمله:

۱. ذهبی در تاریخ الاسلام می‌نویسد:

تَزَوَّجَ سَبْعِينَ امْرَأَةً وَيُطَلِّقُهُنَّ، وَقَلَّمَا كَانَ يُفَارِقُهُ أَرْبَعُ ضَرَائِرٍ. وَعَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ لَا تَزَوَّجُوا الْحَسَنَ فَإِنَّهُ رَجُلٌ مُطْلَاقٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ لَنُزَوِّجَنَّهُ، فَمَا رَضِيَ أُمْسَكَ، وَمَا كَرِهَ طَلَّقَ. وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ: تَزَوَّجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ امْرَأَةً فَبَعَثَ إِلَيْهَا بِمِائَةِ جَارِيَةٍ، مَعَ كُلِّ جَارِيَةٍ أَلْفَ دِرْهَمٍ.^۲

۲. بُرّی تلمسانی در الجوهره می‌نویسد:

وكان الحسن رضي الله عنه مُحِبًّا فِي النِّسَاءِ، كَثِيرَ النِّكَاحِ، كَثِيرَ الطَّلَاقِ. وَكَانَ عَلَى يَسْتَحْيِي مِنْ أَصْهَارِ الْحَسَنِ، فَخَطَبَ النَّاسَ وَقَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ مُطْلَاقٌ فَلَا تُنْكِحُوهُ. فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ هَمْدَانَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: وَاللَّهِ لَنُنْكِحَنَّهَ فَيُمْسِكَ مِنْ شَاءٍ وَيُطَلِّقَ مِنْ شَاءٍ. فَقَالَ عَلِيٌّ، وَقَدْ سُرَّ بِقَوْلِ الْهَمْدَانِيِّ:

لِهَمْدَانَ أَخْلَاقٌ وَدِينٌ يَزِينُهُمْ	وبأسٌ إذا لاقوا وحسنُ كلامٍ
فلو كنتُ بواباً على باب جنّةٍ	لقلتُ لهمدان: ادخلوا بسلام ^۳

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۹۲.

۲. تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۱۷.

۳. الجوهره فی نسب النبی واصحابه العشرة، ج ۲، ص ۲۰۴.

۳. قلقتندی در قلاند الجمان می نویسد:

ومما يُحكى أن أمير المؤمنين علياً رضي الله عنه صعد المنبر، فقال: ألا لا يزوجن أحد منكم الحسن بن عليّ فإنه مطلق. فنهض رجل من همدان، فقال: والله لنزوجنه، ثم لنزوجنه، إن أمهر أمهر كثيفاً، وإن أولد أولد شريفاً. فقال علي رضي الله عنه عند ذلك: ولو كنتُ بواباً على باب جنّه ... لقلتُ لهمدان ادخلي بسلام.^۱

بدین گونه، مورخان بی تدبیر و یا بی انصاف، گزافه گویی و زیاده روی را در پیش گرفتند و از یک قول مغرضانه، یک پدیده تاریخی خلق کردند. متأسفانه همین مطلب بی پایه و دروغ، امروزه در کتب، مجلات و فضای مجازی توسط معاندان و بدخواهان اهل بیت (علیهم السلام) در ضدیت با شیعیان نشخوار و در اختیار افراد ناآگاه و ناپخته قرار داده می شود.

پاسخ به شبهه

تمام نسبت هایی که به امام مجتبی (علیه السلام) درباره کثرت ازدواج و طلاق داده اند، تهمتیه بیش نیست و ساحت آن حضرت از چنین رفتار و کردار نابخردانه مبراست؛ زیرا آن حضرت مانند مردان آن روزگار و به طور معمول و معروف با چند تن از بانوان ازدواج کردند و ازدواج سه نفر از آنان، به جدایی انجامید. علت طلاق دو نفر از آنها (عائشه خثعمیه و زنی از طایفه بنی شیبان) به سبب انحرافات فکری و عقیدتی و یک نفر از آنها که از عموزادگانش به نام ام کلثوم عباسیه بود، سائل اخلاقی و خانوادگی بوده است و این کار حضرت، امری طبیعی در آن دوران محسوب می شود و هیچ گونه عکس العمل ویژه ای در پی نداشته است.^۲

۱. قلاند الجمان فی التعریف بقبائل عرب الزمان، ص ۹۹.

۲. پیشوای صالحان، ص ۳۴۴.

چون پیش از ایشان، پیامبر اکرم (ص) نیز چند تن از همسران خویش را طلاق داده بودند.^۱ هم‌چنین نقل شده که ابوبکر از بین پنج همسر خویش، دو نفر^۲ و عمر از بین هفت همسر خویش، سه نفر را^۳ طلاق داده بودند.

پس از صلح امام حسن (ع)، دشمنی‌های امویان با فرمان معاویه و بعد از وی به فرماندهی خلفای بنی‌امیه نسبت به اهل‌بیت (ع) شدت یافت و حتی بعد از روی‌کار آمدن عباسیان نیز به نحو دیگری چنین دشمنی‌هایی ادامه یافت و در هر دو عصر، دشمنان به آن حضرت ستم کردند.

به هر روی، ادله فراوانی وجود دارد که شبهه کثرت ازدواج و طلاق ایشان را باطل می‌گرداند؛ ازجمله:

۱. طلاق از نظر شرع مقدس اسلام، مجاز شمرده شده و در مواردی که سازش بین مرد و زن امکان‌پذیر نباشد، راه‌گزینی برای آنان گذاشته شده تا زندگی دلخواه خود را برگزینند، ولی طلاق، عملی ناپسند و در شرع مقدس اسلام مبغوض‌ترین عمل حلال است. اگر طلاق زن بی‌جهت و از روی هوا و هوس باشد، مبغوضیت آن شدت می‌یابد. در این باره احادیث فراوانی وجود دارد؛ از جمله:

۱-۱- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِرَجُلٍ، فَقَالَ: مَا فَعَلْتَ امْرَأَتَكَ؟ قَالَ: طَلَقْتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: مِنْ غَيْرِ سُوءٍ؟ قَالَ: مِنْ غَيْرِ سُوءٍ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ تَزَوَّجَ فَمَرَّ بِهِ النَّبِيُّ (ص) فَقَالَ: تَزَوَّجْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ. ثُمَّ قَالَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ: مَا فَعَلْتَ امْرَأَتَكَ؟ قَالَ: طَلَقْتُهَا. قَالَ: مِنْ غَيْرِ سُوءٍ؟ قَالَ: مِنْ غَيْرِ سُوءٍ! ثُمَّ إِنَّ الرَّجُلَ تَزَوَّجَ فَمَرَّ بِهِ النَّبِيُّ (ص) فَقَالَ: تَزَوَّجْتَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. ثُمَّ قَالَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ: مَا فَعَلْتَ امْرَأَتَكَ؟

۱. البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۳۱۲.

۲. المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۴، ص ۵۶.

۳. البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۱۹۴.

قَالَ: طَلَّقْتُهَا. قَالَ: مِنْ غَيْرِ سُوءٍ؟ قَالَ: مِنْ غَيْرِ سُوءٍ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْغِضُ أَوْ يَلْعَنُ كُلَّ ذَوَّاقٍ مِنَ الرِّجَالِ وَكُلَّ ذَوَّاقَةٍ مِنَ النِّسَاءِ؛^۱

امام محمد باقر (ع) فرمود: پیامبر خدا ﷺ بر مردی گذشتند و از او پرسیدند: «زنت را چه کردی؟» گفت: «طلاقش دادم.» پرسیدند: «بدون هیچ عیبی؟» گفت: «بدون هیچ عیبی!» پس از مدتی آن مرد با زن دیگری ازدواج کرد. روزی پیامبر خدا ﷺ بر او گذشت و به او فرمودند: «چه کردی؟» گفت: «ازدواج کردم.» چندی بعد رسول خدا ﷺ به او برخوردند و پرسیدند: «زنت را چه کردی؟» گفت: «طلاقش دادم!» پرسیدند: «بدون هیچ عیبی؟» پاسخ داد: «بدون هیچ عیبی!» بعد از آن، مرد بار دیگر ازدواج کرد و رسول خدا ﷺ روزی او را دیدند و پرسیدند: «آیا ازدواج کردی؟» گفت: «آری.» بعد از مدتی رسول خدا ﷺ او را دیدند و پرسیدند: «با این زنت چه کردی؟» گفت: «او را نیز طلاق دادم.» پرسیدند: «بدون هیچ عیب و علتی؟» گفت: «بی هیچ عیب و علتی!» پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خداوند متعال دشمن می‌دارد، یا لعنت می‌کند مردی را که زنان را بسیار می‌چشد و زنی را که مردان را بسیار می‌چشد.»

از این حدیث نبوی، به روشنی به دست می‌آید که طلاق زن نمی‌تواند بی‌جهت باشد و زن ابزاری نیست که هر گاه مرد بخواهد آن را تعویض کند.

۱-۲- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ مِمَّا أَحَلَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُبْغِضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ وَإِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْمُطَّلَاقَ الذَّوَاقَ؛^۲

امام جعفر صادق (ع) فرمود: از آنچه خدای تعالی حلال نموده، هیچ چیزی در نزد وی مبغوض‌تر از طلاق نیست و خداوند دشمن می‌دارد کسی را که زیاد

۱. الکافی، ج ۶، ص ۵۴، کتاب الطلاق.

۲. همان.

طلاق‌دهنده و زیاد چشنده باشد.

۱-۳- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الْعُرْسُ وَيُبْغِضُ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الطَّلَاقُ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الطَّلَاقِ؛^۱

امام جعفر صادق (ع) فرمود: به راستی که خدای تعالی دوست دارد خانه‌ای را که در آن عروسی باشد و دشمن دارد خانه‌ای را که در آن طلاق باشد و هیچ چیزی در پیشگاه خدا مبغوض‌تر از طلاق نیست.

حال که وضع طلاق در شرع مقدس اسلام این چنین است، آیا می‌توان پذیرفت که امام مجتبیٰ (ع) که پیشوای مسلمانان و امام امت و از شخصیت‌های بارز عالم اسلام هستند، مرتکب زیادی طلاق گردند، به گونه‌ای که پدرش امیرمؤمنان (ع) مردم را از ازدواج خواهران و دخترانشان با آن حضرت بر حذر دارند؟ آیا -العیاذ بالله- آن حضرت نمی‌دانستند که خدا دشمن می‌دارد کسی را که زیاد طلاق می‌دهد و با این حال، اقدام به طلاق زیاد می‌نمود؟ این‌گونه تهمت‌ها از یک انسان عادی بعید است، چه رسد به امام معصومی چون حضرت امام مجتبیٰ (ع).

۲. چهره‌ای که قرآن کریم و پیامبر خدا (ص) از امام مجتبیٰ (ع) ترسیم کرده‌اند، با این افتراءات ناجوانمردانه منافات دارد؛ برای مثال قرآن کریم درباره شخصیت پنج تن آل عبا (ع)، از جمله امام مجتبیٰ (ع) می‌فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)^۲ یا در آیه مودت که مردم را به دوستی اهل بیت (ع)، دعوت نموده، می‌فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي

۱. همان.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

الْقُرْبَى. ۱ و آیات دیگری که درباره اهل بیت علیهم السلام، نازل شده‌اند، از آنان چهره‌ای ایده‌آل و الگو ترسیم کرده که جامع کمالات و فضایل اخلاقی و انسانی است و از آلودگی‌هایی چون زن‌بارگی و دل‌بستگی به مظاهر دنیوی، مبرا هستند.

هم‌چنین تعبیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امام مجتبی علیه السلام به کار برده‌اند، ایشان را انسانی برجسته و نمونه، بلکه سید جوانان اهل بهشت و میوه قلب خود معرفی فرموده‌اند؛ برای نمونه فرمودند:

من سرّه أن ينظر الی سید شباب اهل الجنة، فليُنظر الی الحسن. ۲
هم‌چنین انس بن مالک روایت کرد: دخل الحسن علیه السلام علی النبی صلی الله علیه و آله، فاردت ان امیطه عنه، فقال: ویحک یا انس! دَع ابنی و ثمره فؤادی، فانّ من آذی فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی الله. ۳

در حدیث دیگر، درباره شخصیت امام حسن علیه السلام فرمودند:
وأما الحسن فانه ابنی، و ولدی، و بضعة منی، و قرّة عینی، و ضیاء قلبی، و ثمره فؤادی، و هو سید شباب أهل الجنة، و حجة الله على الامّة، أمره أمری، و قوله قولي، من تبعه فهو منی، و من عصاه فليس منی، و انی لما نظرت إلیه تذكّرت ما یجری علیه من الذل بعدی، فلا یزال الأمر به حتی یقتل بالسم ظلماً وعدواناً، فعند ذلک تبکی الملائکة السبع الشداد لموته و یبکیه کل شیء حتی الطیر فی جو السماء، و الحیتان فی جوف الماء، فمن بکی له لم یعم عینه یوم تعمی العیون، و من حزن علیه لم یحزن قلبه یوم تحزن القلوب، و من زاره فی بقیعه ثبتت قدمه علی الصراط یوم تزل فیہ الأقدام. ۴

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲. البداية و النهاية، ج ۸، ص ۳۹.

۳. فضائل الخمسة، ج ۳، ص ۲۸۵.

۴. بشارة المصطفی، ص ۳۰۸.

چگونه از چنین امام معصومی که خدا و پیامبرش او را ستوده‌اند، رفتار و کردار انسان‌های سرمست و بی‌تعهد بر می‌آید؟ آیا چنین تهمت‌هایی مصداق اذیت خدا و رسول خدا (ص) نیست که در روایت گذشته به آن اشاره شده است؟

۳. کثرت ازدواج و طلاق امام حسن (ع) در تمام گفته‌ها و نوشته‌های مغرضان و مورخان، به گونه‌ای مبهم و کلی مطرح شده و اسامی همسران آن حضرت ذکر نگردیده است. اگر کثرت ازدواج حقیقت داشته، چرا اسامی آنان و یا نیمی و یا حداقل یک سوم آنان در تاریخ ثبت نشده است؟ مگر نه آن است که ادعا شده مردم برای قرب به پیامبر خدا (ص) و حضرت فاطمه زهرا (ع) چنین اصراری داشته‌اند؟ بی‌تردید اگر چنین چیزی واقعیت داشت و آن حضرت با زنی از یک قبیله ازدواج می‌کرد، آن قبیله چنین مسأله‌ای را از افتخارات خود می‌دانستند و آن را به گوش آیندگان می‌رسانیدند؛ در حالی که تعداد همسران آن حضرت در کتب تاریخ معین و اسامی آنان نیز مشخص است.

۴. در آن زمان، کثرت فرزند، به‌ویژه زیادی پسران، از محسنات خانواده و طایفه بود و آنان را از هجوم بیگانگان و خطرهای احتمالی دشمنان بیمه می‌نمود. اگر امام حسن (ع) با زنان زیادی ازدواج کرده بودند، به تبع آن باید فرزندان زیادی می‌داشتند. برای مثال اگر چهل همسر انتخاب کرده بودند و برای هر همسری سه فرزند در نظر بگیریم، باید ۱۲۰ فرزند می‌داشتند و اگر با هفتاد زن ازدواج می‌کردند، باید ۲۱۰ فرزند و اگر با سیصد زن ازدواج می‌کردند، باید نهصد فرزند به جای می‌گذاشتند؛ در حالی که رجال‌نویسان و مورخان، تنها یازده و حداکثر پانزده فرزند برای آن حضرت ثبت کرده‌اند.^۱ شیخ مفید نیز پانزده فرزند را برگزیده و نام‌های آنان را بدین شرح بیان نموده: زید، حسن، عمرو، قاسم،

۱. کشف‌الغمة، ج ۲، ص ۱۵۲.

عبدالله، عبدالرحمان، حسین، طلحه، ام‌الحسن، ام‌الحسین، فاطمه کبرا، فاطمه صغرا، ام‌عبدالله، ام‌سلمه و رقیه.^۱

علاوه بر این، آن حضرت در سنین جوانی به شهادت رسیدند و عمر ایشان در هنگام شهادت تنها ۴۷ سال بود. اگر حضرت از هفده سالگی ازدواج کرده بودند، آیا معقول است که در طول سی سال باقی‌مانده، با چهارصد، یا سیصد و یا حتی با هفتاد زن ازدواج کرده باشند؟

۵. یکی از مواردی که درباره شخصیت‌های معروف، در تاریخ ثبت و درج می‌گشت، اسامی دامادهای آنان بوده است. اگر امام حسن علیه السلام تعداد زیادی زن گرفته بودند، به تبع آن باید فرزند زیادی داشته و به سبب ازدواج دخترانش باید دامادهای زیادی می‌داشتند. در حالی که برای آن حضرت تنها چهار داماد ذکر شده و آنان عبارتند از:

۵-۱- امام علی بن الحسین علیه السلام، معروف به سجاد؛

۵-۲- عمر بن زین العابدین علیه السلام، معروف به عمر اشرف؛

۵-۳- عبدالله بن زبیر؛

۵-۴- عمرو بن زبیر.

آیا پذیرفتنی است کسی از مشاهیر عرب و از رهبران مسلمین، تعداد هفتاد، نود، ۲۵۰، سیصد و یا بالاتر همسر داشته باشد، ولی تنها چهار داماد برای وی وجود داشته باشد؟

۶. امام مجتبی علیه السلام به سبب بهره‌مندی از ویژگی‌های شخصیتی و خانوادگی، بعد از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام، مشاغل مذهبی و اجتماعی فراوانی بر عهده داشتند و حتی بعد از صلح با معاویه و بازگشت به مدینه منوره، فعالیت‌های فراوان

مذهبی، اجتماعی، عمرانی و کشاورزی می‌کردند و فرصتی برای ازدواج زیاد با زنان و درگیر شدن با طلاق آنان نداشتند.

هم‌چنین آن حضرت، زمان زیادی را به نماز، دعا و قرائت قرآن و آموزش احکام و معارف دینی به مسلمانان و پاسخ به مشکلات و پرسش‌های شرعی آنان، اختصاص داده بودند. امام حسن (ع) بیست بار پیاده از مدینه به مکه رفته و خانه خدا را زیارت کرده بودند، دو بار تمام مال و سه بار نیمی از اموال خویش را در راه خدا صدقه دادند،^۱ غیر از صدقاتی که به صورت موردی پرداخت می‌کردند. وایشان بعد از شهادت امیرمؤمنان (ع) متولی نخلستان‌ها و موقوفات آن حضرت بودند و به شایستگی مدیریت می‌کردند و درآمدهای آن‌ها را طبق وصیت امیرمؤمنان (ع) هزینه می‌نمودند. هم‌چنین تأمین مالی خانواده‌های شهدا و ایثارگران جنگ‌های زمان امیرمؤمنان (ع) را بر عهده داشتند و در حد امکان، نمی‌گذاشت آنان پس از شهادت امام علی (ع) احساس تنهایی و یا حقارت نمایند.

از چنین شخصیتی که حالات این چنینی و مشاغل آن چنانی دارد، امکان‌پذیر نیست که به سراغ هوس‌رانی و شهوت‌رانی رود و خود را سرگرم کارهایی نماید که غیر از مهانت و حقارت نفس، چیز دیگری عاید نمی‌گردد. علاوه بر این، آن حضرت رقبای شخصیتی مهمی چون عایشه، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و مروان بن حکم، از طوایف مختلف در مدینه داشتند که همیشه مترصد نقطه ضعف آن حضرت بودند، تا ایشان را تحقیر کنند. اگر آنان مسائلی چون ازدواج و طلاق زیاد حضرت را می‌دیدند، بی‌تردید بر امام اعتراض و بر ضدش فرافکنی می‌کردند و این‌ها در تاریخ اسلام درج می‌گردید. در حالی که هیچ گزارشی از آنان در این زمینه وجود ندارد.

۱. کشف‌الغمة، ج ۲، ص ۱۲۹.

نتیجه

موضوع کثرت ازدواج و طلاق‌های امام مجتبی علیه السلام یکی از شبهاتی است که در طول تاریخ مطرح شده و دیدگاه‌هایی در این زمینه وجود دارد. پس از طرح برخی از آن‌ها معلوم گردید که نه شخصیت دینی و اجتماعی امام مجتبی علیه السلام اقتضای ازدواج و طلاق‌های زیادی را داشت و نه برای آن حضرت، فرصتی برای پرداختن به چنین کارهایی بود. آنچه در برخی از روایات و احادیث به امیرمؤمنان علیه السلام و یا سایر ائمه اطهار علیهم السلام درباره کثرت نکاح و طلاق آن حضرت نسبت داده شده، به سبب ضعف سند، قابل اعتبار و اعتناء نیست. سخنان مورخان مغرض و یا خوش‌باور درباره ازدواج و طلاق امام حسن علیه السلام، چون بر همین روایات دروغین و بی پایه مبتنی است، ارزش و اعتباری ندارد. اما نقل سخن منصور دوانقی و فرافکنی‌های وی، درباره امام مجتبی علیه السلام و فرزندان و نوادگان ایشان واقعیتی انکارناپذیر است و از آن طاغی ستم‌گر چنین سخن‌هایی صادر شده ولی همه آن‌ها افترا و تهمت بوده و بدین جهت باطل است؛ زیرا سخن‌های وی از روی کینه به اهل بیت علیهم السلام و برای بیرون نمودن رقبای سیاسی از گردونه عالم سیاست و حکومت بوده، نه مبتنی بر واقعیت‌های زندگانی آن حضرت.

واقعیت زندگانی امام مجتبی علیه السلام آن گونه که در غالب منابع روایی، تاریخی و رجالی آمده، آن است که ایشان مانند شخصیت‌های معروف عصر خویش، با چند تن از بانوان ازدواج کردند و ازدواج سه تن از آنان، به سبب مسائل فکری و اعتقادی و یا رفتاری، به طلاق انجامیده و از امیرمؤمنان علیه السلام و یا از امامان معصوم دیگر، سخنی درباره کثرت ازدواج و طلاق آن حضرت وارد نشده است.

آنچه امروزه در محمل‌های مختلف و با سخن‌های گزنده درباره آن امام همام علیه السلام پخش می‌گردد، جملگی باطل و بی‌اساس است و همه آن‌ها از جانب تکفیری‌ها، وهابیان، بهایی‌ها و سایر دشمنان اهل بیت علیهم السلام نشخوار می‌گردند و

علمای ما از سابق تا لاحق پاسخ آنان را داده‌اند. متأسفانه از محبان اهل بیت (علیهم السلام) و یا از شیعیان و ولایت‌مداران ساده‌لوح و خوش‌باور نیز گاهی چنین گفتاری شنیده می‌شود، که آن را مزیتی برای آن حضرت دانسته‌اند و این نظر، گویای دیدگاه مردسالارانه آنان است که برای تخفیف و تحقیر زنان، به چنین نقل قول‌های متمسک شده‌اند.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن‌ادریس حلی، محمد بن منصور، السرائر، ۳ جلد، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۲. ابن‌جوزی، عبدالرحمان بن علی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، ۱۹ جلد، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق.
۳. ابن‌حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابة فی تمییز الصحابة، تحقیق عادل أحمد عبد الموجود و علی محمد معوض، ۸ جلد، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ ق.
۴. ابن‌سعد، محمد بن سعد بن منیع بصری زهری، ترجمه الامام الحسن (علیه السلام)، ۸ جلد، چاپ اول، بیروت: دارصادر ۱۹۶۸ م.
۵. ابن‌شاهین، عمر بن احمد بغدادی، تاریخ اسماء الضعفاء و الکذابين، تحقیق: عبدالرحیم محمد احمد قشقری، یک جلد، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۶. ابن‌شهر آشوب سروی مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ۳ جلد، قم: علامه، بی‌تا.
۷. ابن‌عدی، عبدالله بن عدی جرجانی، الکامل فی ضعفاء الرجال، تحقیق: یحیی

- مختار غزاوی، ۷ جلد، بیروت: دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
۸. ابن عساکر، علی بن حسین، **تاریخ مدینة دمشق**، تحقیق: عمر بن غرامه، ۷۰ جلد، بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۵م.
۹. ابن کثیر، علی بن محمد بن عبدالکریم جزری، **اسدالغابة فی معرفة الصحابة**، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ق.
۱۰. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، **البدایة و النهایة**، تحقیق: علی شیر، چاپ اول، داراحیاء التراث العربی، ۱۵ جلد، ۱۴۰۸ق.
۱۱. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، **الضعفاء**، تحقیق: فاروق حماده، ۱ جلد، چاپ اول، دارالثقافة، دارالبیضاء، ۱۴۰۵ق.
۱۲. اربلی، علی بن عیسی، **کشف الغمة فی معرفة الائمة عليهم السلام**، تصحیح: سیدابراهیم میانجی، ۳ جلد، چاپ دوم: قم: نشر ادب الحوزة، ۱۳۶۲ش.
۱۳. بخاری، محمد بن ابراهیم بن اسماعیل، **التاریخ الكبير**، تحقیق: سیدهاشم ندوی، ۸ جلد، بیروت: دارالفکر، (نرم افزار الشاملة)
۱۴. برقی، احمد بن محمد بن خالد، **المحاسن**، ۲ جلد، دارالکتب الإسلامیة، قم: چاپ دوم، ۱۳۷۱ق.
۱۵. بُرّی تلمسانی، محمد ابن ابی بکر، **الجوهرة فی نسب النبی و اصحابه العشرة**، تعلیق: محمد تونجی، ۲ جلد، دارالرفاعی، ریاض، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
۱۶. بلاذری، احمد بن یحیی، **جمل من انساب الاشراف**، تحقیق: سهیل زکار و ریاض الزرکلی، ۱۳ جلد، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۱۷. تمیمی مغربی، ابوحنیفه نعمان بن محمد، **دعائم الإسلام**، ۲ جلد، چاپ دوم، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۳۸۵ق.
۱۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشيعة**، ۲۹ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.

١٩. حسيني فيروزآبادي، سيدمرتضى، فضائل الخمسة، ٣ جلد، قم: مركز الطباعة و النشر للمجمع العالمي لاهل البيت عليه السلام، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٢٠. خويي، سيد ابو القاسم موسوي، معجم رجال الحديث، ٢٤ جلد، (نرم افزار جامع فقه اهل بيت ٢)
٢١. دارقطني، علي بن عمر بغدادی، الضعفاء الضعفاء و المتروكون، تحقيق: عبدالرحيم محمد احمد قشقری، ٣ جلد، مدينه منوره: مجله الجامعة الاسلاميه، ق ٢٢. ذهبي، شمس الدين محمد بن احمد، تاريخ الاسلام، مكتبة توفيقية، ٣٧ جلد، نرم افزار المكتبة الشاملة.
٢٣. سيوطي، جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر، تاريخ الخلفاء، تحقيق: حمدي دمرداش، ١ جلد، نشر نزار مصطفى الباز، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
٢٤. صفدي، خليل بن ابيك بن عبدالله، الوافي بالوفيات، تحقيق: أحمد أرناؤوط وتركي مصطفى، ٢٩ جلد، بيروت: دار إحياء التراث، ١٤٢٠ق.
٢٥. صلابي، علي بن محمد، امير المؤمنين الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام - شخصيته و عصره -، ١ جلد، مصر: دارالتوزيع و النشر الاسلاميه، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
٢٦. _____، الدولة الاموية عوامل الازدهار و تداعيات الانهيار، ٢ جلد، چاپ دوم، بيروت: دارالمعرفة، ١٤٢٩ق.
٢٧. طبري، عمادالدين محمد بن ابي القاسم، بشاره المصطفى عليه السلام لشيعه المرتضى عليه السلام، تحقيق: جواد قيومي اصفهاني، ١ جلد، قم: النشر الاسلامي، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
٢٨. علامه حلي، حسن بن يوسف بن مطهر اسدي، رجال العلامة (خلاصة الأقوال - الخلاصة-)، ١ جلد، چاپ دوم، نجف اشرف: المطبعة الحيدرية، ١٣٨١ق.

۲۹. علامه مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، ۲۶ جلد، چاپ اول، بیروت: مؤسسة الطبع و النشر، ۱۴۱۰ق.
۳۰. _____، مرآة العقول، ۲۶ جلد، چاپ دوم، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۳۱. فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، الوافی، ۲۶ جلد، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، اصفهان: چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۳۲. قرشی، باقرشریف، حیاة الامام الحسن بن علی (علیه السلام)، ۲ جلد، چاپ اول، نجف: مطبعة الادب، ۱۳۹۵ق.
۳۳. قلقشندی، احمد بن علی، صبح الاعشی، تحقیق: یوسف علی طویل، ۱۴ جلد، چاپ اول، دمشق: دارالفکر، ۱۹۸۷م.
۳۴. _____، قلائد الجمان، تحقیق: ابراهیم ابیاری، ۱ جلد، بیروت: دارالکتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۲ق.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۸ جلد، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
۳۶. مجلسی اول، محمدتقی، روضه المتقین، ۱۳ جلد، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
۳۷. مسعودی بغدادی، علی بن حسین، مروج الذهب، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، ۲ جلد، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۳ق.
۳۸. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، ترجمه و شرح: محمدباقر ساعدی خراسانی، ۱ جلد، تهران: اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۷۶ش.
۳۹. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی (فهرست أسماء مصنفی الشيعة)، ۱ جلد، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
۴۰. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ۱۸ جلد، بیروت: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

۴۱. واردی، سیدتقی، پیشوای صالحان، ۱ جلد، قم: دارالثقلین، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.

۴۲. واقدی، محمد بن عمر، الردّة مع نبذة من فتوح العراق، تحقیق: یحیی جبور، یک جلد، بیروت: دارالغرب الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

۴۳. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، تحقیق: مارسدن جونز، ۲ جلد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴ق.

۴۴. یاقوت حموی، معجم الادباء، ۲۰ جلد (نرم افزار المكتبة الشاملة).

نقش جریان عثمانی در تدوین سیره امام حسن علیه السلام

روح الله توحیدی نیا

چکیده

تأیید و تقویت راویان عثمانی، مذهب توسط امویان، سبب جعل برخی روایات و تحریف گزارش‌ها شد. این اقدام، علاوه بر ترویج مذهب عثمانی، تأثیر به‌سزایی در ترسیم شخصیت اهل بیت علیهم السلام به دنبال داشت. در مقاله حاضر، با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، ابتدا شاخصه‌های مذهب عثمانی تبیین می‌شود و سپس برخی از گزارش‌های پر تکرار ایشان در سیره امام حسن علیه السلام بررسی قرار می‌گردد. نتیجه حاصله آن که این اخبار بر اساس حوادث و رخداد‌های بعدی زندگی امام حسن علیه السلام ساخته شده که مهم‌ترین موضوع آن صلح بوده، تا تأکید نماید که پذیرش صلح، هماهنگ با دیگر رفتارهای ایشان بوده است. همچنین نظریه سیاسی امام حسن علیه السلام همچون خلیفه دوم ترسیم می‌شود که معتقد بود خلافت و نبوت در یک خاندان جمع نمی‌شود. نمونه تأثیر روایات عثمانی را در تاریخ‌نگاری شرق‌شناسان می‌توان دید.

واژگان کلیدی: سیره امام حسن علیه السلام، شاخصه‌های مذهب عثمانی، راویان عثمانی مذهب.

مقدمه

در دهه چهارم قمری و به دنبال مواضع امام علی (ع) در مقابل طرفداران عثمان، دو شاخه علوی و عثمانی پدید آمد. تلاش معاویه در جذب زیریان، سبب شد تا وی رهبر بلامنازع عثمانی‌مذهبان گردد.^۱ مسلمانان در این دوره توجه ویژه‌ای به نظر اقوال صحابه و تابعین داشتند. از این‌رو، جعل و تحریف از مهم‌ترین ابزار گسترش و نهادینه کردن یک اندیشه در جامعه بود. اولین جریان فعال در این حوزه را می‌توان جریان مذهبی - سیاسی راویان عثمانی‌مذهب دانست که در جهت اندیشه امویان، به جعل اخبار مبادرت ورزیدند.^۲ حضور گسترده آنان در مراکز علمی جامعه اسلامی^۳ و برخورداری از مقبولیت اجتماعی،

-
۱. ابراهیم بن محمد ثقفی، *الغارات*، ج ۲، ص ۴۴۶؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۱، ص ۵۰۷.
 ۲. معاویه دستور داد فضایی را برای صحابه و خودش، در مقابل امام علی (ع) جعل نمایند (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۵) تا بدین وسیله مردم را از ایشان روی گردان نماید (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۳۸۹؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۴) یا در جهت تخریب علویان، چهارصد هزار درهم به مغیره بن شعبه داد تا از پیامبر روایت کند که آیه (ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاء الله) درباره ابن ملجم نازل شده است. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۳).
 ۳. برخی از مهم‌ترین راویان و گزارش‌گران عثمانی‌مذهب حاضر در مراکز علمی جامعه اسلامی (نک: رضایی اصفهانی، *دروغ‌پردازان در حوزه حدیث اهل سنت*، ص ۹۵ به بعد؛ هدایت‌پناه، *زیریان و تدوین سیره نبوی*، ص ۲۰-۷۵) عبارت‌اند از:
 الف) حوزه مدینه، در بین صحابه: از عایشه (م ۵۸)، ابوهریره (م ۵۹)، عبدالله بن عمر (م ۷۳) و در میان تابعین: سعید بن مسیب (م ۹۴)، عروه بن زبیر (م ۹۵)، عبیدالله بن عبدالله بن عقبه (م ۹۹)، خارجه بن زید بن ثابت (م ۱۰۰)، قاسم بن محمد بن ابی بکر (م ۱۰۶)، سالم بن عبدالله بن عمر (م ۱۰۶)، سلیمان بن یسار (م ۱۰۷) و محمد بن مسلم شهاب زهری (م ۱۲۴).
 ب) در حوزه بصره، در بین صحابه: انس بن مالک (م ۹۳) و شاگردان او از جمله: محمد بن سیرین (م ۱۱۰)، مکحول شامی (م ۱۱۴)، قتاده بصری (م ۱۱۷) و از میان تابعین: مطرف بن عبدالله (م ۹۵)، مسلم بن یسار (م ۱۰۱) و حسن بصری (م ۱۱۰).
 ج) در حوزه کوفه: مسروق بن اجدع (م ۶۳)، شقیق بن سلمه (م ۸۲)، قیس بن ابی حازم (م ۹۸)، شعبی (م ۱۰۴) و ابومسلمه مخزومی (م ۱۳۲).
 د) در حوزه شام: رجاء بن حیه (م ۱۱۲) و اسحاق بن راهویه (م ۲۳۸).

موفقیت آن‌ها را به دنبال داشت.

مطالعه تاریخ‌نگاری جریان عثمانی مذهب درباره اهل بیت علیهم السلام، نشان می‌دهد که ایشان رویکرد متفاوتی به زندگانی امام حسن علیه السلام و به‌خصوص سیره سیاسی ایشان داشتند. آنچه پژوهش را در بررسی نقش جریان عثمانی در تدوین سیره امام حسن علیه السلام مهم می‌نماید، آن است، که بسیاری از اخبار شفاهی و گزارش‌های مکتوب در مورد آن حضرت، در قرون نخستین و توسط این جریان تدوین یافته است. علاوه بر این که بعدها بخش وسیعی از تاریخ‌نگاری‌ها در مواجهه با این اخبار، آن‌ها را پذیرفته و حتی مشهور شمرده‌اند.

نگارنده با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر شواهد، نخست شاخصه‌های مذهب عثمانی را برشمرده، سپس با بررسی برخی روایات پرتکرار راویان عثمانی مذهب، حضور چشم‌گیر این شاخصه‌ها را در ترسیم سیره امام حسن علیه السلام تبیین می‌نماید.

شاخصه‌های فکری مذهب عثمانی

«عثمانیه» همچون بسیاری از فرقه‌های اسلامی که در سده‌های نخست شکل گرفته‌اند، اصول مشخص و سازمان‌دهی منظمی ندارند. از این رو، معرفی ایشان در یک تعریف مفهومی نمی‌گنجد. علاوه بر آن که وجود شدت و ضعف در اندیشه سران و هواداران آن‌ها بر این امر تأکید می‌نماید. ایشان در کم‌ترین صورت، خلافت امام علی علیه السلام را نمی‌پذیرفتند و گونه‌های افراطی با عنوان ناصبی، تا توهین به اهل بیت علیهم السلام پیش می‌رفتند.^۱ به نظر می‌رسد شناخت عثمانیه در گرو

ها در حوزه مکه: میمون بن مهران (م ۱۱۶) و زهیر بن معاویه بن حدیج (م ۱۷۲).

و در حوزه بغداد: یحیی بن معین (م ۲۳۳) و ابو خثیمه (م ۲۳۴).

۱. اسکافی، المعیار و الموازنه، ص ۳۲.

تبیین شاخص‌ها و مؤلفه‌هایی است که در فعالیت‌های مختلف ایشان انعکاس یافته است. مهم‌ترین باورهای ایشان عبارت‌اند از:

۱. مظلومیت عثمان و لزوم قصاص قاتلان وی

عایشه، بلافاصله پس از شنیدن خبر بیعت مردم با امام علی (ع)، اعلام نمود که عثمان مظلومانه کشته شد؛^۱ تا آغازگر یک جریان تبلیغاتی و هوادارانه با محوریت عثمان باشد. بعدها معاویه نیز در جنگ صفین، همین روش را پیش گرفت.^۲ سروده ایمن بن خریم اسدی، حاکی از آن است که هشتاد هزار نفر در صفین با همین تفکر به یاری معاویه شتافتند.^۳ ازاین‌رو، شعار عمومی در نبرد جمل و صفین «یا لثارات عثمان» بوده است.^۴ در این عصر، عثمان نزد مسلمانان جایگاه ویژه‌ای یافت تا آن‌جا که مردم برخی شهرها، به وی منتسب می‌شدند و یا بسیاری افراد خود را از هواداران او معرفی می‌کردند.^۵ باورها بر آن بود که عثمان، خلیفه بر حق مسلمانان بود و عده‌ای از شورشیان به او هجوم آوردند.^۶ و قاتلان خلیفه باید مجازات شوند.^۷

۱. مفید، الجمل، ص ۱۲۱.

۲. وی در نامه‌ای به امام علی (ع) بر این مطلب تأکید می‌کند (ابن شبه نمیری، تاریخ المدینه، ص ۱۲۵۵؛ ابراهیم بن محمد الثقفی، العارات، ص ۲۰۲).

۳. «ثمانین ألفا دین عثمان دینهم؛ کتائب فی‌ها جبرئیل یقودها» (نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص ۵۵۵؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۸ ص ۲۶۲؛ ذهبی، تاریخ اسلام، ج ۶ ص ۱۰۹).

۴. نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص ۳۳۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲ ص ۲۳۱.

۵. برای نمونه یونس بن خباب به اهل بصره می‌گوید: «شما همان کسانی هستید که عثمان را دوست می‌دارید.» (عقیلی، الضعفاء الکبیر، ج ۴ ص ۴۵۸).

۶. طبری، تاریخ طبری، ج ۳ ص ۴۶۹.

۷. انساب الاشراف، ج ۲ ص ۲۷۷ و ۲۸۹ و ۳۰۲.

۲. نقش مؤثر امام علی علیه السلام در قتل عثمان

به عقیده عثمانی‌مذهبان، امام علی علیه السلام در این شورش نقش داشته‌اند؛ یعنی آن حضرت با شورشیان هم‌کاری کرده و یا مخفیانه ایشان را رهبری نموده است.^۱ این عقیده به سبب حضور امام در مدینه، برای بسیاری پذیرفتنی بود. تبلیغات وسیعی نیز برای القای این باور در عموم مسلمانان به کار گرفته شد؛ از جمله سروده‌های حسان‌بن‌ثابت، که به آن تأکید می‌کردند.^۲ هم‌چنین راویان عثمانی‌مذهب، به مناسبت‌های، گوناگون از گزارش‌هایی بهره می‌بردند که پیش از آن نقل نشده بود.^۳ البته حضور برخی سران مخالف عثمان، در جمع بیعت‌کنندگان با امام علی علیه السلام، دستاویز مناسبی برای گفتمان عثمانیه و رواج این باور محسوب می‌شد.^۴

۳. نامشروع بودن خلافت امام علی علیه السلام

از دیگر باورهای عثمانیه، آن است که خلافت امام علی علیه السلام دارای مشروعیت نیست؛ زیرا به نظر مسلمانان شام و بصره، صحابه دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله چون معاویه شایسته خلافت هستند و حضرت علی علیه السلام نباید با بیعت عده‌ای از مسلمانان، خود را خلیفه بداند.^۵ بررسی گفتار عثمانی‌مذهبان از عمومی بودن این باور خبر می‌دهد. رواج این

۱. دست‌کم این عقیده وجود دارد که امام علی علیه السلام با سکوت و کناره‌گیری خود، اسباب شورش را پدید آورده

است! (نک: عدنان محمد ملحم، *المورخون العرب والفتنه الکبری*، ص ۱۳۰-۱۴۷).

۲. طبری، *تاریخ طبری*، ج ۳ ص ۴۴۹؛ مفید، *الجمال*، ص ۲۱۰-۲۱۱ و ۲۱۸.

۳. مفید، *الجمال*، ص ۲۰۷-۲۲۲.

۴. جاحظ در این باره توضیحاتی داده که توسط شیخ مفید پاسخ داده می‌شود (نک: *الجمال* ۲۰۴-۲۰۶).

۵. افرادی چون زید بن ثابت و قیس بن ابی حازم، (بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۱۱ ص ۴۶۷).

باور، سبب شد تا هیچ‌گاه نام امام علی (ع) را به عنوان خلیفه ذکر نکنند.^۱ از طرفی، برخی از صحابه که از اولین بیعت‌کنندگان با امام علی (ع) بودند، ادعا نمودند که بیعت ایشان از روی اکراه و اجبار صورت گرفته است.^۲ در مجموع، نظر عثمانیه در زمان خلافت امام علی (ع) آن بود که وی باید خود را خلع کند تا خلیفه از طریق شورا انتخاب شود.^۳ بعدها نیز ایشان بر موضع خود تأکید کردند و اندیشه علویان را مبنی بر این‌که آن حضرت از طرف پیامبر (ص) انتخاب شده، انکار نموده، اعلام کردند که پیامبر (ص) کسی را انتخاب نکرده که فاقد شرایط لازم را برای خلافت باشد.^۴

۴. افضلیت ابوبکر و عمر در بین صحابه

پس از دوره کوتاهی که پیکره نخستین مذهب عثمانی شکل گرفت، گفتمان عثمانیه بر افضلیت ابوبکر و عمر تمرکز نمود و دامن زدن به موضوعات اختلافی میان امام علی (ع) و شیخین، از قبیل آن‌که امام خلافت آن دو را به رسمیت نشناخت، از مهم‌ترین اقدامات ایشان بود. مهم‌ترین شاهد این تقابل را می‌توان در کتاب *العثمانیه* نوشته جاحظ (م ۲۵۵) مشاهده کرد. این کتاب، نشان‌دهنده

۱. برای نمونه: معمر بن راشد و هشام بن حسان که می‌گفتند ابوبکر، عمر و عثمان و سپس ساکت می‌شدند. (ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۸، ص ۳۶۳). عده‌ای نیز تنها نام سه نفر را می‌آوردند و به گفتار عبدالله بن عمر استناد می‌کردند که می‌گفت: «ما در زمان عمر تفضیل را چنین می‌دانستیم. ابوبکر، عمر، عثمان و سپس ساکت می‌شدیم.» (بخاری، *صحیح بخاری*، ج ۴ ص ۲۹۱ و ۲۰۳؛ ابی‌داوود سجستانی، *سنن ابی‌داوود*، ج ۲، ص ۳۹۷)، زهری نیز نقل می‌کند: «ما تنها از سه نفر یاد می‌کردیم.» (دارقطنی، *العلل*، ج ۶ ص ۲۲۶؛ ابن‌کثیر، *البدایه و النهایه*، ج ۶ ص ۳۰۶).

۲. جاحظ، *العثمانیه*، ص ۴۲.

۳. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۲ ص ۲۶۶.

۴. جاحظ، *العثمانیه*، ص ۸.

صف‌بندی فضای عمومی جامعه اسلامی در برابر علویان است. نکته مهم آن‌که عمده مباحث جاحظ در *العثمانیه*، به اثبات افضل بودن ابوبکر بر حضرت علی (علیه السلام) اختصاص یافته^۱ و به ندرت نامی از عثمان برده می‌شود. محوریت بحث‌های او را می‌توان در عبارت «فلیس لعلی موقف الا و لابی بکر افضل منه»^۲ خلاصه نمود.

۵. مقدم بودن عثمان بر امام علی (علیه السلام)

عثمانی‌مذهبان در هنگام شمارش صحابه، هیچ‌گاه از برتری عثمان بر امام علی (علیه السلام) عدول نمی‌کردند و این را از جمله نقاط تمایز خود در مقابل علویان می‌دانستند.^۳ برای نمونه در گزارشی، فردی در حضور محمدبن عبید طنافسی که فردی عثمانی‌مذهب (م ۲۰۴) نام امام علی (علیه السلام) را در شمار خلفا و پیش از عثمان ذکر می‌کند. محمد خشمگین شده، گفتار او را مساوی با توهین به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می‌شمارد.^۴

۶. حقانیت سران جمل

علاوه بر دیدگاه حاکم بر جامعه اسلامی مبنی بر مبرا بودن صحابه از هرگونه خطا و اشتباه، حضور عایشه به عنوان ام‌المؤمنین در کنار صحابه‌ای چون طلحه و زبیر، سبب شد تا عثمانیه حمایت از ایشان را به عنوان یکی از باورهای خود قبول نمایند و در مقابل علویان که مخالفان امام علی (علیه السلام) را در جمل خارجی از دین می‌دانستند، موضعی شفاف از خود نشان دهند. از این رو، تأکید می‌کردند که

۱. برای نمونه نک: جاحظ، *العثمانیه*، ص ۳، ۸، ۴۱، ۴۹، ۷۳، ۱۴۳، ۲۰۲، ۲۲۲ و ۲۴۹.

۲. همان، ص ۴۲.

۳. ابن حبان، *التقاة*، ج ۱ ص ۱۰۸؛ ابن حجر، *فتح الباری*، ج ۶ ص ۱۳۲ و ج ۱۲ ص ۲۷۱.

۴. سمعانی، *الانساب*، ص ۴ ص ۷۴.

حضرت علی (ع) حق نداشتند با اصحاب جمل بجنگند؛ زیرا عایشه، طلحه و زبیر، تنها به دنبال دستگیری و مجازات قاتلان خلیفه مظلوم بوده‌اند.^۱

۷. موضع‌گیری مثبت نسبت به حکومت اموی

امویان، مذهب عثمانی را مناسب‌ترین اندیشه برای اشراف بر فضای موجود و ثبات خود می‌دیدند. از این‌رو علاوه بر جهت‌دهی فکری به راویان عثمانی‌مذهب، از فعالیت‌های ایشان به هر صورت قدردانی و حمایت می‌کردند. در جهت همین تعامل، اخبار و اشعار بسیاری در مدح حکومت ترویج شد و تبلیغات در دفاع از حکومت و لزوم فرمان‌برداری از سران و والیان حکومت، باوری عمومی را پدید آورد.

۸. معرفی دوران حکومت امام علی (ع) به دوران فتنه

بسیاری از سران عثمانیه - چه در دوره خلافت امام علی (ع) و چه بعدها که به مناظره و ردیه‌نویسی علیه علویان روی آوردند - اعلام می‌نمودند که دوران حکومت حضرت علی (ع) (۳۵-۴۰ ق)، دوران فتنه است^۲ و مسلمانان نباید با حمایت از ایشان دست به خون‌صبا می‌بردند و سبب قتل عام مسلمانان می‌شدند. از این‌رو، درباره اهل حدیث قرن سوم این‌گونه روایت شده است که: «یزعمون ان ولایته کانت فتنه».^۳

روایات همسو با شاخصه‌های عثمانی

جعل و تحریف راویان عثمانی‌مذهب را می‌توان در دو محور دانست:

۱. جاحظ، العثمانیه، ص ۱۱.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۹؛ مفید، الجمل، ص ۹۵ و ۲۵۲.

۳. ناشی اکبر، مسائل الامامه، ص ۶۵.

در محور اول، روایات مستقیماً به مناقب عثمان و امویان،^۱ بدنام نمودن علویان^۲ و مواردی از این دست^۳ می‌پردازد.

محور دوم شامل مواردی است که به صورت غیرمستقیم بوده، با هدف هماهنگ نمودن رفتار صحابه و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله با تفکرات مذهب عثمانی، ساخته شده است.

جعل روایات درباره سیره امام حسن علیه السلام غالباً در دسته دوم قرار می‌گیرد. لذا به این اخبار، به دلیل کوشش جاعلان بر هم‌زیستی روایاتشان با گزارش‌های هم‌زمان، بیش‌تر توجه شده و در منابع تاریخی و حدیثی گسترش یافته؛ تا آن‌جا که بسیاری از منابع شیعی نیز بدون توجه به رویکرد راویان، احادیث ایشان را نقل می‌کردند و توجیه می‌نمودند. ارزیابی عملکرد راویان عثمانی مذهب در ترسیم سیره امام حسن علیه السلام، نشان می‌دهد که آن‌ها تنها مواردی را نقل و تبیین

۱. چنان‌که در مدح عثمان از امام علی علیه السلام نقل نمودند که ایشان فرمود: «هرکس از عثمان بی‌زاری جوید، از ایمان بی‌زاری نموده است». (ابن جوزی، *الموضوعات*، ج ۱، ص ۲۴۸) یا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نمودند: «خدا فرموده است که افراد مورد اطمینان در نزد من سه نفرند: من، جبرئیل و معاویه». (ابن حبان، *کتاب المجروحین*، ج ۱، ص ۱۴۵)

۲. ازجمله: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی و عباس به دین من نخواهند مرد و یا اگر می‌خواهی به دوزخیان بنگری به ایشان بنگر». (ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۴، ص ۶۳) یا به ایشان تهمت حسدورزی به خلفا می‌زدند (نصر بن مزاحم، *وقعة صفین*، ص ۸۷).

۳. برای نمونه نک: روایات مقابله که فضایل مشهور امام علی علیه السلام برای خلفا به‌کار گرفته می‌شد. هم‌چون: «ابوبکر و عمر نسبت به من مانند هارون به موسی هستند». (بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۱۱، ص ۳۸۳؛ ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۳۰، ص ۶۰) در حالی که فضیلتی مشهور برای امام علی علیه السلام است (بخاری، *صحیح بخاری*، ج ۴، ص ۲۰۸؛ مسلم نیشابوری، *صحیح مسلم*، ج ۷، ص ۱۲۰؛ محمد بن یزید، *سنن ابن ماجه*، ج ۱، ص ۴۳؛ ترمذی، *سنن ترمذی*، ج ۵، ص ۳۰۲؛ احمد بن حنبل، *مسند احمد*، ج ۱، ص ۱۷۰) یا از رسول خدا نقل نمودند که «برای هر امتی دوستی از امتش است و دوست من عثمان است». (بخاری، *صحیح بخاری*، ج ۱، ص ۱۲۰؛ احمد بن حنبل، *مسند احمد بن حنبل*، ج ۱، ص ۱۷۰). در حالی که ابن ابی الحدید (*شرح نهج البلاغه*، ج ۱۱، ص ۴۹) و ذهبی (*میزان الاعتدال*، ج ۱، ص ۲۰۱) آن را به دلیل ساخته شدن در برابر حدیث برادری حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام باطل می‌دانند.

نموده‌اند که با باورهایشان همسو باشد و ضربه‌ای به عقایدشان وارد نسازد. از این رو، بسیاری از مواد تاریخی مشهور در سیره‌نگاری امام حسن (ع) را انکار کرده و یا در تاریخ‌نگاری مسکوت گذاشته‌اند. در ادامه، به تعدادی از روایات همسو با شاخصه‌های مذهب عثمانی با موضوع سیره امام حسن (ع) پرداخته می‌شود:

۱. پیش‌بینی صلح امام حسن (ع) توسط پیامبر (ص)

در رویکرد عثمانی‌مذهبان به صلح امام حسن (ع)، ایشان گریزی از صلح نداشته و بلافاصله پس از بیعت مردم، قصد برقراری صلح با معاویه را نموده‌اند. معروف‌ترین حدیث نقل شده درباره صلح امام حسن (ع)، روایتی از پیامبر اکرم (ص) است که می‌فرمایند:

ابن‌ی هذا سید ولعل الله أن یصلح علی یدیہ بین فئتين عظیمتين من المسلمان؛^۱

این فرزندم سید است و خداوند به وسیله او، بین دو گروه بزرگ از مسلمانان آشتی برقرار می‌سازد.

این حدیث، پیش‌گویی پیامبر (ص) از صلح امام حسن (ع) است که در بیش‌تر منابع حدیثی اهل سنت از جمله در چهار کتاب از مجموعه صحاح سته آمده است.^۲ بررسی اسناد روایت، نشان می‌دهد که یکی از طرق آن، یعنی طریق حسن بصری از ابوبکر، بسیار پرتکرار و پردامنه بوده و در بیش‌تر منابع روایت به

۱. احمد بن حنبل، مسند/ احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۹.

۲. احمد بن حنبل، مسند/ احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۷ و ۴۴ و ۴۹؛ بخاری، صحیح بخاری، ج ۳ ص ۱۸۴ و ج ۴ ص ۱۸۴ و ج ۸ ص ۹۹؛ ترمذی، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳؛ نسائی، سنن نسائی، ج ۳ ص ۱۰۷.

همین گونه انعکاس یافته است؛^۱ اما صورت‌های دیگر حدیث که از جابر بن عبدالله، کثیر بن سلمه و ابن عباس نقل گردیده، سندی غریب، نامطلوب و یا مرسل دارد.^۲ هم‌چنین نقل‌های اخیر به صورت محدود در منابع ذکر شده است. نقل‌کننده این روایت، ابی‌بکره (م ۵۳)، از کسانی است که در جنگ‌های امام علی (ع) شرکت نکرد و دوران خلافت امام علی (ع) را فتنه نامید.^۳ هم‌چنین حسن بصری (م ۱۱۰) که ناقل خبر در تمامی منابع از ابی‌بکره است، علاوه بر آن‌که رویکرد عثمانی دارد، از جمله کسانی است که قیام علیه حکومت را مخالفت با اسلام می‌داند.

این روایت دارای سه بخش اساسی و جدا از هم است: بخش اول، به فرزندی امام حسن (ع) برای پیامبر (ص) و سیادت وی اشاره می‌کند و به نظر می‌رسد بخش اصلی و اصیل روایت باشد؛ زیرا این بخش در روایتی از امام علی (ع) نیز نقل

۱. گستردگی احادیث همسو با شاخصه‌های عثمانی‌مذهبان بسیار وسیع است. برای نمونه، فهرستی از نویسندگان و منابع این حدیث تا ابتدای قرن پنجم درج می‌گردد: سلیمان بن داوود، مسند ابی داوود طیالسی (م ۲۰۴)؛ عبدالرزاق صنعانی، المصنف (م ۲۱۱)؛ عبدالله بن زبیر حمیدی، مسند حمیدی (م ۲۱۹)؛ علی بن جعد، مسند ابن جعد (م ۲۳۰)؛ ابن ابی شیبه، المصنف (م ۲۳۵)؛ اسحاق بن راهویه، مسند ابن راهویه (م ۲۳۸)؛ احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل (م ۲۴۱) به پنج طریق فرعی؛ بخاری، صحیح بخاری (م ۲۵۶) به پنج طریق فرعی؛ عجلی، معرفه الثقات (م ۲۶۱)؛ ابن اشعث سجستانی، سنن ابی داود سجستانی (م ۲۷۵) به دو طریق فرعی؛ ترمذی، سنن الترمذی (م ۲۷۹)؛ نسائی، سنن نسائی (م ۳۰۳) به چهار طریق فرعی؛ محمد بن احمد دولابی، الذریعه الطاهره (م ۳۱۰)؛ ابن حبان، صحیح ابن حبان (م ۳۵۴)؛ طبرانی، المعجم الکبیر (م ۳۶۰) به ده طریق فرعی؛ ابن عدی، الکامل (م ۳۶۵)؛ حاکم نیشابوری، مستدرک (م ۴۰۵) به دو طریق فرعی.

۲. حدیث جابر (م ۷۸) نسبت به حدیث ابوبکره، سندی غریب و نامطلوب دارد (نک: طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۳۵) و محدثانی چون بزار اعتنایی به آن نکرده‌اند. حدیث کثیر بن سلمه (م ۸۳) و عبدالله بن عباس (م ۶۸) نیز از طریقی مرسل روایت می‌شود (نک: محمد بن جریر طبری، دلائل الامامه، ص ۱۶۵ و ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ج ۳، ص ۱۸۵).

۳. مفید، الجمل، ص ۲۷۹؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۵ ص ۳۴۱.

گردیده است.^۱ علاوه بر آن که بسیاری از منابع تنها همین بخش را ذکر آورده‌اند.^۲ بررسی‌ها نشان می‌دهد بخش‌های دیگر که شامل پیش‌گویی صلح و ترسیم جایگاه دو سپاه است، از موارد افزوده و الحاقی است که بیش‌تر برای بهره‌برداری سپاه معاویه شکل گرفته، زیرا در آن صورت صلح امام حسن (ع) به عنوان یک فضیلت برای ایشان خواهد بود. هم‌چنین معاویه و طرف‌داران وی، بخش بزرگی از مسلمانان را تشکیل داده و جامعه، صلح را امری گریزناپذیر برای امام حسن (ع) تلقی می‌کردند.

از طرفی اگر چنین حدیثی با این مضامین مشهور بوده، امام باید خود پیشگام صلح می‌شدند، و حال آن‌که بر اساس گزارش‌های تاریخی، معاویه به هر ترفندی در صدد برقراری صلح بود. ضمن آن‌که امام نباید برای برقراری صلح با معاویه از سوی حامیان خود دچار مشکل می‌شدند؛ زیرا اگر پیامبر چنین پیش‌گویی فرموده بودند، امام حسن (ع) می‌توانستند به استناد همین سخن رسول خدا (ص)، اقدام خویش را مشروع نشان دهند. اما در سخنان امام در حوادث مربوط به صلح، به چنین حدیثی استناد نشده و حال آن‌که امام از طرف یاران نزدیک خود در فشار بودند.

۲. پیش‌قدم بودن امام حسن (ع) در اقدام به صلح

امام حسن (ع) هدف خود را از صلح، مصالح امت اسلامی اعلام فرمودند، لذا تفاوتی ندارد که پیشنهاد صلح از سوی چه کسی طرح گردد؛ اما گزارش‌هایی

۱. محمد بن ابراهیم نعمانی، کتاب الغیبه، ص ۲۲۲؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۹۰؛ ابن بطریق، العمده، ص ۴۳۷؛ سید بن طاووس، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، ص ۱۷۷، ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۱۳.

۲. عقیلی، الضعفاء ج ۳، ص ۲۲۵؛ عبدالله بن حبان، طبقات المحدثین باصبهان، ج ۱، ص ۴۱۹؛ حافظ اصفهانی، ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۲۹۱؛ بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۱ ص ۳۶۳؛ طبرسی، تفسیر جوامع الجامع ج ۳، ص

قصد دارند تا با دامن زدن به این امر، سیره متفاوتی را برای امام حسن علیه السلام به نمایش گذارند. ابن قتیبه (م ۲۷۶) در گزارش خود، پس از اشاره به بیعت عمومی با امام، تصریح می‌کند که ایشان نامه‌ای به معاویه نوشته، خود را از خلافت خلع نمودند و آن را به وی واگذار کردند.^۱ هم‌چنین طبری (م ۳۱۰) می‌گوید که امام حسن علیه السلام هرگز اندیشه نبرد در برابر معاویه را نداشتند و از این‌رو تلاش کردند تا هرچه می‌خواهند، از معاویه برای خود دریافت کنند و با او در یک جماعت وارد شوند^۲

این گزارش از محمد بن شهاب زهري، عثمانی‌مذهب (م ۱۲۴)، نقل شده است. ضمن این‌که گزارش او کاملاً با نظر بسیاری از تاریخ‌نگاران معارض است. از طرفی پذیرش خبر فوق، این پیامد مهم را به دنبال خواهد داشت که کنار آمدن امام حسن علیه السلام با معاویه درحالی‌که امکان نبرد با وی وجود داشت، مساوی با تخطئه روش امام علی علیه السلام در جنگ با شامیان است. هدفی که عثمانیه در زوایای پنهان احادیث صلح به دنبال آن بودند.

۳. وجود اختلافات فکری بین امام حسن علیه السلام و امام علی علیه السلام

امام حسن علیه السلام از پدرشان به عنوان پیشوای بر حق مسلمانان یاد می‌کردند^۳ و خلافت را پس از ایشان، حق خود می‌دانستند.^۴ هم‌چنین دستورهای پدر را در نبردها اطاعت می‌کردند و مخالفان امام علی علیه السلام را نهی می‌نمودند.^۵ این‌ها و

۱. ابن قتیبه، الامامه والسياسة، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۸.

۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۲؛ مفید، امالی، ص ۳۴۹؛ طوسی، امالی، ج ۱، ص ۱۲۱.

۴. ابن اعثم، الفتح، ج ۴ ص ۱۵۱؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۲؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۵۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ج ۴ ص ۳۱.

۵. فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ص ۸۰؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۹۸.

بسیاری اخبار دیگر، از جمله مواردی است که راویان عثمانی به آن اشاره نکرده‌اند، و در مقابل، اخباری را مبنی بر اختلافات ایشان و امام علی (ع) آورده‌اند. از مشهورترین این اخبار، گزارش طارق بن شهاب (م ۸۳) است. مطابق با این خبر، امام حسن (ع)، لزوم خروج پدرش از مدینه، پیش از قتل عثمان را به امام علی (ع) یادآوری و او را به نوعی بازخواست و توبیخ می‌نماید.^۱

هم‌چنین نقل شده که امام حسن (ع) پیش از نبرد جمل، اقدام پدرش را بیهوده خواند و نگرانی خود را نسبت به کشته شدن وی در این نبرد بی‌فایده اعلام نمود.^۲ مورد سوم، گزارش مدائنی (م ۲۲۵) است. طبق گزارش او، امام حسن (ع) مستقیماً پدرش را به دلیل موضع نادرست وی و نبرد با اصحاب جمل توبیخ نموده،^۳ کشته شدن مسلمانان را به وی گوش‌زد می‌کند. به عقیده عثمانیه، امام حسن (ع) هیچ‌گاه با رضایت قلبی در جنگ‌ها همراه پدر حاضر نمی‌شدند؛ ازاین‌رو، وی در کشتار مسلمانان نقشی نداشته است.^۴

۴. وجود اختلاف ظاهری در امام حسن (ع) و امام حسین (ع)

راویان عثمانی مذهب، تأکید فراوانی بر شباهت ظاهری امام حسن (ع) با پیامبر (ص) دارند و عمده روایات درباره این موضوع را ایشان مطرح کرده‌اند. بیش‌تر منابع شیعی و سنی نیز بدون در نظر گرفتن دلیل وضع آن، به ذکر این اخبار مبادرت ورزیده‌اند. عثمانیه برآنند که امام حسن (ع) شباهتی با پیامبر (ص) داشت که امام حسین (ع) نداشت. از جمله این روایات، خبر خالد بن معدان (م

۱. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۲، ص ۲۱۷. هم‌چنین طبری نقل مشابه دارد (*تاریخ طبری* ج ۴، ص ۴۵۸).

۲. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۲، ص ۲۳۶.

۳. «و قال علی لابنه الحسن - و راه يتوضأ: أسبغ الوضوء. فقال: قد قتلتم أمس رجلا كان يسبغ الوضوء. فقال علی: لقد أطل الله حزنك علی عثمان» (بلاذری، *أنساب الاشراف*، ج ۳، ص ۱۱).

۴. عبدالوهاب عبدالسلام، *الامام الحسن وعام الجماعة*، ص ۴۵-۶۴.

(۱۳۰)، فقیه اهل شام و فردی عثمانی مذهب است.^۱ مطابق این خبر، پیامبر علیه السلام امام حسن علیه السلام را از خود می‌داند و امام حسین علیه السلام را به پدرش منسوب می‌کند.^۲ مطابق اولین نقل در مسند احمد بن حنبل (م ۲۴۱)، این روایت در حضور معاویه طرح گردیده؛ اما منابع بعدی تنها عبارت «هذا منی و حسین من علی» را آورده‌اند.^۳ در حدیثی از امام علی علیه السلام آورده‌اند: «حسن در بالاتنه و حسین در پایین‌تنه شبیه پیامبر علیه السلام هستند!»^۴ در گزارشی دیگر، ابوبکر در حضور امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام را شبیه به پیامبر علیه السلام می‌داند و امام حسین علیه السلام را به پدرش منتسب می‌نماید.^۵ همین بیان، در حدیثی دیگر از حضرت فاطمه علیه السلام نقل می‌شود.^۶ محتوای احادیث با نقل افراد متعدد شهرت یافت و جامعه آن را پذیرفت؛ اما در حقیقت این شائبه را ایجاد کرد که امام حسن علیه السلام فردی متفاوت و نزدیک‌تر به پیامبر علیه السلام است.

از همین موارد، گزارشی است که مطابق با آن، امام علی علیه السلام پس از متولد شدن امام حسن علیه السلام، قصد داشتند وی را «حرب» بنامند؛ اما پیامبر علیه السلام مخالفت نمود، او را «حسن» نامید؛^۷ درحالی‌که بنابر روایات صحیح، امام علی علیه السلام هنگام

۱. ابن حجر، تهذیب‌التهذیب، ج ۳ ص ۱۰۲.

۲. احمد بن حنبل، مسند/احمد بن حنبل، ج ۴ ص ۱۳۲.

۳. برای نمونه نک: ابن اشعث سجستانی، سنن/ابی داود، ج ۲، ص ۲۷۵؛ طبرانی، تاریخ‌الصغیر، ج ۱ ص ۱۳۷؛ طبرانی، معجم‌الکبیر، ج ۳ ص ۴۳، ج ۲ ص ۲۶۹؛ طبرانی، مسند شامیین، ج ۲، ص ۱۷۰، ذهبی، سیر/اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۵۸.

۴. احمد بن حنبل، مسند/احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۰۸.

۵. ابویعلی موصلی، مسند/ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۱.

۶. با صورت‌های مختلف نقل گردیده است؛ برای نمونه: «كانت فاطمة تنقر الحسن بن علی وتقول: بأبي شبه النبي ليس شبيها بعلی» (احمد بن حنبل، مسند/احمد، ج ۶، ص ۲۸۳؛ طبرانی، ترجمه الامام الحسن، ص ۲۲، هیشمی، مجمع‌الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۶).

۷. طبرانی، المعجم‌الکبیر، ج ۳، ص ۹۶؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۴؛ ذهبی، سیر/اعلام النبلاء، ج ۳ ص ۲۴۷؛ ابن حجر، الاصابه، ج ۶، ص ۱۹۱.

نام‌گذاری فرزندش فرمودند: «در این کار بر رسول خدا (ص) پیشی نمی‌گیرم.»

۵. تفاوت اندیشه امام حسن (ع) و امام حسین (ع)

پی‌گیری این اختلافات، از چهره ظاهری، به سیره و سیاست ایشان در مقابل حکومت سرایت نمود و بر اندیشه متفاوت امام حسن (ع) با برادرش تأکید شد. در روایتی که تلاش می‌کند از درون و شخصیت این دو امام خبر دهد، پیامبر (ص) هیبت و سیادت خود را برای امام حسن (ع) و در مقابل جرأت و شجاعت خود را نزد امام حسین (ع) به ارث گذاشتند.^۱ محتوای این خبر، کاملاً با عملکرد سیاسی ایشان منطبق است. آنچه این روایت را بیش‌تر اهمیت می‌دهد، توسعه آن با صورت‌های متعدد است.^۲ به نظر می‌رسد که هر یک از راویان با تغییر واژگان حدیث، از آن بهره‌برداری کرده‌اند.

درباره اختلاف این دو امام با یک‌دیگر، گزارش‌هایی موجود است، از جمله حسن بصری (م ۱۱۰) می‌نویسد:

مردم پس از بیعت با حسن بن علی، او را بیش از امام علی (ع) دوست می‌داشتند و اطاعت می‌نمودند. از این‌رو، به دستور وی برای مقابله با معاویه حرکت نمودند؛ اما امام حسن (ع) قصد داشت صلح کند. از این‌رو تصمیم خود را با برادرش در میان گذاشت. امام حسین (ع) به مخالفت با وی پرداخته، و به وی

۱. ضحاک، الاحاد و المثنائی، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲. این روایت علاوه بر آن‌که در بسیاری از کتب اهل سنت راه یافته (از جمله: ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۲۹ - ۲۳۰؛ ابن اثیر، أسد الغابه، ج ۵، ص ۴۶۷؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۰؛ ترجمه الإمام الحسن (ع)، ص ۱۲۲ - ۱۲۳)، با محتوای متفاوتی نیز ذکر گردیده است. برای نمونه: «أما الحسن فله هيبتي أشمس وأما حسين فله جرأتي وجودي» (طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۴۲۳). هم‌چنین این خبر در منابع شیعه با محتوایی متفاوت نقل می‌شود. برای نمونه: «أما الحسن فأنحله الهيبة والحلم، وأما الحسين فأنحله الجود والرحمة» (صدوق، الخصال، ص ۷۷ - ۷۸)؛ «فكان الحسن مهيباً حليماً. والحسين نجداً جواداً». (قاضی نعمان مغربی، شرح الأخبار ج ۳، ص ۱۰۰-۱۰۱).

اهانت کرد. امام حسن (ع) نیز ایشان را به حبس تهدید نمود.^۱
مورد دیگر این که امام حسن (ع) از اندیشه برادرش درباره قیام ابراز ناراحتی نمود.^۲ از این رو، به او توصیه می کرد که تغییر روش دهد و از اعتماد به مردم کوفه و قیام با ایشان پرهیز نماید.^۳

۶. ائتلاف و نزدیکی اندیشه امام حسن (ع) با امویان

در بین احادیث، مواردی به طرح نوعی ائتلاف و همزیستی بین بنی امیه و امام حسن (ع) می پردازند. برای نمونه، حسنین (ع) به دستور امام علی (ع) برای دفاع از خانه عثمان فرستاده شدند؛ اما روایات عثمانی مذهببان روی امام حسن (ع) تمرکز می کند و بر مقاومت و دفاع ایشان از عثمان تا پای جان و مجروحیت ایشان در این حادثه، تأکید می نماید.^۴ در حالی که گزارش های متعدد، حاکی از آن است که امام حسن (ع) به فرمان پدر نزد عثمان حاضر شدند؛ اما عثمان به یاری ایشان بی رغبت بود و حضرت را از خود طرد نمود.^۵ در همین راستا، یاری رسانی امام حسن (ع) به عثمان به عنوان یک فضیلت برای امام حسن (ع) طرح شده و در منابع توسعه یافته است. ابن عبدالبر (م ۴۶۳) در گزارشی، حوادث کشته شدن عثمان را

۱. بلاذری، انساب الاشراف ج ۳ ص ۵۱.

۲. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۹.

۳. برای نمونه، در گزارشی وی را از مردمان کوفه بر حذر می دارد: «فلا أعرفن ما استخفک سفهاء أهل الكوفة فأخرجوک (نک: ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۱)

۴. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۵؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۱۸۸.

۵. برای نمونه: ۱. «قال له عثمان: انصرف فليست أريد قتالا ولا أمر به.» (بلاذری، انساب الاشراف ج ۵، ص ۵۶۹). ۲. «فقال له عثمان: ارجع يا بن أخي، اجلس في بيتك حتى يأتي الله بأمره» (ابن قتيبه، الامامه والسياسه، ج ۱، ص ۵۸). ۳. «فقال عثمان: لا ما أريد ذلك، لأني قد رأيت رسول الله ﷺ في منامي فقال: يا عثمان، إن فانتلهم نصرت عليهم، وإن لم تقاتلهم فإنك مفطر عتدي، وإنني قد أحبيت الإفطار عند رسول الله ﷺ، فسكت الحسن وانصرف إلى أبيه» (ابن اعثم كوفي، الفتوح، ج ۲، ص ۴۲۳).

ذکر نموده و عملکرد امام حسن (ع) را با عبارت «کان من المبادرین إلی نصره عثمان و الذّابین عنه»^۱ تحسین برانگیز می‌شمارد.

از جمله موارد دیگر آن است که گزارش‌ها، سعی در تبرئه معاویه و نقش وی در شهادت امام حسن (ع) دارند.^۲ عثمانیه مسأله شهادت امام حسن (ع) با حمایت معاویه را انکار نموده، آن را اتهامی از طرف علویان می‌دانند؛^۳ درحالی‌که توسط بسیاری از تاریخ‌نگاران نقش او را در این ماجرا تأیید کرده‌اند.^۴ آن‌ها هم‌چنین از سفر امام به شام برای تأیید حکومت معاویه، استفاده و تأکید می‌کنند که این سفر بارها و با جواز معاویه انجام شده است.^۵

۷. شخصیت دنیاطلب و بی‌اعتنای امام حسن (ع) نسبت به حکومت

شخصیت فردی امام حسن (ع) در سخن عثمانی مذهب‌بان، فردی باتقوا، منزوی و به دنبال برقراری آرامش و آسایش در بین مسلمانان نشان داده شده است. از این‌رو، برادرش را به جای قیام، به گام برداشتن در امور اخروی سفارش می‌فرماید.^۶ البته در مواردی نیز سعی شده تا با ترسیم شخصیتی دنیاطلب و لذت‌جو، حضرت را بی‌اعتنا به حکومت معرفی نمایند. برای نمونه، در گزارشی از امام علی (ع)، امام حسن (ع) را صاحب سفره و بزم معرفی می‌کند^۷ یا در خبری

۱. ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲. همان، ص ۳۸۹.

۳. ابن‌کثیر، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۴۲.

۴. از جمله: بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۰۴ و ج ۳ ص ۵۵؛ ابن‌اعثم کوفی، الفتن، ج ۴، ص ۳۱۸؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۷.

۵. عیون الأخبار، ج ۲، ص ۱۸۸؛ ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۵.

۶. صالحی شامی، سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۷۰.

۷. بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۶؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۹۸.

دیگر، وی را فردی ناآگاه به امور نظامی معرفی می‌نماید.^۱ هم‌چنین بعدها با رواج اخباری مبنی بر تعداد بالای همسران امام حسن (ع) و معروف بودن وی به مطلق، تلاش می‌کنند تا چهره‌ای دنیازده از امام حسن (ع) نشان دهند. مدائینی از جمله راویان این خبر است که در بصره رشد یافت و گرایش عثمانی داشت. وی شمار همسران امام را هفتاد زن دانسته است.^۲

نقش روایات عثمانی در سیره‌نگاری شرق‌شناسان

تکرار اخبار و گزارش‌های عثمانی‌مذهبان، تأثیر به‌سزایی در دیدگاه برخی تاریخ‌نگاران شرق‌شناس درباره امام حسن (ع) داشته است. روایت ایشان از سیره امام حسن (ع)، نمونه‌ای است تا تأثیر اخبار عثمانی بر تاریخ‌نگاری اسلامی و منابع سیره امام حسن (ع) آشکار گردد. وچیا والیری، نویسنده «مدخل امام حسن (ع)» در *دایره‌المعارف اسلام*، می‌نویسد:

پیامبر (ص)، امام علی (ع) را از این‌که او را حرب بنامد، بازداشتند.

او تأکید می‌کند که امام حسن (ع) در دوران خلفا، نقشی منفعل و غیرفعال داشتند.^۳ لامنس در کتاب *فاطمه و دختران محمد (ص)* می‌نویسد:

پافشاری یاران امام حسن (ع) سبب برانگیختگی وی شد که فردی عافیت‌طلب بود. وی پس از پدرش جز به تفاهم با معاویه نمی‌اندیشید و از همان ابتدا، به دنبال دستیابی به توافقی جامع بود.^۴

بروکلمان می‌نویسد:

امام حسن (ع) مرد رزم نبود؛ زیرا از این‌که با لشکریانش به دشمن حمله

۱. ابن سعد، *طبقات الکبری*، ج ۱، ص ۲۹۸.

۲. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۶، ص ۲۲.

۳. محمود تقی زاده داوری، *تصویر امامان شیعه*، ص ۹۷-۱۰۸.

۴. هاشم معروف حسنی، *لائمه الاثنی عشر*، ج ۱، ص ۵۴۲.

کند، خودداری ورزید.^۱

ساکیس اندیشه امام حسن (ع) را تنها در هوسرانی ایشان می‌دید؛ از این رو می‌نویسد: سزاوار نیست تا وی را فرزند علی (ع) بخوانیم. در نوشته دیگر، فیلیپ حتی، با تأکید بر ناتوانی رهبری برای امام حسن (ع)، معتقد است وی بیش‌تر از آن‌که برای حکومت و اداره کشور تلاش کند، به خوش‌گذرانی و عیاشی تمایل داشت. وی با تکیه بر شواهدی که برخی از آن‌ها ذکر گردید، چهره‌ای را برای دومین امام شیعیان ترسیم نموده که نه تنها مخالف با اخبار صحیح است، بلکه با عملکرد امام مجتبیٰ (ع) در یاری نمودن پدرش، گفتار ایشان با یارانش و محتوای نامه‌های ارسال شده حضرت به‌سوی معاویه هم‌خوانی ندارد.

نتیجه

سیره و عملکرد امام حسن (ع) در روایت عثمانی‌مذهبان، منطبق بر شاخصه‌های ایشان است. وجود گرایش عثمانی به معنای طرف‌داری از عثمان و حمایت از امویان و مقابله با اندیشه علویان، در بسیاری از راویان و تاریخ‌نگاران قرن‌های نخستین، سبب شد تا از ماجرای صلح امام حسن (ع) بهره‌برداری ویژه‌ای صورت پذیرد. در تاریخ‌نگاری عثمانی، علاوه بر آن‌که مواضع سیاسی امام حسن (ع) به عثمان، نزدیک ترسیم شده، گویی بر نظریه عمر در جمع نشدن نبوت و خلافت در یک خاندان، تأکید می‌شود. هم‌چنین خط تفاوت شخصیت امام حسن (ع) با امام حسین (ع) از دوران کودکی به چشم می‌آید و در مراحل بعدی زندگانی ایشان در مواجهه با امام علی (ع) خود را نشان می‌دهد. اخبار عثمانی‌مذهبان، همگی بر اساس حوادث و رخداد‌های زندگی امام حسن (ع)

۱. احمد محمود صبحی، نظریه الامامه لدى الشيعة الاثني عشرية، ص ۳۲۴.

ساخته شده که مهم‌ترین موضوع آن صلح بود تا تأکید نمایند که پذیرش صلح، هماهنگ با دیگر رفتارهای امام بوده است. رویکرد شرق‌شناسان در تدوین سیره امام حسن (ع) نیز حاکی از نقش مؤثر جریان عثمانی در این باره است.

منابع

۱. ابن ابی عاصم، عمرو (م ۲۸۷)، **الآحاد و المثانی**، تحقیق باسم فیصل احمد جواهره، دارالدرايه، ۱۴۱۱.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد (م ۶۳۰)، **اسد الغابه**، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (م ۸۰۸)، **تاریخ**، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۴. ابن شبه نمیری، عمر (م ۲۶۲)، **تاریخ المدینه المنوره**، تحقیق حبیب محمود احمد، قم: دارالفکر، ۱۴۱۰.
۵. ابن ابی الحدید، عبدالحمید (م ۶۵۶)، **شرح نهج البلاغه**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸.
۶. ابن ابی شیبہ، عبدالله بن احمد (م ۲۳۵)، **المصنف**، تحقیق سعید محمد لحام، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹.
۷. ابن اثیر، عزالدین علی (م ۶۳۰)، **الکامل فی التاریخ**، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵.
۸. ابن اعثم، احمد (م ۳۱۴)، **الفتوح**، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۱.
۹. ابن بطریق، یحیی بن حسن (م ۶۰۰)، **العمده**، قم: جماعه المدرسین، ۱۴۰۷.
۱۰. ابن جوزی، عبدالرحمان (م ۵۹۷)، **الموضوعات**، تحقیق عبدالرحمان محمد عثمان، مدینه: المکتبه السلفیه، ۱۳۸۶.
۱۱. ابن حبّان، محمد (م ۳۵۴)، **المجروحین**، تحقیق محمود ابراهیم زاید، مکه:

دارالباز.

١٢. _____، صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، تحقیق شعیب الارنوط، بیروت: مؤسسه الرساله، ١٤١٤.
١٣. _____، کتاب الثقات، هند: حیدرآباد، مؤسسه الکتب الثقافه، ١٣٩٣.
١٤. ابن حجر، احمد بن علی (م ٨٥٢)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت: دارالمعرفه.
١٥. _____، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٥.
١٦. _____، تهذیب التهذیب، بیروت: دارالفکر، ١٤٠٤.
١٧. ابن راهویه، اسحاق (م ٢٣٨)، مسند، تحقیق عبدالغفور هبه الحق حسین برد البلوشی، مدینه: مکتبه الایمان، ١٤١٢.
١٨. ابن سعد، محمد (م ٢٣٠)، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٠.
١٩. ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م ٥٨٨)، مناقب آل أبی طالب، تحقیق لجنه من اساتذه النجف الاشرف، نجف: مکتبه الحیدریه، ١٣٧٦.
٢٠. ابن طاووس، علی بن موسی (م ٦٤٤)، الطرائف فی معرفه الطوائف، قم: خیام، ١٣٩٩.
٢١. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (م ٤٦٣)، الاستیعاب، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٥.
٢٢. ابن عبدربه، احمد بن محمد (م ٣٢٨)، العقد الفرید، تحقیق عبدالمجید الترحینی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٠٧.
٢٣. ابن عساکر، علی بن الحسن (م ٥٧١)، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، ١٤١٥.

۲۴. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (م ۲۷۶)، الامامه و السياسه، تحقیق علی شیر، قم: شریف رضی، ۱۴۱۳.

۲۵. _____، عیون الأخبار، تحقیق محمد الاسکندرانی، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۱۴.

۲۶. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل (م ۷۷۴)، البدايه والنهایه، تحقیق علی شیر، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸.

۲۷. ابو داوود، سلیمان بن اشعث (م ۲۷۵)، سنن، تحقیق سعید محمد لحام، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۰.

۲۸. ابونعیم، احمد بن عبدالله (م ۴۳۰)، ذکر اخبار اصبهان، لیدن، مکتبه بریل، ۱۹۳۴.

۲۹. احمد بن حنبل (م ۲۴۱)، مسند احمد، بیروت: دارصادر، بی نا، بی جا، بی تا.
۳۰. اربلی، علی بن عیسی (م ۶۹۳)، کشف الغمه، تبریز: مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱.

۳۱. اسکافی، ابوجعفر، (م ۲۲۰)، المعیار والموازنه، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، ۱۴۰۲.

۳۲. بخاری، محمد بن اسماعیل (م ۲۵۶)، صحیح البخاری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱.

۳۳. بلاذری، احمد بن یحیی (م ۲۷۹)، أنساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷.

۳۴. ترمذی، محمد بن عیسی (م ۲۷۹)، سنن، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۳.

۳۵. تقی زاده داوری، محمود، تصویر امامان شیعه، قم: انتشارات شیعه شناسی، ۱۳۸۵.

۳۶. الثقفی، ابراهیم بن محمد (م ۲۸۳)، الغارات، تحقیق سیدجلال الدین حسینی،

بی نا، بی جا، بی تا.

٣٧. حمیدی، عبدالله بن زبیر (م ٢١٩)، المسند، تحقیق حبیب الرحمان الاعظمی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٠٩.
٣٨. خطیب بغدادی، احمد بن علی (م ٤٦٢)، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٧.
٣٩. دارقطنی، علی بن عمر (م ٣٨٥)، سنن، تحقیق مجدی بن منصور، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٠٧.
٤٠. دولابی، محمد بن احمد (م ٣١٠)، الکنی و الاسماء، تحقیق زکریا عمیرات، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٢٠.
٤١. _____، الذریه الطاهره النبویه، تحقیق سعدالمبارک الحسن، کویت: الدار السلفیه، ١٤٠٧.
٤٢. ذهبی، محمد بن احمد (م ٧٤٨)، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب الارنؤوط و حسین الاسد، مؤسسه الرساله، ١٤١٣.
٤٣. _____، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفه، ١٣٨٢.
٤٤. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، (م ٥٦٢)، الانساب، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان، ١٤٠٨.
٤٥. شامی، محمد بن یوسف (م ٩٤٢)، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٤.
٤٦. صدوق، محمد بن علی (م ٣٨١)، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: جماعه المدرسین.
٤٧. طبرانی، سلیمان بن احمد (م ٣٦٠)، المعجم الکبیر، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، قاهره: مکتبه ابن تیمیه.

۴۸. _____، **مسند الشاميين**، تحقيق حمدي عبدالمجيد السلفي، بيروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۷.
۴۹. طبری، محمد بن جریر، **دلائل الامامه**، قم: مؤسسه البعثه، ۱۴۱۳.
۵۰. _____، **تاریخ الأمم و الملوك**، تحقيق محمدأبو الفضل ابراهيم، بيروت: روائع التراث العربی
۵۱. طوسی، محمد بن حسن (م ۴۶۰)، **الامالی**، تحقيق مؤسسه البعثه، قم: دار الثقافه، ۱۴۱۴.
۵۲. طيالىسى، ابوداود (م ۲۰۴)، **مسند**، بيروت: دار المعرفه، بی تا.
۵۳. عاملی، جعفر مرتضی، **الحياه السياسيه للامام الحسن علیه السلام**، قم: موسسه نشر الاسلامی.
۵۴. عبدالرزاق صنعانی، ابن همام (م ۲۱۱)، **المصنف**، تحقيق حبيب الرحمان الاعظمی، المجلس العلمی.
۵۵. عبدالوهاب عبدالسلام، **الحسن بن علی و عام الجماعه**، القاهره، دارالسلام، ۱۴۳۰.
۵۶. عجلی، احمد بن صالح (م ۲۶۱)، **معرفه الثقافات**، تحقيق عبدالعلیم عبدالعظیم البستوی، مدينه: مكتبه الدار، ۱۴۰۵.
۵۷. عقيلي، محمد بن عمرو (م ۳۲۲)، **الضعفاء الكبير**، تحقيق عبدالمعطي امين قلعجي، بيروت: دارالكتب العلميه، ۱۴۱۸.
۵۸. قاضي نعمان، نعمان بن محمد (م ۳۶۳)، **شرح الأخبار**، تحقيق سيدمحمد حسيني جلالی، قم: جماعه المدرسين.
۵۹. مِزّی، ابو الحجاج يوسف (م ۷۴۲)، **تهذيب الكمال في أسماء الرجال**، تحقيق سهيل زكار، دارالفكر، بيروت، ۱۴۱۴.
۶۰. مسعودی، علی بن الحسين (م ۳۴۶)، **مروج الذهب**، قم: مؤسسه دارالهجره، ۱۴۰۹.

۶۱. مسلم بن حجاج نیشابوری (م ۲۶۱)، **صحیح مسلم**، بیروت، دارالفکر.
۶۲. مصعب زبیری، (م ۲۳۶)، **نسب قریش**، تحقیق ایلفی بروفنسال، قاهره: دارالمعارف، ۱۹۵۳ م.
۶۳. مفید، محمد بن محمد (م ۴۱۳)، **الامالی**، تحقیق علی اکبر غفاری و حسین استاد ولی، قم: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳.
۶۴. _____، **الجمال**، تحقیق سیدعلی میرشریفی، قم: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳.
۶۵. هدایت پناه، محمدرضا، **زبیریان و تدوین سیره نبوی**، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱.
۶۶. یعقوبی، احمد بن واضح (م ۲۸۴)، **تاریخ یعقوبی**، بیروت، دارصادر.

بررسی شبهات وهابیت و سلفی‌ها در باره امام حسن علیه السلام

زهره حکمت

چکیده

نخستین میوه پیوند فرخنده امام علی علیه السلام با دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله در نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجرت در شهر مدینه دیده به جهان گشود. پیامبر صلی الله علیه و آله مراسم نام‌گذاری و سایر آداب اسلامی مربوط به نوزاد را انجام دادند و نام حسن را که گویا تا آن موقع در میان اقوام عرب مشهور نبود، برای او برگزیدند.

امام مجتبی علیه السلام از دوران پر عظمت جد بزرگوار خود چند سالی را بیشتر درک نکردند و تقریباً هفت‌ساله بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله بدرود حیات گفتند و به فاصله کوتاهی، مادر گرامی‌شان حضرت زهرا علیها السلام نیز دیده از جهان فرو بستند. یگانه عامل تسلی امام حسن علیه السلام آغوش گرم و پرمهر پدرش حضرت علی علیه السلام بود.

امام مجتبی علیه السلام از دوران جوانی، از لحاظ دانش، چهره درخشان و ممتازی به شمار می‌رفتند و به مشکلات مردم پاسخ می‌گفتند ایشان دارای امتیازات اخلاقی و فضایل انسانی فراوانی بودند. آن حضرت شخصی بزرگوار، باوقار، بردبار، متین، بخشنده و ستوده مردم بودند. با وجود این فضایل و کرامات نفسانی، مخالفان اسلام با جعل و نشر اخبار دروغ، قصد دارند افکار عمومی را نسبت به آن حضرت بدبین سازند. برای مثال گفته‌اند امام حسن علیه السلام همسران زیادی گرفته و طلاق داده و او را مطلق (کثیرالطلاق) نامیده و او را فردی خوش‌گذران معرفی کرده‌اند.

مسئله دیگر در مورد متارکه جنگ امام حسن علیه السلام با معاویه است که به نام صلح مشهور شده و امام حسن علیه السلام را شخص عاجز و راحت‌طلبی

پنداشته‌اند که صلح با معاویه را بر جنگ ترجیح داده است. در این پژوهش، پس از بیان مختصری از زندگانی و بیان ویژگی‌ها و فضایل اخلاقی آن حضرت، به این شبهات پاسخ داده‌ایم. **واژگان کلیدی:** امام حسن (ع)، عصمت، فضایل اخلاقی، شبهات، ازدواج و طلاق، صلح.

مقدمه

در سال سوم هجرت، چهارمین عضو از خاندان عصمت در گستره گیتی رخ نمود و جهان را از فیض حضورش برخوردار کرد. او در برترین خانواده هستی رشد یافت و در محضر بزرگ‌آموزگاران بشر دانش آموخت. همواره او را در آغوش پیامبر (ص) می‌یافتند که به وی مهر می‌ورزد و محبت او را به دیگران سفارش می‌کند. هفت بهار بیش‌تر ندیده بود که دو سوگ بزرگ دل مبارکش را فرسود: ماتم پیامبر (ص) و سوگ مادر. پس‌ازاین دو رویداد مهم، دوران خانه‌نشینی پدر آغاز شد. او در این مدت و در دوره خلافت پدر، نزدیک‌ترین دستیار و مددکار ایشان بود. در جنگ‌ها حضور فعال داشت، قضاوت می‌کرد و از سوی امام علی (ع) به سخن‌رانی می‌پرداخت و نیز بسیاری از فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه را هدایت می‌کرد. با شهادت حضرت علی (ع)، امامت به او رسید و روزگار جان‌فرسا و دوران سخت زندگانی او آغاز شد. معاویه دشمن سرسخت او و خاندانش، تلاش گسترده‌ای را علیه حضرت آغاز کرد و برای رسیدن به قدرت، از هیچ کوششی فروگذار نکرد. ازاین‌رو، میان معاویه و امام جنگ درگرفت ولی او با ترفندی مکارانه و در وضعیتی سخت و پیچیده، صلح را بر امام حسن (ع) تحمیل کرد. امام با بردباری، برای جلوگیری از ریخته

شدن خون مسلمانان، با معاویه صلح کردند و خلافت را به وی واگذار نمودند.^۱ امام مجتبی (علیه السلام) از لحاظ صورت، سیرت، اخلاق و بزرگواری، شبیه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بودند به طوری که نوشته‌اند، دارای صورت سفید کمی گلگون، چشمانی سیاه و گونه‌های نرم و شفاف، محاسنی انبوه، گیسوانی مُجَعَّد، گردنی نقره‌فام، شانه‌ای پهن و اندامی متناسب بودند و در ملاحظه و زیبایی چهره، کسی مانند ایشان نبود.^۲ در شرافت و بزرگی حسب و نسب حضرت نیازی به توضیح نیست؛ زیرا در روی زمین و زیر آسمان کسی چنین نسبی ندارد. جدش اولین فرد تکامل یافته بشریت و «رحمت للعالمین» و ممدوح و حبیب خداوند سبحان بودند، پدرش علی بن ابی طالب (علیه السلام) مجسمه تقوا و منبع فضیلت و مادرش حضرت فاطمه (علیه السلام) کانون عصمت و طهارت به شمار می‌آمدند. امام مجتبی (علیه السلام) در چنین خانواده پاک و شریفی به وجود آمدند و از پستان عصمت شیر خوردند و در مهد ولایت پرورش یافتند؛ خانواده‌ای که طهارت و قدس آن مورد تأیید و تصدیق قرآن است که می‌فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)^۳

«خداوند اراده کرده است که ناپاکی را از خانواده شما دور سازد و از گناه پاک و پاکیزه گرداند.»

امام حسن (علیه السلام) یکی از افراد همین خانواده است، زیرا مراد از اهل بیت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام)، حضرت فاطمه (علیه السلام) و حسنین (علیه السلام) هستند.^۴ از این رو، دشمنان و مخالفان آن حضرت نیز در موقع مفاخر، به شرافت و

۱. ابوالفضل هادی منش، آفتاب حسن؛ رویکردی تحلیلی به زندگانی امام حسن مجتبی (علیه السلام)، ص ۳، چاپ دوم، قم: نشر دفتر عقل، ۱۳۸۷.

۲. فضل الله کمپانی، حسن کیست؟، ص ۱۹، چاپ اول، تهران: نشر فراهانی، ۱۳۸۹.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۴. کمپانی، همان، ص ۲۰.

نجابت و اصالت خاندان ایشان اقرار کرده، در برابرش سر تسلیم فرود می آورند. روزی معاویه در حضور سران قریش و اشراف قوم گفت: «برترین مردم را از جهت پدر، مادر، عمو، عمه، دایی، خاله، جد و جدۀ به من معرفی کنید.» مالک- بن عجلان به پاخواست و به امام مجتبی (ع) اشاره کرد و گفت: «این همان شخصی است که می گویی؛ پدرش علی بن ابی طالب (ع)، مادرش فاطمه (ع)، عمویش جعفر طیار، عمه اش ام هانی و دایی اش قاسم پسر رسول خدا (ص) و خاله اش زینب دختر آن حضرت و جدش پیغمبر خدا و جدۀ اش خدیجه دختر خویلد است.» حاضران همه سکوت کردند و عمرو عاص رو به مالک کرد و گفت: «دوستی بنی هاشم تو را وادار نمود که به دروغ سخن بگویی.» مالک گفت: «من جز به راست سخن نگفتم و هر آن کس که خشنودی مخلوق را از راه ناخشنودی خالق بجوید، در دنیا به آرزوی خود نمی رسد و در آخرت جز بدبختی نصیبی نخواهد داشت. بنی هاشم از همه پاک گوهرتر و بخشنده ترند. آیا چنین نیست ای معاویه؟» معاویه پاسخ داد: «چرا چنین است.»^۱

شگفتی نی چنین زادی ز نسل حیدر و زهرا چنان بحرین گوهر را چنین بایست مرجانش

بیان مسأله و ضرورت

حوادث و رویدادهای تاریخی که در مسیر طولانی زمان و در میان ملل و اجتماعات مختلف بشری بروز می کنند، غالباً پیچیده هستند؛ زیرا هریک از آنها در زمان و مکان معین و محدودی وقوع یافته و هرگز با تمام جزئیات خود تکرارپذیر نیستند. بنابراین، برای بررسی وقایع تاریخی، نباید تنها به نقل حوادث اکتفا نمود، بلکه لازم است به علل و موجبات آن نیز توجه کرد. از طرفی، رویدادهای تاریخی، مربوط به زمانهای گذشته است و بعد از وقوع برای

۱. همان، ص ۲۱.

پژوهش‌گران مشهود نیست؛ لذا فقط از راه بررسی و پژوهش در آثار باقی‌مانده گذشتگان، تا حدی به حقیقت امر می‌توان پی‌برد. نکته‌ای که برای پژوهش‌گر اهمیت دارد، این است که چه‌بسا عقاید شخصی تاریخ‌نگاران در نگارش حوادث تاریخی مؤثر است و کیفیات آن به میل و دلخواه آنان تجزیه و تحلیل می‌گردد. از این جهت، یک واقعه تاریخی، به شکل‌های مختلف ثبت و نگارش می‌گردد و درک حقیقت را برای اهل پژوهش مشکل می‌سازد. هم‌چنین آزادی فکر و عقیده تاریخ‌نگار یا مقید بودن او به اوضاع و احوال محیط، در این زمینه بی‌اثر نخواهد بود. تعصبات نژادی و دینی و حمیت قبیله‌ای و قومی نیز مزید بر علت است و مهم‌تر از همه سلطه و نفوذ صاحبان قدرت را هم که معمولاً به وجود آورنده حوادث تاریخی‌اند. در این مورد نباید بی‌تأثیر دانست. بنابراین، پژوهش‌گری که رویداد تاریخی را بررسی می‌کند، باید تمام اوضاع و احوال ممکن را از نظر زمان و مکان و وضعیت محیط و هم‌چنین حدود امکانات و مقدورات حادثه‌سازان را بررسی و تحلیل کند تا بتواند واقعیات را از مجعولات تشخیص دهد و به صورت حقیقی منعکس نماید.

یکی از این وقایع تاریخی که به ایجاد شبهه درمورد پیشوای دوم شیعیان انجامیده، شبهه تعدد همسران ایشان ماست تا جایی که حضرت را به‌عنوان فردی خوش‌گذران معرفی کرده‌اند که زنان متعدد می‌گرفته و طلاق می‌داده‌اند. شبهه دیگر این که ایشان را شخصی عاجز و راحت‌طلب معرفی کرده‌اند که صلح با معاویه را بر جنگ ترجیح داده‌اند. بنابراین اهمیت و ضرورت پژوهش، در این است که با مطالعه و بررسی زندگانی امام مجتبی (علیه السلام) و بیان حوادث آن دوران و در نظر گرفتن اوضاع و احوال آن زمان، به این شبهات پاسخ دهیم.

تاریخ ولادت و حسب و نسب

در شب نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجری، هنگامی که ماه نورافشان آسمان چون کشتی سیم‌گونی در دریای نیل فام سپهر به آرامی به سوی باختر در حرکت بود، ماه دیگری در شهر مدینه از افق آسمان ولایت طلوع کرد و با چهره ملکوتی و روحانی خود، عالم اسلام بلکه جهان بشریت را روشن گردانید. این مولود خجسته، اولین فرزند امام علی (ع) و حضرت فاطمه (ع) بود که بر طبق قانون توارث شرافت، فضیلت، عصمت و طهارت و تمام سجایای اخلاقی را که در وجود والدین او بود، به همراه داشت.^۱

عجا کارمسیح‌کند این بوی نسیم بارالها زکجا می‌رسد این لطف عمیم
عطر گیسوی پیامبر بود این بوی مگر یا که از باغ بهشت می‌آید و جنات نعیم

بعضی از تاریخ‌نگاران، تاریخ ولادت او را سال دوم هجری می‌دانند، ولی بنا به روایات صحیح، مخصوصاً به نقل از شیخ مفید در /ارشاد، تاریخ ولادت حضرت همان سال سوم هجری بوده است: «وُلِدَ بِالْمَدِينَةِ لَيْلَةَ النُّصْفِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةِ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ»

پیامبر اکرم (ص) پس از اطلاع به منزل حضرت فاطمه (ع) تشریف‌فرما شدند و معلوم است که از شنیدن چنین خبری چقدر شادمان بوده‌اند. حضرت فاطمه (ع) که طفل را در ملحفه‌ای پیچیده بودند، به دست پیغمبر (ص) دادند و رسول گرامی نوزاد را در آغوش گرفته، زبان خود را در دهان او نهادند و صورت لطیف وی را با لب‌های مبارک نوازش دادند و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفتند. بدین ترتیب اولین صدایی که پرده گوش نوزاد را مرتعش نمود، آهنگ دل‌نشین توحید بود که از زبان مبارک پیامبر (ص) ادا شد.

نام گرامی‌اش را حسن نهادند که تا آن موقع در زمان جاهلیت چنین اسمی سابقه نداشت و کینه‌اش را ابو محمد نامیدند. و سپس سرش را تراشیدند و عطرآگین نمودند و دستور دادند به وزن موهای تراشیده شده نقره صدقه دهند و گوسفند نیز به عنوان عقیقه قربانی نمایند. از آن زمان عقیقه یکی از سنن اسلامی گردید. از ام‌الفضل زوجه عباس بن عبدالمطلب روایت کرده‌اند که او پیش از ولادت امام مجتبی (ع)، نزد پیغمبر اکرم (ص) آمد و عرض کرد: «یا رسول‌الله، در خواب دیدم که عضوی از اعضای مبارک شما در خانه من است.» حضرت فرمود: «همین روزها فاطمه (ع) پسری به دنیا می‌آورد که تو او را شیر خواهی داد.» و از این رو امام حسن (ع) را پس از ولادت به ام‌الفضل دادند که او را شیر دهد و آن حضرت با قثم بن عباس برادر رضاعی شدند. مشهورترین القاب ایشان سید، مجتبی و تقی بود.^۱

شمه‌ای از فضایل امام مجتبی (ع)

امام حسن (ع) ۲۵ بار پیاده از مدینه به مکه رفتند. در یکی از سال‌ها هنگام پیاده‌روی، پاهایش ورم کرد. در همین حال یکی از خدمت‌کاران عرض نمود: «اگر سوار شوید این ناراحتی رفع می‌گردد.» امام فرمودند: «من از درگاه خدای خود شرم می‌کنم که برای ملاقات با او پیاده به خانه‌اش نروم.»^۲

عصمت امام مجتبی (ع)

والا ترین ویژگی جانشین پیامبر (ص)، دوری از هرگونه گناه و اشتباه و فراموشی است و داشتن این ویژگی برای ایشان ضروری است؛ زیرا ایشان پس از

۱. همان، ص ۱۹.

۲. محمد گلستانی، نکته‌های ناب از زندگانی چهارده معصوم (ع)، ص ۱۷۹، چاپ اول، تهران: نشر سفیر صبح،

پیامبر (ص)، او پاسدار شریعت و نگهبان قرآن و حجت بالغه خداوند در عالم هستی هستند. کسی که چنین وظیفه سنگینی بر عهده دارد، باید از همه آرایش‌های مادی و معنوی پاک باشد. بنابراین، امام برای برآوردن این هدف، نه تنها در دوران امامت بلکه پیش از آن نیز باید از این ویژگی برخوردار باشند: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)

«خداوند خواسته تا هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.» آلوسی^۱ با اشاره به حدیث ثقلین، نزول این آیه را در شأن اهل بیت (ع) می‌داند و از رسول خدا نقل می‌کند که: «این آیه در شأن پنج نفر نازل شده است: من، علی (ع)، فاطمه (ع)، حسن (ع) و حسین (ع) بنابراین عصمت در وجود مبارک امام مجتبیٰ (ع) متجلی است.»^۲

ترس از خدا

هرگاه امام مجتبیٰ (ع) وضو می‌گرفتند، تمام بدنش از ترس خدا می‌لرزید و رنگ چهره‌اش زرد می‌شد. وقتی از ایشان در این باره می‌پرسیدند، می‌فرمود: بنده خدا باید هنگامی که آماده بندگی به درگاه او می‌شود، از ترس رنگش تغییر کند و اعضایش بلرزد.^۳

امام صادق (ع) فرمود:

وقتی امام حسن (ع) به یاد مرگ می‌افتاد می‌گریست، هرگاه به یاد قبر می‌افتاد، سخت گریه می‌کرد، وقتی به یاد قیامت می‌افتاد ناله می‌کرد، هرگاه به یاد گذشتن از پل صراط می‌افتاد، می‌گریست؛ هرگاه کردارهای خود را برای خداوند باز می‌گفت، ناله‌ای می‌کرد و از هوش می‌رفت؛ وقتی به نماز می‌ایستاد، بدنش می‌لرزید. هرگاه بهشت و دوزخ را به یاد می‌آورد،

۱. مفسر اهل سنت.

۲. همان، ص ۲۷.

۳. همان، ص ۲۹.

می‌گریست؛ مانند مار گزیده. از خدا بهشت را می‌خواست و از آتش جهنم دوری می‌جست؛ هنگامی که آثار مرگ در چهره‌اش آشکار شد او را دیدند که می‌گرید. پرسیدند: «شما چرا می‌گریید؟ شما که مقام والایی نزد خدا و رسولش دارید.» در پاسخ فرمود: «به دو دلیل می‌گیریم: اول از ترس روز قیامت و دیگری از دوری دوستانم.»^۱

بخشندگی بی‌نظیر

امام مجتبی علیه السلام تمامی توان خویش را در انجام دادن امور نیک و خداپسندانه به کار می‌گرفت و اموال فراوانی را در راه خدا می‌بخشید. تاریخ‌نگاران و دانشمندان، در شرح زندگانی پر افتخار آن حضرت، بخشش بی‌سابقه و انفاق بسیار بزرگ و بی‌نظیری ثبت کرده‌اند که در تاریخچه زندگانی هیچ‌کدام از بزرگان به چشم نمی‌خورد و نشانه دیگری از عظمت نفس و بی‌اعتنایی آن حضرت به مظاهر فریبنده دنیاست. امام مجتبی علیه السلام در دوران عمر مبارک، دو بار تمام دارایی خود را در راه خدا خرج کردند و سه بار ثروت خود را به دونیم تقسیم کرده، نصف آن را برای خود نگه داشتند و نصف دیگر را در راه خدا بخشیدند.^۲

صبر و حلم

حلم و بردباری مشهورترین صفات امام مجتبی علیه السلام است که جمله «الْحِلْمُ الْحَسَنِيَّة» در دعای دوازده امام خواجه نصیرالدین توسی، به نام گرامی ایشان ثبت شده است. آن حضرت به حدی حلیم و صبور بودند که حتی دشمنانش نیز ایشان را به این سجیه اخلاقی ستوده‌اند. مروان بن حکم در موقع شهادت آن

۱. همان، ص ۳۰.

۲. مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۹۰، چاپ اول، قم: مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۲.

حضرت در تشییع جنازه ایشان شرکت کرد. امام حسین (علیه السلام) به او فرمود: «موقعی که برادرم زنده بود تو همه نوع آزار و اذیت درباره او روا داشتی ولی حالا برای تشییع جنازه او حاضر شده، گریه می کنی؟» مروان با اشاره به یکی از کوه های مدینه گفت: «من هرچه کردم به کسی کردم که حلمش از این کوه بیش تر بود.»^۱

تواضع و فروتنی

امام مجتبیٰ (علیه السلام) مانند جدش، بدون هیچ تکبری روی زمین می نشستند و با تهی دستان هم سفره می شدند. روزی سواره از محلی می گذشتند که دیدند گروهی از بینوایان روی زمین نشسته و مقداری نان را پیش خود گذارده اند و می خورند. آنان وقتی امام حسن (علیه السلام) را دیدند، به ایشان تعارف کردند و حضرت را سر سفره خویش خواندند. امام از مرکب خویش پیاده شدند و این آیه را تلاوت کردند: (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ)؛ «خداوند خودبزرگبینان را دوست نمی دارد.» سپس سرسفره آنان نشستند و مشغول خوردن گردیدند. وقتی همگی سیر شدند، امام آن ها را به منزل خود فراخواندند و از آنان پذیرایی نمودند و به آنان پوشاک هدیه کردند. همواره دیگران را بر خود مقدم می داشتند و پیوسته با احترام و فروتنی با مردم برخورد می کردند. روزی ایشان در مکانی نشسته بودند، برخاستند که بروند، پیرمرد فقیری وارد شد. امام به او خوش آمد گفتند و برای ادای احترام و فروتنی به او فرمودند: «ای مرد وقتی وارد شدی که ما می خواستیم برویم آیا به ما اجازه رفتن می دهی؟» و مرد فقیر عرض کرد: «بله ای پسر رسول خدا.»^۲

۱. کمپانی، همان، ص ۲۲۳.

۲. هادی منش، همان، ص ۴۵.

شجاعت

شجاعت میراث ماندگار امام علی (ع) بود و امام مجتبی (ع) میراث‌دار آن بزرگوار. حضرت علی (ع) در تقویت این روحیه در کودکانش، به‌طور مستقیم دخالت می‌کردند. شمشیرزنی و مهارت‌های نظامی را از کودکی به آنان می‌آموختند و پشتیبانی از حق و حقیقت را به آنان درس می‌دادند. میدان‌های نبرد، مکتب درس شجاعت امام علی (ع) به فرزندان بود.^۱

امام مجتبی (ع) فرد با شهامتی بودند و ترس در وجود ایشان راه نداشت. آن حضرت در جنگ جمل، از طرف امیرمؤمنان (ع) مأمور شدند به کوفه بروند و مردم را برای شرکت در این جهاد مقدس دعوت کنند. وقتی ایشان وارد شهر شدند، فرماندار کوفه که با امام علی (ع) روابط خوبی نداشت، از دستور امام حسن (ع) سرپیچی کرد، اما با وجود کارشکنی‌های فرماندار، آن حضرت توانست نه هزار نفر از کوفیان را به میدان جنگ اعزام کند. امام حسن (ع) در این جنگ، کنار پدر در خط مقدم جبهه جنگید و حتی از یاران شجاع حضرت علی (ع) سبقت گرفت و بر قلب سپاه دشمن ضربات سختی وارد کرد. آن حضرت نه تنها در جنگ جمل در صف مقدم جبهه بود، بلکه در نبرد صفین مردم عراق را با سخنان پرشور و مهیج خود برای سرکوبی شامیان دعوت فرمود، وقتی او بر قلب سپاه دشمن حمله کرد امیرمؤمنان (ع) از یاران خود خواستند او و برادرش حسین (ع) را از ادامه جنگ بازدارند تا نسل پیامبر (ص) با کشته شدن این دو شخصیت قطع نشود.^۲

۱. همان.

۲. جعفر سبحانی، اصول عقاید اسلامی و نگاهی به زندگی پیشوایان معصوم، ص ۱۳۵، چاپ دوم، قم: نشر بنیاد فرهنگی امام مهدی (ع)، ۱۳۷۶.

پاسخ به شبهات عصمت امام مجتبیٰ (ع)

۱. شبهه تعدد همسر

از آنجا که دشمنان اهل بیت (ع) همواره می‌کوشیدند تا چهره تابناک آنان را خدشه‌دار نمایند، برای شهوت‌پرست جلوه دادن امام مجتبیٰ (ع)، تهمت‌های ناروایی را به ایشان نسبت می‌دادند. دشمنان، او را فردی علاقه‌مند به زنها معرفی می‌کردند که پیوسته ازدواج می‌کرده و زنان را طلاق می‌داده است. موج این اتهام‌های ناروا از دوره خلافت منصور دوانیقی آغاز گردید.^۱ درباره کثرت زوجات امام حسن (ع) اخباری در کتب حدیث و تاریخ از طریق عامه و خاصه نقل شده است که حتی تعداد آن‌ها را ۵۰ و ۷۰ و ۹۰ و ۲۵۰ تا ۳۰۰ نفر نوشته‌اند و به این ترتیب امام حسن (ع) را در نظر اشخاص عوام و ساده‌لوح، فردی خوش‌گذران و بلهوس معرفی کرده‌اند. در صورتی که با مختصر تحلیل عقلی، می‌توان فهمید که این گونه اخبار عموماً ساختگی است و راویان آن‌ها از نظر دانشمندان علم رجال، نه تنها اشخاص درستی نبوده‌اند بلکه مردود و نامطمئن هستند. این افراد در اصل سه یا چهار نفر بیش‌تر نبوده‌اند و بقیه راویان، در کتب و آثار خود به گفته‌های آنان استناد جسته‌اند. این چهار نفر عبارت‌اند از: یحیی بن العلاء، ابوالحسن مدائنی، شبلنجی و ابوطالب مکی.

اصول‌کافی از یحیی بن العلاء درباره کثرت ازدواج و طلاق امام حسن (ع) روایت کرده که آن جناب پنجاه زن را طلاق داده‌اند و حضرت امیر (ع) در منبر کوفه فرمودند «به حسن (ع) زن ندهید؛ زیرا او مطلق (کثیرالطلاق) است!»^۲ باید دانست که یحیی بن العلاء قاضی منصور دوانیقی بوده و خود منصور هم درباره جعل چنین روایاتی با او هم‌دست بود؛ زیرا سادات حسنی با خروج علیه

۱. هادی منش، همان، ص ۱۷.

۲. کمپانی، همان، ص ۲۰۳.

منصور، موقعیت او را متزلزل کرده بودند و او برای این که سادات حسنی را در نظر مردم منفور نماید، به جعل چنین اباطیل و اکاذیبی دست زد.^۱

ابوالحسن مدائنی نیز مبلغ رسمی بنی‌امیه بوده و اشعاری هم در مدح معاویه سروده است. ابن ابی حدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه از وی نقل کرده که «حسن بن علی هفتاد زن را به حباله نکاح خویش درآورده و سپس طلاق داده است.» کسی که معاویه و خاندان اموی را مدح می‌کند، درباره امام حسن (علیه السلام) از گفتن و نوشتن چنین تهمت‌های باکی نخواهد داشت.^۲ مسلم، از علما و محدثان بزرگ اهل سنت، در کتاب صحیح از این که حدیثی از ابوالحسن مدائنی نقل کند، امتناع نموده است. به‌طور کلی ارباب جرح و تعدیل، درباره او اختلاف کرده‌اند و اغلب او را تضعیف نموده و گفته‌اند در نقل، قوی و قابل اعتماد نیست و روایت مسند بسیار کم دارد.^۳ شبلینجی هم روایت نود زن را در نور البصار آورده و این سخن را به طور مرسل یعنی بدون ذکر سند و مدرکی نقل نموده و معلوم نیست از کجا گرفته است. لذا چنین روایتی قابل اعتماد نیست. اما روایت ۲۵۰ تا ۳۰۰ زن را ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب خود نقل کرده و راویان دیگر نیز مانند ابن شهر آشوب در نقل این روایت به او استناد جسته‌اند.

ابوطالب مکی با این که از اهل سنت است، مورد طعن رجالیان خود اهل سنت است. محدث قمی در الکنی واللقاب و ابن اثیر در لباب النساب^۴ و ابن حجر در لسان المیزان^۵ در تضعیف ابوطالب مکی سخنانی گفته‌اند. گویا به علت خبط دماغ، گاهی سخنان پریشان می‌گفته، چنان که محدث قمی می‌نویسد که او گفته است:

۱. کمپانی، ص ۲۰۴.

۲. همان.

۳. همان، ۲۰۵.

۴. جلد ۳ ص ۱۷۴.

۵. جلد ۵ ص ۳۰۰.

«لَيْسَ عَلَى الْمَخْلُوقِ أَضَرٌّ مِنَ الْخَالِقِ.» و کسی که چنین جمله کفرآمیز را بگوید، از او چه توقعی باید داشت؟ به طوری که گفته‌اند کتاب قوت/تقوی را موقعی نوشته که دچار خبط دماغ بوده است.^۱ پس تمام روایاتی که در مورد کثرت ازدواج و طلاق امام حسن (ع) وارد شده، از نظر رجالیان اهل سنت مردود است. اما اگر از نظر عقلی به این موضوع بنگریم، در می‌یابیم که اگر امام مجتبی (ع) زن‌های متعدد می‌گرفتند و این موضوع را برای او نقطه‌ضعفی شمرده‌اند، معاویه بیش از هرکسی به ایشان اهانت می‌کرد و در جلسات مناظره او را سرزنش می‌نمود. اما تاکنون در هیچ تاریخی دیده نشده که او چنین نسبتی به امام داده باشد. لذا موضوع کثرت ازدواج و طلاق آن حضرت، از اصل حقیقت ندارد و روایات وارده در این مورد صددرصد ساختگی است و جاعلان آن‌ها مدت‌ها پس از شهادت امام حسن (ع) به مقتضای مصالح اجتماعی خلفای وقت، چنین روایات بی‌اساسی ساخته‌اند و گرنه در زمان حیات امام، صحبت از چنین خرافات و اکاذیبی در میان نبود، زیرا اگر چنین شایعاتی وجود داشت، معاویه از همه کس سزاوارتر بود که آن را دست‌آویز و بهانه خود قرار دهد.

۲. شبهه صلح امام مجتبی (ع)

شبهه‌ای که در مورد امام مجتبی (ع) مطرح می‌کنند، مسأله صلح آن حضرت با معاویه است و امام را شخص عاجز و راحت‌طلبی معرفی کرده‌اند که صلح با معاویه را بر جنگ ترجیح داده است. در پاسخ به این شبهه باید گفت: امام مجتبی (ع) صلح نکردند، بلکه صلح بر ایشان تحمیل شد و اوضاع نامساعد دست‌به‌دست هم داد و وضعی را به وجود آورد که صلح به عنوان یک مسأله ضروری بر امام تحمیل گشت؛ به گونه‌ای که حضرت جز پذیرفتن صلح چاره‌ای ندیدند و هرکس به جای ایشان بود و در آن وضعیت قرار می‌گرفت، چاره‌ای جز

۱. کمپانی، همان، ص ۲۰۵.

قبول صلح نداشت؛ زیرا سیاست خارجی اسلام از یک سو و وضع داخلی عراق و سپاه امام حسن (ع) از دیگر سو، جنگ را ایجاب نمی‌کرد و اگر امام حسن (ع) به جنگ اقدام می‌کردند، به اسلام و تشیع ضربه بزرگی وارد می‌آمد.^۱

نتیجه

فرهنگ ناب اسلام، با داشتن اصالتی کهن و قهرمانانی جاوید، آن گونه که باید شناخته شده نیست. الگوهای بلندآوازه‌ای چون پیشوایان بزرگ دینی ما هر لحظه می‌توانند بهترین سرمشق برای بشریت باشند. اما ناتوانی در به‌کارگیری شیوه‌های تبلیغی، سبب دور ماندن فرهنگ اهل بیت (ع) شده است. فرهنگ اصیلی که الگوهای برانده‌ای برای همه بشر هستند. اما مخالفان اسلام با تخریب الگوهای اسلامی، می‌خواهند شخصیتی منفی از آن‌ها نشان دهند و از این را به دین مقدس اسلام ضربه بزنند. با توجه به تأثیرگذاری رسانه و کتاب در معرفی الگوهای اسلامی، باید تلاش بیش‌تری در این زمینه انجام گیرد.

منابع

۱. پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، چاپ اول، قم: مؤسسه تعلیماتی و پژوهشاتی امام صادق (ع)، ۱۳۷۲.
۲. سبحانی، جعفر، اصول عقاید اسلامی و نگاهی به زندگی پیشوایان معصوم (ع)، چاپ دوم، قم: نشر بنیاد فرهنگی امام مهدی (ع)، ۱۳۷۶.
۳. کمپانی، فضل‌الله، حسن (ع) کیست؟، چاپ اول، تهران: نشر فراهانی، ۱۳۸۹.
۴. گلستانی، محمد، نکته‌های ناب از زندگانی چهارده معصوم (ع)، چاپ اول، تهران: نشر سفیر صبح، ۱۳۸۷.
۵. هادی منش، ابوالفضل، آفتاب حسن، رویکردی تحلیلی به زندگانی امام حسن مجتبی (ع)، چاپ دوم، قم: نشر دفتر عقل، ۱۳۸۷.

۱. سبحانی، همان، ص ۱۳۶.